۱- ترجمه توحید مفضل و در
حاشیه متن عربی آن
۲- کتاب عقائد الشیعه

۳۷۸

هو

گاهی مسائلی پیش می‌آید که آدم نمی‌فهمد [illegible] گرچه
از یک سلسله [illegible] مخفی است من در جلسه جوانی
[illegible] [illegible] که [illegible] مقدس را خوانده‌ام
[illegible] [illegible] سالها [illegible] [illegible]
که در [illegible] [illegible] از فرمایشات حضرت صادق را
[illegible] [illegible] [illegible] کلام را [illegible]
تا [illegible] در سال ۱۳۷۲ [illegible] [illegible]

چاپ جدیدی [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] طبع [illegible] [illegible]
تا [illegible] آذر ۱۳۷۲ [illegible] [illegible]
[illegible] کتاب که [illegible] [illegible] بود دیدم
[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] کتاب [illegible] [illegible]

۱۳۷۲/۵/۳ [illegible]

[illegible]

۲۳۸

۲/۶

گاهی سؤالی پیش می‌آید که آیا می‌خواهند ثبات گروهی

از یک سلسله کلمات عربی است. من در جستجو جواب

نبودم. بعداً وقتی که توحید مفضل را خواندم

گفتم منظورش با سابقه‌ای از گذشته‌ها زمین [illegible]

که در جهم برخی از فرمایشات حضرت صادق را

به مفضل جستجو می‌کردم اصل کلمه را یافتم

تا اینکه در سال ۱۳۷۲ در یکی از کتابفروشی‌ها

چاپ جدیدی از آن را دیدم و خریدم اما با

کمی از آن مطبوع طبع و مشهور گشته هم بوده‌ایم

تا روز پنجشنبه اردیبهشت ۱۳۷۲ که [illegible] دوره گرو

[illegible] خود کتاب که در [illegible] بود دیدم

روی جلد چاپ شده که [illegible] توحید مفضل بود

[illegible] اصلی

۱۳۷۲/۹/۱

[illegible]

۴۰۰

ر

این کتاب یکی از بهترین و نادرترین کتابهای

هو

لله تعالی شأنه

در عهد دولت ابد مدت قاهره السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه در عهد وزارت علوم شاهزاده اعتضاد السلطنه

صورت انطباع پذیرفت سنه ۱۲۸۲

۴۴۳۹۲۳

۱۳۷۲/۹/۱

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

حدیث مفضل بن عمر جعفی توحید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا الی توحیده بصفوته و نبوة محمد المفضل علی عبیده و عترته الاکرمین
المخصوص بلطفه قدیمه و جدیده علیه و علیهم من الصلوات و التحیات ما یلیق بلطفه و مزیده
اما بعد فاحقر نیل معالی و مفاخر ابن الواصل الی رحمة الله و غفرانه محمد باقر ابن محمد تقی
صانهما الله من المعاثر بر الواح ضمایر خجسته ساین برادران ایمانی مینکارد که چون حدیث
شریفی که در اثبات صانع قدیم و توحید ساین صفات کمالیه جل شانه و تعالی سلطانه و عظم
برهانه شیخ جلیل مفضل بن عمر جعفی که از خواص اخیار اصحاب و محرمان اسرار جناب سید
اخیار و سلاله اطهار امام المغارب و المشارق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات
الله بود از انحضرت روایت کرده شده مشتمل است بر دلایل ساطعه بر ابطال مذاهب ملاحده
قائلین بتعطیل و اهمال و شوینه مدامنال و براهین قاطعه بر اثبات وجود و علم و قدرت
و لطف و حکمت قادر ذو الجلال و محتویست بر بیان غرایب حکم که حکیم علیم در خلق
اسمان و زمین و کواکب و نیرات و عناصر و موالید از انسان و حیوان و جماد و نبات و عموم اشیاء
و نظام عالم کبیر و صغیر بنای ان بر ان گذاشته و در شامت مضامین و رشاقت براهینش
شهادت میدهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده و از مطلع انواع علوم سید الشان
علی بن طاوس نور الله ضریحه بر حقیقتش شهادت داده و کافه شیعیان در تقویت یقین
ایقان و ایمان بان محتاج بودند و اکثر اهل عجم باعتبار عدم معرفت لغت عرب از منافع
بینه و فواید جلیله ان محروم بودند و ایضا بفصلی از فقرات کثیر الثمر ان محتاج

بر تبیینی بود لهذا انرا بلغت فارسی ترجمه کردم و در بعضی از مطالب ان فی الجمله تعرض
توضیح و تنقیح شدم تا از این خورشید سپهر هدایت که از افق امامت طالع گردیده و از جوی بیان
اسرار که از منبع علوم سید ابرار و ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار جاری شده
کافه طالبان زلال تحقیق و مقتبسان انوار توفیق بهره کامل حاصل کردند و چون
این امر جلیل القدر از برکات بلا نهایت عهد خجسته سلاطین زمان شایسته سلطان
افاق و ملاذ خواقین باستحقاق مالک ممالک قلوب اهل عرفان سالک مسالک اصحاب ایقان
معنی و صور مبانی ملک و ملت کشتی ارام الهم کتان از جدول انامل بخایش سیراب و از صفیر
عندلیب خوش الحان خامه عدالت نکارش غم و الم در خواطر ها نایاب تیغش طراوت انهار حاجات
دوستان جود بخش جوی ملت و دین برق شمشیر اتش حیوة مخالفان بدائین و بدکرعطای
دهان صدف دوران فشان و بوی صف سخایش لب دریا تر و زبان لطف بی پایانش قهر سوزان مانند خنده
برق و گریه ابر گشاد کی کف دریا نوالش سحاب مزارع امال خرم و خندان در عهد همایون
تیغ خلاف از نیام کینه بر کشید که چون برخود بلرزید در جویبار انفاق کدام سرو بالا کشید
که چون نسترن از نکال بر نخندید دستها داعیان رفعتش که در استان رفیع البنیانش بلند
گردیده با کف الخضیب همدستان صوفیان صاحبنا هر صبح و شام بزمزمه دعای خلود دولت
ابد توامان با عندلیبان قدسی نشان اغصان سدرة المنتهی هم دستان تیغ ابدارش برای
سرهای کفار نهر بیت بسود ار البوار و حسام ان شبارش برای خرمن حیات اشرار بمصداق
برسل علیهما شواظ من نار و سلیمان نشانی که طیور ارواح و وحوش قلوب وی ارتباح در دام
تسخیر اطاعت او بسته و ابواب نجاح صباح محبوب با مر عالم غیوب متکفل الطیب و بطهر بعت
و جلالت اعنی السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان سلطان سلیمان الصفوی الموسوی
بهادر خان شید الله اطناب دولته باوتاد الخلود و زین سلطنته بدار العز و السعود بپایه

ابی العوجا مفضل را مخاطب ساخت

سریر اعلی مرفوع گردانید و باوج رفعت و شرف رسانید اگر عزت قبول افتد از فضل بی پایان
و لطف بیکران سلالهٔ رسول کریم و مبعوث بخلق عظیم چه عجب فقد ورث محاسن الاخلاق
و مکارم الشیم من آبائه الکرام سادات العرب و العجم صلوات الله علیهم ما انهار اضاء
و اللیل اظلم اکنون شروع مینمائیم در ترجمهٔ آن حدیث کثیر الفواید بعون الله الملک الماجد
روایت کرده است محمد بن سنان از مفضل بن عمر که گفت روزی بعد از عصر نشسته بودم در
روضهٔ که میان قبر رسول خدا و منبر آنحضرت است و من تفکر مینمودم در آنچه حقتعالی مخصوص
گردانیده است باو سید ما از شرف و فضایل و آنچه بخشیده و عطا کرده است و مشرف
ساخته است او را بآن از آنچه نمیدانند آنها را جمهور امت و جاهلند و نمیدانند آنچه حقتعالی
باو عطا کرده است از فضیلت و عظم منزلت و بزرگی مرتبت و در اینفکر بودم که ناگاه ابن ابی
العوجا که یکی از ملاحدهٔ آنزمان بود آمد و نشست در جائیکه من کلام او را میشنیدم
چون قرار گرفت مردی از اصحاب او آمد و نزدیک او نشست پس ابن ابی العوجا اشاره کرد به
ضریح مقدس حضرت رسالت پناه صلعم و گفت بتحقیقیکه صاحب این قبر بکمال مراتب عزت
و جمیع خصلتها که داد و مجتمع گردیده در همهٔ احوال منزلت او و بتضاعف انجامیده
رفیقش گفت که او فیلسوفی بود که دعوی مرتبهٔ بلندی و منزلت ارجمندی کرد و برای اثبات آن
معجزه چند آورد که بر عقلها غالب آمد و فهم در آن گم شده و خردها در دریاهای تفکر
فرو رفتند و باز مانده برگشتند و چون استجابت کردند دعوت او را عقلا و فصحا و خطبا
داخل شدند در دین او فوج فوج پس مقرون گردانید نام خود را در اذان که ندا میکنند
بآن در صومعها و مسجدها و در جمیع شهرها که دعوت او بآنها رسیده است و آوازه در آنجا
بلند کرده است و حجت او ظاهر گردیده است در کوه و دشت و صحرا و دریا در هر روز و شب پنج نوبت تکرار
میکنند در اذان و اقامه تا آنکه نامش هر ساعت تازه گردد و پیغمبریش پنهان نماند ابن ابی العوجا

مفضل مخاطبه

گفت بگذار نام محمد را که عقل من در آن حیران است و فکر من در کار او در مانده است سخن
بگو در اصلیکه محمد خود را بآن بلند کرده است پس سخن در وجود صانع عالم گفتند و حرف را
بجائی رسانیدند که اینعالم را صانعی و مدبری نیست بلکه همه چیز بطبع خود متکون میشود
بی مدبری و صانعی و پیوسته چنین بوده مفضل گوید چون اینسخنان را از آن ملعون شنیدم
از غایت غیظ و خشم ضبط خود را نتوانستم کرد گفتم ای دشمن خدا ملحد شدی و دین را انکار
کردی پروردگاریرا که ترا آفریده است و نیکوترین ترکیبی و صورت بخشیده است ترا بتمام ترین
صورتی و ترا در احوال مختلفه گردانیده است تا باینحد رسانیده اگر تفکر نمائی در نفس
خود و رجوع نمائی بحس خود هر آینه خواهی یافت که دلایل پروردگاری و آثار صنعت حضرت باری تعالی
در تو قائم است و شواهد وجود و قدرت و براهین علم و حکمتش در تو واضح و لایح است ابن ابی العوجا
گفت ای مرد اگر تو از متکلمانی با تو باین طور سخن بگوئیم اگر برما حجتی تمام کنی ما پیروی تو بکنیم
و اگر از ایشان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد و اگر از اصحاب جعفر بن محمد الصادقی او
هرگز چنین با ما مخاطبه نمیکند و باین نوع دلیل با ما مجادله نمیکند از سخنان ما بیش از آنکه تو
شنیدی مکرر شنیده است و دشنام نداده در خطاب ما و از اندازه سخن بدر نرفته در جواب ما و او
صاحب حلم و وقار و متانت و خداوند عقل و متانت است و او را طیش و سفاهت و غضب از جا بدر نمیاورد
گوش میدهد سخنان ما را و میشنود حجتهای ما را تا آنکه هرچه در خاطر داریم میگوئیم و گمان
میکنیم که حجت خود را بر او تمام کردیم آنگاه باطل میکند حجتهای ما را باندک سخنی و حجت بر ما تمام
میکند بمختصرترین کلامی و نمیتوانیم سخنان معجز نشان او را در مقام جواب رد نمائیم اگر تو از اصحاب
اوئی بطور شایستهٔ او با ما سخن بگو مفضل گفت از مسجد بیرون آمدم اندوهناک و متفکر
در آنچه مبتلا شده اند باو اسلام و مسلمانان از کفر این گروه ملحد بیدین و شبهای ایشان
در انکار صانع آسمان و زمین پس رفتم بخدمت مولای خود امام جعفر صادق ع چون مرا شکسته

مجلس اول

خواطر یافت پرسید که چیست ترا چون سخن آن ملحدان او در هر باب از ابجد متش عرض کردم فرمود
که بیان خواهم کرد برای تو از حکمت حضرت صانع جل و علا در خلق عالم و درندگان و حیوانات
و مرغان و حشرات و هر صاحب روحی از حیوانات و چهارپایان و درختان میوه دار و غیر میوه دار
و سبزیها ماکول و غیر ماکول آنچه عبرت گیرند از آن عبرت گیرندگان و زیاده گردد بسبب آن
معرفت مؤمنان و متحیر گردند در آن ملحدان و کافران فردا بامداد نزد ما بیا مفضل گفت
از نزد آن حضرت بیرون آمدم شاد و خوشحال بمنزل خود مراجعت نمودم و بر آن بشارت و وعده
دلنوازان شب بر من دراز گذشت **مجلس اول** مفضل گفت چون صبح شد بامداد
بخدمت آن حضرت شتافتم و بعد از رخصت داخل شدم و در خدمت آن حضرت ایستادم پس
داخل شد بحجره دیگر و مرا بخلوت طلبید چون بخدمت آن حضرت نشستم حضرت فرمود ای مفضل گویا
امشب دراز گذشت برای انتظار وعده ما گفتم بلی ای مولای من گفت ای مفضل خدا بود و
هیچ چیز پیش از او نبود و او باقیست و وجود او را نهایت نیست و اوست مستحق حمد و ثنا
برانچه الهام کرده ما را و مخصوص اوست شکر و سپاس بر آنچه عطا کرده بما و مخصوص گردانید
ما را باعلای علوم و ارفع معالی و برگزیده ما را بر جمیع خلق بعلم خود و گردانید ما را گواه بر ایشان
بحکمت خود پس رخصت طلبیدم که آنچه بفرماید بنویسم فرمود ای مفضل آنانکه شک
میکنند در وجود صانع عالم جاهلند باسباب اغراض که در خلق عالم بعمل آمده و قاصر است
فهمهای ایشان از دریافت حکمتها که باری تعالی مرعی داشته در مخلوقات در دریا و صحرا و کوه و دشت
پس بسبب کوتاهی دانش خود طریق انکار پیموده اند و بجهت ضعف بصیرت خود راه تکذیب گشوده اند
تا آنکه منکر شده اند که موجودات را خالقی نیست و دعوی میکنند که عالم را مدبری نیست
و آنچه واقع میشود از روی صنعت و تقدیر و حکمت و تدبیر نیست حق تعالی بلندتر است از
آنچه وصف میکنند و خدا لعنت کند ایشان را که از حق واضح بکدام سو میروند پس ایشان

در ضلالت و کوری و حیرت خود مانند کورانند که داخل شوند در سرائی که در نهایت
استحکام و نیکوئی بنا شده باشد و فاخرترین فرشها گسترده باشند و آنچه در کار باشد
از انواع ماکول و مشروب و ملبوس و سایر چیزها که آدمی بآنها محتاج است در آن مهیا کرده
و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب خود قرار داده باشند باندازه نیکو و تدبیر درست
پس آن کوران در آن سرای رفیع البنیا بجانب راست و چپ تردد کنند و داخل بیوتات شوند
با دیدهای بسته شان از مشاهده و نه آنچه برای اهلش مهیا کرده اند و بسا باشد
که کوران پا زنند بر ظرفی یا چیزی که در موضع خود گذاشته شده و غایت احتیاج بآن
داشته باشند و ندانند که بچه جهت در آن موضع گذاشته اند و برای چه مهیا کرده اند
باین سبب بخشم آیند و غضبناک شوند و مذمت کنند سرا و بنا کننده سرا را بعینه همین است
حال این گروه که منکر شده اند از حسن تقدیر معبود و کمال تدبیر عالم و چون نرسیده است فهمهای ایشان
در یافتن اسباب و علل و فواید اشیا را پیش گرفته اند در اینعالم مانند کوران نادان و حیران
و نمیفهمند آنچه در این سرا بکار رفته از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام و چون
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آنرا نداند و عقلش بحکمت آن نرسد مبادرت مینماید
بمذمت آن و وصف میکند آنرا بخطا و قلت تدبیر چنانچه اصحاب مانی نقاش و ملاحده فسقه که
از دین بدر رفته اند و اشباه ایشان از اهل ضلال که بخیالات محال ترک بندگی خداوندی
الحاد کرده اند پس لازم است بر کسی که خدا بر او انعام کرده باشد بمعرفت خود و هدایت کرده
بسوی دین خود و هدایت کرده بسوی دین خود و توفیق داده باشد او را که تأمل کند در تدبیری
که در خلایق بکار رفته و دریابد که برای چه آفریده شده و تعبیر و تقریر نماید براهینی
که دلالت میکند بر صانع ایشان آنکه بسیار حمد کند خدا را و مولای خود را بر این نعمت
عظمی و تضرع کند بدرگاه خدا که او را ثابت بدارد بر این موهبت کبری و زیاده گرداند

حکمت بنیاد

نبوت مانی ملعون

هذا او را نیز اگر حق تعالی میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
یعنی اگر شکر کنید البته زیاده میکنم نعمت شما را و اگر کفران کنید بدرستی که عذاب من سخت است
مترجم گوید که مانی ملعون در زمان شاپور ابن اردشیر بهم رسید و بنای حدث اکرد
میان مذاهب گبران و ترسایان که مذهب این بود و زنان و به پیغمبری حضرت مسیح قایل بود و
بنبوت موسی قایل نبود و میگفت عالم مرکب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت
و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور میدانست و هر شر و بدی را بظلمت نسبت میداد و
میگفت درندگان و موذیان و عقارب و حیات را ظلمت افریده بسبب آنکه حکمت خلق آنها نمیدانست
و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعت نیست و حکیم نمیباید اینها را
خلق کند و در کلام معجز نظام امام بطلان این قول ظاهر خواهد شد پس حضرت فرمود که
ای مفضل اول عبرتها و دلیلها بر صانع عالم تعالی شانه تهیه و نظام این عالم است و

توضیح نظام عالم که دلیل وجود صانع است

تالیف اجزای آن و نسق آن بر وجه کمال زیرا اگر تامل کنی در عالم بفکر خود و تمیز کنی بعقل
خود خواهی یافت این عالم را مانند سرائی که بنا کرده اند و هر چه بندگان خدا را باز احتیاج
است در آن مهیا کرده اند پس آسمان رفیع مانند سقف این خانه است و زمین وسیع مانند
بساطیست که برای ایشان گسترده اند و ستارها که بحسن انتظام بر هم چیده اند
مانند چراغهاست که بر انتظام مقرر ساخته اند و جواهر که در جبال و تلال مخزون است
مانند ذخیرها است که برای ایشان مهیا ساخته اند و هر چیز را برای مصلحتی قرار داده اند
و انسان بمنزله کسی است که این خانه را باو بخشیده اند و انچه در آنست از طبع و اکل است انواع
نباتات را برای منافع او مقرر داشته اند و انواع حیوانات را بجهت مصالح او افریده اند
پس انتظام این امور و اتساق احوال دلیل واضح است بر آنکه عالم مخلوقست بتقدیر
و حکمت و نظام و مصلحت و بر آنکه خالق همه یکیست که این اصناف مخلوقات را با یکدیگر
الفت داده و بعضی را ببعضی مربوط و محتاج گردانیده جل قدسه و تعالی جلاله و کرم

در بیان دلایل اقوای توحید حق تعالی

وجهه و کلا الدعیره تعالی عما یقول الجاحدون و جل و عظم عما ینتحله الملحدون مترجم گوید
که این دلیل که در آخر کلام امام بآن اشاره شد فرمود اقوی دلایل توحید است زیرا که چون
انتظام اجزای عالم و ارتباطات آنها بیکدیگر و احتیاج هر یک بدیگری معلوم شد
ظاهر شد که همه لازم یکدیگرند و ببرهان ثابت شده است که متلازمان یا میباید
احدهما علت دیگری باشند یا هر دو معلول یک علت باشند و چون اجزای عالم همه ممکنند
و بعلت محتاجند باید که همه بیک علت منتهی شوند ایضا عقل بوجدان خود حکم میکند
که علت یک نظام شخصی یک کس میباشد و اگر در خانه دو کدخدا باشد احوال خانه
مختل میشود چه جای این عالم کبیر و ایضا عالم کبیر نظیر عالم صغیر است اگر انسان باشد و هر چه
در عالم کبیر است در عالم صغیر نظیران هست و بخصوص چنانچه بدیهه حکم میکند که در این عالم کبیر
دو مدبر نمیتواند بود و در تطبیق اجزای عالم صغیر بر عالم کبیر از آن اول عبرتها کتابها
نوشته شده و این ترجمه گنجایش ذکر آنها ندارد پس امام فرمود که ابتدا میکنم ای مفضل
بیان کردن خلقت انسان پس عبرت گیر از آن اول عبرتها تدبیریست که حق تعالی در جنین میفرماید
در رحم در حالتی که او محجوب است در سه ظلمت تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی بچه دان که
در هنگامی که او را چاره نیست در طلب غذای و نه در دفع اذیتی و بلائی و نه در جلب
منفعتی و نه در دفع مضرتی پس جاری میشود بسوی او از خون حیض انمقدار که غذای او شود
چنانچه ابغذا میشود و پوست را ابغذا باو میرسد تا خلقتش که تمام میشود و بدنش مستحکم
میشود و پوستش قوة مباشرت هوا بهم رسانید چون چنین شد ما در شرا در زائیدن از جا
برمی آورند و او را بیتاب کنند تا از او متولد میشود و چون از مضیق رحم بوسعتگاه جهان در آمد
و بنوع دیگر از غذا محتاج شد مدبر حقیقی همان خون کثیف را که در رحم غذای او بود بشیر
لطیف مبدل کرده اند و کسوت گلگون خون را از او کنده لباس سفید شیر را بر او میپوشانند
و مزه و رنگ و صفاتش متبدل میشود زیرا که در اینحالت این غذا از برای بدن او ازغذای

خلقت انسان

سابق موافق تر است و در همان ساعت که باین نوع از غذا محتاج میشود بحکم حکیم قدیر
غذای شیر برای او مهیا و بالهام الهی زبان بیرون میآورد و لبها را میجنباند و طالب
غذا میشود و در آن وقت دو پستان مادر برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر
زمان که طلب غذا کند برای او مهیا باشد پس مادام که بدنش تر و نازک است و امعایش
باریک و اعضایش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ ندارد باین شیر غذا میکند تا
چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی تر شد و محتاج شد بغذائی که در آن صلابتی باشد تا
بدنش محکم شود و اعضایش قوت گیرد میرویاند از برای او آسیاهای خورد کننده از دندانها
تیز که بخاید غذاهای صلب را و نرم کند که آسان باشد بر او فرو بردن آنها و برین احوال
نمو میکند تا بحد بلوغ میرسد پس اگر مرد است که موی برو او میرویاند که علامت مردان و موجب
عزت ایشانست که بآن از حد طفلان و شباهت زنان بیرون میروند و اگر زن باشد
روییش از مو پاک میماند تا حسن و نظاره و طراوتش باقی ماند و موجب میل مردان بسوی او
گردد و باینجهت نسل انسان منقرض نگردد و نوع ایشان محفوظ باشد عبرت بگیر ای
مفضل در این انواع تدبیر در این احوال مختلفه که برای ایشان بعمل میآورد آیا ممکنست که اینها
بی مدبری بعمل آید اگر خون در رحم بچه جنین نمیرسید خشک میشد مانند گیاهی که از بی
آبی خشک شده باشد و اگر در هنگام کمال آن درد زائیدن او را از رحم بیرون نمیکرد همیشه
در رحم مانند زنده در گور باشد میماند و اگر بعد از ولادت شیر از برای او نمیرسید
یا از گرسنگی یا غذائی میخورد که ملایم بدن او نباشد و بدنش بآن اصلاح نیابد و
اگر هنگام احتیاج بغذاهای غلیظ دندان برای او نمیروئید خائیدن غذا او را ممکن نبود و فرو
بردن او دشوار بود و از شیر اگر همیشه غذای او میبود بدنش محکم نمیشد و اعمال
شاقه از او بعمل نمیآمد و ایضا بایست مادرش همیشه مشغول تربیت او باشد و از تربیت سایر

ریش نیاوردن

اولاد باز ماند و اگر ریش بر روی او نمیروئید همیشه بر هیئت کودکان و زنان میماند و او را
جلالتی و وقاری که بهم رسانید نمیبود مفضل گفت ای مولای من دیده ام
بعضی از مردان را که بر آن حالت میمانند و ریش نمی آورند تا پیر میشوند چه حکمت است
در این حضرت فرمود که اینها بآنهاست که دستهای ایشان پیش فرستاده و خدا ظلم کننده
نیست بندگان خود را مترجم گوید که شاید مراد آن باشد که کردهای بد ایشان سبب
میشود که در اولاد ایشان این آثار ظاهر گردد و برای عبرت مردم حق تعالی اولاد را عوض
کرامت فرماید آنکه بر خدا بعد از نعمت ایجاد حسن صورت لازم نیست و از عدم آنچه لازم
نمی آید و محتمل است که مراد آن باشد که چون حق تعالی بعلم کامل خود میدانست که از ایشان احوال
قبیحه صادر خواهد شد ایشان را بر اینحالت خلق کرد پس فرمود که کیست آنکه متوجه احوال
انسانست در هر حال با آنچه مناسب اوست میرساند مگر آن خداوندی که او را از سر اعدم بساحت
وجود آورده و متکفل مصالح او گردیده اگر اشیا باهمال و بیمدبری برای نظام و نسق
توانند گردید بود باید که تقدیر و تدبیر باعث اختلال امور گردد و این سخن در غایت رسوائی
و بطلانست و دلیل جهل گوینده آنست و هر ذی عقل میداند که از خلاف تدبیر انتظام
مهیا و تدبیر موجب اختلال امور نمیشود خدا بلند تر است از آنچه ملحدان میگویند بلندی
بسیار مترجم گوید که این سخن را بدو وجه تقریر میتوان کرد اول آنکه هر گاه اشیا
باسباب ایشان منوط و مربوط نباشد و چنین نظامی بدون تدبیر بعمل تواند آمد جایز است
که تدبیر موجب دفع انتظام و مزید اختلال گردد و این مخالف مقتضای عقول کافه
خلق است که بنای امور خود را بر تدابیر میگذارند و موجب انتظام احوال خویش میدانند
دوم آنکه عقل حاکم است بآنکه آثار امور متضاده و متناقضه مخالف یکدیگر
میباید باشد چنانچه آثار آتش و آب چون در صفات ضد یکدیگرند آثار ایشان مخالف یکدیگر

حکمت عدم شعور

پس هرگاه عدم تدبیر موجب انتظام گردد تدبیر نقیض آنست باید موجب اختلال باشد
پس امام فرمود که اگر فرزند دانا و عاقل متولد میشد هر آینه دنیا در نظرش بسیار
غریب می‌نمود و حیران میماند بجهت آنکه ناگاه امری چند میدید که ندیده است و وارد میشد
بر او غرایبی که مانند او مشاهده نکرده بود از اختلاف صور عالم و مرغان و چهارپایان
و غیر اینها ساعت بساعت و روز بروز عبرت بگیر برای این حال کسیکه او را اسیر کنند و
از شهری بشهری برند و او عاقل باشد مانند واله حیران او را وحشی میباشد با آنکه
اوضاع شبیه بآنها را بسیار دیده است و کسیرا که در کودکی و نادانی او را اسیر کنند سخن و ادب
زودتر میاموزد از کسیکه در دانائی و بزرگی او را اسیر کنند و ایضاً اگر عاقل متولد
شود مذلتی در خود خواهد دید از آنکه نتواند براه رفتن و او را بر دوش گیرند و در خرقه‌ها
بپیچند و در گهواره‌ها ببندند و بر رویش جامه افکنند و حال آنکه ناچار است برای او از این
امور برای رقت بدن و رطوبتی که در اعضای او است در هنگام متولد شدن و ایضاً
اگر دانا و کامل متولد میشد آن شیرینی و وقعی که در کودکان بود او را کراهت میبود
لهذا اول که بدنیا می‌آید نادان و غافل است و روز بروز اندک اندک در زیرکی همچنین
هر حال معرفتش زیاد میشود و بامور غریبه الفت میگیرد و بر احوال مختلفه معتاد
میشود و بتدریج از حد تامل و حیرت بمرتبه تمیز میرسد که بعقل خود تصرف و تدبیر و چاره
امور معاش میکند و عبرت میگیرد از احوالی که مشاهده مینماید و بسهو و غفلت مبتلا
میگردد و بطاعت و معصیت مکلف میشود و ایضاً اگر در حین ولادت عقلش کامل
و اعضایش قوی میبود و در کار خود مستقل میبود حلاوت تربیت اولاد زایل میشد
و مصلحتی که باید عاید پدر و مادر در تربیت فرزندان بعمل نمی‌آمد حکمتی که در این تربیت است
که بعد از احتیاج پدر و مادر در تربیت ایشان مکافات حقوق آباء و امهات بکنند

بر طرف

منفعت گریه اطفال

بر طرف میشد و پدر و فرزندان الفت نمیگرفتند زیرا که فرزندان از تربیت و محافظت
ایشان مستغنی بودند پس در همان ساعت که از مادر متولد میشدند از ایشان
جدا میشدند و کسی پدر و مادر خود را نمیشناخت و نمیتوانست احتراز کرد از نکاح
و خواستگاری مادر و خواهر و محرمان خود و کمتر حیائی بلکه شنیع‌تر و قبیح‌تر از همه آنست که
اگر با عقل از شکم مادر بیرون آید خواهد دید چیزی که حلال و نیکو نیست دیدن
آن یعنی عورت مادر را آیا نمیبینی چگونه هر امری از امور خلقت را بازداشته با
نهایت صواب و حکمت و خالی گردانیده خورد و بزرگ امور خود را از شوایب خطا و ذلت
بشناس ای مفضل منفعت گریه اطفال را بدانکه در دماغ اطفال رطوبتی هست
که اگر بماند علتها و دردهای عظیم در ایشان احداث مینماید مثل کوری و امثال آن پس
گریه این رطوبت را از سر ایشان فرود می‌آورد و باعث صحت بدن و سلامتی ابصار ایشان
میگردد پس چنانچه طفل بگریه منتفع میگردد و پدر و مادر منفعت آن نمیدانند
و ایشان سعی میکنند که او را ساکت گردانند و بهر حیله میخواهند او را خاموش
کنند که از گریه باز ایستد بسبب آنکه نمیدانند که گریه برای او اصلح است و عاقبتش
نیکوتر است همچنین جایز است که در بسیاری از چیزها منفعتها باشد که ملحدان
که منکر تدبیر خالق میکنند ندانند اگر بدانند و بفهمند این معنی را حکم نخواهند
کرد بر چیزی از چیزهای عالم که در آن منفعتی نیست بسبب آنکه حکمت آنرا ندانند زیرا که
بسیاری از آنها که منکران نمیدانند عارفان میدانند و بسیاری از آنها که علم مخلوقات از آن قاصر است
علم حق تعالی بآن احاطه کرده است و اما آبی که از دهان اطفال جاری میشود در
اکثر اوقات سبب دفع رطوبتی میگردد که اگر در ابدان ایشان بماند هر آینه احداث
دردهای عظیم در ایشان نماید چنانچه میبینی کسیرا که رطوبت بر او غالب میشود

یا دیوانه و مخبط میشود یا بفالج و لقوه و اشباه آن مبتلا میگردید پس خداوند
در کودکی مقرر کرده است که این رطوبتها از دهان ایشان دفع شود تا موجب صحت ایشان
در بزرگی گردد و تفضل کرده است بر خلق خود بانچه جاهلند بحکمت آن و لطف
کرده است بر ایشان بانچه نمیدانند و اگر بشناسند نعمتهای او را بر خود هر آینه تفکر در آن
مشغول گرداند ایشان را از ارتکاب معصیتها منزه است خداوندیکه بزرگ و کامل است نعمت
او بر مستحقان و غیر ایشان از خلق بی پایان بلند تر است از آنچه میگویند مبطلان
و ملحدان بلندی بسیار اکنون نظر کن ای مفضل که تقدیر نموده المنان چگونه الات مجامعت
در مرد و زن آفریده بر وجهیکه مناسب حکمت است پس مرد را آلتی داده که منتشر و بلند
میشود تا نطفه بسبب آن بقعر رحم میرسد چون میباید که آب خود را در دیگری بریزد
برای زن ظرف عمیقی آفریده که آب مرد و زن هر دو در آن جمع شود و گنجایش فرزند
داشته باشد و در آن ظرف مصون و محفوظ باشد تا هنگامیکه بدنش مستحکم شود
بیرون خرامد آیا این از تدبیر حکیم لطیف است سبحانه و تعالی عما یشرکون تفکر کن ای مفضل
در همه اعضای بدن و تدبیر آنها که هر یک برای غرضی و حاجتی آفریده شده اند دستها
برای کار کردن و پاها برای راه رفتن و چشمها برای دیدن و دهان از برای غذا خوردن
و معده برای هضم کردن و جگر برای جدا کردن اخلاط بدن و منافذ بدن برای بیرون
رفتن فضلات تا هنگام دفع و فرج برای حصول نسل و همچنین جمیع اعضا اگر تامل
کنی در آنها و نظر و فکر خود را بکار فرمائی میدانی که هر یک برای کاری خلق شده اند و برای
مصلحتی مهیا گردیده اند مفضل گفت گفتم ای مولای من گروهی میگویند که اینها
از فعل طبیعت است حضرت فرمود که بپرس از ایشان که آیا این طبیعت علم و قدرت دارد
بر این افعال یا نه پس اگر گویند که علم و قدرت دارد پس بخدا اقرار کرده اند و او را طبیعت نام

تدبیر رسیدن غذا بجمیع

کرده اند زیرا که معلوم است طبیعت را شعوری و اراده نیست و اگر گویند که طبیعت را علم و
اراده است پس معلوم است که این افعال محکمه مستقله از طبیعت بی شعور صادر
نمیشود چنانکه دانستی و لیکن عادت الهی جاری شده است که اشیا را با سباب جاری نماید
و جاهلان بر این اسباب نظر افکنده اند و از مسبب الاسباب غافل شده اند فکر کن
ای مفضل در تدبیر حکیم قدیر در رسیدن غذا بجمیع بدن بتدریج که اول غذا وارد
معده میشود و معده آن را طبخ میدهد و خالص آن را بجگر میفرستد در رگهای باریک
چند که در میان معده و جگر هستند و این عروق مانند پالایشی اند برای غذا که نرسد
از ثقل غذا چیزی بجگر که باعث جراحت آن گردد زیرا که جگر نازکست و تاب غذای
خشن و غلیظ ندارد پس جگر صاف غذا را قبول میکند و در آنجا بلطف تدبیر حکیم
خبیر مستحیل بخون و بلغم و صفرا و سودا میشود و از جگر راهها و مجاری بسوی تمام
بدن هست که اخلاط از آن مجاری و عروق بتمام بدن میرسد مانند مجاری که در زمین
برای آب مهیا کنند تا بهمه زمین جاری گردد و آنچه خبائث و زیادتیها است جاری
میشود بسوی اوعیه که برای آنها خلق شده است و آنچه از صفرا است بسوی زهره و سودا
بسوی سپرز میرود و رطوبتها بسوی مثانه جاری میشود پس تامل کن حکمت تدبیر حق تعالی را
در ترکیب بدن و گذاشتن هر یک از اعضا در جای خود و مهیا کردن اوعیه و ظرفها
در آن برای فضول اغذیه و اخلاط تا آنکه این زیادتیها و کثافتها در بدن پهن نشوند
که موجب فساد بدن و دردها شوند پس صاحب برکت و نعمت خداوندی که نیکو کرده است
تقدیر او را و محکم گردانیده است تدبیر او را و او راست حمد و ستایش چنانچه اهل و مستحق
آنست مفضل گفت گفتم وصف نما برای نشو و نمو بدن را در همه احوال تا بحد تمام
و کمال برسد حضرت امام فرمود که اول این تدبیر تصویر جنین در جائیکه دیده نمی بیند و دستی

بان بمیرسند و در چنین جا تدبیر انرا میکند تا اورا از رحم بیرون میاورد با خلقت تمام و اعضای مستوی و حال انکه در او مخلوق شده انچه قوام و صلاح بدن در انست از اعضا و جوارح و احشا و کارکنان بدن و انچه در اصل ترکیب بدن ضرورست از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و غضروفها پس چون بسوی جهان بیرون امد میبینی چگونه نمو میکند با همه اعضا بر یک شکل و هیئت و یک نسبه که هر نسبتی که هر عضوی با سایر اعضا داشته در کودکی و بزرگی تفاوت نمیکند تا انکه بحد رشد که نهایت قوة بدنست برسد اگر عمرش باین حد برسد یا انکه پیش از ان حد مدت عمر خود را تمام کند ایا میتواند بود چنین امری مگر از لطیف حکمة و تدبیر خداوند قدیر ای مفضل نظر کن در انچه حق تعالی مخصوص کردانیده است باین انسان در خلقتش برای تشریف و تفضیل او بر سایر حیوانات زیرا که چنان خلق شده که راست میتواند ایستاد و درست میتواند نشست که کارها را بدستها و جوارح خود بعمل اورد و تواند کارها را چنانچه خواهد متقدم نماید اگر برو بر روی افتاده بود مانند چهارپایان میبود هیچیک از اعمال را مباشر نمیتوانست شد اکنون نظر کن ای مفضل بسوی این حواس که مخصوص شده است بانها انسان در خلقت خود و شرف یافته بانها بر غیر خود چگونه دیدها را در سر او قرار داده است مانند چراغها که بر بالای مناره بر افروزند تا تواند همه اشیا را مطالعه نماید و دیده را در اعضای پایین تر قرار نداده مانند دستها و پاها که افتها بان برسد یا در مزاول اعمال یا جوارح علتی در انها حادث شود و در اعضای وسط بدن قرار نداده مانند شکم و پشت که دشوار باشد بکار فرمودن ان در دیدن اشیاء و چون هیچ موضع از برای اینها مناسب تر از سر نبود در انجا قرار داد که از همه اعضا بلندتر است و از اصومعه حواس بیجا نه کردانیده که محسوسات بیجا

ادراک نماید و ادراک هیچیک از محسوسات از او فوت نشود پس چشم را افرید که رنگها را دریابد اگر دیده نمیبود که رنگها را احساس نماید خلق رنگها ازالی سمع را از برای ادراک صداها افریده اگر صدا نمیبود گوش نمیبود که بشنود افریدن صدا بی منفعت بود و همچنین است سایر حواس اگر محسوسات نمیبودند و حواس نبودند خلق انها بیفایده بود و از انجانب نیز چنین است اگر دیده میبود و صاحب رنگ که دیده شود نمیبود دیده را فایده نبود و اگر گوش میبود و شنیدنی نمیبود گوش بیفایده بود پس نظر کن که چگونه هر چیز را برای چیزی افریده و برای حاسه محسوسی و برای هر محسوسی حاسه مقرر ساخته و ایضا در هر جهتی امری چند مقرر کردانیده که متوسط باشند میان حاسه و محسوس که احساس بدون انها حاصل نمیشود مانند روشنی و هوا برای دیدن و شنیدن اگر روشنی نباشد که رنگ برای دیده ظاهر نمیشود و دیده ادراک ان نمیکند و اگر هوا نباشد که صدا را بسامعه رساند سامعه ادراک صدا را نمیکند ایا مخفی ماند بر کسیکه صحیح باشد نظرش و بکار فرماید فکرش انکه مانند انچه من وصف کردم از تهیه حواس و محسوسات که هر یک با دیگری مطابق و موافق است و انچه احساس حواس بر انها موقوفست همه مهیا نمیباشد مگر بعمد و تقدیر از خداوند لطیف و خبیر تفکر کن ای مفضل در حال کسیکه نابیناست چه خللها در امور او بهم میرسد زیرا که پیش خود را نمیبیند و پیش روی خود را نمیبیند و میان رنگها فرق نمیکند و صورة نیک و بد را تمیز نمیکند و اگر بر گودالی مشرف شود احتراز نمیتواند کرد و اگر بر دو دشمنی بر روی او شمشیر کشد امتناع نمیتواند نمود و هیچ صنعتی از او متمشی نمیشود مانند کتابت و درودگری و زرگری حتی انکه اگر نه تند ذهن و فهیم باشد بمنزله سنگی خواهد بود که افتاده باشد و همچنین کسیکه سامعه

پنجگانه حس در خلقت حواس

ندارد نیز بسیار از امور او مختل است زیرا که از لذت مخاطبه و محاوره و نغمات دلربا
و الحان راحت افزا محروم است و در محاورات و کار بر مردم بسیار دشوار است و دلتنگ
میشوند از مکالمه او و نمیشنود از اخبار و احادیث مردم سخنی گویا حاضر است و غایب باشد
و زنده ایست مانند مردگان و کسیکه عقل ندارد مانند چهارپایان است
بلکه بسیاری از مصالح که چهارپایان میدانند او نمیداند آیا نمی‌بینی
که چگونه اعضا و جوارح و عقل و حواس و مشاعر انسان هر چه او را ضرور است
و از فقد آن اختلال احوال او ناشی میشود همه در خلقت او حاصل است اینها همه دلیلست
بر آنکه بتقدیر و تدبیر علیم خبیر آفریده شده است مفضل گفت پس چرا بعضی از مردم این
جوارح ایشان مفقود میباشد و از اختلالها که فرمودید در احوال ایشان بهم میرسد
حضرت فرمود که این برای تادیب و موعظه است برای آنکسیکه مبتلا میشود و غیر او چنانچه
پادشاهان تادیب میکنند مردم را که ایشان ترک اعمال قبیحه بکنند و دیگران نیز از
احوال ایشان پند گیرند و مردم امیران ایشان را میپسندند و انکار بر ایشان نمیکنند
در این عطیه بصبور برای ایشان مینمایند باز خصمع اینکه و هرگاه با این بلاها مبتلا گردیده
اند اگر شکر کنند و بسوی خدا انابت نمایند بعد از مرگ آنقدر ثواب کرامت فرماید
که در جنب آن ثوابها این بلاها سهل و حقیر میشمارند این بلاها را حتی آنکه اگر ایشان را
بعد از مرگ مردد گردانند میان آنکه بدنیا برگردند صحیح و سالم باشند یا مبتلا باشند هر آینه اختیار
بلاها را خواهند کرد برای آنکه مثوبات ایشان مضاعف گردد فکر کن ای مفضل در اعضائی
که طاق و جفت آفریده اند چه حکمت و تدبیر در آنها مرعی داشته پس سر را یکی آفریده
زیرا که مصلحتی نیست در آنکه آدمی دو سر بوده باشد نمی‌بینی که اگر با سر دیگر
سر تصور کنی هر آینه آن زیادتی خواهد بود بر او و بیفایده خواهد بود زیرا که حواس که آدمی

از جوارح حکمت بعضی

با همه جا جمیعت در یکسر مجتمع میتواند بود و اگر چنین باشد اگر بیکسر سخن گوید سر دیگر
معطل خواهد بود و اگر بیکی سخن گوید بغیر از سخنی که بدیگری گوید بر شنونده دشوار
خواهد بود که متوجه کدام یک شود و اختلاف در فهم بهم خواهد رسید و دستها را
جفت آفریده زیرا که خیری نیست در آنکه آدمی یکدست داشته باشد زیرا که خلل میرساند
بانچه مزاوله آنها نماید از اعمال نمیبینی که نجار و بنا اگر یکدست ایشان شل شود نمیتوانند
که صناعت خود را بعمل آورند و اگر بتکلف و مشقت بعمل آورند مانند کسیکه دو دست
دارد که هر دستی معاونت دست دیگر میکند بعمل نمیتواند آورد بسیار تفکر کن ای مفضل
در صدا و سخن و آلتها که قادر رحمن برای آن در انسان مقرر ساخته است پس حنجره
مانند لوله ایست از برای بیرون آمدن آواز و زبان و دندانها و لبها آلتی چند اند
برای تقطیع حروف و ظهور نغمات نمی‌بینی که کسیکه دندانهایش ریخته است سین را چنانچه
میباید نمیتواند گفت و کسیکه لبش افتاده باشد فا را درست نمیتواند ادا کرد و کسیکه
زبانش سنگین شده را را درست نمیتواند ظاهر کرد و شبیه ترین چیزها با دوات
اخراج حروف و الصوت نای نیانی است زیرا که حنجره شبیه است بانبان و شش شبیه است بانبانکه باد در آن
میکنند و عضلهائی که شش را میگیرند تا صدا بیرون آید مانند انگشتانیست که بر آن
انبان میگذارند تا داخل شود باد در نای و لبها و دندانها که حروف و نغمات را تقطیع میکنند
مانند انگشتانیست که بر سوراخهای نی میگذارند تا صدا با لحنهای مختلف بیرون آید
و هر چند محل خروج صدا را ما تشبیه کردیم بنای انبانی برای شناسانیدن اما در
حقیقت نای را باید تشبیه بادوات صوت کرد زیرا که آن مقدم است بر این و این از آن
برخواسته و آن خلقت صانعست و این تدبیر مخلوق که از صنعت خالق برداشته
پس خبر دادم ترا بمنافعی که این اعضا را هست در صنعت کلام و اخراج حروف و در این اعضا

صدر و حکمت لب

با این منافع که مذکور شد منافع دیگر است بینی حنجره برای آنکه نسیم از خارج بتنش برسد و تبرید و ترویح کند و لوا و بادبانی نباشد برای آن بان نفس که بینیا پیوسته بران وارد میشود که اگر اندک زمانی آن نسیم حبس شود و بدل نرسد البته آدمی هلاک میشود و بزبان مزهای مختلف را میچشد و میان آنها تمیز میکند که کدام تلخ است و کدام شیرین و کدام ترش است و کدام ترش و شیرین و کدام آب شور است و کدام شیرین و کدام گندیده و کدام پاکیزه و با این منافع زبان یاری دندانها میکند در گردانیدن و فرو بردن طعام و آب دندانها خورد میکند غذا را که آسان شود فرو بردن آن و دندانها با این منفعتها پشت ما نیست برای لبها که آن اندرون دهان نگاه میدارند آنها را که سست نشوند و نیا و نزند عبرة کبری برای آن زنها کسیکه دندانهایش افتاده است ببینی که لبهایش سست و متحرک است و بلبها میمکد که بتدریج بگلو داخل شود که اگر بیکدفعه داخل شود در گلو بند میشود یا اندرون را مجروح میکند و با این منافع لبها از اعضا برد و در اگر بر دهان بسته میشوند و هرگاه خواهند میگشایند و هرگاه خواهند می بندند پس دانستی که آنچه وصف کردیم برای تو که بر هر یک از این اعضا چندین منفعت عظیم مترتب میشود چنانچه بلبها التی برای چندین عمل بکار آید مانند تیشه نجار دیگر برای تراشیدن چوب و کندن زمین و غیر آن بکار میبرند اگر دماغ و مغز یکه در سر است برای تو گشوده شود خواهی دید آنرا که پیچیده شده است بحجابها چند بعضی بر بالای بعضی برای آنکه نگاه دارند آنرا از عوارضی که موجب اختلال آن میگردد و برای آنکه آنرا محافظت کنند که متحرک و مضطرب نشود و استخوان کاسه سر بمنزله خودی است برای محافظت آن که اگر صدمه بسر واقع شود یا بر جای صدمه آید شود ضرری بآن نرسد پس بر روی پوست سر موی رویانیده که بمنزله پوستینی باشد برای آن و آنرا از سرما و گرما محافظت نماید پس کی محافظت نموده است دماغ را چنین

در بیان خواص دندان

محافظتی مگر آنخداوندیکه آنرا آفریده و منبع حواس را در وی گردانیده و سزاوار او را محافظت و حراست است بسبب علو مرتبت و بلندی درجه علو مرتبت که نسبت بسایر اجزای بدن دارد تأمل کن ای مفضل پلکهای چشم چگونه بمنزله پرده برروی آن قرار داده که او بیختن شود و کنارهای آنرا که شفر می‌نامند مانند رشتهها و حلقهها تعبیه کرده که هر وقت که خواهند پرده را بالا برند و هرگاه که خواهند بالا کشند و دیده را در میان غاری قرار داده و بالا پرده و موهای مژه که بر آن رویانیده محافظت نموده ای مفضل کی دل را اندرمیان سینه قرار داده و پنهان کرده و پیراهنیکه آن پرده دلست بر روی آن پوشانیده و دندهها را بر بالای آن محافظ آنکه گردانیده با گوشت و پوستی که بر روی دندهها رویانیده برای آنکه از خارج چیزی بر او وارد نشود که موجب جراحت آنگردد کی در حلق دو منفذ قرار داده که یکی محل بیرون آمدن صدا و نفس باشد که آن حلقوم است و متصل است بریه و غذا بمعده میرساند و بر حلقوم سر پوشی قرار داده که در هنگام خوردن طعام مانع شود او را از آنکه بشش برسد و آدمیرا هلاک کند کی شش را بادزن دل قرار داده که پیوسته در حرکت است و از است نمی‌ایستد و باهم نمی‌پیوندد برای آنکه حرارت در دل جمع نشود که آدمی را تلف کند کی برای منافذ بول و غایط مانند بندها که در میان کیسهها مثانه که هر وقت که نخواهند بگشایند که اندرون فضله دفع شوند و اگر چنین نبود همیشه این دو فضله جاری و متقاطر میبودند عیش آدمی فاسد میشد آدمی چه قدر از این نعمتها را وصف تواند کرد بلکه آنچه احصا نمیکنیم زیاده است از آنچه ذکر کرده‌ایم و آنچه مردم نمیدانند بیشتر است از آنچه میدانند کی معده را عصبها در نهایت صلابت گردانیده از برای آنکه طعامهای غلیظ را هضم تواند کرد و کی جگر را نرم و نازک گردانیده برای آنکه قبول نماید خالص غذای لطیف را تا آنکه در آنجا هضم دیگر لطیف‌تر از هضم معده بکند مگر خدا و ند فاذ را یا کمان میبری

خلقت استخوان و مغز

که مدبّری و مقدّری حکیم علیم چنین امور که مشتمل بر انواع حکمتها و مصلحتها بعمل
تواند آمد کلا و حاشا متمشّی نمیشود مگر از خداوند قادر یکه عالم است باشیا پیش از
آفریدن آنها و هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و لطیف و خبیر است فکر کن ای مفضل چرا مغز
نازک را در میان لولهای استخوان مضبوط گردانیده تا آنرا حفظ نماید که ضایع نشود چرا
خون سائل را در رگها محصور گردانیده است مانند آبی که در ظرفها جا دهند مگر از برای آنکه
ضبط نماید که از بدن بیرون نرود یا بجاها که نباید جاری نشود چرا ناخنها را در اطراف
انگشتان قرار داده است مگر برای آنکه نگاهدارنده آنها و یاور ایشان باشد در کارها چرا میان
گوش را پیچیده قرار داده مانند سوراخها و رخنها مگر برای آنکه آواز در انجا جاری شود تا بپرده
گوش که محل قوّه سامعه است برسد سورت آن شکسته شده باشد که بان پرده جراحتی و
ضرری بهم نرسد چرا خدا این گوشت بر رانها و نشستگاه قرار داده مگر برای آنکه
در نشستن آزار بهم نرسد چنانچه کسیکه بدنش در بیماری یا غیر آن کاهیده شده باشد
اگر چیز نرمی حایل نباشد میان او و زمین که صلابت زمین باو نرسد آزار میکشد کی
گردانیده است آدمی را نر و ماده مگر کسیکه او را برای تناسل آفریده و کی او را نسل و فرزند
آفریده مگر آن کسیکه او را صاحب امل و آرزو قرار داده که برخی از آرزوها تحصیل
نماید و کی داده است باو آلات عمل مگر آنکه او را کارکن آفریده و کی او را کارکن آفریده مگر
آنکه او را محتاج گردانیده و کی او را محتاج گردانیده مگر آنکه اسباب رفع حاجت او را
مهیا گردانیده و کی او را بفهم میان سایر حیوانات مخصوص گردانیده مگر آنکه
مکلف گردانیده و پاداش عمل نیک و بد برای او مقرر گردانیده و کی باو چاره بخشیده
مگر آنکه او را قوّه عمل و چاره عطا کرده است مگر آنکه حجت را بر او تمام کرده و کی متکفل امور
چند شده که چاره اش بانها نمیرسد مگر آن خداوندی که بنهایت شکر نعمتهای او نمیتوان رسید

فکر کن

خلقت دل آدمی

فکر کن و تدبیر نما در آنچه از برای تو وصف کردم آیا بی‌صانعی چنین امور حاصل میتواند شد
و چنین کارخانه منتظم میتواند بود تبارک الله عما یصفون ای مفضل اکنون وصف
میکنم برای تو احوال دل را که سوراخی چند در آن هست مقابل سوراخی چند که در شش هست
که باد زدن دلست اگر اینها مقابل یکدیگر نمی افتادند هر اینه نسیم نفس بدل نمیرسید و آدمی
هلاک میشد آیا تجویز میکند صاحب فکر و اندیشه که اینقسم امور بدون تدبیر مدبر
حکیم بعمل آید آیا عقل تو هیچ مانعی از این سخن باطل نمی یابد اگر بر بعضی یکتای درها
قلاب باشد آیا احتمال میدهی که این را عبث ساخته باشند بلکه جزم میکنی که صانعی اینرا
ساخته یکتای دیگر ساخته و قلاب برای آن ساخته که با تای دیگر جفت شود همچنین
حیوان نر گویا یکتا است که عقل حکم میکند که برای او جفتی ساخته اند که با او ضم شود
و آلت در آلت دیگری داخل شود برای مصلحت تولد و تناسل پس هلاک و نا امیدی و عذاب بر
اینها باد که دعوای فلسفه و حکمت میکنند چگونه کور شده اند از صنعتی تا آنکه انکار صانع
و مدبر او نموده اند آیا نمیدانند که اگر ذکر مرد همیشه سست و آویخته میبود چگونه بقعر
رحم میرسید که نطفه را در انجا بریزد و اگر پیوسته ایستاده میبود چگونه آدمی در
میان رختخواب میگردید یا میان مردم راه میرفت و چنین عمودی در پیش روی ایستاده بود
و با اینقباحت منظر بایست همیشه باید شهوت بر مردان و زنان هر دو غالب باشد پس حق تعالی
چنین مقرر گردانیده که در اکثر اوقات خوابیده باشد و در هنگام خبر در برای مصلحت
دوام نسل عبرت بگیر ای مفضل بر نعمتهای عظیم که حق تعالی برای آدمی هست در خوردن و
آشامیدن و فضلات و بآسانی از او دفع شدن آیا نمی بینی که از نیکوئی تقدیر خانه که آدمی
بنا میکند آنست که بیت الخلا در پنهان ترین جاهای خانه باشد و همچنین خالق قدیم و
مدبر حکیم در خانه بدن محل خروج فضله را که بمنزله بیت الخلای بدنست در پنهان

ترین اعضا

مو و ناخن در آفریدن

ترین اعضا قرار داده است او از پیش و پس نمایان نیست بلکه پنهان کرده است پنهان در موضع
پنهانی از بدن که پوشیده و مستور است در انها و الیتان یا گوشتی که در آنها است او را پوشانیده
پس هرگاه آدمی محتاج شود بدفع فضله و کثافت بنشیند بان نحو مخصوص آن سوراخ
ظاهر میشود برای آنکه آن فضله و کثافت دفع شود پس بسی صاحب نعمت و برکت است خداوندی که
بسیار است نعمتهای او و احصا نتوان کرد نعمتهای او را و فکر کن ای مفضل در این آسیاها
که در دهانها آدمی آفریده بعضی را تیز کرده برای قطع کردن و بریدن و جدا کردن طعام
و بعضی را پهن آفریده برای خائیدن و خورد کردن طعام چون بهر دو نوع احتیاج بود
هر دو را آفرید و انها نیکه برای بریدن است در پیش دهانها قرار داده و انها که برای خورد کردن
است در عقب انها قرار داده که از اینها میوه و گوشت و سایر مطعومات را قطع کنند چون
داخل دهان گردد بان آسیاها خورد کرده تامل کن و عبرت بگیر در آفریدن مو و ناخنها که چون
نمو میکنند و دراز میشوند و بسیار میشوند باید تخفیف داد بتدریج باید بسبب آنها را بی
حس گردانیده که از بریدن المی بیابد و متاثر نشود و اگر چنین نمیبود آدمی میان دو امر بد
ملازم مردد میشد یا آنکه میگذاشت که دراز شوند و گران بودند بر او و یا اگر تخفیف
میداد دردم المی مییافت مفضل گفت چرا حق تعالی چنان نیافرید اینها را که بر یک اندازه
باشند و بلند نشوند حضرت فرمود که خدا را در بلند شدن و بریدن انها نعمتها هست که
اکثر مردم قدر انها را ندانند و شکر خدا بر آنها نمیکنند بدانکه دردها و المهای
بدن بیرون میرود به بیرون آمدن موها از مسامات آنها و بدر شدن ناخنها از سر انگشتان
و باین سبب امر کرده اند آدمی را بنوره مالیدن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته
تا مو و ناخن زودتر بلند شوند و به بیرون آمدن انها دردها از بدن بیرون رود و چون
دیرتر بلند شوند و نبرند برودت در آن میشوند و دردها و موانع آنها در بدن محتبس

منفعت ابهام

شوند و باعث بیماریها میگردند و ایضا مو را در جاهای چند که ضرر دارد نروئیده اگر مو
در دیده روئیده میشد موجب کوری میشد و اگر در میان دهان میروئید آشامیدن و خوردن
بر انسان ناگوار میشد و اگر در میان کف میروئید لمس اشیا را بلمس نمیتوانست کرد و بعضی
از اعمال با آنها متمشی نمیشد و اگر در ذکر میروئید لذت جماع از مردان فوت میشد پس
نظر کن که هر جا که مصلحت در روئیدن نیست نروئیده و این مخصوص با انسان نیست بلکه
در بهایم و درندگان و سایر حیوانات که نسل میاورند میبینی که جاهای ایشان اگر
همه اعضا را مو گرفته بغیر از اینموضع که مذکور شد که بسبب این وجوه که مذکور شد از مو
خالیست پس تامل کن در خلقت قدیم حکیم که از راه خطا و غلط و اعتراض بهیچ وجه در
آن نیست و همگی بر وفق ثواب و حکمت است و اصحاب مانی ملعون که در خلقت فاید
بیرون خواسته اند که راه خطا پیدا کنند عیب کرده اند موی را که در زیر بغلها و در
زیر بغل میروید و نمیدانند که روئیدن اینموها بعلت رطوبتی است که بر اینموضع ریخته
میشود و در انها مو میروید مانند گیاهی که در جائیکه آب جمع میشود از زمین میروید
نمیبینی که اینمواضع پنهانتر و مناسبتر است برای قبول این فضله از مواضع دیگر و تا
در اینموها منفعتی هست انسان را که او را مکلف ساخته اند بازاله اینها
مثل کرده و اشتغال باین اشتغال بدن او را مانع گردد از طغیان و فسادی که لازم فارغ بودن
از بدن است ان اشتغال اینها که مانع میشود او را از بسیاری از غرور و از ارتکاب معاصی و فجور
تامل کن در آب دهانها و منفعتی که در آن هست برای که حق تعالی چنین مقرر کرده است
که همیشه جاری باشد در دهانها که تر کند کام و گلو را اگر این رطوبت نمیبود دهنها
فاسد و بی طراوت میشدند اگر این رطوبت با غذا ضم نمیشد در گلو گوارا نمیشد
این رطوبت مرکبیست از برای غذا که از آن بمعده میرسانند و ایضا این رطوبت بزهره میرسد

علت خوردن و خواب و جماع

وموجب صلاح حال انسانست زیرا اگر زهره خشک شود آدمی هلاک میشود و تحقیقیکه
گفته اند که وهمی از جاهلان متکلمان و ضعفاء العقول فلاسفه بجهة قلت
تمیز و قصور علم که اگر شکم آدمی بهیئت قبا بود که هرگاه طبیب خواهد بگشاید و اندرون
شکم را مشاهده نماید و دست داخل کند و معالجه کند آنچه را که خواهد هر آینه اصلح بود
از آنکه بسته اند و اندرونه پنهانست و دست بآن نمیرسد و دردهای اندرون را نمیتوان
شناخت مگر بدلیلهای غامض و علامتهای مشتبه مانند نظر کردن بقاروره
و بوئیدن عرق و اشباه اینها از علامتهائی که غلط و اشتباه اینها از علامتها که غلط و
اشتباه در آنها بسیار میشود و بسا باشد که اشتباه باعث کشتن مریض گردد و جواب
این شبهه آنست که جاهلان باید بدانند که اگر چنین میبود هر آینه مردم از ترس از مرگ
و بیماری نبود و علم ببقای خود بهم میرسانیدند و بسلامت و صحت خود مغرور میگردیدند
و موجب طغیان و فساد ایشان میشد و مفسدهٔ دیگر اینکه رطوبات شکم پیوسته مترشح
میبود و هر جا که مینشست و میخوابید ملوث میگردانید و جامه اش همیشه تر و کثیف
میبود و عیش بر او فاسد میگردید و مفسدهٔ دیگر اینکه معده و جگر و دل از افعالی که
از اینها صادر میشود بحرارت غریزی مثل که حق تعالی در جوف آدمی محتبس گردانیده
اگر در شکم فرجها و رخنها میبود که توان گشود و اندرون شکم را دید و دست داخل
توان کرد هر آینه برودت هوا بجوف میرسید و با حرارت غریزی مخلوط میشد و عمل احشا
باطل میگردید و آدمی هلاک میشد پس بدانکه هر چیز او همان نحو میبود بغیر از نحویکه
خالق حکیم اشیا را بر آن طریقه آفریده خطا و باطل است فکر کن ای مفضل در افعالیکه
حق تعالی در آدمی مقرر ساخته از خوردن و خواب رفتن و جماع کردن و آنچه در هر
یک از اینها تدبیر فرموده بدرستیکه برای هر یک از اینها در نفس آدمی محرکی قرار داده

ذکر چهار قوه

که مقتضی ارتکاب آنست و تحریص آدمی بر آن مینماید پس گرسنگی مقتضی طعام
خوردنست که زندگی و قوام بدن بآنست و ماندگی و بیخوابی محرک بر خوابست که راحت بدن
و استراحت قوتهای بدنی بآنست و شهوت محرک بر جماع است که دوام نسل و بقای نوع انسانی
بآنست و اگر گرسنگی نبود و غذا خوردن برای او بود که آدمی میداند که بدن باو محتاج است
و در طبع آدمی حالتی نبود که آدمی را مضطر گرداند بخوردن هر آینه در بسیاری از اوقات
کسالت و سستی میورزید از خوردن غذا تا بدنش بتحلیل میرفت و هلاک میشد چنانچه
گاهی آدمی محتاج میشود بدوائی برای اصلاح بدن خود و مدافعه مینماید تا منجر شود
بامراض مهلکه و مرگ و همچنین اگر خواب رفتن بآن بود که میداند که بدن و قوای
آن برای استراحت و قوت یافتن بآن محتاجند هر آینه ممکن بود که از روی تساهل یا حرص در
اعمال مدافعه نماید تا بدنش بکاهد و اگر حرکت جماع برای محض همرسانیدن فرزند بود
بعید نبود که سستی ورزد و نکند تا نسل کم شود یا منقطع گردد زیرا که هستند بعضی
مردم که رغبت بفرزند و اعتنائی بشان آن ندارند پس نظر کن که مدبر علیم برای
هر یک از این افعال که صلاح و قوام بدن بآنها است محرکی از نفس طبیعت برای
آن مقرر گردانیده که ما را بر آن تحریص نماید و بفعل آن مضطر گرداند بدانکه
در آدمی چهار قوه است اول جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میگرداند دویم
ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده و غیر آن تا طبیعت فعل خود را در او
بعمل آورد سیم هاضمه که غذا را در معده طبخ میدهد و خالص آنرا جدا میکند
و در جمیع بدن پهن میکند چهارم دافعه که دفع میکند و آنچه از ثقل غذا میماند
بعد از آنکه هاضمه خالص آنرا بقدر حاجت منجذب میسازد پس فکر کن در تقدیر این
چهار قوه در بدن و کارهای آنها برای آنکه بدن بهم محتاجست و آنچه از حکمت و تدبیر در

در اعضا شده و اگر جاذبه نمیبود چگونه حرکت میکرد آدمی برای طلب غذا که قوام
بدن بانست و اگر ماسکه نبود چگونه طعام در جوف میماند تا معده او را هضم کند و اگر
هاضمه نمیبود چگونه غذا طبخ مییافت تا جدا شود از آن آنچه خالص است و غذای
بدن میشود و بدل آنچه از بدن بتحلیل میرود میشود و اگر دافعه نمیبود چگونه دفع میشد
بقیه ثقل آنچه از هاضمه مانده است پس ببین چگونه موکل گردانیده است
حکیم قدیر برای تو بصنع لطیف و حسن تقدیر خود این قوتها را ببدن و قیام نمودن
آنها بآنچه صلاح بدن در آنست و برای تو مثلی بیان کنم بدرستی که بدن بمنزلهٔ خانه
پادشاهست و او را در آنجا حشم و غلامان و نوکران و خادمان هستند و
قوام و مدبران که موکلند بمصالح ایشان یکی از برای رسانیدن آنچه محتاج حشم و ملازمان
باشند و دیگری برای قبض آنچه وارد میشود و ضبط کردن تا هنگام حاجت و دیگری
برای عمل آوردن آن و مهیا کردن و بهر یک حصه او را رسانیدن و دیگری برای
پاک کردن آنخوانها از کثافتها پس بدانکه پادشاه خلق و حکیم است که پادشاه عالمیان
و خانه این بدنست و حشم اعضا و جوارح و مدبران چهار قوه اند که مذکور
شدند و احوال این قوه را بر وجهی که ما ذکر کردیم و باین توضیح شما مبرهن ساختیم
مخالف انطور نیست که اطبا در کتب خود بیان کرده اند زیرا که ایشان بر وجهی ذکر کرده اند
که در اعمال ادویه و معرفت امراض بکار ایشان آید و ما بنحوی ذکر کرده ایم که مرض شک
و شبهه را از نفوس خلایق دفع کند و غشاوه و کوری و سبل چون ناشناسی را از پیش
دیدهٔ ایشان بر طرف کند تا از روی یقین اقرار کنند بوجود و حکمت پروردگار عالمیان
مترجم گوید که حضرت چون اشاره فرمودند بقول اطباء اگر مجملی از اقوال ایشان
و حکما مذکور شود نامناسب نیست مشهور میان حکما و اطبا آنست که آدمی را قوه

مجملی از فوائد اطباء

چند است که با نباتات و حیوانات در آنها شریک است و قوه چند است که با حیوانات شریک است
و قوه چند است که مخصوص او است اما اول قوه غاذیه و نامیه و مولده است غاذیه
آنست که غذا را مستحیل گرداند بچیزی که مشاکل و مشابه عضوی است که بغذا محتاج است
و احتیاج باین قوه از آن جهت است که چون تکون بدن از اجزاء رطبی چند است و حرارت
غریزی در بدن ضرور است که اخلاط را نضج بدهد و نیز اینها را بتحلیل برد و البته بسبب
آن بعضی از رطوبات ضروریه بدن بتحلیل میرود و هوای خارج بدن و حرکات بدنی
و نفسانی نیز باعث تحلیل میشوند اگر فدیه از غذا بدل آنچه از بدن بتحلیل میرود نشود
بزودی بدن خشک شود و بکاهد بر طرف شود پس حکیم علیم قوه غاذیه را در بدن قرار
داده و چون طفل در رحم کوچک مخلوق میشود بآن کوچکی کارها که از انسان باید
بعمل آید از آن بعمل نمی آید پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوه نامیه نیز در بدن
قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه بدن که از منی بهم رسیده اند مانند
استخوان و عصب و رباط و امثال اینها تا زیاد شوند در طول و عرض و عمق تا بحدی برسند
که مناسب هر شخص است و این قوه تا سی سال عمل میکند و بعد از بیست چندان ظاهر
نیست عملش و از سی سال که گذشت از عمل باز میماند و بعد از آن فربه میشود و اما
نمو نمیکند و چون ترک آدمی ضرور است اگر توالد و تناسل نشود نوع بزودی برطرف
میشود پس قوه مولده در بدن قرار داده که از ماده که غاذیه تحصیل میکند قدری را
جدا میکند که منی از آن بعمل آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوه غاذیه چهار
خدمتکار دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه اما جاذبه برای آنکه غذا را جذب
کند و بکشد بسوی اعضا و ماسکه برای آنکه نگاه دارد تا هضم کرده شود و شبیه شود
بعضو محتاج بغذا و مراتب هضم چهار است اول در معده که غذا در آنجا مانند

در قوای ظاهری

کشکاب میشود و انرا کیموس گویند و اول این هضم بند‌ها میشود در وقت خوابیدن
دوم در جگر بود اگر کیلوس چون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف ان از
رگی چند که از معده بسوی جگر هست که او را ماساریقا میگویند داخل جگر میشود
و بهضم میشود در تمام جگر و عروق ریزه چند که در تمام جگر و عروق دیده و هضم
دوم در انجا میشود و مستحیل باخلاط اربعه میشود و انرا کیموس میگویند و ابتدای
این هضم در ماساریقا میشود و هضم سیم در رگهای بدن میشود و اولش در وقتی است
که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که از بالای جگر رسته است و از انجا بر رگهای
دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و هضم چهارم در اعضا میشود و
ابتدایش در هنگامیست که از دهانهای رگها مترشح میشود در اعضا و اما قوه
دافعه برای انکه فضولیکه از غذا زیاد می اید دفع کند مانند بول و غایط
و قوه مولده دو تا است یکی انست که فضله هضم چهارم را از خون در خصیه
بمنی منقلب میگرداند دوم انکه هر جزو از منی را مستعد عضوی از اعضا
میگرداند که بعضی استخوان شود بعضی عصب و بعضی رباط و اما قوتهائیکه
مخصوص حیوانست که در نباتات نمیباشد بر دو قسم اند محرکه و مدرکه محرکه
منقسم میشود بباعثه و فاعله و باعثه قوه ایست که هر گاه مرتسم شود در خیال
صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب باشد دفع وی باعث شود بر
تحریک اعضا پس اگر سبب باعث تحریک بجهت طلب امر مطلوب الحصول باشد قوه شهویه
خوانند و اگر بجهت دفع امر مهروب عنه باشد قوه غضبیه خوانند و فاعله قوه ایست
که عضلات و اوتار را مهیای تحریک کرداند و اما مدرکه پس ده قوه است
پنج در ظاهر پنج در باطن اما پنج قوه ظاهره اول باصره است و ان قوه ایست که حامل ان

چشم در تدابیر

روحی اگر در مجمع النورین است و مراد از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه مجوفه
است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته شده و بهم ملاقات کنند بحیثیتی که تجویف هردو
در موضع ملاقات یکی شود و بعد از ملاقات منعطف شده انکه از طرف راست رسته است
بحدقه راست و انکه از طرف چپ بحدقه چپ رسته و باینقوه نفس ادراک کند جمیع نورها و
روشنیها بالذات و جمیع اشیا ملونه مضیئه را بالعرض و علما را اختلافست در انکه مدرک
بالذات عین مرئیست یا صورتی که از ان منطبع گردد در جلیدیه چشم و بوساطت
ان در مجمع النورین و از ان منتقل گردد بحس مشترک مذهب قوم معروفست مذهب
طبیعیین و اصحاب قول اول ذکر کرده اند جمعی قائلند بخروج شعاع از بصر بشکل مخروط
که سرش در مرکز بصر باشد و تهش منطبق بر سطح مرئی و تابش انشعاع بر مرئی سبب انکشاف
و ظهور ذات مرئی گردد در نفس ناطقه و این مذهب ریاضیین است و جمعی دیگر قائل بخروج شعاع
نیستند بلکه گویند که ان هوائیکه ما بین رائی و مرئی است متکیف گردد بکیفیت شعاعی
که در بصر است سبب انکشاف ذات مرئی شود و قول بانطباع اشهر است و از بعضی حواشی نیز
میشود دوم سامعه است و ان قوه ایست که حامل ان روحیست که در عصبه مفروش در صماخ است
و نفس باینقوه ادراک کند جمیع اصوات را و صوت کیفیتی است که حادث شود در هوا بجهت تموج
که بید او حاصل شود از خوردن دو چیز بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز از هم
بطریق عنف بشرط مقاومت هر دو و بهم وان تموج مخصوص تا در هوائی باشد صوت موجود
بود و چون ان تموج مستمر گردد تا بهوائیکه در گوش منتهی شود بمقعر صماخ که
عصبه مذکوره در انجا مفروش است صوت متأذی شود بقوه که سرایت دارد بروح ان و مدرک
نفس گردد سیم شامه است و ان حامل ان روحی اگر در بر امدگی شبیه بر پستانکه
در مقدم دماغ رسته سار است و نفس باینقوه ادراک کند جمیع بوها را

بسبب وصول هوای متکیف بکیفیة رائحه بخیشوم چهارم ذائقه است و ان قوه ایست
که از روحی است که در عصبه جرم زبان است و نفس باین قوه ادراک کند جمیع مزهها را
بواسطه رطوبت لعابیه متکیف بکیفیت طعم و یا مخلوط باجزاء ذی طعم علی الخلاف و
پنجم لامسه است و ان قوه ایست که حامل ان روحیست که سارییست در اکثر اعضا و نفس
باین قوه ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ملاست
و خشونت و لینت و صلابت و سبکی و سنگینی و اما پنج قوه باطن اول حس مشترک است
و ان قوه ایست که در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که منتهی شود بسوی ان و مرتسم
شود در ان جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره و این قوه را تشبیه کرده اند بحوضی
که پنج جدول اب در ان ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوه گفته اند که هر
کدام هرچه بیابند خبر باو رسانند و نفس در ان مشاهده کند و باین سبب او را بزبان یونان
بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس دویم خیال است و ان قوه ایست در اخر بطن اول
از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک را پس این قوه حافظه حس مشترک
باشد سیم وهم است و ان قوه ایست در موخر بطن اوسط از دماغ که ادراک معانی جزئیه
متعلقه بمحسوسات باان حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند مثلا از گرگ
ادراک کند و سبب میل ان بان شود و مراد از معانی انستکه بحواس ظاهره مدرک نشود و صور
اموری را گویند که بحواس ظاهره مدرک شوند چهارم حافظه است و ان قوه ایست در مقدم
بطن اخیر از دماغ که حفظ معانی جزئیه کند و نسبتش بوهم چون نسبت خیالست بحس
مشترک پنجم متخیله است و ان قوه ایست در مقدم بطن اوسط از دماغ که ترکیب کند
صور محسوسه جزئیه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را از بعضی چنانچه ظاهر شود
از تخیل انسانی که دو بال داشته باشد یا ادم بی سر یا تخیل کردن ملونی را صاحب

طعمی

که در واقع ندارد یا خالی از طعمی که در واقع دارد و یا تصور کردن دوستی از غیر دوست و
دشمنی از غیر دشمن الی غیر ذلک و اما قوتهائی که مخصوص انسانست و در سایر حیوانات
نیست قوه عاقله است که باان ادراک تصورات و تصدیقات میکند و قوه عامله است
که باان مهیا میشود از برای اعمال و افعال شایسته که او را بمراتب حقیقیه کمالات رساند و قوه عاقله
چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین خالی باشد در ابتدای تعلق نفس باو که از جمیع
معقولات خالیست و مستعد حصول انها هست و این مرتبه را یا نفس ناطقه را در این
مرتبه عقل هیولانی مینامند مرتبه دویم انستکه تصورات و تصدیقات بدیهیه او را
حاصل شود و بفکر یا حدس از بدیهیات منتقل میشود بنظریات و این مرتبه را یا نفس را
در این مرتبه عقل بالملکه مینامند مرتبه سیم انستکه معقولات نظریه برای او حاصل
شود اما همگی را مستحضر نباشد و هرچند خواهد انها را حاضر تواند ساخت این
مرتبه را یا عقل را در این مرتبه عقل بالفعل میگویند مرتبه چهارم انستکه معقولات
همه در نزد او حاضر باشد و او را اتصالی بمبادی عالیه و الواح سماویه بهم رسیده باشد
که مطالعه امور از انجا تواند کرد و این مرتبه را یا نفس را در این مرتبه عقل مستفاد و قوه
قدسیه نامند و بعضی ایه کریمه نور را یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار باین مرتبه
تفسیر کرده اند و بعضی روایات نیز ایمائی باین دارد و جمعی تایید بروح القدس را
نیز باین معنی تاویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم
اجمعین و قوه عملیه نیز بچهار مرتبه منقسم میگردد اول انستکه ظاهر خود را
بمتابعت شریعت حقه و اداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیر انها پاکیزه
کرداند دویم انکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات دنیه طاهر سازد سیم انکه
نفس را بعلوم حقه و حکم حقیقیه مزین کرداند چهارم انکه از مراد و اراده خود خالی شود

فائده نفس ذکر قوای

و بغیر قرب مقدس الهی و تحصیل رضای او امری منظور نباشد و از آن خود تابع اراده
حق جل و علا کرده شد باو دامن از دنیا دنی برچیده باشد و بملاء اعلی متعلق شده
باشد کما قال الله تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و قال جل شانه و کنت سمعه الذی
یسمع و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها و اینها مخصوص
بائمه طاهرین ع است و بعضی از خواص اشیا در اینمقام سخنان دیگر هست که بمذاهب
باطله شبیه است و ذکر آنها موجب اشتباه میگردد و بعضی از آنها در کتاب عین الحیوة
مذکور شده در این ترجمه ذکر آنها مناسب نیست و این اصطلاحات که مبنی بر قواعد حکما است
در اینمقام مذکور شد بجهة آنکه فهم بعضی از مرادهای که در این حدیث شریف بر سبیل اجمال
مذکور شده فی الجمله توقف بر ذکر اینمراتب داشت بر گشتیم بترجمه حدیث ای مفضل چون
دانستی قوای باطنی را اکنون تامل کن در قوتها که حق تعالی در نفس انسانی قرار داده و
فواید آنها را مانند قوه مفکره و واهمه و عاقله و حافظه و غیر اینها اگر از این قوتها حافظه را
نمیداشت چگونه بود حال او و چه خللها در امور او و در زندگانی او و معاملات او بهم میرسید اگر در خاطرش
نمیماند که از او چه در نزد مردم هست و از مردم چه در نزد او هست چه داده است و چه
گرفته است و در خاطرش نبود آنچه را دیده و آنچه را شنیده و آنچه گفته و آنچه باو گفته اند
بیاد نداشت که کی باو بدی کرده و چه چیز نفع داده او را و چه چیز ضرر داده و اگر در
راهی مکرر الا بعضی عبور میکرد از آن نمی یافت و اگر تمام عمر علمی را مذاکره و مباحثه میکرد بیاد
نمیماند و بهیچ دین اعتقاد نمیکرد و بهیچ تجربه منتفع نمیشد و از هیچ امری از امور
گذشته عبرت نمیتوانست گرفت بلکه چنین کسی سزاوار بود که مطلقا از انسانیت
منسلخ گردد و نام انسانیت بر او اطلاق نکنند پس تامل کن که بفوت یک قوه از
قوای نفسانی چه خللها در احوال او بهم میرسید چه جای آنکه همه آنها از او فوت شود

فائده فراموشی

و نعمت فراموشی اگر تامل کنی نعمت عظیم است از نعمتهای یاد آوری اگر فراموشی در آدمی نبود
هیچکس از مصیبتی تسلی حاصل نمیشد و حسرتهای منقضی نمیشد و کینه هیچکس
از سینه اش زایل نمیشد و بهیچ یک از نعمتهای دنیا متمتع نمیشد برای آنکه آفاتی که
بر او وارد شده همیشه در برابر او بود و امید نداشت که پادشاه دشمن او و دوستان خود
او غافل گردد یا حسودی لحظه از فکر او ببرد از آن پس نمیبینی که خداوند حکیم
حفظ و نسیان را در آدمی قرار داده و هر دو ضد یکدیگرند و در هر یک مصلحتی
هست که وصف نمیتوان کرد و هر دو در انتظام احوال آدمی ضرورست پس اگر تفکر
کنی این امور متضاده موجب اقرار بوحدت صانع است نه تعدد چنانچه مجوس از اینجا بغلط
افتاده اند و بدو خدا قایل شده اند تعالی الله عما یقولون زیرا اگر هیچ یک از این دو در
آدمی نبود ضد هر دو در کار و صانع یک باید که هر دو را قرار دهد تا صنعتش
تمام باشد همچنین در عالم کبیر اشیاء متضاده که بعضی از آن خیر و بعضی از آن شر مینماید
وجود هر دو ضرورست و هر دو بر انتظام کل خیر است و در کار است و جاهلان نمیدانند
نظر نما ای مفضل بانچه انسان مخصوص بان شده از میان سایر حیوانات از خلق جلیل
القدر عظیم النفع که آن حیاست اگر حیا نمیبود هیچکس مهمانداری نمیکرد و وفا
بوعدها نمینمود و حوایج مردم را بر نمی آورد و ارتکاب نیکیها و اجتناب از قبایح و
بدیها نمیکرد حتی بسیاری از امور واجبه را از برای حیا بعمل میاورند زیرا که بعضی
از مردم هستند که اگر از مردم شرم نمیکردند رعایت حق پدر و مادر نمیکردند و
احسان بصله رحم و خویشان نمیکردند و امانتهای مردم را پس نمیدادند و ترک معاصی
نمیکردند پس نمی بینی که خدا چگونه عطا کرده است بادمی هر خصلتی که صلاح او
در آنست در امر دنیا و آخرتش تمام میشود تامل کن ای مفضل در سخن گفتن

گفتن کتابت و در سخن

که خدا بآدمی زبان انعام کرده که بآن تعبیر میکند از آنچه در ضمیر اوست و آنچه در دلش
خطور میکند و نتایج افکار خود را بآن بیان می نماید و ما فی الضمیر دیگری را بآن میفهمد و اگر
این سخن گفتن نبود انسان از باب چهارپایان بود که از آنچه در خواطرش بود خبر نمیتوانست
داد و آنچه در خواطر دیگران بود نمیتوانست دانست و باز تأمل کن ای مفضل در سخن
گفتن فواید کتابت و نوشتن که بآن ضبط کرده اند خبرهای گذشتگان را برای حاضران
و ضبط می نمایند اخبار حاضران را برای آیندگان و بآن باقی مانده است کتابها که در علوم
و آداب و غیر اینها نوشته اند و بنوشتن حفظ میکند آدمی آنچه جاری میشود میان
او و دیگران از معاملات و حساب اگر نوشتن نبود اخبار بعضی منقطع میشد در بعضی
از زمانها از بعضی و کسیکه بسفر میرفت خبرش باهلش نمیرسید و علوم مندرس
میشد و آداب ضایع میشد و خلل عظیم در امور و معاملات مردم راه مییافت و فوت میشد
از آنچه محتاج بودند ایشان بنظر در آن از امور دین ایشان و روایاتی که ایشان را ضرور است
دانستن آنها اگر کسی گوید که گفتن و نوشتن از آن از چیزها نیست که خدا در
خلقت آدمی آفریده باشد بلکه مردم بحیله و زیرکی خود بهم رسانیده اند و اصطلاح
کرده در میان خود کرده اند و جاری شده است در میان ایشان لهذا مختلف میشود در امم
مختلف که بلغتهای مختلف سخن میگویند و همچنین کتابت مختلف میباشد مانند
خط عربی و سریانی و عبری و غیر اینها و هر امتی و گروهی بزبانی سخن میگویند و بخطی
مینویسند جواب میگوئیم که هر چند که آدمی را فی الجمله در گفتن و نوشتن فعلی
و چاره و تدبیری هست اما آنچه بآن بعمل می آید ابزارها و تدبیرها از حق تعالی است و
عطیه ایست از خزاین رحمت و نیز اگر خدا بآدمی زبان گویا و ذهن ادراک کننده
نداده بود مانند سایر حیوانات قدرت بر سخن نداشت و اگر کف و انگشتان که آلت کتابت است

قدرت کامله

باو نمیداد

عدم علم در فائده

باو نمیداد چگونه کتابت میکرد چنانچه سایر حیوانات قدرت بر نطق و کتابت ندارند
پس اصل اینها همان فطرت حکیم قدیر است و تفضلی است که بر خلق خود کرده است
پس هر که این نعمتها را شکر کند ثواب مییابد و هر که کفران کند خدا بی نیاز است از
شکر عالمیان و طاعت ایشان تفکر کن ای مفضل در آنچه خدا داده در علم را علم آنچه بمردم
داده و آنچه علمش را بمردم نداده که هر یک موافق حکمت و مصلحت است بر آنکه هر چه
صلاح دین و دنیای آدمی در دانستن آنست راهی برای آن گشوده اما آنچه صلاح دین
او در دانستن آنست معرفت خالق است تعالی شأنه بدلائل و شواهدی که در مخلوقات
ظاهر گردانیده که دلالت بر وجود صانع و علم و قدرت و حکمت و لطف و عدالت و
رحمت او و مغفرت و معرفت آنچه واجب است بر مردم دانستن آنها از عدالت بر کافه
مردم و نیکوئی کردن با پدر و مادر و خیانت نکردن امانت را و رعایت فقراء و مساکین
نمودن و اشباه اینها که معرفت اینها و اقرار و اذعان بلزوم اینها در طبع و فطرت همه
امم است و عقل حکم میکند بر نیکی و لزوم اینها خواه مسلمان و خواه کافر خواه
مخالف و خواه مؤالف اما آنچه صلاح دنیا در دانستن آدمی را راه علم بآن داده
مانند زراعت کردن و درخت کشتن و آباد کردن زمینها و بیرون آوردن قناتها
و نگاه داشتن چهارپایان و معرفت گیاهها و درختها که بآن استشفا مینمایند
انواع نباتها و درختها و بیرون آوردن معدنها که انواع جواهر را از آنجا بیرون می آورند
و علم سوار شدن کشتیها و غوص کردن در دریاها و انواع حیلها در صید کردن
وحشیان و مرغان و ماهیان و تصرف در صنعتها و وجوه متاجر و غیر اینها که شرح آنها
بطول می انجامد و تعدد اینها دشوار است و صلاح امور دنیای مردم در اینها است
پس داده است خداوند علیم بآدمی آنچه صلاح دین و دنیای او است در آنها و منع کرده است

از آدمی دانستن آنها امریست که از توانائی و طاقت او بیرون است دانستن آنها مانند
علم غیب و امور آینده و بعضی از امور گذشته مانند آنچه در بالای آسمانست یا در
زیر زمین یا در میان دریاها است یا در اقطار عالم هست و آنچه در نزد دلهای مردم است
و در جمیع زمانها و اشباه اینها از آنچه علم آنها از خلق محجوبست و طایفه دعوی
دانستن این امور میکنند و خطاها که از ایشان صادر میشود در آنچه خبر میدهند
و حکم میکنند دعوی ایشان را باطل میگرداند و دروغ ایشان را ظاهر مینماید پس تفکر
کن که چگونه داده اند بآدمی علم آنچه آدمی را در دین و دنیا باو احتیاج است و علم ما
سوای آنها را از او منع کرده اند تا قدر خود را بشناسد و نقص خود را بداند و هر دو
مقتضای مصلحت او است تامل کن ای مفضل در پنهان کردن عمر هر کس از او زیرا
که اگر مقدار عمر خود را بداند اگر عمرش کوتاه باشد زندگانی بر او گوارا نخواهد بود
برای آنکه عمر خود را کوتاه و وقت مرگ خود را نزدیک میداند بلکه خواهد بود بمنزله
کسیکه مالش فانی شده باشد یا نزدیک بفنا رسیده باشد پس پیوسته در غم تنگدستی
و در ترس فنای مالست و بیم تهیدستی که بسته زندگانی بر فرزند آدم زیاده از بیم تهی
شدن خزانه دنیا و درهم است زیرا که کسیکه مالش فانی میشود امید حصول عوض از آن دارد
و کسیکه بفنای عمر یقین بهمرساند نا امیدی بر او مستحکم میگردد و اگر بداند
که عمرش دراز خواهد بود امید بقا بهمرساند و در لذات دنیا و معاصی حقتعالی فرو
میرود و بامید آنکه لذات خود را در میابم و در آخر عمر تایب میشوم و اینمذهب
طریقه ایست که خدا از بندگان خود نمی پسندد و قبول نمیکند آیا نمی بینی که اگر بنده داشته
باشی و چنان با تو معامله کند که یکسال ترا بخشم آورد و یکروز یا یکماه ترا خشنود
گرداند او اینرا قبول نمیکنی و از جمله بندگان شایسته تو نخواهد بود و از او نمیخواهی

مگر آنکه در دل داشته باشد اطاعت و خیرخواهی ترا در همه امور و در جمیع احوال
اگر گوئی که گاه هست که مردی سالها معصیت میکند و در آخر توبه میکند و
توبه اش مقبول میشود جواب گوئیم که این امریست که آدمی را این امر عارض میشود
بنابر غلبه شهوت و برنیامدن با نفس و خواهشهای آن بی آنکه در نفس خود این مخالفت
قرار دهد و بنای امر خود را بر آن گذارد پس باین سبب از او خداوند غفور میبخشد
و تفضل میکند بر او بامرزش و اما کسیکه بنای کار خود را بر این گذارد که در
اکثر عمر خود معصیت میکنم و در آخر عمر توبه خواهم کرد پس میخواهد فریب دهد
کسیرا که فریب نتوان داد او را بآنکه در عاجل هر لذتی را که میخواهم در میابم بامید
آنکه در آخر عمر توبه خواهم کرد و ایضا معلوم نیست که وفا باین وعده خواهد کرد یا
نه زیرا که ترک ترفه و لذتها نمودن و مشقت توبه را متحمل گردیدن خصوصا در هنگام
پیری و ضعف بدن امریست بغایت صعب و ایمن نیست آدمی از مدافعه توبه را تا آنکه مرگ
او در رسد و از دنیا بیرون رود بی توبه چنانکه کسی را بر مردی قرضی باشد و اجلی
از برای ادای آن قرار داده باشد و پیش از اجل قادر بر ادای دین نباشد و پیوسته مدافعه
نماید تا اجل دین برسد و مالش تهی شده باشد و قرض بر او بماند پس معلوم شد
که بهترین اشیا برای آدمی آنست که مخفی باشد عمر او از او و مستور باشد که در تمام عمر خود
منتظر مرگ بوده باشد باین سبب ترک معاصی کند و اختیار طاعت نماید اگر گوئی که در
وقتی که مدت زندگانی او مستور است و در هر ساعت متوقع مرگ است باز مرتکب فواحش
میشود و انتهاک محارم مینماید جواب گوئیم که وجه تدبیر در این باب آنست که بعمل آمده اگر
آدمی با اینحال ترک منهیات و بدیها نکند از بدی طغیان و مزید قساوت قلب او خواهد بود نه از
خطای تدبیر چنانچه طبیب گاهی برای بیمار وصف میکند دوائی را که منتفع گردد بآن اگر

الخلقة التي لم يمكن عنده فيها حيلة و ترك عليه في كل شيء من الاشياء على هذه المثال موضع عمل وحركة لما في ذلك من الصلاح لانه لو كفى هذا كله حتى لا يكون له في الاشياء موضع شغل وعمل لما حملته الارض اشرا وبطرا ولبلغ بذلك الى ان يتعاطى امورا فيها تلف نفسه ولو كفى الناس كلما يحتاجون اليه لما تهنوا بالعيش ولا وجدوا له لذة الا ترى لو ان امرءا نزل بقوم فاقام حينا بلغ جميع ما يحتاج اليه من مطعم و مشرب وخدم لتبرم بالفراغ ونازعته نفسه الى التشاغل بشيء فكيف لو كان طول عمره مكفيا لا يحتاج الى شيء فكان من صواب التدبير في هذه الاشياء التي خلقت للانسان جعل له فيها موضع شغل لكيلا تبرمه البطالة وليكفه عن تعاطي ما لا يناله ولا خير فيه ان ناله واعلم يا مفضل ان راس معاش الانسان وحياته الخبز والماء فانظر كيف دبر

مریض

در نفع تو

مریض مخالفت قول طبیب نماید و بامر و نهی او عمل ننماید از تدبیر او منتفع نگردد بتقصیر
از طبیب نخواهد بود بلکه تقصیر از بیمار است که بگفته طبیب عمل نکرده و نفع از تدبیر او
نبرده و ایضا هرگاه ادمی بداند که هر ساعت مترقب مرگ میباشد نفس خود را از معاصی منع نماید
هرگاه اعتماد بر طول عمر خود داشته باشد سزاوارتر خواهد بود که کبایر قطیعه از او
بظهور رسد پس ترقب مرگ در هر حال بهتر است از برای او از اعتماد بر بقا داشتن و ایضا اگر صنفی
از مردم بسبب ترصد مرگ غافل نمیشوند و پند پذیر نمیگردند بدکرداری منقطع میشوند
و ترک معاصی مینمایند و باین سبب باعمال بسیار رغبت مینمایند و نفایس اموال و اسباب
و امتعه و حبوانات تصدق بر فقرا و مساکین مینمایند پس از عدالت دور بود که اینگروه را
از این منفعت محروم کرده اند بسبب انکه دیگران از ان بهره مند نمیگردند فکر کن ای مفضل
در زبانها که چگونه تدبیر کرده است حقتعالی که ممزوج گردانیده است از انها انبه دروغ
بجهت انکه همه راستگو میبودند همه پیغمبر ابودند و انبیا را امتیازی با سایر مخلوق انسانی
نبود و اگر همه دروغ بود نفعی در انها نبود بلکه فضول و بیفایده بود پس چنین مقرر فرمود
که گاهی راست باشد و مردم از او منتفع گردند از ان در مصلحتیکه بود از هدایت
یابند یا مضرتی که از ان احتراز نمایند و بسیار دروغ میباشد که اعتماد تمام بر ان ننمایند
فکر کن در این اشیا که میبینی در عالم برای مصالح بنی ادم مهیا کرده شده مانند خاک برای
بنا کردن و اهن برای صنعتها و چوب برای کشتیها و غیر انها و سنگ برای اسیا و غیر ان
و مس برای اوانی و طلا و نقره برای معامله و جواهر برای ذخیره گذاشتن و دانها برای خوردن
و میوهها برای تفکه و لذت یافتن و گوشت برای خوردن و بوی خوش برای لذت بردن و دواها برای
تصحیح بدنها و چهارپایان برای بار برداشتن و سوار شدن و هیزم برای افروختن و خاکستر برای
سانوج ساختن و ریگ برای فرش زمین و چه مقدار میتوان احصا کرد از امثال این

فواید خلق اشیا

خبر ده مرا اگر کسی داخل خانه شود و نظر کند بسوی خزانها که مملو باشد از انچه مردم با
محتاجند هر چیزی را بجای خود ببیند و هر امری را موافق مصلحتی که خود داند بنا یافته ایا توهم
میکند که بدون تدبیر مدبری و بغیر تقدیر مقدری بعمل امده باشد پس چگونه تجویز
توان کرد که عالم با این وسعت که در هر امری از ان انواع مصلحتها رعایت شده بی تدبیر حکیم
و صانع علیم بوجود امده ای مفضل عبرت بگیر بچیزی چند که افریده شده اند برای حوایج
ادمی و انچه در انها بظهور امده از تدابیر کثیره حسنه چنانچه افریده است حبوب را که طعام
او باشد و او را مکلف کرده است که اسیا کند و خمیر نماید و نان بعمل اورد و کرک را
برای پوشش افریده و او را مکلف کرده است که ندافی کند و بریسد و ببافد و درخت را برای
خلق کرده و او را تکلیف کرده که غرس نماید و اب دهد و قیام بتربیت او نماید و عقاقیر را
برای ادویه افریده و او را تکلیف نموده که در تحصیل ان سعی کند و با دیگری مخلوط سازد و
دواها برای امراض ترتیب دهد و همچنین سایر اشیا بر اینمثال است پس نظر نما در
تدبیر علیم خبیر که انچه در تحت قدرت الهی است خود متکفل گردیده و در هر چیزی برای
او کاری و عملی و حرکتی که در تحت قدرت او داخل است گذاشته برای انکه صلاح او
در این است زیرا اگر جمیع امور او را کفایت میکردند که او را در اشیا محلی شغلی
و عملی نبود هر اینه بر نمیتافت زمین او را از وفور شر و بطر و طغیان باین سبب مرتکب میشد
امری چند را که موجب تلف نفس او باشد و ایضا اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت
میکردند هر اینه گوارا نبود ایشان را نعمتها و لذتها از تعیش نمییافتند نمیبینی که اگر
کسی مهمان شود نزد گروهی که متکفل جمیع امور او شوند از خوردنی و اشامیدنی و خدمات هر اینه از فراغ
دلتنگ شود و نفس او با او منازعه کند که بامری مشغول گردد پس چگونه باشد حال
او در تمام عمر که کفایت جمیع امور او کنند که بهیچ امری محتاج نباشد پس این تدبیر صواب

فوائد قوى

در این اشیا که برای آدمی آفریده شده آن بود که در آنها برای او شغلی و عملی باشد تا آنکه
بطالت او را از پا در نیارد و باشتغال او را فارغ کرده از آنکه متوجه تحصیل اموری
چند شود که شدنی نیستند و اگر بشود خیر او در آن نباشد و بدان ای مفضل
زندگانی نان و آب است پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده شده است امر او در این دو چیز برای آنکه چون
آدمی را احتیاج بآب شدیدتر است از احتیاج بنان بنا بر آنکه صبر او بر گرسنگی زیاده است
از صبر بر تشنگی و احتیاجش بآب بیشتر است از احتیاج بنان زیرا که محتاجست بآب
از برای خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامها و آب دادن چهارپایان
و زراعتها لهذا آب را فراوان گردانیده که نباید خرید تا آنکه آدمی را در تحصیل آن
کلفتی و مشقتی نبوده باشد و نان را چنان مقرر فرموده که بچاره و حرکت تحصیل آن
باید کرد تا آدمی را آن شغل از طغیان و ارتکاب امور باطله باز دارد نمی بینی که کودکی را
که هنوز بحد فهم و ادراک و تعلم نرسیده بمعلم میدهند که از بازی و ارتکاب اموری که
موجب فساد خود و اهل او شود باز دارند و همچنین آدمی اگر از شغل خالی باشد از
اندازه خود بیرون رود و مرتکب امری چند گردد که ضررش بر نفس خود و دیگران عظیم
باشد عبرت بگیر برای این از حال کسیکه در رفاهیت و کفایت و نعمت و فراغ بال و حسن
حال نشو و نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان فساعتبر بگیر که چرا شبیه نیست
احدی از مردم بدیگری چنانچه وحشیان و مرغان و غیر اینها بیکدیگر شبیه اند چنانچه فرق
میان هر یک از ایشان نمیتوان کرد اشتر و بز و دراز می بینی که صورتهای ایشان و خلقتهای
ایشان مختلف است گردد تا ایشان بر یک صفت نیستند و علت حکمت آنست که مردم
محتاجند که یکدیگر را بحلیها و صفتها بشناسند برای معاملاتی که در میان ایشان
جاری میشود و در میان بهایم و مرغان اینها نمیباشد که یکدیگر را بشناسند نمی بینی که مشابهت

فضیلت انسانی

طیور بیکدیگر هیچ ضرر باحوال ایشان نمیرساند و اگر بنی آدم بیکدیگر شبیه باشند بر مردم
کار در معامله ایشان بسیار دشوار میشود بمرتبه که اگر امری از یکی از ایشان بدیگری
میدهند و یکی را اگر باید بگناهی مؤاخذه کنند دیگری را بعوض مؤاخذه نمایند و گاه هست که
مثل این اشتباه در مشابهت توأمان بوالبته شخصی با دیگری بهم میرسد پس که لطف
کرده است به بندگانش بانید فایق حکمها که بهیچ خاطری خطور نکرده همگی موافق
مصلحت است که خداوند بکرم و رحمتش همه چیز را فرا گرفته اگر بینی صورت انسانی را
که بر دیوار کشیده اند و کسی گوید این بهم صورت و نقاشی بهم رسیده البته قبول
نخواهی نمود پس چگونه انکار میکنی این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده اند
انکار نمیکنی در آدمی زنده سخن گو تفکر کن که چرا بدنهای حیوانات با وجود غذا خوردن
دائمی همیشه نمو نمیکنند بلکه بحدی که از بزرگی که رسیدند بهمان حد میمانند و
بزرگتر نمیشوند برای آنکه مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشان است که بحدی
از بلندی و ضخامت بوده باشند تا بیکدیگر مشتبه نشوند و مصالحی که از برای ایشان
آفریده شده از ایشان فوت نشود اگر پیوسته در نمو بودند مصالح فوت میشد لهذا
تا بحدی که رسیدند با وجود خوردن غذا نمو نمیکنند چرا که آدمی بخصوص از میان
سایر حیوانات مانده میشود و از حرکتها و راه رفتن و دشوار است بر او صنعتهای
لطیف مگر برای آنکه مؤنه عظیم باشد در آنچه مردم باو محتاجند برای آنکه پوشیدنی
و رخت خواب کردن و کفن و اشباه اینها قیمتی بهم رسد و احوال منتظم گردد و اگر
آدمی را هرگز المی و دردی نمیرسید بهیچ چیز ترک میکرد فواحش و گناهان را و بهیچ چیز
تواضع میکرد برای خدا و تضرع میکرد نزد او و بهیچ چیز مهربانی میکرد بر مردم و بذل صدقات
بمساکین مینمود نمی بینی که بسیار که درد که عارض شد خضوع و شکستگی میکنند و رغبت

میمنماید

نمایند بدرگاه خدا و طلب عافیت میکنند از شفای مرضها و دست میکشایند بدادن
تصدقها و اکراه میدارند از مناهی که میشد بچیز عقابها میکردند عاصیان و متمردان را
و بچه چیز کسب میکردند علوم و صنعتها میاموختند بچه چیز ملکها را باقیان خود
ذلیل میشدند و کردن باطاعت ایشان منبه نمیشدند ایا این ها جهت نیست مگر ابدا بالعوا
و امثال او از ملاحده و مانی نقاش و اتباع او از کبر انکار انکار میکنند حکمت را که اگر
و ترکیدها را در عالم اگر متولد نمیشد از انسان و سایر حیوانات نر یا ماده هر اینه
منقطع میشد نسل انسان و حیوانات و در میافتاد نسل حیوانات لهذا علیم حکیم مقرر کرد اینکه
از هر نوعی از حیوانات نر و ماده هر دو بوجود آید چرا در هنگامی که مرد به سن بحد
بلوغ رسید که موی در رست بر زنهای ایشان و موی بر روی مرد رویش می و باقی ماند زن بی موی بر روی
زن بی موی و باقی ماند برای آنکه حقتعالی مرد را قیم و کارفرمای زن کرده است و زن را جفت
او کرده و برای او آفریده پس با این سبب مرد را ریش داده که موجب عزت و جلال
و هیبت او گردد و بر زن نداده که تا او تازگی رو و حسن و جمالی که مناسب حال او است
برای التذاذ هم خابگی مرد داخل است برای او باقی ماند پس نمیبینی که حکیم علیم در هر
امری انچه بعمل آورده هم موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست مفضل گفت چون
سخن بدینجا رسید وقت زوال شد مولای من بنماز برخواست و فرمود برو و فردا بامداد
نزد ما بیا پس من شاد و خوشحال برگشتم بانچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم
بر آنچه مولای من بمن تعلیم و تفضل نمود و شب را بسر بردم شاد با نعمتها بانچه مولای من
بمن تعلیم کرده بود **مجلس دویم** مفضل گفت که چون روز دویم شد بامداد
بخدمت مولای خود شتافتم و بعد از استیذان رخصت یافتم و چون رخصت جلوس
فرمود نشستم پس گفت حمد میکنم خداوندی را که گرداننده و مدبر افلاک است و بعد از هر

قرنی قرنی میاید و بعد از هر زمانی زمانی انسان میتماید تا جزا دهد بد کاران را
بعمل انچه کرده اند و نیکو کاران را مضاعف انچه بعمل اورده اند برای عدالت او که مقدس
است نامهای او و بزرگ است نعمتهای او و هیچ گونه ستم نمیکند بر مردم و لیکن مردم بر خود
ستم میکنند چنانچه خود فرموده فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره یعنی هر که بکند بقدر سنگینی ذره کار خیر می بیند او را و هر که کند بقدر
سنگینی ذره بد میبیند انرا اما ایات بسیار که در این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرموده
لهذا حضرت رسالت پناه فرموده که همین اعمال شما است که دو باره بر میگردد بسوی شما
بعد از این سخن ساعتی سر بزیر افکند پس فرمود ای مفضل این خلق همه حیرانند و
کورانند و مستانند و در طغیان خود تردد میکنند و بطواغیت و شیاطین خود اقتدا
مینمایند بینایان در ظاهر و کورانند در باطن که هیچ نمیفهمند شنوایانند اما در
شنیدن حق کرانند که هیچ نمیشنوند راضی شده اند بدنیای دون و گمان میکنند که
هدایت یافته اند میل کرده اند از راه اصحاب زیرکی و کیاست و چریده اند در مراعی از
رجاست و نجاست گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمن مانند و از جزا و پاداش عمل
بر کرانند ای برای ایشان چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت ایشان و بسی دور و دراز
خواهد بود عنا و مشقت ایشان و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت ایشان در روزی
که فائده نبخشد یاری دوستی بیاری دیگر و نه یاری کرده نشود مگر کسیکه خدا رحم کند او را مفضل گفت
چون این مواعظ شافیه را از مولای خود استماع نمودم بگریستم فرمود گریه مکن که چون
حق را قبول کردی خلاص شدی چون پیشوایان خود را شناختی نجات یافتی پس فرمود ابتدا
میکنم برای تو بذکر حیوانات و واضح کردن بر تو از غرائب حکمتهای خلقت حیوان مثل
انچه دانستی از عجایب صنعتهای غیر ان فکر کن در بنای بدنهای حیوان اگر خالق از وجان

ذکر بک پای چهارپایان

چگونه ترتیب داده است آنرا بسببیا صلب است مانند سنگ اگر چنین میبود خم نمیشد اعضا
ازاو و متمشّی نمیشد و نه بسیار نرم نیست زیرا که اگر چنین میبود بر پا نمیتوانست ایستاد
و محل امور شاقه نمیتوانست شد پس ظاهر بدن را گوشت نرم قرار داده است و در میان
استخوان صلب قرار داده که آنرا نگاه دارد و استخوانها را بعصبها و پیها و رگها
بر یکدیگر بسته و محکم گردانیده که از یکدیگر جدا نباشد و بر روی همه پوستی کشیده
که محافظت همه نماید و تشبیه است این خلقت صورتها که میسازند از چوبها و می پیچند
در جامها و بیکدیگر می بندند چوبها را بر ریسمانها و بر روی آنها صمغی طلا میکنند
پس این چوبها بمنزلهٔ استخوانها است و جامها بمنزلهٔ گوشت و ریسمانها بمنزلهٔ اعصاب
و عروق و صمغی که طلا میکنند بمنزلهٔ پوست است اگر جایز باشد که حیوان رونده
حرکت کننده بهم رسیده باشد بی صانعی جایز خواهد بود که امثال این جمادات بی صانعی بوجود
آمده باشد بلکه اولی است زیرا انسان صاحب احساس و ادراک و چنین نخواهد بود پس بعد از این تفکر
نما در بکچهارپایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده و
شنوایی و بینایی با و داده که آدمی در حاجت خود او را بکار تواند فرمود زیرا که اگر کر و
کور میبود آدمی از آن منتفع نمیشد و بهیچ کار او نمی آمد و ذهن و عقلی که با انسان
داده تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردد و در هنگامی که خواهد بارهای گران بر
او بار کند با امور شاقه فرمان بردار امتناع ننماید اگر کسی گوید که آدمیزاد غلامان هستند
که با وجود عقل و شعور فرمان او میبرند و امور شاقه را با مرا و متحمل میشوند جواب گوییم که
این صنف از مردم بسیار کم اند و اکثر مردم متحمل نمیشوند امری چند را که چهارپایان بر
نمیتابند از بار کشیدن و آسیا گردانیدن و اشباه آنها و قیاس باین امور نمیتوانند نمود
وایضا اگر آدمیان متحمل امور شوند که چهارپایان متحمل آنها هستند هر اینه از

خلقت لبعضها الظلف
تقيها خشونة الارض
اذا حاولت طلب الرعي
ولبعضها حوافر ململة
ذوات قعر كاخمص القدم
تنطبق على الارض ليتهيأ
للركوب والحمولة تامل
التدبير في خلق آكلات اللحم
من الحيوان حتى جعلت
ذوات اسنان حداد وبراثن
شداد واشداق وافواه و
اسعة فانها قد يكون
طعمها اللحم خلقت خلقة
تشاكل ذلك واعينت
بسلاح وادوات تصلح
للصيد وكذلك تجد سباع
الطير ذوات مناقير و
مخاليب مهيئة لفعلها
ولو كانت الوحوش ذوات
مخالب كانت قد اعطيت
ما لا يحتاج اليه لانها
لا تصيد ولا تاكل اللحم
ولو كانت السباع ذوات
اظلاف كانت قد منعت
ما يحتاج اليه اعني السلاح
الذي تصيد وتعيش
افلا ترى كيف اعطي كل
واحد من الصنفين ما
يشاكل صنفه وطبقته
بل ما فيه بقاؤه و
صلاحه
انظر

در بیان خلقت حیوانات

...کارهای خود بازمانند زیرا که بجای هر شتری و استری جماعت بسیار از آدمیان باید
که کارهای آنرا متحمل شوند پس همهٔ مردم باید متوجه اعمال چهارپایان گردند و از صنعتها
و اعمال خود باز مانند و بعلاوه تعبها عظیم برای ایشان و اضطراری در معاش ایشان رو دهد
فکر کن ای مفضل در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهارپایان و مرغان که هر یک را آنچه مناسب
حکمت و حیوانات با او عطا کرده پس آدمیان را مقدر ساخته که صاحب عقل و زیرکی
باشند و متوجه صنعتها شوند مانند بنّایی و زرگری و نجاری و غیر آنها لهذا خلق
کرده است از برای ایشان دستها بزرگ با انگشتان غلیظ قوی که توانند چیزها را بدست
گرفتن و این صنعتها را بعمل آوردن و حیوانات گوشت خوار را مقدر کردانید که
معاش ایشان از شکار باشد برای ایشان دستها آفریده در نهایت استحکام با ناخنها
و چنگالها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعتهای بشر بکار نمی آید
حیوانات علف خورنده چون برای صنعت آفریده شده اند و نه برای شکار کردن برای ایشان
سمها آفریده که در چراگاه که چرند تا ناهمواری زمین با ایشان ضرر نرساند و از برای چهارپایان
پایان سمها آفریده که گوی دارند مانند گوی کف پای آدمی که بر زمین منطبق میشود
تا برای سواری و بار کردن مهیا باشند تأمل کن تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات
درنده و شکار کننده که چگونه آفریده است از برای ایشان نیشهای تند برنده و چنگالهای
و دهانهای گشاده تا مناسب آنچه باشد که برای آن خلق شده اند و ایشان را اعانت کرده اند
با اسلحه و ادوات چند که از برای آنها با شکار شایسته تر باشد و همچنین میبینی مرغان درنده
صاحب منقارها و چنگالها که موافق کار ایشان است اگر وحشیان علف خوار را چنگال
میداد هر اینه با ایشان داده بود چیزی را که با آن محتاج نیستند زیرا که شکار نمیکنند گوشت
نمیخورند و اگر درندگان را سمها میداد هر اینه با ایشان داده بود چیزی را که محتاج با آن نبودند

والحمر فقد جعل
الامهات فضل عطف
عليها فصارت تمج الطعام
في افواهها بعدما توعيه
حواصلها فلا تزال تغذوها
حتى تستقل بانفسها و
لذلك لم ترزق الحمام فراخا
فراخا كثيرة مثل ما ترزق
الدجاج لتقوى الام على
تربية فراخها فلا تفسد
ولا تموت فكل اعطي بقسط
من تدبير الحكيم اللطيف
الخبير انظر الى قوائم الحيوان
كيف تأتي ازواجا لتتهيأ
للمشي ولو كانت افرادا لم
تصلح لذلك لان الماشي
ينقل قوائمه ويعتمد على
ينقل واحدة ويعتمد
على واحدة وذو الاربع
ينقل اثنتين وذلك
من خلاف لان ذا الاربع
لو كان ينقل قائمتين
من احد جانبيه ويعتمد
على قائمتين من الجانب
الآخر لما ثبت على الارض
كما لا يثبت السرير وما
اشبهه فصار ينقل اليمنى
من مقاديمه مع اليسرى
من مآخيره وينقل
الاخريين ايضا من خلاف
فيثبت على الارض ولا
يسقط اذا مشى
اما

على الانسان كثير من مادته
حتى يمتنع الحمل على قائمة

وازایشان منع کرده بود چیزی را که باو محتاجند یعنی حوصله که بآن غذای خود را اسکان نمایند
و تعیش کنند آیا نمی بینی که از خزانه قدرت کامله خویش عطا کرده است بهر یک از این دو صنف
حیوان آنچه مشاکل و مناسب صنف او و طبقه او است بلکه بقا و صلاح در آنست اکنون
نظر کن بسوی چهارپایان که بعد از ولادت چگونه از پی مادران خود میروند و محتاج نیستند
ببرداشتن و تربیت کردن چنانچه محتاجند بسوی آن اولاد آدمیان پس بجهت آنکه نداشتند
مادران ایشان آنچه دارند مادران آدمیان از نظر و علم بتربیت و قوت بر آنها بکفهای پنجه
وانگشتان داران که از برای اینکار نهاده کار است باین سبب ایشان را مقارن ولادت قوه بر پا
ایستادن و رفتار و حرکت نمودن بی مربی و پرستار عطا فرمود که ضایع نشوند بی تربیت
مربیان و بنهایت صلاح خود برسند و چنین می بینی بسیاری از مرغان را مانند ماکیان و تیهو و
دراج و کبک که در یکساعتی از تخم بیرون می آیند دانه میبرچینند و آنها
که ضعیفند و قوه پرواز و رفتار ندارند مانند جوجه کبوتر اهلی و صحرائی و اشباه
ایشان خالق منان در مادران ایشان زیادتی مهربانی قرار نهاده که دانه را در چینه دان خود
جمع میکنند و در دهانهای جوجهای خود میریزند تا هنگامی که خود بپرواز آیند پس از این سبب
خدا ایشان جوجه بسیار بایشان نداده چنانچه بماکیان امثال ایشان داده تا مادر از عهده
تربیت آنها تواند برآمد و فاسد نشوند بلکه بهر یک بهره لایق و مناسب حال خود از
تدبیر لطیف حکیم خبیر یافته اند نظر کن بسوی پایهای حیوانات که جفت آفریده تا آنکه رفتار
بر ایشان آسان باشد و اگر طاق میبود مناسب ایشان نبود زیرا که حیوانی که راه میرود چند پا را بر
میدارد و چند پا را میگذارد اما بعدد و یکی یکی که یکپا از یکجانب و پای دیگر از جانب دیگر
یکی از پیش و یکی از عقب بر میدارد برای آنکه اگر دو پا را از یکجانب بردارد نمیتواند ایستاد بر زمین
چنانچه کرسی اگر دو پایه را از یکطرف بردارند نمی ایستد پس دست چپ با پای راست

صاحبه وذهب بالدعاء
عنه ويبلغ من مجتهد
لصاحبه ان يبدل

الانسان في مقدم البدن
لما استطاع ان يتناول

بر میدارند تا در راه رفتن نیفتند نمی بینی که دراز گوش چگونه تن در میدهد باسیا کردن
و بار برداشتن با آنکه می بیند که اسبان ابلق در آسایش و معافند و برفاهیت میگذرانند و شتر
با آن توانائی که اگر عاصی شود جمع کثیر از مردان قوی بآن مقاومت نمیتوانند نمود چگونه
منقاد کودکی میگردد و گاو با آن قوت چگونه اطاعت صاحبش مینماید تا خیش بگردنش
می نهند و او را بشخم کردن میدارند و اسب عربی که بجنب الشمشیر و نیزه را متحمل میشود برای
موافقت صاحبش و گله گوسفند را یکمرد میچراند اگر آنها پراکنده شوند هر یک بطرفی
دوند کی میتواند بی همه بر قدرت و بدست آورد و همچنین جمیع اصناف حیوانات که مسخر
فرزندان آدم گردیده اند نیست مسخر شدن آنها برای آدمی مگر آنکه صاحب عقل و تدبیر نیستند
زیرا که اگر اینها صاحب عقل و رویت میبودند هر آینه امتناع مینمودند از اکثر حوائج
آدم تا آنکه شتر اطاعت نمیکرد کسی را که سرش را میکشد و گاو اگر عاصی میشد بر صاحبش
و گوسفندان پراکنده میشدند از نزد شبان خود و همچنین سایر حیوانات اطاعت صاحبان
خود نمیکردند و همچنین درندگان اگر صاحب رویه و تدبیر میبودند و با یکدیگر اتفاق
میکردند و ضرر بنی آدم هر آینه در اندک وقتی همه را مستأصل میکردند و کی
از عهده شیران و ببران و پلنگان و گرگان بر می آمد و اگر با یکدیگر اتفاق میکردند و
معاونت یکدیگر مینمودند هر آینه سزاوار بود که ایشان را مستأصل گردانند و کی
میتوانست مقاومت و مدافعه نماید با شیران و پلنگان و گرگان و خرسان اگر همه با یکدیگر
اتفاق مینمودند در دفع بنی آدم و در قلع و قمع ایشان مظاهرت یکدیگر میکردند نمی بینی که
مدبر حکیم و خالق علیم چگونه آنها را از این ممنوع گردانیده و بجای آنکه از آدمیان آنها
ترسند آنها را از آدمیان ترسان ساخته که از مساکن فرزندان آدم دوری میجویند
و از منازل ایشان کناره میکنند و از بیم ایشان برای طلب روزی خود شبها بیرون می آیند

اعتبر بدنيها
والمنقعر بها فيه فانه

يحمل المدعى عن
التصرف والتقلب

صورت خلقت

و دور از ایشان میشوند و با انس و الفت قوی کردانید بی آنکه از آدمی بایشان ضرری رسیده باشد
نوعا و متوحشند از ایشان و اکر نه آن بود که حق تعالی ایشانرا کم العقل و نادان و از بنی آدم
ترسان آفریده هر اینه در میان خانهای آدمیان بهم میرسانیدند و کار بر ایشان تنک میکردند و در
میان این درندکان سک را با صاحبش مهربان کردانیده که حمایت نماید در محافظت او
نهایت سعی میکند و از او دفع میکند و در شب تار بر بام و دیوار بر می آید برای پاسبانی خانه صاحبش
و دفع کردن دزدان از او و در محبت صاحبش بمرتبه میرسد که جان خود را فدای جان
و مال صاحب او میکرداند و با او الفت بهم میرساند بحدی که هر چند که کرسنکی و جفا و
تعب کشد از او جدا نمیشود پس ببین که سک را صاحب این خصلتها کردانیده که پاسبان
صاحبش باشد بغیر از خداوند دیکر که اصل خلقت آلات این کار را عطا نموده از
نیشهای برنده و چنکالهای برنده و دندانها و صدای بلند وحشت دهنده که دزدان از آن
ترسند و بپرهیزند از موضعی که در آن نجاست نکرده اند ای مفضل تامل کن در روی چهارپایان
و حکمتها که حق تعالی بکار برده در آن دیدهای ایشانرا پیش رو قرار داده که در برابر رو و
پیش پای خود را ببینند تا بدیواری بر نخورند و بچاهی نیفتند و شق دهان ایشانرا در زیر قرار داده
زیرا که اکر بروش آدمیان دهان ایشان در میان رو و بالای زنخ میبود هر اینه نمیتوانستند که
چیزی بدهانها از زمین برکیرند چنانچه آدمی هر کاه سوار است که بدهان چیزی از زمین تناول
نماید پس از برای تشریف و تکریم و امتیاز آدمیان از سایر حیوانات کفها و انکشتان برای ایشان آفرید
که طعام را بدست بکیرند و تناول نمایند و بجهت صلاح آنها در آنها نبود که چنان دستها داشته
باشند شق دهان ایشانرا در زیر قرار داده که علف را بدندان ببرند و بدهان بر کیرند و لبهای
دراز با نها قرار داده که دهان ایشان بنزدیک دور برسد عبرت بکیر از منافعی که حکیم
علیم در دم حیوانات قرار داده اول آنکه ستر نسبه عورتهای ایشان که کشوده نباشد چنانچه

حیوانات خلقت دم

آدمیان بجامه میپوشانند دویم آنکه در میان دبر و شکم ایشان چرکی جمع میشود و کرم نشسته
و مکس بر آن کرد میشود و بان اذیت میرساند دم برای آن مانند بادزنیست که آنها را از آن
موضع و سایر مواضع دیکر میرانند سیم آنکه چون دستها و پاهای ایشان مشغول است بر داشتن
بدن بسبب حرکت دادن دم بجانب چپ و راست استراحت مییابند و منافع بسیار دیکر در آن
کرد در اوقات احتیاج معلوم میشود چنانچه در هنکامیکه در کل فرو میروند چاره برای
بیرون آوردن آن بهتر نیست از آنکه دم ایشانرا بکیرند و از آن بیرون آورند و در موی دمش
منفعتهای بسیار هست که مردم در حوائج خود بکار میبرند پس پشت چهارپایانرا مسطح
کردانیده که بر رو افتاده باشند و بر چهار پا بایستند تا بآسانی سوار توانند شد و فرج ماده را
از پس پشتش ظاهر کردانیده که نرها بآسانی با ایشان مجامعت توانند کرد و اکر در پائین شکمش
میبود مانند زنان هر اینه نرها نمیتوانستند با ایشان مجامعت نمایند زیرا که نمیتوانند برو بروش انسان
بخوابند و با ایشان مجامعت نمایند تامل کن در خرطوم فیل و لطف تدبیری که در آن بکار
رفته زیرا که بمنزله دست اینست در بر کرفتن علف و آب ریختن آنها را در شکم خود و اکر
خرطوم نبود نمیتوانست چیزی را از زمین بر کیرد زیرا که کردنی ندارد که دراز کند مانند
سایر چهارپایان چون چنان کردنی نداشت او را اعانت کرده باین خرطوم دراز که بلند کند
انچه خواهد بردارد پس که بعوض عضو این عضو با و کرامت فرموده بغیر از آنکسیکه بر
لطف خود او را آفریده است و چنین حکمتی چکونه بر سبیل اتفاق واقع میتواند شد چنانچه
ملحدان میکویند اکر کسی بکوید که چرا او را مانند سایر چهارپایان کردنی در خور جثه
او نداده جواب کوئیم که سر فیل و کوشهای او امریست عظیم و باریست کران اکر این بار
بر کردنی حمل میکردند هر اینه آن کردن را در هم میشکست و خراب میکرد پس سر فیل را
ببدنش کردانیده که این تعب از او نباشد و بجای کردن خرطوم را عطا فرموده که غذای خود را

خلقت زرافه

بان برکیرد پس بعد از آن بار کردن حاجت آنرا بر آورده و امور شرا منتظم کرده اید اکنون نظر کن
که چگونه فرج فیل ماده در زیر شکمش آفریده که هرگاه شهوت مجامعت بر او غلبه نماید و
ظاهر میکرداند که مقاربت نر با آن بآسانی میسر گردد دیگر عبرت بگیر که چگونه فیل را اخذ ونه
جلیل بخلاف سایر حیوانات آفریده بنحوی آفریده که امور غذا و مجامعت آن چنانچه باید بآسانی
میسر است تفکر کن در خلق زرافه و اختلاف اعضای آن و مشابهت هر عضوی از آن بر
حیوانی از حیوانات زیرا که سرش بسر اسب ماند و گردنش بگردن شتر و سمش بسم گاو و پوستش
بپوست پلنگ مترجم گوید که با نیست در لغت فارسی زرافه را اشترگاو پلنگ گویند در کتب لغت گفته اند
که فرزند یکی از آنها گفتار بهم میرسد که آنرا سمع میگویند بکسر سین و سکون میم و عین
و آن بمرادخو بمیرد دیگر نمیرد و بیک پرواز مرغ بیشی میگیرد و جستن آن از سی ذرع
بیشتر میباشد تمام شد خصه مولف گروهی از جاهلان گمان برده اند که از مجامعت چند نوع از
حیوان با یکماده چنین متولد میشود گفته اند سببش اینستکه در جوانب صحرا حیوانات صحرا
بر سر آب جمع میشوند چند صنف از آنها با یکماده مقاربت نمایند و این حیوان بوجود آید
و هر عضوی از آن بحیوانی شبیه میگردد و این سخن از جهالت قائلش ناشی شده و از قلت
معرفت او بقدرت خالق عالم جل شانه زیرا که هیچ صنفی از حیوان با غیر صنف خود جمع
نمیشود چنانکه میبینی اسب با شتر نمیجهد و شتر با گاو جفت نمیشود بلی اگر حیوانی در شکل
با حیوان دیگر شبیه باشد گاهی با آن میجهد مانند دراز گوش که بر اسب میجهد و از میان
ایشان استر بهم میرسد و گرگ با کفتار جفت میشود و از ایشان حیوانی بوجود می آید که آنرا
سمع گویند و حیوانی که از میان ایشان بهم میرسد اگرچه بهر دو حیوان شباهتی دارد اما
چنان نیست که مانند زرافه هر عضوی از آن بحیوانی باشد بلکه مجموعش بمجموع آن دو حیوان
شبیه است چنانچه استر و دم و گوشهایش و سمهایش وسط است در میان این اعضای

اسب

الهواء فهي تحتاج الى طول العنق لتتناول بفيها اطراف تلك الاشجار فتقوت من ثمارها تامل خلقة القرد وشبهه بالانسان في كثير من اعضاءه اعني الراس والوجه والمنكبين والصدر وكذلك احشاؤه ايضا شبيهة باحشاء الانسان وخص مع ذلك بالذهن والفطنة التي يفهم بها عن سائسه ما يومي اليه ويحكي كثيرا مما يرى الانسان وشمائله في التدبير في خلقته على ما هي عليه ان يكون عبرة للانسان في نفسه فيعلم انه من طينة البهائم وسنخها اذا كان يقرب من خلقها هذا القرب وانه لولا فضيلة فضله بها في الذهن والعقل والنطق كان كبعض البهائم على ان في جسم القرد فضولا اخرى يفرق بينه وبين الانسان كالخطم والذنب المسدل والشعر المجلل للجسم كله وهذا لم يكن مانعا للقرد ان يلحق بالانسان لو اعطي مثل ذهن الانسان و

خلقت بوزینه

اسب و دراز گوش حیوانات ازش گویا ممزوج کردیده از او و از آن دو حیوان و این دلیل است
بر آنکه زرافه از این دو حیوانات مختلفه بوجود نیامده بلکه خلقی است از خلقهای غریب
صانع بیچون تا مردم مراد دلالت کند بر قدرت کامله اش که هیچ ممکن از آن بیرون نیست و بداند
که خالق جمیع اصناف حیوانات یکیست اگر خواهد اعضای چند حیوانات را در یک حیوان
جمع میتواند کرد و اعضای حیوانی را متفرق میتواند ساخت و در خلقت هر چه خواهد می
آفریند و آنچه اراده نماید میکند و آنچه اراده نماید قدرتش از آن عاجز نیست و سبب
درازی گردن آن است که مسکن و مولدش در صحراها و چراگاه آن در بیشه ها است که درختهای
بلند دارد بنیان میباشند پس محتاج است بگردن بلند که بدانها خود را بر آن درختان بلند
بکیرد و از میوهای آن غذای خود را تحصیل نماید تامل کن در خلقت بوزینه و شباهت
آن با انسان در بسیاری از اعضای آن زیرا که سر و رو و گوشها شبیه است با آدمی و احشای آن
و دیگر اعضای آن شبیه است و خدا او را زیرکی و فهمی بخشیده که هر اشاره که صاحبش
میکند میفهمد و اکثر حرکات آدمی را تقلید میکند و در خلقت و شمایل نهایت مناسبت
با انسان دارد و حکمت در خلقتش اینستکه آدمی بداند که او از خلقت و طینت بهایم
مخلوق شده و صانع حکیم او را از سایر حیوانات بعقل و نطق امتیاز داده و اگر کرامت
و نفس ناطقه مذکره او را نبود او نیز مانند سایر چهارپایان بهایم بود پس خدا را برین
نعمت عظمی و موهبت کبری شکر نماید و عقل او را آنچه بکار آید مصرف کردند
با آنکه در جسم بوزینه زیادتی چند هست که از انسان ممتاز میگرداند مانند
پوزه و دم و مویکه بدنش را فرو گرفته و با اینها اگر حق تعالی او را عقل انسان و گویائی
او میداد در نوع انسان داخل میبود پس فرق میان او و انسان حقیقة نیست مگر آنکه
بعقل ادراک حقایق و نطق فایق نظر کن ای مفضل بسوی لطف خدا و ندکریم نسبت

في خلقتهم بما فيه عليهم ما بقوا لا يحتاجون الى تجديد لها ولا استبدال بها واما الانسان فانه ذو حيلة وكف مهيأة للعمل فهو يغزل وينسج ويتخذ لنفسه الكسوة ويستبدل بها حالا بعد حال وله في ذلك صلاح من جهات من ذلك انه يشتغل بصنعة اللباس عن العبث وما يخرجه اليه الكفاية ومنها انه يستريح الى خلع كسوته اذا شاء ولبسها اذا شاء ومنها ان يتخذ لنفسه من الكسوة ضروبا لها جمال وروعة فيتلذذ بلبسها وتبديلها وكذلك يتخذ بالرفق من الصنعة ضروبا من الخفاف يقي بها قدميه وفي ذلك معايش لمن يعمله من الناس ومكاسب يكون فيها معاشهم ومنها اقواتهم واقوات عيالهم فصار الشعر والوبر والصوف يقوم للبهائم مقام الكسوة والاظلاف والحوافر والاخفاف

بحیوانات

بیان حیوان پنهان کردن

بچه های آنها چگونه بدن آنها را کسوه مو و کرك و پشم پوشانیده که آنها را از سرماها و
آفتها محافظت نماید و سمهای شکافته و ناشکافته برای آنها داده که پاها از آنها سائیده نشود
کما آنها را دستها و انگشتان نیست که توانند پنبه یا پشم برای خود بریسند و جامه
ببافند یا نعل برای خود بسازند پس کسوه آنها را در خلقت قرار داده که تا زنده اند از ایشان
جدا نمیشوند و محتاج نیستند بنو کردن و تبدیل کردن آنها و چون انسان را دستها و
انگشتها و زیرکی داده است که از برای خود جامها و انواع البسه مهیا کرده اند لباس
ذاتی در خلقت انسان نیافریده و در این مصلحتها بسیار است اول آنکه مشغول شدن
باین اعمال او را از اشتغال مانع کرده از ارتکاب ملاهی و مناهی و فسق و فساد و مضرت
عباد دوم آنکه بکندن جامه در بعضی از اوقات او را راحتی و بپوشیدن در بعضی
از حالات او را لذتی میباشد سیم آنکه بپوشیدن انواع مختلفه از الوان جامها
و عمامها و موزها و کفشها و تبدیل کردن آنها موجب زینت و جمال او میگردد چهارم
آنکه انواع کسبها و معیشتها بسبب صناعتی که متعلق بآنها است مردم بهم میرسد و قوت
ایشان و عیال ایشان از این صنعتها حاصل میشود و در حیوانات دیگر پشم و مو و کرك بجای
لباس و سم بجای کفش و موزه است تفکر کن ای مفضل در خلق عجیبی که حق تعالی بهایم را بر این
مجبول گردانیده که در هنگام مردن جثه خود را پنهان میکنند از مردم چنانچه مردم مرده های
خود را پنهان میکنند و اگر این نبودی پس در کجا است مردار وحشیان و درندگان و مرغان و غیر اینها
که هیچیك بنظر نمی آید و اندك نیست که بر آن بسبب کمی پنهان باشد بلکه اگر کسی گوید که از آدمی
زیاده اند راست گفته ببینی در صحراها و کوهها و گلههای آهو و گوران و گاو کوهی و
بز کوهی و غیر اینها از وحشیان و اصناف حیوانات از درندگان شیر و پلنگ و گرگ
و کفتار و غیر اینها و انواع حشرات زیر زمین و روی زمین و فوجهای پرندگان از کلاغ و

طعمه دادن روباه
کیفیت روباه

کلنگ و کبوتر و اسفرود و دراج و غاز و مرغان شکاری از جمیع اینها مرده و جیفه
نمیبینیم مگر نادری که صیادی شکار کند یا درنده او را هلاك کند هر گاه این حیوانات
چون آثار مرگ در خود احساس کردند در مواضع پنهان مخفی میشوند و در آنجا میمیرند
اگر چنین نبود باید صحراها مملو باشد از جیفه اینها تا آنکه هوا را متعفن کرده اند و
طاعونها و بیماریها بسبب آن بهم میرسید پس نظر کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را
مجبول گردانیده بدفن کردن مردگان که بنی آدم در اول عالم در قصه کشتن قابیل
هابیل را پیدا شد دو مرغ که یکی دیگری را کشت و در خاك پنهانش کرد او آموخت و حق تعالی
چگونه در طبیعت حیوانات گردانیده تا مردم از مفسده جیفه ایشان نجات یابند پس
نظر کن که صانع حکیم چگونه طبع این بهیمه را مجبول گردانیده است بر آنکه صبر نماید بر چنین
عطش غالبی از خوف مضرت آن و انسان که در نهایت عقل و تمیز باشد خود را از
چنین امری که این مقدار خواهش داشته باشد از خوف ضرر غالبا منع نمیکند و روباه
وقتیکه طعمه بدستش نیاید خود را بروش مرده می اندازد و شکمش را باد میکند بحیثیتی
که مرغ گمان میکنند که مرده است پس بطمع آنکه او را بدرند و از گوشت
وی بخورند بر جثه آن می نشینند آنگاه روباه میجهد و ایشان را شکار میکند پس خداوندی
که او را محتاج گردانیده بروزی و او را نطق و عقل نداده طبع او را برای تحصیل روزی
بر این اصناف روباه بآنها مجبول گردانیده زیرا که روباه توانائی که سایر درندگان دارند
در مغالبه و معارضه با شکار خود مانند شیر و ببر و پلنگ و امثال آنها ندارد پس
حکیم علیم بعوض آن توانائی مزید فطنت و زیرکی باو ارزانی داشته که معاش خود را
تحصیل تواند و تلفین در دریا آب چون خواهد که مرغ را شکار کند ماهی میکشد
و شکمش را میشکافد که بر روی آب بایستد و در زیر ماهی پنهان میشود و او را حرکت میدهد

کہ جثه اش در زیر اب نماید و چون مرغ از هوا می اید که ماهی مرده را شکار کند بر میجهد
و مرغرا میگیرد پس نظر کن که این جانور چگونه ملهم شده باین حیله برای مصلحت روزی
خود مفضل گفت مرا خبر ده ای مولای من از افعی و ابر حضرت فرمود که ابر موکل است بافعی
که هر جا که او را بیابد بمیرد چنانکه سنگ مقناطیس اهن را میرباید پس باین سبب در
فصول که ابر بسیار میباشد افعی سر از سوراخ بیرون نمی اورد و در وسط تابستان که ابر در
اسمان نمیباشد بیرون می اید مفضل گفت که چرا ابر را موکل بان ساخته اند فرمود برای انکه
دفع مضرت ان از مردم بکند مفضل گفت عرض کردم ای مولای من وصف کردی از برای من
انچه با یاران و غرایب خلقت ایشان انمقدار که کافیست برای کسیکه عبرت گیرد میخواهم وصف
نمائی از برای من غرایب خلق مور و مرغان را حضرت فرمود ای مفضل تامل نما در روی مور
حقیر صغیر ایا دران نقصی میبینی از انچه صلاح این حیوان در انست پس از کجا است
این حسن تقدیر و لطف تصویر در اعضای مور حقیر مگر از تدبیر مدبری که مساویست در قدرت او
صغیر و کبیر و جلیل و حقیر نظر کن بسوی مور و جمعیتی که میکنند در جمع کردن و مهیا
کردن قوت خود که گروهی از انها متفق میشوند برای نقل کردن دانه بجای انها خود چنانچه
جمعی از مردم متفق شوند در نقل طعام یا غیران بلکه جد و اهتمام میکند مور در ان امر مینمایند
زیاده از ادمیان نمی بینی چگونه یاری یکدیگر مینمایند در نقل دانه بسوی خانهای خود چنانچه
ادمیان در کارها معاونت یکدیگر مینمایند پس دانها را بدو نیم میکنند که سبز نشود و ضایع نشود
و چون رطوبتی در انها بهمرسید یا ابی در سوراخ انها داخل شد دانها را بیرون میاورند
و بافتاب میریزند تا خشک شود و باز سوراخهای خود را در زمینها بلند میسازند که
محل عبور سیل نباشد که غرق شوند اینها همه بدون عقل و تفکر از ایشان بعمل میاید
بالهام خالقی که اشیا را افریده و بمصالح خود اهتمام نموده از محض لطف کامل و رحمت

شامل نظر کن بسوی جانوری که از الليث میباشد و عامه مردم اسد الذباب میگویند
یعنی شیر مگس و ببین که حق جل و علا چه مقدار حیله و تدبیر معاش باو داده هرگاه
احساس مینماید که مگس نزدیک او نشسته از امدن مهلت میدهد و خود را مرده بان مینماید
و حرکت نمیکند تا انکه دانست که مگس مطمئن شده و از او تغافل کرده بدو حرکت هموار
میکند که مگس خبر نیابد و چون بجائی رسید که بیک جستن او را تواند گرفت بجهد او را
میگیرد و چون گرفت او را باهتمام تمام با پاهای خود نگاه میدارد که مبادا از ان نجات یابد و
پیوسته او را چنین دارد تا هنگامیکه احساس نماید که ضعیف شده انگاه او را از هم میدرد
و طعمه خود میگرداند اما عنکبوت انخانه که می تند دامیست که برای شکار مگس میسازد
و در میانش پنهان میگردد و چون مگس دران دام بند شد بنزدیک ان میرود ساعت بساعت
او را میگزد و بهمان زندگانی میکند و چنین حکایت میکنند شکار کردن سگ یوز را
و جمعیکه بتله و بدام شکار کنند همین تدبیرها که بعضی از عنکبوت و سایر حیوانات
بکار میبرند در شکار جانوران میکنند پس نظر کن بسوی این جانور ضعیف مانند
اسد الذباب و عنکبوت چگونه مدبر علیم در طبع انها حیله برای شکار کردن و تحصیل
روزی خود نموده فرا ایشان داده که ادمی بدون حیلها و ابزارها نتواند رسید پس حقیر مشمار
چیزیرا که عبرت بان توان گرفت در امور عظیم مانند مور حقیر و اشباه ان زیرا که بسیار است
که تمثیل مینمایند معنی نفیس را بچیز حقیر و باین تمثیل نقصی دران معنی نفیس بهم نمیرسد
چنانچه اگر طلا و نقره را در میزان با سنگ و اهن بسنجند بسبب نقص انها نمیگردد
مترجم گوید که نزدیک باین معنی در کلام مجید وارد شده است که ان الله لا یستحیی
ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها یعنی خدا شرم نمیکند از انکه مثل زند به
امری از امور بپشه یا خود بزرگتر از ان پس حضرت فرمود تامل کن ای مفضل در جسم پرندگان و خلقت

کار فرخ در خلقت

اشیائی را که جوجه حقتعالی مقدر فرموده که در هوا پرواز کند جسمش را سبک آفریده و
خلقتش را مندمج و در هم کردانیده و در چهار پا که در سایر حیوانات آفریده دو ان تا اکتفا
نموده و از پنج انگشت بان چهار داده و برای دفع بول و سرگین هر دو یک سوراخ برای وی
مقرر کردانیده و سینه اش را باریک و تند کردانیده که هوا را بآسانی بشکافد چنانچه سینه
کشتی را میسازند برای شکافتن آب و در دو بال و دو دم پرهای دراز آفریده که آلت پرواز وی باشد
و جمیع بدنش را لباس پر پوشانیده که هوا در میان ان داخل شود و در هوا بایستد و چون مقرر
فرمود که طعمه خود را از دانه یا گوشت بر گیرد که بی ان خائیدن فرو برد دندان برای ان نیافرید
و بجای ان منقار صلب خشکی را عطا فرمود که طعمه خود را بان بر گیرد و از بر چیدن دانه پاره نشود
و از دریدن گوشت نشکند و چون دندان بان نداده و دانه را درست و گوشت را خام میخورد او را
اعانت نموده بحرارتی که در اندرون او قرار داده که طعمه را بدون خائیدن و پختن در
اندرون او میگدازد چنانچه میبینی که دانه انگور و غیر ان از جوف آدمی درست بیرون میرود
و در جوف مرغان چنان مضمحل میگردد که اثری از ان نمیماند و باز چنان مقرر فرموده که تخم
کنند و از تخم جوجه بر آورند و بروش سایر حیوانات فرزند نزایند برای انکه اگر فرزند در
جوف انها بماند تا مستحکم گردد ایشانرا سنگین کند از پرواز کردن مانع گردد
پس هر چیزی از اجزای خلقت مرغ را مناسب شان او کردانیده که مقدر شده که بر ان حالت
باشد و از تامل کن در انکه مرغیکه پیوسته در هوا پرواز و شنا میکند برای مصلحت
فرزند بهمرسانیدن بر روی تخم خود یک هفته بعضی دو هفته بعضی سه هفته مینشیند و در
پر و بال خود میگیرد تا جوجه بر میاورد چون جوجه از تخم بیرون امد باد در دهان جوجه میدمد
تا چینه دانش کشاده گردد برای غذا و غذای او را تحصیل مینماید و در گلوی ان میریزد
که بان تربیت یابد و نگاهبانی کند پس کی تکلیف کرده انجانور را که دانه بر چیند و در

مستی ماکیان

چینه دان خود جمع کند و بعد از ان برای فرزند خود بر گرداند چه متحمل این مشقت میگردد
و حال انکه صاحب رویت و تفکر نیست و در جوجه خود امید نفعی که آدمی در فرزند خود میدارد
از اعانت و عزت و باقی ماندن نام او در روزگار ندارد پس معلوم میشود که خداوند یکه
او را آفریده در طبع ان میل بهمرسانیدن و تربیت کردن جوجه قرار داده و او را مجبور کرده
بر این امور بعلتی که خود داند پس تفکر کن در عاقبت ان تا ببینی که انکه نسلش باقی ماند
و نوعش برطرف نشود و اینها همه از لطف خداوند حکیم است نظر کن بسوی ماکیان که چگونه
مست میشوند و بهیجان میایند برای اکردن تخم و جوجه بر اوردن و حال انکه تخم جمع کرده
اند و اشیا مهیا برای خود که ان میسر نشده پس بر انگیخته میشوند و باد در ان میافتد و فریاد
میکنند و چیزی نمیخورند تا انکه صاحبش بنا چار برای ان تخم جمع میکند و او در زیر بال
خود میگیرد و جوجه بر میاورد و حال انکه تخم جمع کرده این حکیم علیم اینحالت را در ان قرار
داده برای انکه نسلش باقی بماند و از روی تفکر و رویه برای امر مجبور کردانیده پس آفرید تخم و آب غلیظ
زرد و آب رقیق سفید که در میان ان آفریده بعضی برای انکه جوجه از ان بهمرسد و بعضی
برای انکه غذای ان جوجه باشد تا هنگامیکه از تخم بیرون آید تامل کن که چون باید جوجه
در میان پوست محکمی تربیت یابد که راهی نباشد برای دخول چیزی در ان برای غذای ان باشد
در اثنای در میان تخم چیزی آفریده که هنگام بیرون آمدن غذای ان باشد مانند کسیکه
او را در قلعه حصینی حبس کنند که از بیرون چیزی نتوان بان رسانید قلعه فرستاد باید که
از اذوقه انقدر در ان قلعه تهیه کنند تا هنگام بیرون امدن او را کافی باشد تفکر کن
در چینه دان مرغان و انچه مقدر ساخته برای ایشان برای انکه مسلک طعام بسوی چینه دان
تنگست و طعام در ان نفوذ نمیکند مگر کم کم اگر مرغ حبه دوم را نمیخورد تا حبه اول بسنگدان
برسد هر اینه بطول می انجامید و کجا میتوانست استیفای طعمه خود بکند و حال انکه تعجیل

در خلقت پر مرغ

میربایند انه خودرا برای سنگدانه که ظاهر کرد از شکار کنان ادمیان و درندگان جواب
پس چینه دان از برای الی مانند توبره کردانید که در پیش او بخته کرده جاده هند دان
هر طعمه باید هر دانه که بیستش اید در ان تماش غیر بیست بیج وتابی اند انها از بسنگدان
که بمثابه معده وبیست داخل کند تا هضم یابد وجزو تن شود و در چینه دان منفعت
دیگر هست وان منفعت انستکه بعضی از مرغان محتاج میشوند که طعمه از دهان خود بد
جوجه خود برند وان چینه دان طعمه را برکردانید ایشان تا انستانی انکه از سنگدان
برکردانند مفضل گفت عرض کردم که بعضی از ملاحده که غالب را بی مذهب مینامند گمان
کنند که اختلاف الوان واشکال در پر وبال مرغان از جهة امتزاج اخلاط بدنست واختلاف
مقادیر بدن ومقدر نشده بر صورت بدن بر میگردد حضرت فرمود که ای مفضل این زینت امیرها
کونا کون که در پر وبال طاوس ملاحظه میکنی با استوای اشکال وتقابل نظایر که
نقاشان نظیر ان کشیدن بقلم تصویر با کمال تقدیر عجز وتقصیر معترفند چگونه از طبع
بی شعور وامتزاج اخلاط بدن تقدیر مقدر کل مقدر ظهور یابد تعالی الله
عما یقول الملحدون علوا کبیرا تامل کن که پرهای مرغ چگونه بهم بافته مانند جامها
رشته موها بهم تالیف یافته وبان نحو که در هم نشسته که چون میکشی اندک اندک کشوده
میشوند وانهم جدا نمیشوند تا انکه باد در میان انها داخل شود در هنگام پرواز او را
در میان هوا نکاه دارد ومیبینی در میان پر عمود غلیظی متینی مفروش شده واطراف از ا
پرها بافته تا انکه بصلابتی که دارد انها را نگاه بدارد وباز انعمود را مجوف کرده است
که بر طایر سنگین نباشد واو را مانع از پرواز نگردد ای مفضل ایا دیده این مرغ که پاهای
دراز دارد ومیدانی چه منفعت در پاهای دراز ان هست نفعش انستکه اکثر اوقات در میان
اب میباشد وتن ان بر روی ان پاهای دراز مانند دیده بانیست که بر بلندی ایستاده باشد ودر

حکمت خلقت مرغان

کمین کاه جانوران ابست هرگاه جانوری را دید که طعمه او میتواند شد اهسته اهسته
گام بر میدارد تا انرا برباید اگر پاهایش کوتاه بود هرگاه بجانب شکار خود روان باشد شکمش
باب میرسید و از ابحرکت می افزود و شکار از او رم میکردند پس این دو پا بلند با او
داده که بحاجت خود رسد ومطلبش فاسد نکردد تامل کن سایر انواع تدبیر حکیم قدیر را
در خلق مرغان بلند ترین که هر مرغ که پایش بلند کرده گردنش را دراز کردانیده تا انکه طعمه خود را
از زمین تواند گرفت اگر پایش بلند گردنش کوتاه بود نمیتوانست چیزی از زمین بر دارد لیست بهو
بر دارد وگاه هست که او را با گردن دراز و منقار بلند اعانت کرده که بر او کار اسان تر
باشد پس هر جزو از اجزای خلقت اکر در ان تامل نمائی در نهایت صواب وحکمت مهیا
نظر کن بسوی گنجشکها وامثال ان چگونه هر روز بطلب قوت خود پرواز میکنند وروزی
خود را می یابد وچنان نیست که در یکجا برای ایشان مجتمع مهیا باشد بلکه میان بحرکت و
جستجو بیابند وهمچنین حیوانات وادمیان روزیهای خود را بسعی وطلب می یابند پس تدبیر حکیم
خداوند چنین اقتضا کرد وروزیهای ایشان مخفی شاید و باید برای هر یک مقدر شده وچنان نکرده که بعد
از طلب بیابند زیرا که خلق با مجتاج چند وچنان نکرده اکر بانکه روزیهای ایشان امیدی دریکجا
برای ایشان مجتمع باشد زیرا که صلاح هیچیک در ان نیست وهمچنین حیوانات زیرا که
اکر روزی خود را در یک مکان مجتمع یابند خودرا بران می اندازند وچندان میخورند که
هلاک شوند واما ادمیان اکر مبتلا بتحصیل روزی نباشند موجب بطر وطغیان ایشان
میگردد واز فراغ خاطر مرتکب انواع قبایح ومعاصی میکردند ایا می بینی اکر چیست طعمه
این مرغان که بیرون نمی ایند مگر در شبها مانند بوم وشب پره گفتم نه ای مولای من فرمود
که معاش ایشان از جانورانیست که در هوا میباشند مانند پشه وپروانه وملخها وامثال
ریزه و مگس عسل واشباه اینها که در هوا منتشرند وهیچ موضعی از انها خالی نمیباشد

در بیان خلقت

وعبرت بگیر بانکه هرگاه در شب چراغی بر افروزی بر بام یا عرصهٔ خانه در ساعتی جمع میشوند در دور آن جانوران بسیار اگر اینها در هوا نباشند پس از کجا می آیند اگر کسی گوید که از صحرا و بیابانها می آیند جواب میگوئیم که در این زمان قلیل چگونه این مسافت بعید را طی میکنند چگونه میبینند از مواضع بعید این دور چراغی که در میان خانه افروخته شده و خانها بر دور آن احاطه کرده که متوجه آن چراغ میشوند با آنکه مشاهد و محسوس است که آن نزدیک آن چراغ هجوم می آورند پس این دلیلست بر آنکه این قسم جانوران در هر موضع در هوا منتشر میباشند و آن مرغان که در شب بیرون می آیند و پرواز میکنند و طعمهٔ خود را میکشایند و این جانوران از میان هوا میربایند و قوت خود میکنند اندکی نظر کن برای مرغانی که در شب پرواز میکنند چنین روزی از این جانوران هوا برای ایشان مهیا کردانیده و گاه باشد که کسی گمان کند که در خلق جانوران هوا منفعتی نیست و از این مصلحت عظیم غافل باشد

تأمل کن در غرائب خلقت شب پره که از متوسط کردانیده میان پرندگان چهارپایان بلکه بچهارپایان نزدیکتر است زیرا که دو گوش پهن دارد و دندانها و کرک دارد و حامله میشود و فرزند میزاید و شیر میدهد و بول میکند و بر چهار پا راه میرود و اینها همه خلاف خلقت و صفت سایر طیور است و باز برخلاف سایر مرغان در شب بیرون می آید و قوتش از جانوران هوا میباشد و بعضی از نادانان گمان کرده اند که خفاش را غذائی نیست و غذای او از نسیم و این گمان از دو وجه باطلست اول آنکه از او بول و فضله جدا میشود و از نسیم چگونه بول و سرگین متولد میشود دویم آنکه خدا برای او دندان آفریده اگر غذائی که محتاج بخائیدن باشد نداشت آفریدن دندان برای او بیفائده بود و هیچ جزوی از اجزای بدن بیفائده نیست و اما مصالح وجود خفاش پس معروفست حتی آنکه فضلهاش را در بعضی از اعمال داخل میکنند و از اعظم مصالح آن خلقت عجیب و بیست که دلالت میکند بر قدرت

من الصحاری والبراری قيل له كيف يوافي تلك الساعة من موضع بعيد وكيف يبصر من ذلك البعد سراجا في دار محفوفة بالدور فيقصد اليه مع ان هذا عيانا تراها تتهافت على السراج من قرب فيدل على انها منتشرة في كل موضع من الجو فهذه الاصناف من الطير ...

عجيبة بين خلقة الطير وذوات الاربع بل هو الى ذوات الاربع اقرب وذلك انه ذو اذنين ناشزتين واسنان ووبر وهو يلد ولادا ويرضع ويبول ويمشي اذا مشى على اربع وكل هذا خلاف صفة الطير ثم هو ايضا مما يخرج بالليل ويتقوت مما يسري في الجو من الفراش وما اشبهه وقد قال قائلون انه لا طعم للخفاش وان غذاءه من النسيم وحده وذلك يفسد ويبطل من جهتين احدهما خروج ما يخرج منه

من الثفل والبول هذا فان لا يكون من غير طعم والاخرى انه ذو اسنان ولو كان لا يطعم شيئا لم يكن للاسنان فيه معنى وليس في الخلق شيء لا معنى له واما المآرب فيه فمعروفة حتى ان زبله يدخل فضله في بعض الاعمال ومن اعظم الارب فيه خلقته العجيبة الدالة على قدرة الله الخالق جل ثناؤه وتصرفها فيما شاء كيف شاء لضرب من المصلحة فاما

کیفیت عسل و نحل

خالق قدیر هرچه خواهد بهر نحو که اراده نماید و مصلحت را در آن داند و اما آن مرغ کوچک که او را ابن تمره مینامند و آن کوچکتر از گنجشک است در بعضی اوقات بر درختی آشیانه ساخته بود ناگاه نظر کرد ماری عظیم را مشاهده نمود که قصد آشیانه او دارد دهان باز کرده که جوجها او را ابلع نماید از مشاهده این حالت مضطرب شد و چارهٔ برای دفع چنین اندیشه میکرد ناگاه نظرش بر حسکه افتاد و آنکیاهیست که از هر طرف از آن خارها نصب شده و در میان پشم بند میشود پس بالهام حقتعالی حسکه را منقار خود بر داشت و در دهان مار افکند و در حلقش بند شد و اضطراب کرد و برزمین غلطید تا مرد اگر من ترا باین امر عجیب خبر نمیدادم بخاطر تو یا دیگری میرسید که از حسکه چنین منفعت عظیم متصور باشد یا از چنین مرغ کوچکی چنین حیله ممکن است که بظهور آید و بسیاری از چیزها منفعتها هست در اشیاء نمیشود مگر بحادثه که رخ نماید یا چیزی بگیر شنیده شود تفکر کن در اصل نحل یعنی مگس عسل و اجتماع آنها در ساختن عسل و مهیا کردانیدن خانهای مسدس و دقایق زیرکی که در این بکار رفته بدرستی که چون در عمل تأمل نمائی در نهایت غرابت و لطافت است و عمل او و نیز در غایت شرافت و لطافت و منفعت و فاعلش را که ملاحظه میکنی در نهایت نادانی و عیار نیست که خود را ادراک نمیتواند کرد چه جای امور دیگر پس در این امر دلیلست در نهایت وضوح بر آنکه صواب و حکمت در این صنعت از زنبور نیست بلکه از غالب مجیع و مؤید که کل مقدور است که طبع ایشان را بر این صنایع غریبه مجبول کردانیده و برای مصالح بنی آدم او را مسخر کردانیده نظر کن بسوی جراد یعنی ملخ که در نهایت ضعف او را خداوند دانا چه مقدار توانا کردانیده که چون در خلقتش تأمل کنی مانند ضعیف ترین اشیا است و چون لشکری از آن مجتمع شوند و بسوی شهری از شهرها رو آورند هیچکس از بشر بر دفع ایشان قادر نیست

من الناس واذا رجعت الى الفاعل الفيته غبيا جاهلا بنفسه فضلا عما سوى ذلك ففي هذا واضح الدلالة على ان الصواب والحكمة في التدبير في هذه الصنعة ليس للنحل بل هي للذي طبعه عليها وسخره فيها لمصلحة الناس انظر الى

الطائر الصغير الذي يقال له ابو تمرة فقد عشش في بعض الاوقات في بعض الشجرة فنظر الى حية عظيمة قد اقبلت نحو عشه فاغرة فاها لتبلعه فبينما هو يتقلب ويضطرب في طلب الحيلة منها اذا وجد حسكة فحمله فالقيها في فم الحية فلم تزل الحية تلتوي وتتقلب حتى ماتت

ويجبر ليسمع بها انظر الى النحل واحتشاده في صنعة العسل وتهيئة البيوت المسدسة وما في ذلك من دقائق الفطنة فانك اذا تاملت العمل رأيته عجيبا لطيفا واذا رأيت المعمول وجدته شيئا عظيما موقعه

واکر بکا

ماهی در خلقت

ولن دلفت عساکره نحو بلد من البلدان لم يستطع احد ان يحجبه منه الا ترى ان ملکا
من ملوك الارض لو جمع خيله ورجله ليحمي بلده من الجراد لم يقدر على ذلك افليس من الدلائل
على قدرة الخالق ان يبعث اضعف خلقه الى اقوى خلقه فلا يستطيع دفعه انظر اليه كيف

واگر سلطانی از سلاطین ذی شوکت سوار شود و پیادهٔ لشکر خود را جمع کند که بلاد خود را
از شر ملخ حمایت نماید نتواند آیا در این دلایل خالق جل شانه نیست که ضعیف‌ترین خلق
خود را فرستد بنزد قوی‌ترین خلق خود و او بر دفع آن قادر نباشد نظر کن بسوی آن در هنگامی که
متوجه بلدی میشود چگونه مانند سیل بر روی زمین حرکت میکند و کوه و دشت و هامون
و شهر و قریه و بیابانها را فرو میگیرد بمرتبه‌ای که از بسیاری نور آفتاب را میگیرد اگر اینها از بدست
میتوان ساخته شد در سنین متوالیه و از منه متطاوله جمیع خلق عشری از اعشار آنرا
نمیتوانستند بعمل آورند پس اینها از این است دلائل بر قدرت توانائی که هیچ ممکن از قدرت
او بیرون نیست و هیچ بسیاری از توانائی او افزون نیست تأمل کن خلقت ماهی را و مناسبت
آن مر آن امری را که برای آن آفریده شده بدرستیکه آنرا بی پا آفریده برای آنکه برو رفتن
محتاج نیست زیرا که مسکنش آبست و شش پا و نداده برای آنکه نفس نمیتوانست کشید
در میان آب و بجای پا دو بال محکم با او داده که در دو پهلوی خود بر آب میزند چنانچه ملاح
از دو جا کشتی مجاذیف را بر غاده که بحرکت آنها کشتی جاری میشود و جسمش را فلسهای
محکم پوشانیده که در میان یکدیگر داخل شده‌اند مانند حلقه‌های زره برای آنکه او را
از آفتها محفوظ نماید و چون بینائی او ضعیف است که مانع دیدن است شامه قوی با ان
عطا فرموده که بوی طعمه خود را از مسافت بعیده احساس مینماید طلب میکند اگر او را
چنین شامه نمیبود چون خود نمیتوانست رسید و از دهانش بسوی گوشهایش منفذها
هست و دهان را از آب پر میکند و از گوشهایش بیرون میکند و با بیرون حیات یابد چنانچه
حیوانات دیگر از نفس کشیدن بنسیم راحت مییابند اکنون تفکر کن در بسیاری نسل
ماهی چنانچه در جوهر ماهی تخمهای بسیار میبینی که از بسیاری احصا نمیتوان کرد و علت
آن کثرت آنست که اکثر اصناف حیوان غذای آنها ماهیست حتی درندگان که در نیستانها

میشاید و در کنار آب می‌ایستند و در کمین ماهی می‌باشند که چون پیدا شود بربایند و چون
آدمیان و درندگان و مرغان همه ماهی میخورند و ماهی نیز ماهی میخورد تدبیر ملک قدیر
مقتضای آن بود که این کثرت را بیافریند اگر خواهی وسعت حکمت خالق عالمیان و کوتاهی
علم آدمیان را بدانی نظر کن بسوی آنچه در دریاها از انواع ماهیان و حیوانات آبی و صدف‌ها
و سایر مخلوقات آفریده که عدد آنها را کسی احصا نمیتواند کرد و نمیتوان دانست منافع
آنها را مگر بتدریج که مردم بمرور ازمنه و حدوث اسباب بر آن اطلاع بهم رسانیده‌اند مانند
قرمز که رنگ کردن از آن مردم از آن یافتند که سگی کنار دریا میگردید و از آن کرم خورد
دهانش رنگین شد بخون آن چون دهان آنرا مشاهده نمودند آن رنگ را پسندیدند
و بانواع بکار بردند و اشباه این بسیار است که مردم گاه‌گاه بر آن واقف میگردند و بمصلحتها
آن پی میبرند مفضل گفت چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد مولای من بنماز برخاست
و فرمود فردا بامداد بیا انشاء الله پس برگشتم شاد و مسرور و مبتهج و محبوب با آنچه مولای من از لطف
علوم و غرایب حکم بمن افاضه فرمود و خدا را بر این نعمت عظمی حمد و ثنا گفتم و شب با نهایت
شادی و سرور خفتم مجلس سوم مفضل گفت که چون روز سوم بامداد بخدمت
سید عباد و شفیع روز معاد شتافتم و رخصت طلبیده سعادت ملازمت یافتم و بدو
زانوی ادب نزد حضرت مولای عرب و عجم نشستم پس فرمود حمد و سپاس خداوندی را سزاست
که ما را برگزید بر سایر عباد و دیگری را از یاد و شرف بر ما نداد و مخصوص گردانید ما را
بعلم خود و تقویت نمود ما را بحلم خود هر که بما دوری گزیند جهنم جای او است و هر که
در ظلال درجه هدایت ما جاگیرد بهشت مثوای او میباشد ای مفضل شرح کردم برای تو
خلقت انسان را و آنچه حقتعالی بعد خروج از اجزاء خالی الذات عدم تا دخول در ارض تعیین
هر یک از احوال مختلفه برای او وارد ساخته و آنچه در صفحهٔ تصویر او بودیعت نهاده و هم چنین

در حکمت دریا

ذکر خلقت آفتاب و ماه

بیان کردم برای تو عجایب حکمتهای خداوند رحمن را در خلق و تصویر و تقدیر سایر انواع سایر حیوانات اکنون ابتدا میکنم بذکر آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و فلک دوار و لیل و نهار و سرما و گرما و عناصر چهارگانه که زمین است و آب و هوا و آتش و باران و سنگها و کوهها و معادن و نباتات و درختها و آنچه در آنها ظاهر کرده از عبرتها تفکر نما در رنگ آسمان از آبی بیرنگ آفریده برای آنکه موافق ترین رنگها است برای آنکه دیده و نور و بصر را تقویت مینماید حتی آنکه اطبا میگویند که اگر کسی را ضعفی در دیده پدید آمده باشد باید نظر کند بکبودی مایل بسیاهی و بعضی از طبیبان حاذق حکم کرده بود برای کسیکه کند دید بینائی او بهم رسید بود که پیوسته نظر کند در تغار کبودی که مملو از آب باشد پس تفکر کن که حکیم در رنگ آسمان را کبود مایل بسیاهی گردانیده که مکرر نظر کردن بآسمان بر دیدها ضرر نرساند پس آنکه حکما و دانایان بعد از تجارب بسیار پی بآن برده اند چون در خلقت حکیم علیم نظر میکنی موافق آن میبینی حکمت بالغه الهی در همه چیز ظاهر است باید که عبرت گیرند کافران از آن عبرت گیرند و تفکر نمایند در آن ملحدان تفکر نمایند فضل در طلوع و غروب آفتاب برای قیام لیل و نهار اگر طلوع آفتاب نمیبود جمیع امور دنیا باطل میشد و نمیتوانستند مردم که سعی نمایند و تصرف کنند در امور معاش خود و دنیا همیشه بر ایشان تار بود و عیش ایشان بدون لذت روح و روشنائی و نور گوارا نبود و مصالح طلوع خورشید از آفتاب روشن تر است و احتیاج ببیان ندارد بلکه تامل کن در منافع غروب آفتاب که اگر آن نبود مردم را قرار و سکون میسر نبوده باشد احتیاجی که دارند بنوم و استراحت تا آنکه ابدان ایشان از کلال برآید و حواس ایشان قوت یابد و قوه هاضمه برانگیخته شود برای هضم طعام و رسانیدن غذا بسوی اعضا و اگر همیشه روز میبود حرص مردم را بر آن میداشت که پیوسته کار کنند و بدنهای خود را بکاهانند بدرستی که بسیاری از مردم را اگر نه از حرص جمع

ذکر بلند شدن آفتاب

و کسب و ذخیره کردن اموال دارند اگر تاریکی شب مانع نمیشد ایشان را هرگز قرار نمی گرفتند و چندان کار میکردند که خود را از کار می افکندند و ایضا اگر شب در نمی آمد زمین از حرارت آفتاب بسیار تفیده میشد که حیوانات و نباتات ضایع میشدند پس خدا در خبیر بحکمت و تقدیر خود چنین مقدر کرده که آفتاب گاهی طلوع میکند و گاهی غروب میکند بمانند چراغی که گاهی برای اهل خانه بر افروزند که حوائج خود را بآن تمشیت دهند گاهی بر گیرند که ایشان قرار گیرند و استراحت نمایند پس نور و ظلمت که ضد یکدیگرند هر دو برای نظام عالم و انتظام احوال بنی آدم آفریده و ایضا تفکر نما در بلند و پست شدن آفتاب برای آنکه در هر سال چهار فصل مختلف پدید آید و تدبیر در مصلحت حکیم قدیر ظاهر گردد که در زمستان حرارت در باطن درخت و نبات پنهان میگردد که مادهای میوه در آنها متولد گردد و در هوا کثافتی پدید آید که از آن ابر و باران در هوا متولد شود و ابدان حیوانات محکم شود و قوت یابد و در بهار مواد دیگر در زمستان در اشجار و نباتات متولد شده بحرکت آیند و گیاهها و گلها و شکوفها بروید و حیوانات برای فرزندان هم رسانیدن بحرکت آیند و در تابستان بسبب شدت حرارت هوا میوها پخته میشود و رطوبات فضلیه و اخلاط فاسده ابدان حیوانات بتحلیل روند و رطوبت روی زمین کم شود که اعمال عمارات و غیره باسانی میسر گردد و در پائیز هوا صاف گردد و بیماریها مرتفع گردد و بدنها صحیح شود و شبها دراز شود که اعمالیکه در شب باید بعمل آید میسر گردد و اگر مصالح این فصول استقصا نمایم سخن بطول می انجامد اکنون تفکر کن در گردیدن آفتاب بحرکت خاصه خود در بروج دوازده گانه یعنی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و تدبیر صانع قدیر در آن بدرستی که باین دور تمام میشود سال و بعمل میآید فصول چهارگانه یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان و در این مقدار از حرکت آفتاب غلها و

ومیوه‌ها میرسد وکارها تمام میشود وباید درسال دیگر نشو ونما از سر میگیرند یعنی
بیک سال شمسی مقدار حرکت آفتاب است از اول حمل تا اول حمل و باین سال اکثر
ان چیزها بیند چنانکه حق تعالی عالم را آفریده تا هر عصر و زمانی که خواهند
باینها حساب میکنند مردم عمرهای خود را و وقتهای قرضها و اجارها و معاملات و سایر امور
خود را و بیک دفعه آفتاب کواکب تمام میشود و این سالها حساب تقویمها مضبوط میگردد
نظر کن در چگونگی تابیدن آفتاب که بچه نحو تدبیر کرده است حکیم تعالی بدین سبب که اگر در یک موضع
ایستاده بود و تجاوز از آن نمینمود هر آینه نمیتابید از جهتها از نور آن بهره نمیگرفتند و
کوهها و دیوارها و سقفها مانع میگردید تابش او را و چون میخواست که فیض عام و نفعش
تمام باشد چنین مقدر ساخت که در اول روز از مشرق برآید و برآنچه مقابل است از آن جنس
مغرب بتابد پیوسته حرکت کند و بگردد بجاهای مختلف الاوضاع و بهره رساند از
نور خود تا بمغرب منتهی گردد و در مشرق که اول روز نتابیده بتابد پس هیچ موضع نماند
که بهره خود را از منفعت خورشید نیابد زهی منعمی که در خوان احسانش کرده
خورشید را مائده است بر جمیع ساکنان معموره امکان از جماد و نبات و حیوان قسمت کرده
و هیچکدام بی بهره نگذاشته پس فرموده که اگر آفتاب یکسال یا کمتر تخلف میورزید چه بر اهل
جهان میتابید حال ایشان اینها بر نمیبود بلکه ایشان را در آنحال ثبات و بقا محال مینمود پس مردم
نمیبینند که این قسم امور جلیله که نمیتوانند ایشان در تحصیل آنها چاره و حیله نیست چگونه
بر مجاری خویش جاری گردیده اند بجهت صلاح عالم و بقای نوع بنی آدم و هرگز از اوقات خود
تخلف نورزیده اند لاکن کما گردانده الا لئیست عالمیان بر وجود خداوند عالمیان
که غایت ناس در عمر نفقت ماهها بکار میفرمایند مثال العمر را بان میشناسند اما با سال شمسی
که مبتنی بر حرکت آفتاب است موافق نیست زیرا که سال قمری جمیع چهار فصل را فرا نمیگیرد و نشو

نمای ثمار و اشجار در آنمدت تمام نمیشود و باین سبب ماهها و سالهای قمری از ماهها و سالهای
شمسی تخلف میورزند و ماههای ان ماههای قمری مانند ماه مبارک رمضان گاه در زمستان
و گاه در تابستان میباشد تفکر کن در روشنی و تاریکی و ظلمت شب و منفعت آن
زیرا که آن با مصلحتی که گفتیم که در تاریکی شب هست از برای استراحت حیوانات و سردی هوا
برای صلاح ایشان و نباتات از مصلحت دیگر آن نبود که همیشه در نهایت ظلمت باشد که هیچ روشنی
در آن نباشد و هیچ عمل از اعمال در آن متمشی نگردد زیرا که بسیار مردم محتاج میشوند
که در شب کار کنند برای تنگی وقت بر ایشان بجهت اتمام اعمال ایشان در روز یا برای شدت
گرمی هوا در روز پس شب از جهت نور ماه بسیار از اعمال را بعمل میآورند مانند شخم کردن و
خشت مالیدن در شب و چوب بریدن و ماننده اینها از اعمال پس علت بر لیل و نهار و خلو از ظلمت و انوار
نور ماه را با و دیگر گردانیده است برای مردم در معاش ایشان در هنگامی که محتاج بان گردند
وانسی گردانیده برای مسافران که در شبها حرکت کنند و باز چنین مقدر گردانیده که در
بعضی از شبها در تمام شب باشد و در بعضی در بعضی شب و در بعضی مطلقا نباشد و نورش را کمتر از
نور آفتاب گردانیده که اگر مانند آفتاب میبود منفعت شب برطرف میشد و مردم مانند روز
در معاش خود بحرکت خواهند بود و سکون و راحت بر ایشان حرام میشد و موجب هلاک ایشان
میگردید و در تغییر احوال ماه که گاه بدر است و گاه هلال گاه در بوته محاق و گاه در عقده
خسوف و وبال و در چینی زاید و در نقصان تنبیهی است بندگان را بر قدرت خداوند یگانه
و مقدر و پیشت و بر وفق مصالح عباد بنحوی که خواهد او را میگرداند فکر کن در ستارگان
و اختلاف حرکات ایشان که بعضی از جای خود تجاوز نمیکنند و با یکدیگر سیر نمایند و از هم
جدا نمیشوند و بعضی مطلق العنانند و از برجی ببرج دیگر حرکت میکنند و در حرکت
از یکدیگر جدا میشوند و هر یک را دو حرکت مختلف میباشد یکی عام که همه کواکب با آن متحرک اند

... وبرد الهواء على الناس ... صلاح في ان
يكون الليل في ظلمة داجية لا ضياء فيها فلا يمكن فيه شيء من العمل لانه ربما احتاج الناس
الى العمل بالليل لضيق الوقت عليهم في بعض الاعمال في النهار ولشدة الحر وافراطه فيعمل في ضوء
القمر اعمالا شتى كحرث الارض وضرب اللبن وقطع الخشب وما اشبه

وانچه کثیر شبها روز نیست که از مشرق بمغرب حرکت میکنند و دیگری حرکت خاصه اکر هریک
برای خود دارند که آنچه کثیر از مغرب بمشرق است مانند موری که بر روی آسیا بجانب چپ حرکت کند
و آسیا بجانب راست متحرک باشد پس مور دو حرکت مختلف میکند یکی باراده که از پیش روی
خود حرکت میکند و یکی بکراهت و بجبر که آسیا او را بجبر عقب میبرد پس سؤال کن
از آنکروه که دعوی میکنند که این ستارکان بطبایع خود متحرک‌اند بی‌تدبیر و بدون تقدیر
صانعی اکر چنین باشد ایشانرا میکوئید چرا همه ساکن نمیباشند چرا همه از برجی ببرجی
منتقل نمیشوند زیرا که اهمال یکمعنی است چکونه از او دو حرکت مختلف بوزن معلومی و اندازه مقرری
بعمل میاید پس از این ظاهر میشود که بنای این دو حرکت مختلف متسق بر عمد و تقدیر و تدبیر است
و بخت و اتفاق نیست چنانچه ملاحده میکویند اکر کویند که چرا بعضی از ستارکان ثابت‌اند
و بعضی متغیر جواب میکوئیم که اکر همه بریکنسق میبودند در اختلاف اوضاع آنها نسبت بیکدیکر
نمیبود هر اینه دلالتیکه اوضاع نجوم میکنند بر حوادث آینده و یکی از اسباب علوم
انبیاء و اوصیاء است برطرف میشد چنانچه استدلال میکنند منجمان بانتقال آفتاب
و ماه و ستارکان در بروج و منازل و اختلاف اوضاع ایشان نسبت بیکدیکر از مقارنه و مقابله و
و تثلیث و تربیع و تسدیس بر اموری که در عالم بعد از این حادث شود و اکر همه منتقل
میبودند بحرکات سریعه که حرکت میکردند سیر ستاره را منازل و بروج برطرف میشد
زیرا که انتقال ستاره را بمحاذات صوریکه از ثوابت انتزاع کرده‌اند میتوان دانست مانند
مسافری که از منزلی بمنزلی رود و از شهری بشهری منتقل کردد و اکر همه باهم حرکت میکردند
یا حرکات همه سریع میبود یا بغیر نظم بعمل میامد مصالح که در این انتقالات منظور است
فوت میشد و در آنوقت کسی میتوانست کفت که چون حرکات همه بریک نسق است بنا
باشد که مستند بطبیعت عدیم الشعور باشد پس اختلاف این حرکات با اتساق و

ذلك نجعل ضوء القمر معونة للناس على معاشهم اذا احتاجوا الى ذلك وانسا للسائرين وجعل طلوعه في بعض الليل دون بعض ونقص مع ذلك من نور الشمس وضيائها لكيلا ينبسط الناس في العمل انبساطهم بالنهار ويمتنعوا من الهدوء والقرار فيهلكهم ذلك وفي تصرف القمر خاصة في مهله ومحاقه وزيادته ونقصانه وكسوفه من التنبيه على قدرة الله تعالى خالقه المصرف له هذا التصريف لصلاح العالم ما يعتبر به المعتبرون فكر يا مفضل في النجوم واختلاف مسيرها فبعضها لا تفارق مراكزها من الفلك ولا تسير الا مجتمعة وبعضها مطلقة في البروج وتفترق في مسيرها فكل واحد منها يسير سيرين مختلفين احدهما عام مع الفلك نحو المغرب والآخر خاص لنفسه نحو المشرق كالنملة التي تدور على الرحى فالرحى تدور ذات اليمين والنملة

بدوران البنى والنملة تلتصق حركتين مختلفين احدهما بنفسها ... انتظام

... ولم يجز ... الى نجوم ... في ان
عليه بالاهمال من غير عمد ولا صانع لها ما منعها ان يكون كلها منتقلة فان الاهمال معنى
واحد فكيف صار يأتي بحركتين مختلفتين على وزن وتقدير ففي هذا بيان ان مسير الفريقين
على ما يسيران عليه بعمد وتدبير وحكمة وتقدير وليس باهمال كما تزعم المعطلة فان قال

و انتظام و موافقت حکم و مصالح حکم دلیلست بر آنکه باهمال و اتفاق نیست بلکه بعمد
بتقدیر قادر حکیم است مترجم کوید ظاهر کلام امام ع آنستکه غیر کواکب هفت
کانه سیاره که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل حرکت ندارند ثابتند
باشند چنانچه در اول حکما چنین توهم کرده بودند و باین سبب آنها را ثوابت
نامیده‌اند و بعد از آن بارصاد حرکت قلیلی یافته‌اند و در رصد اخیر که اکنون بنا
بر آنست چنان یافته‌اند که فلک ثوابت در هر هفتاد سال یک درجه قطع میکند و در بیست
پنجهزار و دویست سال یکدوره تمام میکند و آفتاب در سالی یکدوره قطع میکند و ماه در ماهی
و زحل در سی سال و مشتری در دوازده سال و مریخ در دو سال الا اندکی و زهره و
عطارد در قریب بیکسال و محتملست که بنای این کلام بر این باشد که عرب انتقال بروج را
بمحاذات کواکبی میدانسته‌اند که صور بروج از آنها منتزع شده و ظاهر آنستکه اخبار
بودن قمر در عقرب که در تزویج و سفر در احادیث وارد شده نیز مراد محاذات ستاره‌های
عقرب باشد زیرا که اصطلاح منجمان در آن زمانها متداول نبوده در این زمان بعد
از خروج از برج عقرب میشود و محتملست که مراد این باشد که نسبت این ستاره‌ها با یکدیکر
مختلف نمیشود و این معنی نیز نزدیک بمعنی اولست و وجوه دیکر در کتاب بحار الانوار مذکور
شده که ذکرشان در اینجا مناسب نیست و آنچه فرموده‌اند که اهمال دو حرکت مختلف
بعمل نمیاید ممکن است که مراد آن باشد که طبیعت و دهری که ایشان میکویند اشیا بآنها
منسوبند و مؤثر در عالم میدانند شعور و اراده ندارند و از طبیعت بیشعور بغیر از یکفعل
بعمل نمیاید چنانچه از آتش سوختن و از آب تر کردن یا مراد آن باشد که افعال مختلفه که
منطبق بر قانون حکمت باشد معلوم است که از طبیعت عدیم الشعور نمیاید چنانچه آتش
چیزیرا باید بسوزاند و سوختن آن ضرری بکسی نرساند و چیزیرا که نباید بسوزاند

قائل ولم صار بعض النجوم راتبا وبعضها منتقلا قلنا انها لو كانت كلها راتبة لبطلت الدلالات التي تستدل بها على تنقل المنتقلة ومسيرها في كل برج من البروج كما قد يستدل على اشياء مما يحدث في العالم بتنقل الشمس والنجوم في منازلها ولو كانت كلها منتقلة لم يكن لمسيرها منازل تعرف ولا رسم يوقف عليه لانه انما يوقف بمسير المنتقلة منها بتنقلها في البروج الراتبة كما يستدل على سير السائر على الارض بالمنازل التي يجتاز عليها ولو كان تنقلها بحال واحدة لاختلط نظامها وبطلت المآرب فيها ولساغ لقائل ان يقول ان كينونتها على حال واحدة توجب عليها الاهمال من الجهة التي وصفنا ففي اختلاف سيرها وتصرفها وما في ذلك من المآرب والمصلحة ابين دليل على العمد

مستن والتدبير

طبیعت

ذکر سیر ستارگان

طبیعت طبیعت چنین نمی‌باشد پس اینهمه حرکت مختلف که اختلافش موافق حکم
عظیمه و مصالح جلیله باشد از طبیعت و زمان که هیچیک اراده و شعور ندارند
صدورش محالست پس ثابت بر حجت خدا اکنون تفکر کن در ستارها که بعضی از ستارها
ظاهر میشوند و گاهی پنهان میشوند مانند ثریا و جوزا و دو شعری و سهیل زیرا که
اگر همگی در یکوقت ظاهر میشدند استدلال بظهور هر یک بر فصول و احوال مختلفه
نمیتوانست کرد چنانچه بطلوع بعضی استدلال میکنند بر نضج میوه‌ها و بعضی
بر بار کردن شتران و بعضی بدخول بعضی از فصلها چنانچه بعضی از کواکب گاه ظاهر
و گاه باطن و پنهان قرار داده و بعضی را دائم الظهور کرد اینده که هرگز پنهان نمیگردد
مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره اند و جدی و فرقدان از جملهٔ آنهاست
برای آنکه مصلحت در آنستکه بعضی چنین باشند تا علامتی چند باشد برای
دانستن قبله و جهات طرق و مسالک در دنیا و صحرا زیرا که چون اینها در اکثر معموره ابدی
الظهور و غالبا از دیده پنهان نمیشوند در استعلام سمت و جهات طرق هدایت می
یابند و در آن دوام مختلف در هر یک مصلحتی عظیم هست که اگر یکی بعمل بیاید
مصالح بسیار فوت میشود و در ستارگان منافع بی‌پایان هست زیرا که علامتند بر
بسیاری از اعمال که اوقات آنها بکواکب معلوم میشود مانند زراعت کردن و درخت
کشتن و سفر دریا و صحرا و علامتند بر احداث و حوادث بسیار از وزیدن بادها
و باریدن بارانها و ظهور سرماها و گرمها و بانها هدایت می‌یابند مسافران در شبها
و بنور آنها منتفع میشوند در قطع بیابانهای تار و دریاهای زخار و قطع نظر از
همهٔ این منافع در اصل حرکات آنها در میان آسمان گاه بسوی مشرق و گاه بسوی مغرب
برای متفکران عبرتها است زیرا که آنها بسرعت حرکت مینمایند که فوق آن تصور

جستن برق

نتوان کرد و اگر نزدیک ما باین سرعت حرکت میکردند هر آینه دیدها را بنور خود میربودند
چنانچه در جستن برقها متواتر که حادث میشود دیده‌ها را ابصار هست و هم
چنین اگر جماعتی در میان قبه باشند که چراغهای بسیار افروخته باشند و قبه با سرعت
ان چراغها بدور ایشان گردانند هر آینه دیدهای ایشان حیران میشود بمرتبه
که برو می افتند پس نظر کن که چگونه مقدر ساخته است حکیم علیم که اینکواکب
با سرعت حرکت میکنند و دور باشند که ضرر بدیدها نرسانند و مصلحتی که در حرکت
سریعهٔ ایشان هست بعمل آید و اندک نوری در ایشان قرار داده که در وقتیکه آفتاب و ماه
طالع نباشند کسی از در شبها حرکت ضروری شود بنور اینها منتفع گردد و اگر انوار
اینها نبودی آدمی در شب نمیتوانست از جای خود حرکت کند پس تامل کن در لطف و حکمت
علیم قادر که تاریکی را از برای مصلحت در وقتی از زمان مقرر ساخته برای آنکه مردم
بان محتاجند و مخلوط بقدری از نور کرده اینده که کار بر ایشان دشوار نشود تفکر کن
در این فلک که با آفتاب و ماه و ستارگان و برجهای خود چگونه پیوسته بر دور عالم می
گردد بحرکتی مضبوطی که اختلاف در آن نمیشود و فصول چهارگانهٔ زمان منتظم گردد
و اصناف حیوانات و نباتات باین تدبیر تربیت می‌یابند و بغایت کمال خود میرسند آیا
چنین تدبیر که جمیع عالم باین وسعت با او صلاح یابد و نظام پذیرد بدون تدبیر
مقدر حکیم میتواند بود **مترجم گوید** که آنچه حضرت بیان نمودند از سرعت
حرکات افلاک آنچه حکما ضبط کرده اند نه فلک است که مذکور شد و از احادیث
هفت فلک و عرش و کرسی و حجب و سرادقات بسیار ظاهر میشود که حکما اثبات نکرده اند
اما نفی هم نکرده اند و حرکت شبانروزی که اسرع حرکاتست که در شبانروزی
یکدور قطع میکند بفلک نهم منسوب میدانند و بعد محدب آن از زمین بغیر از خدا

نمیدانند و بعد مقعران که باعتقاد حکما مماس سطح محدب فلک ثوابتست از زمین
موازی سه و سه هزار و بار هزار و پانصد و بیست و چهار هزار و شصت فرسخ تقدیر
کرده اند و حرکت آن در شبانه روزی دویست بار هزار فرسخ است هر نقطه از آن باین
مسافت زاد دور روز طی میکند از اینجا قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است ذلک تقدیر
العزیز العلیم پس حضرت فرمود که اگر کسی یک بیدکاه باشد باتفاق چنین شد چگونه
میگوئیم که اگر این شخص دولاب را بر بیند میگرد و باغی که مشتمل باشد بر اشجار
و نباتات با این هندسه الات و ادوات و دولاب همه بر قانون حکمت و مطابق مصلحت باغ
ساخته شده باشد آیا احتمال میدهد که بی صانع و مدبری بهم رسیده باشد و اگر
او جرات بر چنین قولی کند مردم در حق او چه خواهند گفت هر کاه عاقل در دولابی
که از تخته چند ساخته اند و باندک برای مصلحت قطعه از زمین بر پا ساخته اند باور
نکند که بی صانع و مقدر دانائی بعمل آمده باشد چگونه تجویز این احتمال خواهد نمود
و در این دولاب اعظم که مخلوق شده بحکمتی چند که اذهان بشر قاصرست از ادراک عشری
از اعشار آن از برای مصلحت جمیع زمین و آنچه بر روی آنست که گوید بصنعت و تقدیر
علیم حکیم قدیر بوجود آمده و اگر این افلاک عظیمه خللی و رخنه پیدا شود که محتاج
بمرمت و اصلاح باشند چنانچه الاتی که مردم برای اعمال خود میسازند گاهی محتاج
بمرمت میشوند چاره این میتوانست کرد و کدام صانع از عهده این بر می آمد تفکر کن که حفظ
در مقادیر لیل و نهار چگونه بر وفق مصلحت عباد تقدیر گشته در اکثر معموره نهایتش
از پانزده ساعت زیاده نیست اگر مقدار روز صد ساعت یا دویست ساعت میشد هر آینه
هر که بر روی زمین است از حیوانات و نباتات هلاک میشدند اما حیوانات بجهت آنکه در این مدت
طویل قرار نمیگرفتند و ساکن نمیشدند چهارپایان در این روز درازی مشغول چرا می

بر حکیم مد وهو ربنا رؤف رحیم فان قال قائل ان هذا شیء اتفق ان یکون هکذا فامنعه ان یقول مثل هذا فی دولاب براه صید ویسقی حدیقة فیها شجر ونبات فیری کل شیء من آلته مقدرا بعضه یلقی بعضا علی ما فیه صلاح تلک الحدیقة وما فیها وهم کان یثبت هذا القول لو قاله وما تری الناس کانوا قائلین له لو سمعوا منه افینکر ان یقول فی دولاب خشب مصنوع بحیلة قصیرة لمصلحة قطعة من الارض انه کان

میشوند

گردیدند و آدمیان در تمام این مدت مشغول عمل و حرکت میشدند معلوم است که اینها
باعث هلاک ایشان میشد و اما نباتات از حرارت آفتاب در این زمان طویل خشک میشدند
و همچنین شب اگر صد ساعت یا دویست ساعت ممتد میشد حیوانات در این مدت
از حرکت میماندند و طلب معاش نمیتوانستند کرد و از گرسنگی هلاک میشدند و حرارت
طبیعیه نباتات کم میشد و فاسد و متعفن میشدند چنانچه بعضی از گیاهها اگر در مکانی
بروید که آفتاب بر آن نتابد هر آینه فاسد میگردد مترجم گوید که آنچه حضرت
فرموده اند که طول روز زیاده از پانزده ساعت نمیشود در عمده معموره است توضیحش
آنست که زمین موافق مذهب حکما کرویست و شواهد حسیه بسیار بر آن دلالت دارد
و آب باکثر سطح آن محیط است و عمارات بر کمتر از یکربع سطح آن و آن ربع را ربع
مسکون مینامند و دائره عظیمه که معدل النهار بر سطح زمین احداث کند آنرا
خط استوا میخوانند و ابتدای معموره را از آنجا گیرند در طرف عرض و کمتر از یک ربع زمین
معموره است زیرا که ربعی از زمین که از خط استواء بطرف شمال واقعست آنرا ربع مسکون
مینامند که محل سکنای انسان و حیوانات است اما تمام آن معموره نیست بلکه بعضی از آن در
جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست که حیوانی در آن تواند بود و مبدء عمارات از جانب مشرق
موضعیست که آنرا کنک در گویند و از جانب مغرب جزیره هائیست که اکنون خراب
و آنرا جزائر خالدات نامند و از آنجا تا ساحل دریای مغرب ده درجه است و معظم معموره را
در عرض بهفت قسمت کرده اند هر قسمی در طول از مشرق تا مغرب و در عرض چندانکه
غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و در خط استواء درازی روز دوازده ساعت
زیاده نمیشود و بعضی مبدء اقلیم اول را از خط استواء گیرند و بعضی از جائیکه درازی
روز دوازده ساعت و نصفست تقریباً و مبدء دویم آنجا بود که سیزده ساعت و نصف باشد

ومبدء ششم که سیزده ساعت و سه ربع ساعت باشد و مبدء چهارم چهارده ساعت و ربع
ومبدء پنجم چهارده ساعت و سه ربع و مبدء ششم پانزده ساعت و ربع و مبدء هفتم پانزده ساعت
و سه ربع و آخر اقلیم هفتم که منتهای معموره است موافق مشهور جائی بود که درازی روز
شانزده ساعت و ربع رسد و چون در آخر معموره عمارات نیست مردم او از قبیل حیوانات شد
خصه اهالی طول النهار را نسبت بعمده معموره حساب کرده اند و نهایتش را پانزده ساعت
فرموده اند بدانکه بلادی که بر خط استواء واقعند شب و روز آن همیشه برابر است
و جمیع کواکب را طلوع و غروب میباشد حتی جدی و فرقدین و در آن بلاد هشت فصل میباشد
دو تابستان دو زمستان دو پائیز دو بهار و مواضعی که بر خط استوا میباشند مانند سودان
مغرب و اسافل بربر و بلاد حبش و جنوب سراندیب همه که بغایت گرم هست و اهالی آن
بقاع سیاهان و جعد موی شده و از اعتدال المزاج خلق نیک در افتاده اند و بلادی که
عرض شمالی دارند هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی نزدیک بانست بلندتر
میشود و قطب جنوبی از افق پست تر میشود و آنچه عرضشان بکمتر از میل کلی است مانند
مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زوال بسمت الراس ایشان میرسد که در آن وقت
هیچ سایه ندارد و آنچه مساوی میل کلیست سالی یکمرتبه چنین میشود و آنچه زیاده از میل
کلیست مثل این بلاد و اکثر معموره آفتاب بسمت الراس نزدیک میشود در تابستان
دور میشود در زمستان بسمت الراس اصلا نمیرسد و چندانکه دور از خط استوا بیشتر میشود
تفاوت در میان شب و روز بیشتر میشود تا بجائی میرسد که روز بیکساعت میرسد یا
کمتر و همچنین شب چنانکه نقل کرده اند که تیمور در دشت قپچاق بجائی رسید نماز شام
که کردند صبح طالع شد فرصت نماز خفتن نیافتند و بجائی میرسد که بیست و چهار ساعت
شود روز نباشد و از روز تا شب نباشد و همچنین شب بیست و چهار ساعت و انتشار

حکمت سرما و گرما

روز نباشد تا آنکه عرض بنود درجه رسد و این عرض تسعین گویند و در آنجا معدل
النهار بر افق منطبق شود و قطب شمالی که نزدیک ستاره جدی است محاذی بسمت الراس
شود و دور فلک در آنجا رحوی باشد یعنی بروش آسیا گردد و شش ماه تمام روز باشد
و شش ماه تمام شب باشد شبانروزی یکسال باشد و مشرق مغرب معینی نباشد اما
در اینجاها از کثرت سرما وقت چهارم دیگر کسی تعیش نمیتواند بر گشتیم بترجمه حدیث عبرت
بگیر از سرما و گرما که پیاپی بر این عالم وارد میشود بزیاده و نقصان و اعتدال در
این جهان تصرف نمایند برای آنکه چهار فصل در هر سال بهم رسد و مصالحی که مذکور
شد و غیر آنها بعمل آید و فایض اینکه سرما و گرما دباغی میکنند بدنها را و باصلاح میآورند
آنها را و اگر هر دو بر ابدان انسان و حیوان وارد نمیشدند هر آینه بدنها فاسد و
ضایع میشدند و فکر کن در این مصلحت که از سرما بتدریج داخل گرما میشوند
زیرا که سرما اندک اندک کم میشود تا گرما بنهایت میرسد و اگر بناگاه از سرما بگرما دفعة
داخل میشدند هر آینه ضرر میرسانید ببدنها و احداث امراض مزمنه میکرد چنانچه
اگر کسی از حمام بسیار گرمی بهوای بسیار سردی داخل شود باو ضرر عظیم میرساند و
موجب بیماری او میشود غالبا پس حقتعالی این تدریج را در سرما و گرما مقرر فرموده
برای مصلحت بندگان حقیر و این نیکو دلیلست برای وجود حکیم قدیر اگر کسی گوید
که این تدریج و تانی از جهت ابطاء حرکت خاصه شمس است در پست شدن و بلند
شدن میپرسیم که ابطاء حرکت شمس چیست اگر گویند که علت او بزرگی دایره است اگر
آفتاب او را بحرکت خاصه قطع میکند باز از علت آن میپرسیم تا آنکه منتهی شود بآنکه
از حکمت صانع قادر علیمی است که بقدرت کامل و حکمت شامل این حرکت را بقانون
مصلحت منطبق کرده اند زیرا که ترجیح بلا مرجح محال است و تسلسل علل ممتنع

واشتمال صنعت بر حکمت دلیل قاطع آبر علم و حکمت او بدانکه اگر کرمها نمیبود
میوههای تلخ پخته شیرین نمیشدند که مردم از تر و خشک آنها منتفع گردند واگر
سرما نمیبود زراعت در زیر زمین نمیآمدند که جو جو بسیار کنند و انقد حاصل
بعمل آید که وفا بقوت انسان و حیوان کند و تخم زیاد آید که باردیگر زراعت نمایند پس ببین
بینی که در هریک از گرما و سرما چه منفعتها دارند و هریک با نفع عظیمی اگر بدنها
میگزند و آدمی انسان متأثر و آن نیز موجب صلاح دین و دنیای خلقست تنبیه میکنم
ترا یمفضل در منافعی که در بادهاست میبینی که اگر چندگاه باد نوزد موجب حدوث امراض
میشود و نفسها را میگیرد و بیمار آنرا میکنانند و میوهها را فاسد میکردانند و بقول و
سبزیها متعفن میشوند و احداث مواد وبا و طاعون در ابدان میکنند و آفت در
غلات پدید آید پس معلوم شد که وزیدن باد از حسن تدبیر خالق عباد است و ترا خبر
میدهم از حکمت اصل هوا بدرستی که صدا اثریست که از اصطکاک اجسام در هوا
حادث میگردد و هوا آنرا بقوه سامعه میرسانند و مردم در تمام روز و بعضی از شب در حوایج
و معاملات خود سخن میگویند اگر این سخن در هوا میماند هر آینه عالم پر میشد از صدا
و کار بر مردم دشوار میشد و محتاج میشدند که هوا را تازه کنند و بدل کنند مانند
کاغذیکه نوشته شد باید کاغذ دیگر را تحصیل کنند و زیاده از آن احتیاج
میشد بهواکه آنچه ترک میکنند و نمینویسند بسیار زیاده از آنست از آنچه مینویسند
پس خلاق حکیم این هوا را کاغذ لطیف پنهانی کردانیده که حامل سخن میشود بقدر حاجت
و باز محو میشود از اثر سخن و صاف خالص میماند برای سخن دیگر که هنر ضایع نمیشود و
همین نسیم کوارا هوا مینمایانیم بر اینست برای عبرت تو اگر تفکر کنی در مصالح آن بدرستی
که جنبات بدنها بار آنست که در وجوه استنشاق بدنگیست و از خارج مباشر تربیت

ومن سعت حکمت واشد

را بصلاح میآورد و صداها را از راههای دور حامل میشود و میرسانند و بوهای خوش را
بشامه میرسانند نمیبینی که از هر طرف که باد میآید بوی خوش و صداها از آن طرف بیشتر میرسد
و حامل این سرماها و گرماها که هر یک موجب صلاح عالمند هوا است و بادها که میوزند هوا
حادث میشود و باعث ترویح بدنها است و ابرها را از موضعی بموضعی میبرد بیکدیگر
میچسپانند که همه را فرو گیرد و بعد از آن باران باد ابرها را از هم میپاشد و درختها را
آبستن میگرداند و ابها را سرد میکند و کشتیها را جاری میسازد و طعامها را
لطیف میگرداند و آتش را میافروزد و چیزهای تر را اما نند جامه و غیر از آن خشک
کند مجملاً کو احیای اشیای دنیا است اگر باد نمیبود گیاهها پژمرده میشدند و حیوانات میمردند و اشیا
گرم فاسد میشدند فکر کن ای مفضل در عناصر چهارگانه که هر یکرا حق تعالی بقدر احتیاج
آفریده از آنجمله زمین است که آنرا وسیع کردانیده تا وفا کند بساکن و مزارع و
مزارع بنی آدم و مناسب احتشاب و احتطاب ایشان و بعمل آمدن از ادویه عقاقیر عظیمه
معادن جسیمه المنفعه و گاه باشد که جاهلی گوید که چه منفعت متصور است در
بیابانهای خالی و صحراهای وسیع و حال آنکه اینها ماوای وحشیان و مسکن ایشان است
و محل نزع و تمتع انسانست و موجب مدد و سعت ایشانست که اگر خواهند فرار کنند از وطن
خود بدل توانند کرد و بسا بیابانهای چولکه در وقتی محل قصور و بساتین کردیده
و مردم بآنجا نقل کرده و وطن کرده اند و اگر این وسعت زمین نبود مردم از باب جمعی
بودند که در حصاری تنگی باشند که نتوانند بیرون رفت و قدرت بر تغییر اماکن نداشته
باشند و باز خداوند حکیم چون این زمین را از برای تعیش انسان و حیوان قرار داده و
ساکن گردانیده تا ممکن باشد مردم را بر روی آن راه رفتن برای اعمال خود و نشستن
و استراحت و خوابیدن بر فاهیت و اعمال اینکو بعمل آورند و اگر نبود زمین در زیر ایشان متحرک و لرزان

میشوند انسان ابنیه و صناعات و نجارات و اشباه اینها را اینک بعمل اورند بلکه عیش بر انها کوارا نبود اگر پیوسته زمین در زیر ایشان حرکت میکرد برای این حال عبرت بگیر بانچه بمردم میرسد در هنگام زلزلها با انکه اندک وقتی میمانند تا انکه ترک منازل خود میکنند و میگریزند اگر کسی گوید پس چرا گاهی زلزله میشود جواب میگوئیم که زلزله و اشباه ان موعظه و تخویفی است که خدا مردمان میترساند تا منزجر کردند از معاصی و همچنین انچه نازل میکند بایشان از بلاها در بدنهای ایشان و اموال ایشان برای صلاح و استقامت ایشانست در دنیا و اگر صلاح یابند بعوض انچه از ایشان فوت شده است در اخرت چیزی چند بایشان میدهد که هیچ از امور دنیا معادل ان نمیتواند بود و اگر مصلحت او و سایر خلق در ان باشد که انعوض در دنیا باو بدهد و از جمله حکمتها انستکه زمین را بطبع سرد و خشک افریده و سنگ نیز سرد و خشکست و فرق میان انها انستکه سنگ خشکتر است اگر سایر اجزای زمین در این مرتبه از یبس میبود همه سنگ سخت میبود کیاهی که حیات همه حیوانات بانست نمیرسید شخم و بنا و همچنین از اعمال ضروریه متمشی نمیشد پس یبس ان از سنگ کمتر کردانیده و نرم و ملایم ساخته که اعمال ضروریه در ان تاتی باشد صورت یابد و از جمله تدبیر ملک قدیر است که در معظم معموره قطب شمالی مرتفع است چون زمین از کرویت حقیقیه بیرون رفته از طرف شمال همه جا بلندتر است از طرف جنوب و باین سبب اکثر ابها مانند دجله و فرات از جهت شمال بجانب جنوب جاری شده و چون ابها که در جوف زمین است تابع روی زمین است در ارتفاع و انخفاض لهذا چشمهها و قنواتی که جاری میکنند همه از شمال بجنوب میاید تا بروی زمین می افتد و همه ابها چنین از روی زمین جاری میشود و در عمارت زمین بکار میرود و انچه زیادتی میاید بدریا میریزد پس چنانچه یکجانب بام را بلند و جانب دیگر را پست میکنند

که اب متحد شود و بر روی ان نایستد همچنین حق تعالی مهب شمال را بلندتر از مهب جنوب کردانیده برای همین علت اگر چنین نبود اب بر روی زمین می ایستاد و مردم را مانع میشد از اعمال ایشان و راهها را مسدود میکردانید و اگر این وفور اب در مجاری زمین و انهار نبود کار تنگ میشد بر مردم زیرا که محتاجند باب در اشامیدن خود و چهارپایان خود و اب دادن زراعات و درختان و اصناف غلات ایشان و اشامیدن وحشیان و مرغان و درندگان و تعیش ماهیان و حیوانات ابی و منفعتهای دیگر هست که بر ایشان مخفی است و عظم منفعتش را نمیدانی زیرا که بغیر ان نفع معلوم که همه کس میداند که حیوة هر چیز در روی زمین از حیوانات و نباتات بانست و منافع دیگر دارد مثل انکه ممزوج میسازند با اشربه و نرم و گوارا میکرداند برای طالبان و بان بدنها و جامها را پاک میکردانند و بان خاک را کل میسازند برای عمارات و ضرر اتش افروخته را بان دفع میکنند و حمامها بان دایر است که مردم را از کلال و ماندگی باز می اورد و منافع دیگر در اب هست که در هنگام احتیاج معلوم میکردد و اگر شک داری در منفعت این ابهای بسیار که در دریاها بر روی یکدیگر نشسته و گمان کنی که چندان منفعتی ندارد پس بدانکه مقر و ماوای محل تعیش اصناف ماهیان و حیوانات دریاست و معدن مروارید و مرجان و یاقوت و عنبر است و بسیاری از ادویه و جواهر از دریا بیرون میاورند و در سواحل بحار عود و بخور و انواع گیاههای خوشبو و عقاقیر و ادویه بعمل میاید و ایضا دریا محملیست برای تجارات که از بلاد بعیده میاورند مثل انچه از چین بعراق و از بصره بکوفه و از بلاد هند ببلاد دیگر میبرند و اگر این تجارتها محملی بغیر از چهارپایان نبود هر اینه بسیاری از حبوبات و امتعه و عقاقیر و ادویه و غیرها در بلاد خود میماند و فاسد میشد و کسی از انها منتفع نمیشد زیرا که اجره

وسعت و حکمت

حملش از تمشتر زیاده میشود و هیچکس متحمل حملش نمیشد پس این دو مفسده میبود یکی
نایاب بودن بسیاری از اشیا در اکثر بلاد تا باشد احتیاج مردم بآنها و دیگری
منقطع شدن معیشت تجارتی که این امتعه را نقل میکنند و ارباب آنها تعیش می
نمایند و اما وسعت هوا پس حکمتش آنستکه اگر این کشادگی را نمیداشت هر آینه نفس
مردم از کثرت ادخنه و ابخره که در هوا جمع میشد هر آینه گنجایش آن نداشت که
ابر و میغ و سایر کاینات چون بهم رسند و قبل از این اشاره بمنافع اینها شد و آتش
نیز چنین است اگر در هوا پهن مبسوط مانند نسیم و آب هر آینه عالم را میسوخت و چون
مردم را بآن احتیاج هست و اکثر مصالح ایشان موقوفست بآن پس گویا مخزون
گردانیده او را در سنگ و آهن و چوب باعتبار آنکه استعداد وجود او در آنها قرار
داده هر وقت که خواهد تحصیل کنند و بفتیله و روغن و هیزم از آنگاه دارند
مادام که محتاج ببقای آن باشند پس اگر همیشه میبایست آتش را بفتیله و روغن نگاه
دارند که بر مردم دشوار میشد و اگر مانند آب و هوا منتشر بود عالم را میسوخت پس
بنحوی تقدیر نمود که بمنافع آن منتفع گردند و از مفاسد آن محترز باشند و با
تحصیل آتش را مخصوص انسان گردانیده برای شدت احتیاجی که بآن دارند در معاش
خود اما بهایم و سایر حیوانات بآتش تمتعی نیست و در مصالح خود بکار نمیفرمایند
و چون حقتعالی چنین مقدر کرده است الهذا برای آدمی کفها و انگشتان برای تحصیل
آتش و استعمال آن عطا کرده است و بسایر حیوانات اینها را نداده و لیکن اعانت کرده است
ایشانرا بصبر بر مشقتها و سرماها تا باینها نرسد آن نیافتن آتش انچه بآدمیان
میرسد و ترا خبر دهم از منافع آتش بامر صغیر که منفعتش عظیم است و آن چراغیست که مردم
میافروزند و شبها در حوائج خود بکار میبرند اگر این نبود مردم در شبها مانند مردگان

وصفا و منفعت آتش

قبرها بودند و در شب تار نمیتوانستند که کتابت و خیاطی و نساجی کردن و چگونه میشد
حال کسیکه او را دردی عارض شود در وقتی از اوقات شب و محتاج شود بضمادی
یا سفوفی یا دوائی دیگر که بآن استشفا نماید و منافع آتش بپختن طعامها و گرم
کردن بدنها و خشک کردن جامها و تحلیل اشیا زیاده از آنست که احصای آن توان
نمود و از آن ظاهرتر است که محتاج ببیان باشد بلکه از آتش روشنتر است تفکر کن
ایمفضل در منفعت ابر و صفای هوا که گاه چنین و گاه چنان است هر دو ضرورست
برای مصلحت انسان و اگر یکی از اینها دائم میبود امور معاش انها مختل میشد زیرا اگر
همیشه باران میبارید بقول و سبزیها متعفن میگردید و بدن حیوانات سست میشد
و هوا سرد میگشت و انواع بیماریها در میان مردم حادث میشد و راه عبور مردم
مسدود میگردید و اگر هوا پیوسته صاف میبود و باران نمیبارید زمین خشک
میشد و گیاهها میسوخت و چشمها و رودها بر طرف میشد ضرر بسیار از این جهت بمردم
میرسید و یبوست بر هوا غالب میشد و انواع مرض از یبوست در مردم بهم میرسید و چون
گاه چنان و گاه چنین است هوا معتدل میکند و هر یک دفع ضرر دیگری را میکند
و همه اشیا اصلاح و استقامت میباشد اگر کسی گوید که چرا چنان نکردند که در هیچیک
مضرتی نباشد که باید بدیگری بصلاح آید جواب گوئیم که صلاح آدمی در آنست
که در دنیا بعضی از مشقتها و المها باو برسد تا ترک معاصی کند چنانچه هر گاه بدن
آدمی را بیماری عارض شود محتاج شود بدواهای تلخ ناگوار تا طبیعتش را اصلاح
و فسادی که در مزاجش بهم رسیده است زایل گرداند و همچنین اگر روح او را شر و طغیانی
عارض شد محتاج میشود بامری چند که الم رساننده باشد و کریه باشد تا او را بدرد
خود مشغول گرداند و از فتنه و فساد باز ایستد و او را بامری چند که موجب صلاح او باشد

وعقبی اوست ای مفضل اگر پادشاهی از پادشاهان قسمت نماید بر اهل مملکت خود
چندین هزار از همیان درهم و دینار هر آینه در نظر مردم عظیم مینماید و آوازهٔ کرم او عالم را
فرا میگیرد و این بخشش در جنب یک باران سیراب کننده چه نماید زیرا که باران شهرها
همه سبز میگردد و نموی که باران در غلّه بهم میرسد و در اقالیم زمین اضعاف اضعاف قناطیر
زر و نقره است اما نمیبینی که یک باران چگونه قدرش زیاد است در مردم و باز نعمت
عظیمست در نفوس مردم و ایشان غافلند از آن و با این نعمتها عظیم اگر کسی از ایشان حاجتی
دارد که نزد خدا باشد یا مقصودی در دنیا داشته باشد و بعمل نیاید بخشم آید و اینها را
فراموش میکند و نمیداند که خیر او در این است و هر گاه این مطلب حقیر منفعتهای خطیر
از او فوت میشود و این نفع عاجل سبب خسران آجل او میگردد تامل کن در نزول باران
بر زمین و تدبیر حکیم علیم در این باب که مقدر فرموده که از بلندی بریزد تا جمیع پست و
بلند زمین را بگیرد و همه را سیراب کند زیرا که اگر از جهت علو نمیبارید و از جهت دیگر
می آمد فرا نمیگرفت کوهها و تلها و مواضع رفیعه را احاطه نمیکرد و زراعتها زمین کم میشد
نمیبینی که زراعتی که باب نهرها بعمل آید کمتر از زراعتی که از باران بعمل آید و چون باران
هر کوه و دشت را فرا میگیرد و زراعت هم در دشتها و دامنها کوه و سر تلها
بعمل میآید و نمو عظیم میکند و از مردم در بسیاری از بلاد مشقت جاری کردن
آب از موضعی بموضع دیگر برداشته شده و نزاعی که میان مردم در اجرای قنوات میشد
در میان ایشان نیست و تعدی که ارباب قوت و عزت میکنند که آبها را متصرف میشوند و
ضعفا را محروم میگردانند در آن بلاد نمیباشد و چون مقدر فرموده که باران از بالا بریزد
مقدر ساخته که قطره قطره بیاید تا بقعر زمین برسد فرو رود و باطن ارض را سیراب کند
اگر بیکدفعه منحدر بر روی زمین جاری میشد باعماق ارض فرو نمیرفت و ایضا زراعتها و

و درختان را میشکست اکنون که بتدریج و تانی قطره قطره میآید زمین را سیراب میکند
و زراعتها را بهره ور میگرداند و زمینها را آبادان میگرداند و بر زراعات ایستاده ضرری نمیرساند
و در نزول مطر مصالح دیگر بسیار است زیرا که بدنها را نرم و ملایم میکند و هوا را
از کدورت جلا میبخشد و وبا و طاعون و امراضی که از فساد هوا بهم میرسد زایل میگرداند و
آفتی که در برگ درختان و زراعتها بهم میرسد که از یرقان مبتلا میشوند بر طرف میشود و امثال
این منافع بسیار است که ذکرش موجب تطویل کلام است و اگر کسی گوید که در بعضی از سنوات
از کثرت نزول امطار و ثلوج آفتها در زراعات بهم میرسد و برودتی یا فساد و عفونتی در
زراعتها میشود سبب این چیست جواب گوئیم که چنین است اما گاه هست که حق تعالی
صلاح ادیان ایشان را اهم میشمارد از وفور اموال و استقامت ابدان ایشان و مردم را
باین مبتلاها میگرداند تا موجب نجات ایشان گردد از معاصی چنانچه در کلام مجید میفرماید
وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ نظر کن
ای مفضل بسوی این کوهها که از خاک و سنگ بر روی هم نشسته بلند شده و جاهلان
گمان میکنند که زیادتیست در خلقت او و احتیاجی بآنها نیست و این خطا است بلکه
منافع در آنها بسیار است از جملهٔ آنها آنکه برفها بر قلهٔ کوهها مینشینند تا بعضی میماند
برای مردم و در عرض سال بقدر حاجت بر میگیرند و از آن منتفع میشوند و اکثرش
آب میشود و از آن نهرها و چشمهای عظیم جاری میشود و ایضا در این کوهها اصناف
نباتات و عقاقیر و ادویه بعمل میآید که در زمین آنها بهم نمیرسد و ایضا در آنها غارها
و درهها برای تعیش درندگان و وحشیان میباشد و بر روی آنها قلاع منیعه بروج مشیده
برای تحصن از اعادی میسازند و دیگر آنکه سنگها از آنها میبرند و میتراشند برای
عمارتها و آسیاها و ایضا معادن انواع جواهر و فلزات میباشند و در جبال و تلال منفعت

چند که بغیر از قادر ذی الجلال که خالق انها است کسی دیگر نمیداند تفکر کن ای مفضل
در این معادن و انچه بیرون میاید از انها از جواهر مختلفه مانند گچ و اهک و زرنیخ و
مرتک و مرداسنگ و سنگ سرمه و زیبق و مس و سرب و قلع و اهن و فولاد و نقره و طلا و
یاقوت و زبرجد و زمرد و انواع سنگها و انواع انچه از انها جاری میشود از قیر و
مومیا و کوکرد و نفت و غیر اینها از انها که مردم بکار میفرمایند در حوائج خود ایا مخفی
میتواند بود بر صاحب عقلی که اینها همه ذخیرهها میباشند که حق تعالی برای ادمی مهیا
کرده است و در زمین جا داده که در وقت احتیاج بیرون اورد و بکار فرماید و باز حیا نکرده
که انچه متمنای ایشانست از اینها بعمل اید و علم کیمیا را از مردم محجوب کرده است زیرا که
طلا و نقره از معادن بسیار بیشتر بعمل میامد یا بعلم کیمیا هر کس با سانی تحصیل اینها
میتوانست کرد هر اینه اینها در عالم بسیار میشدند و نزد مردم کم میشد و قیمتی نمیداشتند
و خرید و فروش و معامله با اینها نمیشد و خراج پادشاهان بعمل نمی امد و کسی ذخیره برای
اولاد خود نمیتوانست کرد و ایشان را الهام کرده است ساختن انشبه مس و ابگینه از ریگ
بیرون اوردن نقره از سرب و طلا از نقره و اشباه این صنعتها که مضرتی در انها
انها برای مردم نیست پس نظر کن که حق تعالی چگونه داده است برای ادمیان مراد ایشان را در
امری که ضرری در ان نیست و منع کرده است از ایشان امری چند را که مضرت برای ایشان و کم
معادن اشیا فرموده منتهی میشود بوادی عظیمی که میرود بیست سالها در ان غور او نمیتواند نشست
و چاه و دریاها و نهرها میتوان کرد و در جای دیگر نهر کوهها نقره هست تفکر کن در
این تدبیر حکیم قدیر که خواسته بنماید به بندگان کمال قدرت و وسعت خزاین خود را تا
بدانند که اگر میخواست کوهها نقره برای ایشان بر روی زمین می افزید و لیکن چون صلاح ایشان
در ان نبود اینجوهر بیفایده میشد و انتفاع ایشان از ان برطرف میشد لهذا باقی نماند در نورزار

از ایشان منع کرد عبرت بگیر برای این امر بانکه گاه هست که در میان مردم ظرفی با جام
یا متاعی بهم میرسد که غرابتی دارد تا عزیز و نایاب است و قیمتش بسیار میباشد و مردم طالب او
میباشند بتمنای بسیار و چون در میان مردم بسیار شد کم قیمت میشود و طلبکارش کم
میشود و نفاست اشیا از نایابی انها میباشد مترجم گوید که مؤید انچه امام در این مقام
فرموده منقول است از ان استبعادی نماید نقلی در خواطر بود در زمان خاقان خلد
اشیان اسکنه الله فرادیس الجنان یکی از وزرای ذیشان که تفحص معادن میکرد شخصی
از مهره صناع ذاکر بدیعانه موصوف و بوفور مشهور فرستاد بکوهی که در حوالی دار العباد
یزد واقعست و مشهور است که یکی از ابکان یزد در انجا نقبی فرو برده و غاری عظیم ظاهر
گردیده در میان عوام شهرت دارد که در انجا کیمیا بعمل میاورده اند و امر کرد او را که
حقیقتی از ان معلوم کند امد بفقیر نقل کرد که دو شخص با خود برداشتم و بر سر ان نقب
رفتم و در چاه عمیقی داخل شدم و یکر فیق با خود بردم و دیگر را بیرون بازداشتم که تا
شام انتظار ما را ببرد چون بقعر چاه رسیدیم نقبها مختلف بجهات مختلفه ظاهر شد
و یکی از راهها که رفتیم در منتهای انچاه عمیق دیگر بود و در انجا فرو رفتیم باز نقبها
وسیعی بسیار رسیدیم که اب بسیار از سقف ان میریخت و در یکطرف فرش ما چاه عظیم
بود که در انجا جمع میشد و در طرف دیگر گودال بسیار عمیقی بود و این اب بانجا میریخت
و از صدای اب معلوم بود که عمق بسیار دارد اما تهش را نتوانستیم دید و در کنار اب راه
باریکی بود بمشقت بسیار از انجا عبور کردیم و بنقب دیگر رسیدیم و همچنین میرفتیم
تا بجائی رسیدیم که استخوانی چند و جامهها پوسیده در کناری بود که معلوم بود
که جمعی امده بودند و در اینجا مرده بودند و در انجا هر چند سعی کردیم نتوانستیم چراغ
افروخت و بازگشت کردیم دست بتمام الیدیم میرفتیم تا بچهار صفه و شمع رسیدیم

ذکر معدن

والحطب للوقود والخشب كذلك الخشب يكثر شيء من انواع التجارة وغيرها واللحاء والورق والاصول والعروق والصموغ لضروب من المنافع لو كنا نجد الثمار التي نتغذى بها مجموعة على وجه الارض ولم تكن تنبت هذه الاغصان الحاملة لها لكم كان يدخل علينا من الخلل في

در انجا روشنائی قلیلی از سقف ظاهر شد و سوراخ معینی نبود هر چند دست مالیدیم رخنه و نقبی ظاهر نشد و آن بطرفش سنگ عظیمی از سقف جدا شده بود و افتاده بود بر آن دست مالیدیم چنان معلوم شد که چاهی بود و این سنگ در او را کرفته بنا امید و با آلتی که همراه داشتیم دست مالیدیم معلوم شد که در انجا نماز عصر را ادا کردیم و بر قادر بی‌همتا توکل کرده ارادهٔ معاودت نمودیم و از راهی که رفته بودیم بکمان و تخمین بر کشتیم تا انکه بهدایت قادر ذو المنن در هنکام نماز خفتن بر سر نقب رسیدیم و از رفیق در انوقت ما نا امید شده بود و ارادهٔ معاودت داشت و کفت در عرض راه یکی از نقبها که میرفتیم دست بر دیوارش کشیدیم زر مینمود ناخن کرفتیم قدری برادر جیب نهادیم و نماز ادا کردیم و در بیرون ملاحظه کردیم که اجود نقیبی بود و در وقتی که با انجها ر صفر و سبع رسیدیم فرش بسیار کردیم انمود که در بیرون کذاشته بودیم کفت چون شما رفتید من بانظر کوه رفتم در اول زوال صدای ضعیفی از زیر زمین شنیدم و چون بقریه نفت بر کشتیم مرد بسیار معمر صالحی از اهل انقریه بما رسید چون بر حال ما اطلاع یافت کفت من نیز در عنفوان شباب این خیال محال با چند نفر متوجه ان نقب شدیم و انچه دیده بود نقل کرد همه مطابق بود و کفت چون با انجها صفر و سبع رسیدیم در انجا چاهی یافتیم و در انجا بسیار فرو رفتیم تا بقعر چاه رسیدیم در قعر انچاه راهی بقدر انکه دو ادم با هم توانند رفت پیدا شد و در ان راه قریب بربع فرسخ رفتیم تا بانجها صفر و سبع دیکر رسیدیم در انجا روشنائی از یکجانب مینمود زیاده از انکه در غار اول دیده بودیم و برق و لمعان طلا و نقره بسیار از برابر مینمود چون نزدیک رفتیم اب عمیقی پیدا شد یکی از رفقا اراده کرد که بشنا عبور کند غرق شد ما نرسیدیم معاودت کردیم و معلوم شد که این معدن عظیمی بوده و هر یکی که پیدا شده کار میکرده الله اعلم و چون اخر میرسید براه دیکر

شناوان معها كان الغذاء موجودا فات المنافع بالخشب والحطب والاشنان وسايرها عددناه كثيرة عظيمة قدرها جليلة موقعها هذا مع ما في النبات من التلذذ بحسن منظره ونضارته التي لا يعدلها شيء من مناظر العالم وملاهيه فكر يا مفضل في هذه الريع التي جعل في الزرع فصارت حبة الواحدة تخلف مائة حبة او اكثر او اقل وكان يجوز ان يكون الحبة تاتي بمثلها فلم صارت تروع هذا الريع الا ليكون في الغلة متسع لما يرد في الارض من البذر وما يتقوت الزراع الى ادراك زرعها المستقبل الا ترى ان الملك لو اراد عمارة بلد ان كان السبيل في ذلك ان يعطي اهله ما يبذرونه في ارضهم وما يقوتهم الى ادراك زرعهم فانظر كيف تجد هذا المثال قد تقدم في تدبير الحكيم فصار الزرع يريع هذا الريع

میرفت تا

ذکر نباتات

الاصل الواحد حوله من فراخه امر عظيم فلم كان كذلك الا ليكون فيه ما يقطعه الناس ويستعملونه في مآربهم وما يرد فيغرس في الارض ولو كان الاصل منه يبقى منفردا لا يفرخ ولا يربع لما امكن ان يقطع منه شيء لعمل ولا لغرس ثم كان ان اصابته آفة انقطع اصله فلم يكن منه خلف تأمل

میرفت تا بان اب منتهی شده و دست باز داشته اند و مؤید این انکه میکفت که در اکثر جاها اثر کوره و سندان و اسباب اعمال ظاهر بود چون این نقل غرابتی داشت و با مضمون حدیث موافقت داشت بتقریب سبیل اجمال مذکور شد و العهدة علی الراوی و بر کشتیم بترجمه حدیث نظر کن ای مفضل در نباتات و انواع منافعی که واهب حیوة و خالق ارضین و سموات در انها مقرر ساخته پس میوها را برای غذا افریده و کاهها را برای علف حیوانات و هیزمها برای بر افروختن اتش و چوبها برای اصناف نجاریها و پوست درختان و برک و ریشه و صمغ و شاخهای انها برای انواع منفعتها اکر میوها که ما میخوردیم برای ما باید که بر روی زمین بهم میرسید و بر شاخ درختان نمیبود هر اینه خلل بسیار در امور معاش انها بهم میرسید هر چند از فواکه منتفع میشدیم زیرا که منافع چوب و هیزم و علف و کاه و غیر ذلک از ما فوت میشد و اینها منفعتهای عظیم است قطع نظر از التذاذ که ادمیان از دیدن کیاههای سبز و درختان خرم و کلهای الوان و شکوفهای کونا کون حاصل میشود که هیچ لذتی با ان برابر نمیتواند کرد فکر کن ای مفضل در این ریعی که خدا در زراعت مقرر فرموده که از یکدانه صد دانه بیشتر و کمتر بهم میرسد و ممکن بود که هر دانه که بکارند یکدانه از ان بروید و اکر چنین میبود فایده بران مترتب نمیشد زیرا که میبایست تخم سال دیکر بعمل و قوت زراعت کنندکان تا سال اینده حاصل شود نمیبینی که اکر پادشاهی خواهد شهری از شهرها را اباد کند راهش انست که تخمی با ایشان مساعده بدهد که ایشان در زمین بپاشند و باید که از وقت ایشان را تا وقت حصول حاصل با ایشان بدهد پس نظر کن که انچه عقلا بفکر خود یافته اند پیش از تفکر و ادراک ایشان در صنعت حکیم بعمل امده پس در زراعت این مقدار ریع کرامت کرده که وفا بتخم ایشان و قوت زارعان بکند و همچنین درختان خرما و سایر میوها از دو رخت جوجها

منابت هذه الحبوب مثل من العدس والماش والباقلا وما اشبه ذلك فانها تخرج في اوعية مثل الخرائط لتصونها وتحجبها من الآفات الى ان تشتد وتستحكم كما قد يكون المشيمة على الجنين لهذا المعنى بعينه واما البر وما اشبهه فانه يخرج مدرجا في قشور صلاب على رؤوسها امثال الاسنة ليمنع الطير منه ليتوفر على الزراع فان قال قائل اوليس قد ينال الطير من البر والحبوب قيل له بلى هذا قدر الامر فيها لان الطير خلق من خلق الله وقد جعل الله تبارك وتعالى فيما تخرج الارض حظا ولكن حصنت الحبوب بهذه الحجب لكيلا يتمكن الطير منها كل التمكن فيعبث فيها ويفسد الفساد الفاحش فان الطير لو صادف الحب بارزا ليس عليه شيء يحول دونه لاكب عليه حتى ينسفه اصلا فكان يعرض

بروی اورند

خلقت گندم و خوشهٔ آن

...بهن صفات ... الطير فيموت ويخرج الزارع من زرعه صفرا فجعلت عليه هذه الوقاية
مخصوصة لينال الطير منه شيئا يسيرا يتقوت به ويبقى اكثره للانسان فانه اولى به اذ كان هو الذي
كدح فيه وشقى به وكان الذي يحتاج اليه اكثر مما يحتاج اليه الطير تامل الحكمة في خلق الشجر و
اصناف النبات فانها لما كانت تحتاج الى الغذاء الدائم كحاجة الحيوان ولم يكن لها افواه كافواه

برمی‌آورد و بسیار میشود که آنچه مردم قطع کنند برای آنکه در جای دیگر غرس نمایند
یا از برای حوائج دیگر بکار برند اصل درخت باقی باشد و اگر آفتی باصل درخت
برسد بدل داشته باشد و صنفش برطرف نشود تأمل کن در روئیدن بعضی از نباتها
مانند عدس و ماش و باقلا و اشباه اینها که در ظرفی چند مانند کیسه‌ها و خریطه‌ها
میروید تا آن خریطه‌ها محافظت نماید آنها را از آفتها تا هنگامی که مستحکم شود چنانچه
حق تعالی طفل را در میان مشیمه برای همین جا داده که از آفتها در رحم محفوظ ماند
واما گندم و اشباه آن را خدا در میان پوست صلبی قرار داده و بر سر هر دانه در میان
خوشه نیزه‌ها آفریده که مرغان نتوانند آنها را از خوشه ربودن و ضرر بزراعت
رسانند اگر کسی گوید که مرغان دانه‌ها را گاهی می‌ربایند جواب میگوئیم که ملی
حکیم علیم چنین مقدر ساخته زیرا که مرغ نیز خلقیست از مخلوقات الهی و روزی
میخواهد و خدا برای او نیز از آنچه از زمین میروید بهره مقرر ساخته و لیکن اینجاها
و نیزه‌ها را برای دانه‌ها مقرر کردانیده که مرغان کم بدانها رسانند و فاحش و فساد از
ایشان بوجود نیاید زیرا اگر مرغان دانه‌ها را بی‌مانع و مزاحم مییافتند همه را ضایع
میکردند و خوان نعمتها را خوردن میبردند و زارعان مبتلا بقحطی میگشتند پس حق تعالی
این وقایه‌ها را مقرر فرموده که دانه‌ها را قدری محافظت نمایند و اندکی از آن بعد
از بعمل آوردن مرغان بخورند و اکثرش برای آدمیان بماند زیرا که ایشان احق‌اند بآن
و تعب کشیده‌اند و زحمتها برده‌اند تا دانه را بعمل آورده‌اند و ایضا احتیاج
ایشان زیاده از احتیاج مرغانست تأمل کن حکمت حق تعالی را در آفریدن درختها
و اصناف گیاهها زیرا که چون آنها محتاجند پیوسته بغذا مانند احتیاج حیوانات و از برای
ایشان دهانها مانند دهان حیوانات نیست و حرکت نمیتوانند کرد مثل جانوران برای تحصیل

الحيوان ولا حركة فتنبعث لها لتناول الغذاء جعلت اصولها مركوزة في الارض لتنزع منها الغذاء فتؤديه الى الاغصان وما عليها من الورق والثمر فصارت الارض كالام المربية لها وصارت اصولها التي هي كالافواه ملتقمة للارض لتنزع منها الغذاء كما ترضع اصناف الحيوان امهاتها الم تر الى عمد الفساطيط والخيم كيف تمد بالاطناب من كل جانب لتثبت منتصبة فلا تسقط ولا تميل فهكذا تجد النبات كله له عروق منتشرة في الارض ممتدة الى كل جانب لتمسكه وتقيمه فلولا ذلك كيف كانت تثبت هذه النخل الطوال والدوح العظام في الريح العاصف فانظر الى حكمة الخلقة كيف سبقت حكمة الصناعة فصارت الحيلة التي يستعملها الصناع في ثبات الفساطيط والخيم متقدمة في خلق الشجر لان الشجر خلق قبل الفساطيط والخيم الا ترى عمدها وعيدانها من الشجر فالصناعة ماخوذة من الخلقة تامل يا مفضل خلق الورق فانك ترى في الورقة شبه العروق مبثوثة فيها اجمع فمنها غلاظ ممتدة في طولها وعرضها ومنها دقاق تتخلل

غذا

در حکمت در آفریدن

وزرت شجرة واحدة في كل عام كاملة ولا احتيج الى الالات والحركة والعلاج والكلام ... بل
في ايام قلائل من الربيع ما ملأ الجبال والسهل وبقاع الارض كلها بلا حركة ولا كلام الا
بالارادة النافذة في كل شيء والامر المطاع واعرف مع ذلك العلة في تلك العروق الدقاق

غذا اندیشه آنها را در زمین مرکوز کردانیده که از زمین غذای خود را
بیرون آورند و بشاخها و برگها و میوه‌ها برسانند پس زمین مانند مادر تربیت
کننده است و ریشه‌ها مانند دهانهای اطفال که پستانها در دهان میگیرند و شبیه میکند
بهمین که ستون خیمه‌ها را چگونه بطنابها از هر جانب میکشند تا راست بایستد
و نیفتد و بجائی میل نکند و همچنین درختان و سایر نباتات ریشه‌ها در زمین
دارند که از هر جانب در زمین کشیده که نگاه دارند او را از افتادن و میل کردن
اگر این نمی‌بود چگونه درختهای طویل عظیم مانند نخل و صنوبر و چنار بر پا می‌ایستادند
و از بادهای تند نمی‌افتادند پس نظر کن بسوی حکمت حکیم که چگونه پیش از آنکه بشر در صناعات
خود تدبیر کنند بر طبق آن تقدیر فرموده بلکه صنعت خیمه و اشباه آن را از روی خلقت
درخت و امثال آن برداشته‌اند زیرا که خلقت بر صنعت مقدم است تأمل کن
ای مفضل آفرینش برگ را که در هر برگی مانند رگهای بدن از هر جا کشیده بعضی غلیظند
و بزرگ که در طول و عرض برگ ممتد گردیده و بعضی باریکند که در میان رگهای کنده
بافته شده و بیکدیگر متصل گردیده اگر بدست میساختند مانند صنعت آدمیان
در عرض یکسال از ساختن یک برگ فارغ نمیتوانستند شد و هر اینه محتاج بودند بآلات
بسیار و حرکات بسیار و گفتگوها و مشورتها در اندک وقتی از فصل ربیع تا تمام
بصیر و سمیع از گلهای بدیع و برگهای منبع گیاه و درختان و سبزه و ریحان و شکوفه و
شقایق نعمان آنقدر هویدا گردانیده که ارانو فرش صحرا و کوه و دشت و بستوه آمده بدون
حرکت و سخن بلکه بمحض قدرت کامله حکیم ذو المنن و امر مطاع خالق زمین و زمن پس بدان علت
این رگهای ریزه را که در میان جمیع برگ پهن شده است برای آنکه آب و غذا بتوسط آن رگها
در جمیع برگ جاری گردد و در رگهای قوی دیگر هست که بصلابت و متانت خود برگ را نگاه

فانها جعلت تتخلل الورقة باسرها لتسقيها وتوصل الماء اليها بمنزلة العروق المبثوثة في البدن لتوصل الغذاء الى كل جزء منه وفي الغلاظ منها معنى آخر فانها تمسك الورقة بصلابتها ومتانتها لئلا تنتهك وتتمزق فترى الورقة شبيهة بورقة معمولة بالصنعة من خرق قد جعلت فيها عيدان ممدودة في طولها وعرضها لتتماسك فلا تضطرب فالصناعة تحكي الخلقة وان كانت لا تدركها على حقيقتها فكر في هذا العجم والنوى والعلة فيه فانه جعل في جوف الثمرة ليقوم مقام الغرس ان عاق دون الغرس عائق كما يحرز الشيء النفيس الذي تعظم الحاجة اليه في مواضع اخر ثم هو بعد يمسك بصلابته رخاوة الثمار ورقتها ولولا ذلك لتشدخت وتفسخت واسرع اليها الفساد وبعضه يؤكل و يستخرج دهنه فيستعمل منه ضروب من المصالح وقد تبين لك موضع العجم والنوى فكر الان في هذا الذي تجده فوق النواة من الرطبة وفوق العجم من العنبة فما العلة فيه ولماذا يخرج في هذه الهيئة

دارد

اشبه ذلك فلم صار يخرج فوق هذه المطاعم اللذيذة الا ليتمتع بها الانسان فكر في ضروب من
التدبير في الشجر فانك تراه يموت في كل سنة موتة فتحتبس الحرارة الغريزية في عوده وتتولد فيه
مواد الثمار ثم يحيا فينتشر فياتيك بهذه الفواكه نوعا بعد نوع كما تقدم اليك انواع الاخبصة

دارند که پاره و پژمرده نشود پس هر برگی شبیه است ابر کفها که بصنعت مینا ندارند جامها
و در میان شان چوبها در طول و عرض تعبیه میکنند که از انکاه دارند و از هم نپاشد
پس صنعت حکیم حکایت از خلق مینماید اما کجا بان میتوانند رسید تفکر کن در
هسته و دانه میوهها و بحکمت در انها انست که قایم مقام درخت است که اگر افتی بان
برسد بکار رند تا درخت دیگر بروید چنانچه چیزهای نفیس را در دو جا ضبط می
کنند که اگر بیکی افتی برسد دیگری باقی باشد و حکمت دیگر انستکه باعتبار صلابتی
که دارد میوه را بان لطافت و نرمی نگاه میدارد و اگر ان نمیبود میوه لطیف از هم می
پاشید و فاسد میشد و بعضی دانها را میخورند و از بعضی روغن بیرون میاورند
و در مصالح بسیار بکار میبرند و چون فایده دانها و میوهها را دانستی اکنون
تفکر نما در انچه در بالای درختها بعمل می اید از میوه در نهایت لذت و
حلاوت اگر مانند میوه سرو و چنار میبود ان نیز اگر بنی ادم از ان میوه منفعت نمیبرد فوت میشد
پس حکیم علیم این مطاعم لذیذه را در میوهها برای تمتع انسان و التذاذ او مقرر ساخته
تفکر کن در انواع تدبیر علیم قدیر در اصناف شجر بدرستیکه سالی یکمرتبه میمیرد و حرارت
غریزیه در چوبش محتبس و پنهان میکردد و متولد میکردد در ان مواد میوهها پس در فصل
ربیع زنده میشود و بحرکت می اید و انواع فواکه را برای تو حاضر میسازد هر میوه را در
وقتش چنانچه در ضیافتها هر لحظه حلوای لطیفی و طعامی نیکو نزد تو اورند چون
نیک تامل کنی درختان باردار انواع لطایف بی شمار بکف کرفته اند نزد تو دراز کرده اند
و در صحن باغ شاخهای کل و طبقهای ریاحین و نسرین و یاسمین بدست برداشته اند
که هر یکرا خواهی برکیری اگر عقل داری چرا میزبان خود را نمیشناسی و اگر هستی چرا
اصناف این لطایف را نفهمی و شکر ولی نعمت خود را نمیکذاری این همه اطعمه و ثمار و

میوه‌ها در آفرینش

الحجة
تعالج بالايدي
واحدا بعد واحد فترى
الاغصان في الشجر تلقاها
بثمارها حتى كانها تناو
لكها عن يد وترى الر
ياحين تلقاك في افنا
نها كانها تحييك با
نفسها فان هذا التقدير
الا المقدر الحكيم وما
العلة فيه الا تفكه
الانسان بهذه الثمار و
الانوار والعجب من اناس
جعلوا مكان الشكر
على النعم جحود المنعم
بها واعتبر بخلق الرمان
وما ترى فيه من اثر العمد
والتدبير فانك ترى فيها
كامثال التلال من الشحم
مركوم في نواحيها وحبا
مرصوفا رصيفا كنحو ما
ينضد بالايدي وترى
الحب مقسوما اقساما
وكل قسم منها ملفوفا
بلفايف من حجب منسوجة
اعجب النسج والطفه و
قشره يضم ذلك كله فمن
التدبير في هذه الصفة
انه لم يكن يجوز ان يكون
حشو الرمانة من
الحب وحده
وذلك

التصوير وحصنه ...
والتذرع في الكلام ولكن فيما ذكرت لك كفاية في الدلالة فكر يا مفضل في حمل اليقطين
الضعيف مثل هذه الثمار الثقيلة من الدباء والقثاء والبطيخ وما في ذلك من التدبير

و ریاحین و انهار و فواکه الوان و اطعمه فراوان در باغ و بستان و کوه و هامان برای تو
مهیا کرده و تو منکر احسان و عاصی فرمان او بی و بجای شکر کفران و با نعمت عصیان
بجای اوری عبرت بکیر بخلق انار و انچه در ان هویدا کردیده از اثار قدرت کریم غفار
بدرستیکه در میان ان مانند تلها از پیه نصب کرده و در جمیع اطراف ان تلها
دانها انار را منصوب کردانیده و بیکدیکر چسبانیده و چنان میکنی بدست چیده اند
و دانها را چند قسمت نموده و هر قسمتی را محجوب بلفافه کردانیده و ان لفافه را ملطا
بافته اند که عقل در ان حیرانست و جمیع اقسام را در میان پوست محکمی جا داده پس
تدبیر شریف در خلقت لطیف انستکه اگر میان انار تمام دانه بود راه غذا بسوی
دانها نبود پس این پیه را در میان دانها قرار داده و تهدانها را در ان منصوب کردانیده
که از راه غذا بهر دانه برسد و ان لفافها برای حفظ دانهای لطیف است که ضایع
نشوند و بر روی انها کشیده و ان پوست را محکم بر روی همه کشیده که ان حبابها لطافت
و طراوت از افات سرما و کرما و غیر اینها محفوظ بمانند انچه کفتیم اندکیست از
بسیار در حکمتهای خلق انار و زیاده از این بیان است برای کسیکه اطناب در
کلام نماید و انچه کفتیم کافیست برای دلالت و اعتبار تفکر کن ای مفضل در درخت
کدو و خربزه و هندوانه و خیار و امثال اینها چون خالق حکیم مقدر فرموده که میوه‌های
بزرک از اینها بوجود اید چنان نکرده که بر روی زمین پهن کرده شوند و اکر چنان شد که راغب
و در خت دیکر راست می ایستادند کجا تاب برداشتن این میوه‌ها کران می اوردند و
پیش از انکه میرسید میشود و در حد کمال در هم میشکستند پس نظر کن که چکونه مقدر ساخته
که بر روی زمین پهن کردد تا میوه‌های خود را بر روی زمین کذارد و زمین حامل میوه‌ها
ان کردد میبینی یک بته از کدو و خربزه را چندها نه بروی خوابیده و میوه‌ها بیش

در خلقت

الحكمة
فانه حين قدر ان
يحمل مثل هذه الثمار جعل
نباته منبسطا على الارض
ولو كان ينتصب فاما
كما ينتصب الزرع والشجر
لما استطاع ان يحمل
مثل هذه الثمار الثقيلة
ولتقصف قبل ادراكها
وانتهائها الى غاياتها
فانظر كيف يمد على
وجه الارض ليلقي عليها
ثماره فتحملها عنه فترى
الاصل من القرع و
البطيخ مفترشا على الارض
وثماره مبثوثة عليها
وحواليه كانه هرة ممتدة
وقد اكتنفتها اجراؤها
لترضع منها وانظر كيف
صارت الاصناف توافي
الوقت المشاكل لها من
حمارة الصيف ووقدة
الحر فتلقاها النفوس
بانشراح وتشوق اليها و
لو كانت توافي الشتاء
لوافقت من الناس كراهة
بها واقشعرارا منها مع
ما يكون فيها من المضرة
للابدان الا ترى انه
ربما ادرك شيء
من الخيار
في

بر رویش گذاشته مانند کودکی که خوابیده باشد و فرزندانش بر دورش گرد آمده باشند
و پستانهای او را در دهن گرفته و شیر میمکند و ایضاً نظر کن که این میوه‌ها در چه وقت
میرسند که عین شدت گرما و حرارت هوا است و نفوس آدمیان اشتیاق بامثال آنها هست و اگر
اینها در زمستان میرسیدند هر آینه مردم از روی کراهت تناول مینمودند با آنکه ضرر بسیار به
ایشان میرسانید نمی‌بینی که نوعی از خیار در زمستان بهم میرسد و مردم امتناع مینمایند
از خوردن آن مگر کسیکه بسیار حریص باشد و پروا نکند از خوردن چیزیکه باو
ضرر رساند و در غایت عواقب امور نکند فکر کن ای مفضل در درخت خرما چون ماده دارد
که محتاج است بگشن برای آن نری آفریده مانند مردان که از برای آبستن
کردن زنان خلق شده اند تأمل کن که خلقت درخت خرما را که چگونه از تار و پود
بافته شده مانند جامه‌ها که بدست میبافند برای آنکه صلب و محکم شود تا از برداشتن
خوشه‌های گران که نشکند و از بادها نشکند که بر آن میآید و بر آن بنا سقفها و پلها
بکار توان برد و همچنین سایر چوبها را که ملاحظه میکنی بافته شده و اجزایش
در طول و عرض در میان یکدیگر داخل شده اند مانند تداخل تار و پود و مع ذلک
استحکامی دارد با نرمی که از آن آلات و ادوات و درها و پنجره‌ها بعمل توان آورد و اگر
اگر مانند سنگ محکم و سنگین بود در سقفها بکار نمیتوانست برد و درها و
کرسیها و صندوقها و امثال آن از آن نمیتوانست ساخت و از مصالح عظیمه که در چوب
و تخته است آنست که بر روی آب می ایستد و از آن کشتیها بعمل می آید که مانند کوه‌ها
بارهای گران در آن جا میدهند و از شهر بشهر نقل میکنند با نهایت خفت مؤنه و آسانی
و اگر این نمیبود کار بر مردم دشوار میشد و در حمل و نقل بسیاری از امتعه که بدون کشتی
نقل آنها میسر نیست یا نبودنش دشوار است تأمل کن در عقاقیر و ادویه که هر یکی را

حکیم علیم برای امری آفریده و خاصیتی بخشیده یکی در عروق و اعماق و مفاصل بدن
نفوذ میکند و مواد غلیظه سودا و صفرا و بلغمیه را میکشد و دفع میکند مانند شاهتره
و افتیمون و دیگری بادها را دفع میکند مانند سکبینج و دیگری ورمها و اشباه
اینها را تحلیل میبرد کی این خاصیتها و قوتها را در آنها قرار داده بغیر آنکه آنها را
آفریده است برای مصلحت عباد و کی منطق متفطن ساخته مردم را که این منفعتها در آنها
هست بغیر از آنکه این منافع را در آنها قرار داده و کی میتوانست بود که مردم بعرض و
اتفاق اطلاع برای این منافع جلیله بهم رسانیده باشند و اگر تسلیم کنیم که انسان
بعقل و تجربه باین خواص متفطن تواند شد حیوانات و چهارپایان چگونه متفطن
میشوند بدون الهام خالق اینها چنانچه بعضی از درندگان مداوا میکنند جراحت
خود را ببعضی از عقاقیر و بعضی صحت مییابند و بعضی از طیور اگر قبضی در طبعشان
بهم رسد با آب دریا حقنه میکنند و باعث اطلاق ایشان میشود و امثال این بسیار
و شاید که در منفعت این گیاه فراوان که در دشت و هامون میروید در مکانی چند
که انسی و انیسی بهم نمیرسند و گمان کنی که زیادتی است و احتیاجی بآن نیست و نه
چنین است بلکه غذاهای وحشیان است و دانه‌اش علف پرندگان است و چوب و شاخ
هیزم مسافران است و بسیاری از آنها دوای امراض ابدان است و بعضی پوستها را
دباغی میکنند و بعضی مغزها را از آن رنگ میکنند و اشباه اینها از مصلحتها
بسیار است مگر نمیدانی که خسیس‌تر و بیقدرتر از گیاهها بوریا است و مانند آن
و در آن انواع منفعتها هست مثل آنکه کاغذ از آن میسازند و پادشاهان
و رعایا با آن محتاجند و حصیر از آن میسازند که هر صنف از مردم از آن بکار میبرند
و غلافها را برای محافظت ظروف آبگینه و غیر آن میسازند و ظرفها که در صندوقها

ذکر کسب تجارت

گذارند در میانش پی میکنند که نشکند و اشیا این از منافع دران بسیار است
پس عبرت بکیر بر انچه مشاهده مینمائی از اصناف منفعتها در صغیر و کبیر خلق
وانچه قیمتی دارد وانچه قیمت ندارد وان عذره انسان وسرکین حیوانات وعذره
مطلقا چیزی خسیس تر وحقیرتر نمیباشد که اکثر انها با دنائت نجاست را جمع کرده اند
ونفع انها در زراعات وبقول وخضراوات وفواکه بمرتبه ایست که هیچ چیز باو برابری
نمیکند حتی انکه هیچ از سبزیها بصلاح نمی اید ونمو نمیکند مکر بعذره وسرکین
که همه کس انها را بنجس و قذر میشمارند ونزدیک انها نمیروند بدانکه منزلت منفعت
هر چیزی در خور قیمتش نمیباشد بلکه دو بازار میباشد یکی بازار کسب تجارت ودیگری
بازار علم ومعرفت پس چیزی که قیمتش کم باشد در باب علم ومعرفت واستدلال
اعتبار انرا حقیر مشمار واکر طالبان کیمیا بدانند که عذره چه منفعت دارد از برای
ایشان هراینه بخرند انرا بکرانترین قیمتها مفضل کفت که چون سخن بدینجا انجامید
وقت زوال شد مولای من بنماز برخاست وکفت فردا بامداد بنزد من بیا انشاء
الله من بمنزل خود مراجعت کردم با غایت سرور وابتهاج بانچه مولایم بمن بخشید
از خزاین علم ومعرفت ومنعم حقیقی را شکر کردم بان نعمت وشب را با امید وعده صبح
بانواع شادی وابتهاج بروز اوردم **مجلس چهارم** مفضل کفت که چون
بامداد روز چهارم شد بخدمت مولای خود شتافتم چون رخصت دخول وجلوس
یافتم بدو زانوی ادب خدمت امام رفیع النسب نشستم پس فرمود که از ما است
تحمید وتنزیه وتعظیم وتقدیس نام بزرکی که از نامها قدیمتر است ونوری که از سایر
انوار عظیمتر است یعنی خداوند علی علام صاحب جلال واکرام وانشا کننده اما
وفانی کننده عالمها وزمانها وصاحب رازهای پنهان وعلم غیبی که مخفی است از دیکران

المجلس الرابع

ذکر آفتها

وتا مهالیش مخزونست نزد دوستانش وعلومش از اغیار مکنونست وصلوات
وبرکات بلانهایت بر رساننده وحی وادا کننده رسالت که فرستاده اوست وابشارت
دهنده بثواب وترساننده از عقاب ودعوت کننده بسوی خدا بتوفیق او وسراج
منیر راه هدایت تا هر که کمراه کردد بعد از اتمام حجت هلاک شده باشد وهر که
بایمان وهدایت زنده کردد از راه دلیل وبرهان بمنازل عرفان رسیده باشد
ودرود بر ال بهترین او باد صلوات طیبات زاکیات وتحیات نامیات وسلام ورحمت وبرکات
ابد الابدین ودهر الداهرین وایشانند سزاوار هر تحیت وکرامت شرح کردم برای
تو ای مفضل دلیلها برای وجود علم وحکمت خالق اشیا وشواهد بر تدبیر وتقدیر
ملک قدیر در خلق انسان وحیوانات وشجر وکیاه وغیر ان انقدر که عبرت کیرد هر عاقلی
اکنون شرح میکنم آفتها را که حادث میشود در بعضی از زمانها وانها را کروهی از
جاهلان وسیله کردانیده اند برای انکار خلق وخالق وتدبیر وتقدیر وانچه انکار
میکنند ومخالف حکمت مییابند ووقوع انها را دلیل میکیرند ملاحده که بعضی
قایل نیستند بصانع مانند مانی نقاش که بدو خدا قایلند ان مکاره والام ومصائب
ومرضها وانچه طبعیان حکما میکویند که اشیا بطبایع خود میایند ومیروند
بی مدبری وصانعی در این امور سخن میکوییم تا رد اقوال ایشان بر تو اسان کردد و
کروهی از جاهلان وملحدان قاتلهم الله انی یؤفکون افتهائی را که در بعضی از زمانها
حادث میشود مانند وبا وطاعون ویرقان وانواع بیماریها وتکرک وملخ که زراعتها
ومیوهها را ضایع کنند وسیله کرده اند بسوی انکار خلق وشبهه کردانیده اند
در وجود خالق تدبیر پس در جواب ایشان میکوئیم که اکر خالقی ومدبری در عالم نمیبود میبایست
که زیاده از این فتنه وفساد وافات وحوادث در جهان پیدا اید مثل انکه اسمان بزمین

بیفتد

ذکر حدوث آفات

المعضلة ما انکرت المانیة عن المکاره والمصایب التی تصیب الانسان فکلاهما یقولان ان کان للعالم خالق رؤف رحیم فلم تحدث فیه هذه الامور المکروهة والقایل بهذا القول یذهب الی انه ینبغی ان یکون عیش الانسان فی هذه الدنیا صافیا من کل کدر ولو کان هکذا کان

بیفتند یا زمین باب فرو رود یا آفتاب از طلوع تخلف نماید و هرگز طالع نشود و نهرها و چشمها خشک شوند بنوعی که یک قطره آب در آنها بهم نرسد و هوا راکد شود که مطلقا باد حرکت نکند یا همه اشیا فاسد گردد یا آب دریا بر زمین جاری گردد که عالم را غرق کند و باز این آفتها که گاهی میرسد از طاعون و ملخ و امثال اینها چرا دایم و ممتد نمیگردد تا آنچه در عالم هست مستاصل گرداند بلکه گاهی بهم میرسد و زود برطرف میشود نمی بینی که عالم از این حادثات جلیله که موجب بوار و هلاک اهل عالمست محفوظ و مصونست و گاهی ایشان را از آفات قلیلی میکرد و میترسانند برای تادیب و تقویم ایشان و باز زود زایل گرداند از ایشان تا وقوع آنها پندی و نصیحتی باشد برای ایشان و ازالتش رحمتی و نعمتی باشد برایشان و بتحقیق که انکار میکنند ملاحده و اتباع مانی مکاره و مصایبی را که بمردم میرسد و میگویند که اگر برای این عالم خالق رحیم و مهربانی باشد چرا این امور ناخوش بظهور می آید و گوینده این سخن را گمان آنست که میبایدعیش آدمی در دنیا از هر کدورتی خالص و صافی باشد و بهیچ المی مشوب و مخلوط نباشد و اگر چنین بود انسان مرتکب شر و طغیان و فسادی بهم میرسید که نه برای دنیا بکار میآید و نه برای آخرت چنانچه میبینی گروهی را که در ناز و نعمت برآمده اند و در امنیت و توانگری و رفاهیت نشو و نما کرده اند بمرتبه از طغیان و کفران میرسند که گویا فراموش کرده اند که از جنس بشر اند یا مربوب و مدبر قضا و قدر اند یا محتمل است که ضرری بایشان برسد یا مکروهی بر ایشان نازل گردد و بخاطر ایشان نمیرسد که ضعیفی را رحم کنند یا فقیری را دستگیری نمایند یا اگر مبتلائی را ببینند بر او رقت کنند یا نسبت به بیچاره مهربانی اظهار نمایند یا تعطفی برای مکروبی بعمل آورند و چون مکروهی ایشان را گزید و شدت مصیبتی را در یافتند متنبه میگردند و

الی ان ملّت عمر بهذه المکاره قیل اذا کان یکون غیر محمود علی حسنته تاتیها ولا یستحق الثواب علیها فان قالوا وما کان یضره ان لا یکون محمودا علی الحسنات مستحقا للثواب بعد ان یصیر الی غایة النعیم واللذة قیل لهم اعرضوا علی امرء صحیح الجسم والعقل ان یجلس منعما و

بسیاری از آنها را که جاهل و غافل بودند میفهمند از اکثر معاصی و فسادها که مرتکب بودند تایب و منزجر میگردند و گروهی که این امور را در عالم نمی پسندند مانند کودکانند که منت میبندند دواهای تلخ ناگوار را و بخشم می آیند از منع کردن از اطعمه لذیذه که ضرر میرسانند بایشان و کسب آداب و علوم و صنعتها را دشمن میدارند و دوست میدارند که پیوسته احوال خود را بلهو و بطالت بگذرانند و هر طعام و شرابی که خواهند بخورند و نمیدانند و نمی فهمند که ببطالت نشو و نما کردن چه ضررها بدین و دنیا میرسانند و اطعمه و اشربه لذیذه ضاره چه دردها در بدن ایشان احداث مینماید و نمیفهمند که در تحصیل آداب حسنه عواقب حمیده منظور است و در آشامیدن دواهای تلخ منافع پسندیده مقصود است بسا المها که راحتها در عقب دارند و بسا تلخیها که شیرینیها بار میآورند اگر کسی گوید که چرا آدمیان همه را معصوم نیافریدند که قادر بر معاصی و بدیها نباشند تا آنکه محتاج به تنبیه باین آلام و اسقام نباشند جواب گوئیم که اگر چنین بودند بر حسنه مستحق ثواب و حمد و ستایش نمیشدند و اگر گویند که اگر خدا او را بنعیم لذات بهشت رساند چه ضرر میرسانند با او که مستحق ثواب نباشد و او را بر حسنات ستایش نکنند جواب گوئیم که شما عرض کنید بر مردی که بدنش و عقلش صحیح باشد و بتنعم و رفاهیت بنشیند و دیگری اسباب عیشش را آماده کند بدون سعی و املی و استحقاقی آیا قبول این امر میکند و طبعش باین حالت خسیس راضی میشود اگر عقلش سلیم است البته باندک نعمتی که باندک سعی و حرکت بیابد راضی تر خواهد بود از آنکه نعمت بسیاری بدون سعی و استحقاق بدستش آید هم چنین نعیم آخرت برای اهلش باین کامل و تمام است که سعی در آن کرده اند و باستحقاق یافته اند این نعمت در این باب آدمی مضاعف گردیده که او را قوت سعی در دنیا داده اند و راه تحصیل

جاهلا حذفت

والفاجر منها فقالوا كيف يجوز هذا في تدبير الحكيم وما الحجة فيه فيقال ان هذه الآفات وان كانت تنال
للصالح والطالح جميعا فان الله عز وجل جعل ذلك صلاحا للصنفين كليهما اما الصالحون
فان الذي يصيبهم من هذا يردهم نعم ربهم عندهم في سالف ايامهم ويحدوهم ذلك على الشكر و

درجات آخرت باو نموده اند و ثواب جزيل بر عمل و سعی او مقرر فرموده اند که سرور و
لذات او در آخرت باین سبب مضاعف است اگر گویند که چون گفتی که عصمت بجبر
منافات با استحقاق دارد ممکن بود که بی عصمت مردم را تکلیف نماید و بهر حال
ایشانرا ببهشت برد و هر که خواهد که نعیم اخروی با استحقاق بیابد طاعت کند و هر که
نخواهد و بنعیم بی سعی راضی باشد بدون عمل ثواب بیابد جواب گوئیم که اگر این ره بر مردم
گشوده شود که با وجود گناه ثواب یابند بیم عقاب نداشته باشد هر آینه در ارتکاب
فواحش و معاصی اکثر خلق چندان مبالغه نمایند که فساد در زمین پیدا شود و یکدیگر را
کشند و ظلم و بیداد کنند و عدل حکمت حق تعالی باطل گردد و تدبیر بتعطیل مبدل
شود و فساد این امر در غایت ظهور است و گاهی این ملاحده معطله در ابطال تدبیر
و انکار خالق خبیر چنگ میزنند با فتها که در دنیا خلق بهم میرسد و نیکوکار و بدکار
فرو میگیرد یا نیکوکار را فرو میگیرد و بدکار نجات مییابد میگویند که تدبیر حکیم
روا باشد که نیک و بد در ابتلا مساوی باشند یا آنکه حال بدکردار بهتر از حال نیکو
کار باشد پس جواب میگوئیم که این آفتها و بلاها اگرچه بصالح و طالح میرسد اما
حق تعالی صلاح هر دو صنف را در این داشته اما صالحان بسبب بلا متذکر میشوند
و نعمتها حقتعالی را که در حال صحت بایشان عطا کرده و این باعث شکر و صبر ایشان
میگردد و اما طالحان و بدکرداران زیرا که چون این بلاها بایشان رسد طغیان
ایشانرا کم میکند و منع مینماید ایشانرا از معاصی و فواحش و اگر از آن بلا سلامتی
یافتند برای دو صنف نفع میبخشد زیرا که صلحا در نیکی و صلاح می افزایند
و بصبر ایشان زیاده میگردد و فجار و اشرار رافت و رحمت پروردگار خود را
میدانند و احسان ملک منان بدون استحقاق ایشان ترغیب میکند ایشانرا به نیکی

والمنفعة فان قال قائل فلم لا تحدث على الناس قيل له لكيلا يركنوا الى المعاصي من طول السلامة
فيبالغ الفاجر في ركوب المعاصي ويفتر الصالح عن الاجتهاد في البر فان هذين الامرين جميعا
يغلبان على الناس في حال الخفض والدعة وهذه الحوادث التي تحدث عليهم تنبههم على ما فيه

عفو نسبت بکسیکه بدی کند بایشان و شاید کسی گوید که آنچه گفتیم در تلف شدن
اموال است پس چه میگویند در آنچه مردم در بدنهای خوبان مبتلا میشوند و موجب
تلف شدن ایشان میگردد مانند سوختن و غرق شدن بسیل و زلزله جواب میگوئیم
که در اینها غایت مصلحت هر دو صنف شده است اما نیکان و ابرار زیرا که
در مفارقت دنیا میباشد از ارتکاب تکالیف آن و نجات مییابند از مکاره آن
و اما اشرار و فجار زیرا که کفاره بعضی از گناهان ایشان میشود و ایشانرا مانع
میگردد از زیادتی معاصی و مجمل سخن آنست که خالق علیم و قادر حلیم هر یک از اینها را
بر وجه مصلحت و از برای خیر و منفعت عباد بعمل میآورد و آنچه بظاهر شر مینماید
بجهة خیر جاری میگرداند اگر باد در خت عظیم را بیندازد و صانع دانا از آن منافع
عظیمه مانند در و پنجره و ستون و غیر اینها بکار برد ضرر را بنفع مبدل گردانیده
هم چنین مدبر حکیم آفاتیکه در ابدان و اموال مردم عارض میگردد همه را خیر و منفعت
میگرداند اگر کسی گوید که اگر این مفاسد در ابدان و اموال عارض نمیشد چه میشد
و چه مفسده لازم میآمد جواب گوئیم که اگر اینها نمیشد مردم بسبب امتداد سلامت و
رفاهیت و نعمت همیل میکردند بسوی معاصی و فجار در ارتکاب گناهان مبالغه می
کردند و صلحا در عبادت و طاعت و نیکی سست میشدند غالب خلق آنست که در حال
راحت و وفور نعمت طغیان دو حالت ایشانرا عارض میگردد و این حوادث که ایشانرا
حادث میشود ایشانرا آمیتها و مانع میگردد ایشانرا از معصیت و متنبه میگردند
ایشانرا که میل کنند بسوی امریکه موجب رشد و صلاح ایشان باشد و اگر اینها بر ایشان
وارد نشود هر آینه از حد بدر خواهند رفت در طغیان و معصیت چنانچه طاغی شدند
در زمانهای گذشته تا واجب شد بر ایشان هلاک و بوار طوفان لازم شد یا کم گردانید

دربارهٔ حکمت خلقت (?)
حکمتِ حقیقیّه

بانه کان ینبغی ان لا یتوالدوا کیلا یضیق علیهم المساکن والمعایش قیل لهم اذن کان یحرم اکثر هذا الخلق دخول العالم والاستمتاع بنعم الله تعالی ومواهبه فی الدارین جمیعاً اذا لم یدخل العالم الا قرن واحد لا یتوالدون ولا یتناسلون فان قالوا کان یخلق فی ذلک القرن الواحد من الناس مثل

زمین از ایشان و از جملهٔ چیزهائیکه ملاحده انکار میکنند مرگ و فنا است و گمان اینستکه اگر مردم در این دنیا همیشه میبودند و نمیمردند و ببلاها مبتلا نمیشدند بهتر بود چون بغایت این امر نظر کنی میدانی که خطا است زیرا که اگر هر که داخل عالم شده و خواهد شد بمانند و نمیرند هر اینه زمین بر ایشان تنگ شود و مزارع و اقوات کفایت نکند اکنون که مرگ ایشانرا فانی میکند در مساکن و مزارع با یکدیگر معارضه میکنند که جنگها میان ایشان بهم میرسد و خونها ریخته میشود و اگر متولد میشدند و نمیمردند چگونه میشد حال ایشان البته بر ایشان غالب میشد شر و حرص و قساوت و سنگینی دل و اگر از مرگ ایمن میبودند و امید حیات ابد بخود می‌داشتند بهیچ در دنیا قانع نمیشدند و بکسی چیزی نمیدادند و امری که بر ایشان واقع میشد هرگز فراموش نمیکردند و تسلی نمییافتند زیرا که بیاد مرگ مصائب و مرگ گوارا میشود و اندوه ندانستن و سایر امور دنیا ملال بهم میرسانیدند چنانچه می‌بینی که جمعیکه عمرشان دراز شده از زندگی ملول میشوند و آرزوی مرگ میکنند که از مشقتهای دنیا راحت یابند اگر گویند ملال از جهت سبب مکاره و تعبهای دنیا است اگر تعبها و المهارا از ایشان بر دارند آرزوی مرگ نخواهند کرد جوابش اینستکه گفتیم که اگر چنین میبودند ایشانرا طغیانی بهم میرسید که ضرر دین و دنیای ایشان و دیگرانرا داشت و اگر گویند که بایست توالد و تناسل میان ایشان نشود تا بسبب نمردن مساکن و معاش بر ایشان تنگ نشود جواب گوئیم که در این صورت اکثر خلق از نعمت حیات و تمتع نعمتهای دینی و اخروی و اهب خیرات و مفیض برکات محروم میماندند و جمیع نعمتها مخصوص جماعهٔ قلیلی میبود که اول از مبدأ عدم کبرا وجود داخل شدند و نعمت خداوندی منت باید که عام باشد هر یک از مواد قابلهٔ ممکنات بقدر قابلیت و استعداد

حکمت

الی کسانی بالعصا والعلف ویجمع ... ولم یکن احد یعمل علی الیقین بثواب وعقاب حتی کان هذا یخرجهم عن حد الانسیة الی حد البهائم ثم لا یعرف ما غاب ولا یعمل الا علی الحاضر وکان یحدث من هذا ایضا ان یکون الصلحا

بهره مند کردند اگر گویند که بایست در اول جمیع افراد بشر که تا انقراض عالم موجود شوند بیافرینند و همه را در دنیا تا قیامت زنده بدارد جواب گوئیم که همان تنگی مسکن و معایش عود میکرد و ایضا اگر توالد و تناسل نبود انس گرفتن خویشان بیکدیگر و اعانت ایشان کردن یکدیگر را نبود شاید بر طرف میشد و لذت تربیت فرزند و سرور بایشان نمیبود و رعایت حقوق پدر و مادر و اقارب و ثوابهائیکه بر اینها مترتب میشد مفقود میشد پس آنچه گفتیم دلیلست بر آنکه آنچه در خاطرها گذرد از احتمالات بغیر آنچه تقدیر کرده است مدبر ارضین و سموات همه سفاهت رای و محض خطا است و شاید کسی طعن کند بر تدبیر علیم خبیر از جهت دیگر و گوید که چگونه نظام این عالم بتدبیر شده باشد و حال آنکه میبینیم در این دنیا مدار بر ظلم و فساد است و قوی بر ضعیف ستم میکند و مال اشرار غصب میکنند و ضعفا پامال اقویا میگردند و صالحان فقیر و مبتلا باشند و فاسقان بعافیت و نعمت میگذرانند و کسیکه مرتکب فواحش و معاصی شود بزودی عقوبت باو نمیرسد و اگر در عالم مدبری میبود بایست وزن نیکان فراوان یابند و بدان محروم گردند و اقویا نتوانند که بر زیر دستان جور و ستم کنند بایست که هر که مرتکب معصیتی شود بزودی عقوبت او بیابد تا منزجر گردد و موجب تنبیه دیگران گردد جوابش اینستکه اگر چنین میبود فضیلتی که انسانرا بر سایر حیوانات هستکه کارهارا از روی اراده و اختیار بمحض تحصیل رضای کریم بعمل آورند و اعتقاد بمثوبات اخروی داشته باشند و بجهت اتیان بطاعات و ترک منهیات نمایند بر طرف میشد و مردم مانند چهارپایان میبودند که ایشانرا بسیاست و بتخویف عصا و تطمیع علف و دانه کار فرمایند و هیچکس از روی یقین بعقاب آخرت کار نمیکرد و بآن سبب ایشان از حد انسانیت بیرون میرفتند و بمنزلهٔ چهارپایان

حکمت اجل

الاثلاث فلا انما عجزوا ما جهل واما شرارة وكل هذه محال في صنعته عز ذكره وثالثان
العاجز لا يستطيع ان ياتي هذه الخلايق الجليلة العجيبة والجاهل لا يهتدي لما فيها من الصواب

بهایم شدند و مدار عمل ایشان بر نفع و ضرر عاجل میشد و از ثواب غافل میگردیدند
و ایضا صالحان عمل شایسته نمیکردند مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی
ترک ظلم و فواحش و معاصی نمیکرد مگر برای فراخی روزی و وسعت دنیا و کسی ترک ظلم
مگر از ترس عقوبتی که همان ساعت بر او نازل شود تا آنکه جمیع اعمال عباد بطاعات عباد
بر امر حاضر جاری میشد و بیقین آخرت مطلقا مثوبت و مستحق ثواب عقبی و نعیم ایام
روز جزا نمیشدند یا آنکه این امور که تعیین کننده ذکر کرد از فقر و غنا و عافیت
و بلا چنان نیست که همیشه بر خلاف قیاس او جاری باشد بلکه گاهی بر وفق گمان او
جاری میشود چنانچه میبینی بسیاری از صالحان مال فراوان دارند و بر فاهیت ند گذرانند
برای آنکه گمان نکنند که کفار همیشه در نعمتند و ابرار پیوسته در زحمت و این
باعث شود که مردم اختیار فسق بر صلاح کنند و بسیاری از فساق چون فسق ایشان
بنهایت رسید ضرر ایشان بر مردم بر خود بسیار شد در دنیا با ایشان عقوبات عظیمه نازل
میشود چنانچه عز جبار فرعون و اصحاب او را بغرق هلاک کرد و بخت نصر را هلاک
کرد و بلبیس را کشت و اگر عقوبت بعضی از اشرار و مثوبت جمعی از اخیار از برای مصالح
تاخیر کند بدار القرار موجب بطلان تدبیر عز جبار نیست زیرا که بعضی از پادشاهان
همان زمین گاه هست که انتقام بعضی از نافرمانان و انعام گروهی از مطیعان از برای
مصلحتی چند تاخیر میکنند و منافی تدبیر ایشان نیست بلکه عقلا اینها را از
تدبیرات حسنه ایشان میشمارند و هر گاه براهین قطعیه و دلایل یقینیه دلالت
کند بر آنکه اشیا را خالق حکیم قادری هست باید که آنچه بینند حمل بر حسن تدبیر
او کنند زیرا که صانع خلق خود را مهمل و ضایع نمیگذارد مگر بیکی از سه جهت اول
آنکه عاجز باشد دوم آنکه جاهل بکیفیت تدبیر سیم آنکه شرارت او مانع باشد

اثبات تدبیر

الحکمة افکانوا یسمونه بهذا الاسم لما راوا فیه من التقدیر والنظام فلم یرضوا ان یسموه تقدیرا
ونظاما حتی سموه زینة لیخبروا انه مع ما هو علیه من الصواب والاتقان علی غایة الحسن والبهاء
اعجب یا مفضل من قوم لا یقضون علی صناعة الطب بالخطاء وهم یرون الطبیب یخطی

از ایشان خبر و نفع عباد و جمیع اینها در حق صانع عالم جل و علا محالست زیرا که
خالق چنین خلقی با این عظمت و وسعت و کمال عاجز نمیباشد و نظام چنین کردن
عالم مشاهده میشود و مصالحی که در هر چیز بعمل آمده از جاهل بوجود نمیاید و
چنین صانعی را بجهل نسبت نمیتوان کرد و خداوندی با این کمال و رفعت و با این
لطف و رحمت و منعم با این جلایل نعمت بشرارت و خست منسوب نمیباشد پس معلوم شد
که صانع این خلق البته بحسن تقدیر تدبیر خلق خود مینماید و هر چند عقل ما
بمصالح بسیاری از آن نرسد زیرا که بسیاری از تدابیر ملوک و حکمتهای افعال ایشان را
عامه رعایا نمیفهمند و اسباب آنها را نمیدانند بجهت آنکه بر خفایا اسرار ایشان اطلاع
ندارند و چون سبب آن را دانستند میدانند که بر وجه حکمت واقع شده بود و اگر
بعضی احوال ملوک استدلال بر افعال و اعمال مالک الملوک میتوان کرد و اگر دو
دو مرتبه یا سه مرتبه بکار برند و اثر حرارت یا برودت از آن مشاهده نمایند حکم
میکنند که حار است یا بارد است و شک نمیکنند در آن چرا اینجاهلان انقد ذوی
حکمت و صواب در هر چیز مشاهده میکنند که عقل از احصای عشری از اعشار آن
بعجز و قصور معترفست و حکم بصواب تدبیر و وجود مدبر چنین نمیکنند اگر بفرض محال
اینجا در عالم موجود است وجه حکمت در آنها مخفی باشد هر آینه عاقل نباید حکم با همال
و عدم مدبر و اهمال کند زیرا که وجوه حکمت و صواب اکثر نصف دیگر ظاهر است
کافیست برای حکم بحسن تدبیر و علم بوجود صانع قدیر پس چگونه این توهم توان کرد با
آنکه هر چیز را تفتیش نمائی و بعقل صحیح در آن نظر کنی بر نهایت استقامت و کمال
یابی و هر وضعی که برای عالم تقدیر کنی چون تامل کنی آن وضعی که هست بکنی از آن نیکو
تر است بدان ای مفضل که نام این عالم بزبان یونانی که جاری و معروفست نزد ایشان

اثبات اسماء

ان الملك لا يكلف رعيته ان يعلموا طويل هو ام قصير هو ام اسود ام ابيض وانما يكلفهم
الاذعان لسلطانه والانتهاء على الامر ان رجلا لو اتى باب الملك فقال اعرض على

قوسموس او تفسیرش در لغت آن زینت است و فلاسفه و مدعیان حکمت عالم را چنین
نام کرده اند برای حسن تقدیر و ثواب انتظامی که در آن مشاهده کرده اند پس
راضی نشدند بآنکه تقدیر و نظام نام کنند تا آنکه او را زینت نامیده اند تا خبر
دهند که با اتفاق و احکامیکه دارد در غایت حسن و بها و زینت است تعجب
کن ای مفضل از گروهی که حکم نمیکنند بر صناعت طب بخطا با آنکه می بینند که طبیبان
خطای بسیار میکنند و حکم میکنند بر عالم باهمال با آنکه هیچ چیز از آن مهمل
نمیباشد بلکه تعجب کن از اخلاق گروهی که دعوای حکمت میکنند و چون وجه
صواب در امری از امور عالم بر ایشان مخفی ماند زبان میکشایند بمذمت خالق
حکیم و عجب است از مانی مخذول که دعوی اسرار میکند و چون بعضی از شواهد
حکمت در خلق اشیاء بر او مخفی مانده نسبت داده است خالق را بخطا و خالق را بجهل
تبارک الله الحلیم الکریم و سبحان الله العلی العظیم و از همه عجب تر ملاحده
معطله اند که میخواهند بحس ادراک چیزی را که بعقل در نمی یابد و چون حقتعالی را
بحواس ظاهر ادراک نکنیم اقرار بوجودش نکنیم و چون گویید با ایشان که خدا به
عقل مدرک نمیشود میگویند که چون میتواند بود که چیزی بعقل مدرک نگردد جواب
گوییم که او بالاتر از مرتبه خود ادراک نمیتواند کرد و بدان شرائط رؤیت نمی
توان دید همچنین بدرستی که اگر سنگی به بینی که در هوا بلند شد میدانی که شخصی
او را انداخته است و این علم نه از راه دیده است بلکه عقل حکم میکند که سنگ
بخودی خود بالا نمیرود و نمیبینی که بصر در اینجا عاجز است و عقل حکم میکند و
همچنین عقل در معرفت خالق حدی دارد که از آن نمیتوان گذشت چنانچه میداند
که جائی دارد و از اندیشه او بجاست از حواس ادراک آن نکرده او حقیقت او را

نمیدانند

معرفت حق در وجوب

وقال اخرون هي كالكرة المدحرجة وكذلك اختلفوا في مقدارها فزعم ان الارض انها مثل الارض
سواء وقال اخرون بل هي اعظم من الجزيرة العظيمة وقال اصحاب الهندسة هي اضعاف الارض
مائة وسبعين ضعفا ففي اختلاف هذه الاقاويل منهم في الشمس دليل على انهم لم يقفوا على الحقيقة من

نمیدانند و همچنین عقل میداند که صانعی دارد که او را ایجاد کرده اما احاطه بکنه
ذات و صفات او نکرده اگر گویند که چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که
بعقل لطیف او را بشناسد حال آنکه عقل قاصر است از احاطه باو گوییم که
معرفت خود را آنقدر با ایشان تکلیف نموده که در وسع ایشان هست و از عهده آن بر میآیند
و آن معرفت آنست که یقین کنند بوجود او و امر و نهی او را اطاعت نمایند و تکلیف
نکرده است ایشانرا که بکنه ذات و صفات او را بشناسند چنانچه پادشاه تکلیف
نمیکند رعیت خود را که بدانند که او دراز است یا کوتاه است سفید است یا سیاه بلکه ایشانرا
مکلف میسازد که اذعان کنند بپادشاهی او و قبول کنند فرمان او را پس نمیبینی
اگر مردی بدر خانه پادشاه بیاید و بگوید که خود را بمن بنما که خوب ترا بشناسم
و گرنه اطاعت تو را نمیکنم هر آینه مستحق عقوبت پادشاه خواهد شد همچنین
اگر کسی گوید که من اطاعت خالق نمیکنم تا او را بکنه نشناسم هر آینه خود را در معرض
سخط او در آورده خواهد بود اگر گویند ما او را وصف میکنیم که عزیز است و حکیم و
جواد است و کریم جواب میگوییم که اینها همه صفات اقرار است نه صفات احاطه زیرا که
اذعان میکنیم که حکیم است و کنه حکمت او را نمیدانیم بلکه بوجهی تصور کرده ایم
و همچنین قدیر و جواد و سایر صفات کمالیه او را اثبات میکنیم اما آن صفات را بکنه
ندانسته ایم چنانچه آسمان را می بینیم و حکم بوجودش میکنیم اما حقیقت جوهرش را
نمیدانیم و دریا را می بینیم اما عمقش و منتهایش را نمیدانیم و امر او بالاتر است از این
امثالها و مثلها قاصر است از او و اما عقل را راهنمائی میکند بسوی معرفت او اگر گویند که
چرا مردم اختلاف کرده اند در ذات و صفات او گوییم برای آنکه اوهام و عقول قاصرند
از رسیدن بساحت جلالت و عظمت او و نخواهند از اندازه خود تجاوز کرده اند و طلب معرفت

اختلاف اقوال ارباب افتا

لا یوجب ان یعلم ما هی وکیف هی وکذلک الامور الروحانیة اللطیفة فان قالوا فانتم الآن تصفون
من قصور العلم عنه وصفا حتی کانه غیر معلوم قیل لهم هو کذلک من جهة اذا رام العقل معرفة
کنهه والاحاطة به وهو من جهة اخری اقرب من کل قریب اذا استدل علیه بالدلائل الشافیة

او نموده اند و میخواهند احاطه بکنه او کنند با آنکه عاجزند از ادراک امر چند که
در خفا از او بیشترند لهذا حیران شده اند و هر یک بنادانی سخنی گفته اند از جمله
چیزهائی که پستتر از ذات اقدس اوست و عقل عاجز است از معرفت آن این آفتابست
که میبینی که از عالم طالع میشود و کسی حقیقت او را نمیداند و باین سبب فلاسفه در
حقیقت آن سخنهای مختلف گفته اند بعضی گفته اند که فلکیست میان تهی و مملو
از آتش است و دهانها دارد که این حرارت و شعاع از آن ساطع میشود و بعضی گفته اند
مانند ابر است و بعضی گفته اند از آبگینه است و قبول تاثیر از عالم میکند و شعاعش را
بر عالم میافکند و بعضی گفته اند جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد میشود و بعضی
گفته اند اجزای بسیار از آتش مجتمع شده و بعضی گفته اند جوهر پنجم است بغیر
عناصر چهارگانه باز در شکلش اختلاف کرده اند بعضی گویند صفحه عریضی است
و گروهی گویند که کره مدحرجه است همچنین در مقدارش اختلاف دارند بعضی گمان کرده اند
که بقدر زمین است و بعضی گفته اند کمتر از زمین است و بعضی گفته اند که از جزیره
عظیم بزرگتر است و اصحاب هند میگویند که صد و هفتاد برابر زمین است پس اختلاف
اقوال در آفتاب دلیلست بر آنکه حقیقتش را درست نیافته اند و بگمان سخنها
گفته اند هرگاه که آفتاب دیده میشود و حس ادراک آن میکند و عقول حکما از ادراک حقیقت آن
عاجزند چگونه توانند یافت حقیقت خدا و نیز آنکه بحس در نیاید و عقل و وهم
بساحت عزتش راه نیابد مترجم گوید که آنکه در حقیقت شمس میان
متاخرین حکما که اقوال ایشان متداول است مشهور آنست که جوهر دیگر است غیر
عناصر اربعه و در شکلش کرویست و در مقدارش آنکه صد و شصت برابر زمین و ربع
نیمیست و اقوال مذکوره اقوال قدمای حکما است که در این زمان متروک گشته پس خطر

فرمود

قول حکما

علی شکل واحد جریا دائما متتابعا وانت یا مفضل تری اصناف الحیوان یجری ذلک
علی الامثال ومنهاج واحد کالانسان یتولد وله یدان ورجلان وخمس اصابع کما علیه
الجمهور من الناس فاما ما یولد علی خلاف ذلک فانه لعلة تکون فی الرحم او فی المادة التی

فرمود اگر کسی گوید که چرا از خلق پنهان شده جواب گوئیم که مستتر شدن و پنهان شدن ذات
مقدس نه باین معنی است که باراده خود را مستور گردانیده چنانچه پادشاهان یا
دیگران بپرده‌ها و دیوارها پنهان میشوند از رعیت خود بلکه معنیش آنست که ذات
مقدس او از آن لطیف‌تر و رفیع‌تر است که عقل ادراک او تواند کرد چنانچه نفس ناطقه
که یکی از مخلوقات اوست ادراک آن بفکر و نظر میسر نیست اگر گویند که چرا لطیف
تعالی گردیده است از ادراک اوهام گوئیم که چیزی که خالق هر چیز باشد میباید که
در صفات مباین همه باشد و بلندتر از همه چیز باشد اگر گویند که چه معنی دارد لطیف
و متعالی بودن او جواب گوئیم که سؤالی که در اشیا کنند و طلب معرفت او نمایند بچهار وجه
میتواند بود اول آنکه بدانند که موجود است یا نه دوم آنکه بدانند کنه حقیقت ذاتش را
سیم آنکه بشناسند چگونگی و صفات او را چهارم آنکه بدانند علت و غایت
وجودش را و هیچ یک از این وجوه را در خالق نمیتوان دانست بغیر آنکه موجود است و اما
کنه ذات یا کنه صفات پس دانستن آنها از محالات است و طلب معرفت در این
مقام ساقطست زیرا که خالق جل شانه علت همه چیز است و او را علت نیست و غایت
در چیزی میباشد که معلول علت باشد علم آدمی بآنکه خدا موجود است مستلزم آن نیست
که کنه حقیقت و چگونگی او را بدانند بلکه در تصدیق بوجود و تصور بوجهی از وجوه
کافیست و همچنین امور روحانیه لطیفه را میدانیم که موجودند و حقیقت آنها را نمیدانیم
اگر گویند که از قصور علم باو چنان وصف میکنید او را که گویا بهیچ وجه معلوم نیست
جواب گوئیم که از جهت کنه معرفت چنین است و احاطه بکنه ذات و صفات او میسر نیست اما
از جهت دیگر بما از همه چیز نزدیکتر است و آثارش در نظر از همه چیز واضح‌تر است و به
دلائل و برهان وجودش از همه چیز هویداتر است پس او بیکجهت چنان واضحست که بر هیچ کس

در ذکر معرفت خالق عالم جل شأنه

مخفی نیست ای مفضل که احدیرا بساحت معرفتش راه نیست و عقل
ها چنین است اگر لشواهد ظاهر است و بذات مستور واما اصحاب طبایع میگویند که
طبیعت کاریرا بفایده نمیکند و سعی میکند که هر چیزیرا بمنتهای کمالش برساند جواب
ایشان اینست که طبیعت را کی چنین حکمتی عطا کرده و وقوف بر حقایق اشیا و کمال
ایشان داده که تجاوز از حد قابلیت هیچ چیز و عقول بعد از تفکر بسیار و تجارب
بیشمار بابن نمیتواند رسید اگر طبیعترا چنین شعور و ادراکی که ورای عقول کافه
خلق است قرار میدهند پس اقرار کرده اند با نچه انکار کرده اند بصانع حکیم علیم قابلیت اند
ولیکن در نامش خطا کرده اند و اگر طبیعترا با شعور و اراده میدانند چنانچه ما میدانیم
پس نسبت این افعال منطبقه بر قوانین حکمت بطبع عدیم الشعور امریست واضح البطلان
و هر ذره از ذرات ممکنات بزبان حال فریاد میکند که من صانع حکیم قدیم علیمی دارم
و طایفه از قدما انکار عمد و تدبیر در اشیا کرده اند و گمان کرده اند که باتفاق واقع
میشود و غافل از مدبر حکیم نیستی و از جمله چیزها که حجت خود قرار میدادند آن بود
که گاه هست از انات فرزندان بر خلاف عادت متولد میشدند مانند آدمی که بعضی
ناقص است یا بعضوش زیاده است یا خلقت انسان بوجود میاید پس اینها را دلیل
میکردند بر ابطال مدبر حکیم و از سقطاطالیس حکیم رد کرد بر ایشان و گفت چیزی
که گاهی بنا بر عارض چند که در رحم حادث شود بعمل آید منافاتی ندارد با آنکه عقل
حکم کند که چون اکثر امور بر قانون حکمت واقع میشود البته مدبر حکیمی میباید و تو
ای مفضل میبینی که اصناف حیوانات اکثر ایشان بر یک مثال و بر یک منهج میباشد که دو دست و
دو پا و پنج انگشت میدانند و آنچه نادر است بر خلاف این واقع میشود بسبب علتی است
که در رحم حادث میشود یا در ماده که جنین از آن بهم میرسد عارض میگردد چنانچه بلا-

مشارفهذا
بحذشنة الاشتباه
قبل علم لیعلم انه لیس یکون الا
الاشتباه با ضطراره من الطبیعة
ولا یمکن ان یکون مع جما قال
قائلون بل هو بقصد من عمد
من خالق الحکیم اذ کان الطبیعة
ویجری علی اکثر ذلک علی مجری
ومنهاج معروف ویزول الاحیانا
عن ذلک لاعراض تدخل علیها تعرضها
فلیستدل بذلک انها مصرفة الی
مدبرة فقدرة تبلغ غایتها واتمام
قدرته فی تلوینه الحسن
علمها تبارک الله احسن الخالقین
الخالقین یا مفضل خذ ما اتیتک واحفظ ما منحتک
ولکن لربک من الشاکرین و
لا ولیائه من الطائعین
ولا تمکنن من الحامدین و
فقد شرحت لک من الادلة
علی الخلق والشواهد علی صواب
التدبیر والعمد قلیلا من کثیر
وجزء من کل فتدبره وفکر فیه
فیر واعتبر به فقلت یا
مولای اقوی علی ذلک
وابلغه انشاء تعالی

مصرف

بعونک

صانع که خاهد صنعتیرا بعمل اورد و باعث نقصی و علتی که در آلات و ادوات او هم بهم
رسد دیگر شود و این منافات با حکمت و تدبیر صانع ندارد اگر گویند که خدا قادر بود که اینعلترا
از رحم و از ماده زایل گرداند که مستوی الخلقه فرزند متولد شود جواب گوییم که برای آن
نکرد که مردم بدانند که اشیا بمحض طبیعت بعمل نمیاید که همیشه بر یک نهج باشد
و غیر آن نتواند بود بلکه بتقدیر و عمد صادر میشود از خالق حکیم مبین که کاه چنان میکند
و گاه چنین و استدلال کنند بر آنکه همه محتاجند بایجاد خالق و قدرت او تا بنهایت کمال
خود برسند فتبارک الله احسن الخالقین یا مفضل بگیر آنچه بتو دادم و حفظ کن آنچه بتو
بخشیدم و حمد کن نعمتهای او را و شکر پروردگار خود را و مطیع دوستان او باش بتحقیقکه
شرح کردم برای تو از دلائل بر خلق و شواهد صواب تدبیر اندکی از بسیار و جزوی از کل پس
تدبر کن در آن و عبرت بگیر از آن من گفتم ای مولای من بیاری تو برفهم و حفظ اینها میتوانم
تو پس دست مبارک خود را بر سینه من گذاشت و فرمود که حفظ کن بمشیت خدا و فراموش
مکن انشاء الله تعالی پس غشی بر من عارض شد افتادم چون بهوش آمدم فرمود چگونه میبینی خود را
ای مفضل گفتم بیاری و تقویت و تائید مولای خود از کتابی که نوشته بودم و همه در نزد من
حاضر است که گویا از کف خود میخوانم و مولای خود را حمد و شکر میگویم چنانچه سزاوار آنست
پس فرمود ای مفضل فارغ گردان دل خود را و جمع کن بسوی خود ذهن و فهم و عقل و اطمینان خود را
مخلوقات و اصناف ملائکه و صفوف و مقامات و مراتب ایشان تا سدرة المنتهی و سایر خلق از جن و آدمیان
از زمین هفتم و آنچه در زیر ثری است تا آنچه که فراکرفته جزوی از اجزای آن باشد هر وقت که خواهی
برو و میان و کامیاب ما مصاحب در حفظ و حمایت خدا و ترا نزد ما مکانی هست و در دلهای مؤمنان جای
مانند آن تشنه که آب طلب کند از آن چه مرا وعده دادی از من سؤال مکن تا خود بگویم بتو ای مفضل مفضل گفت
برگشتم از نزد مولای خود با نعمتی و کرامتی که هیچکس با چنین حالی برنگشته بود باینجا منتهی شد
رساله بدست مؤلف حقیر محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن سیئاتهما فی شهر رجب المرجب سنه
اربع و تسعین و مائة بعد الالف من الهجرة

فیهما من
عجائب خلقه
اصناف الملائکة
وصفوفهم ومقا
ماتهم ومراتبهم الی
سدرة المنتهی
وسایر الخلق من الجن
والانس الی الارض
السابعة السفلی وما
تحت الثری حتی یکون
ما وعیته جزء من اجزاء
انصرف اذا شئت
مصاحبا مکلوءا فانت
منا بالمکان الرفیع
وموضعک من قلوب
المؤمنین موضع
الماء من الصدی
ولا تسئلن عما وعدتک
حتی احدث لک منه
ذکرا قال المفضل
فانصرفت من عند مولای
بما لم ینصرف احد بمثله

[illegible]

تمت الرسالة بعون الملک العلام
الناصر النفاع الفتاح
الغنی محمد رضا القائم
الملتمس حسینیه
١٢٨٢

حدیث مفضل در رجعت حضرت قائم و سایر ائمه علیهم السلام و التحیة

مرقومه لیف جناب فخر المحققین علامه مجلسی عطر الله مرقده

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق ع که آیا آن امامیکه مردم انتظار ظهور او را میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان آیا وقت معلوم معینی برای خروج آن حضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آنوقتی که از حق سبحانه و تعالی در آیه ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر که برای ظهور مهدی ما وقت معینی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بخبر ظاهر کرد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی با اسم و کنیه و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناخته او بر خلق ظاهر گردد که تمام شود بان حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم قصه‌ها و احوال او را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیت او را برای مردم تمام کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جدا و است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گردانید چنانچه حقتعالی پیغمبر را وعده داده لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی حقتعالی فرستاد پیغمبر را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند مشرکان و ایضا فرموده است

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه کفر نباشد و بوده باشد دینها برای خدا پس فرمود و الله ای مفضل بر دارد از جمیع ملل و دینها اختلاف را و همه دینها یک دین حق بر گردد چنانچه حقتعالی فرموده وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی هر که طلب کند غیر اسلام دینی را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرة از زیانکاران است مفضل پرسید که در ایام غیبت آنحضرت با که سخن خواهد گفت فرمود با ملائکه و مؤمنان از جن سخن خواهد فرمود و امر و نهیش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان او و نایبان آنحضرت بشیعیان نزد ایشان و الله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل شود بر حضرت رسالت پناه در بر و عمامه زردی بر سر داشته باشد و در پاهایش دو نعلین حضرت رسالت پناه بود و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بنیاد زد خانه کعبه تنها و بی رفیق و چون شب در آید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبولست و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر ع دست بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست کرد و زمین بهشت را بما میراث داد که در هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو است مزد کارکنان برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگان و نزدیکان و مخصوصان من و آنها که حقتعالی ایشان را از برای یاری من ذخیره کرده است پیش از ظاهر شدن من بر روی زمین پس بیائید بسوی من پس حقتعالی برساند صدای آن حضرت را با ایشان در هر جا که بوده باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر جا که بوده باشند پس بشنوند همه یک آواز پس همگی متوجه خدمت آن حضرت

حدیث قائم

شوند و بیک چشم زدن همه سیصد و سیزده نفر در خدمت حاضر شوند در میان رکن و مقام
پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی بر روی زمین باشد آنرا ببیند
و آن نور در میان خانهای مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و بدانند
که قائم آل محمد ع ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن بطی الارض
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده‌اند همه در حضور ایشان باشند پس پشت
بکعبه دهد و دست خود را بگشاید مانند دست موسی ع از نور تمام عالم را روشن
کند پس گوید که هر که باید بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسیکه
دست او را ببوسد و با او بیعت نماید جبرئیل ع باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس
نجیبان جن و بشر بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن بیعت سرافراز گردند انگاه
مردم مکه فریاد بر آورند کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند
اینها که با اویند بعضی گویند این همان صاحب بزها است که داخل مکه شد گویند
هیچیک از اصحاب او را میشناسید گویند نمیشناسیم هیچیک را مگر چهار کس از
اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع افتاب شد
پس چون افتاب بلند شود از پیش قرص افتاب منادی ندا کند که اهل آسمانها و
زمینها بشنوند که ایگروه خلایق این مهدی آل محمد است ص و کنیه جدش را دارد
و نسبت دهد او را بپدرش امام حسن امام یازدهم و دیگر پدران او را تا
تا حسین بن علی ع پس ندا کند که با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت امر او
منمائید که گمراه شوید پس اول کسیکه ندا را لبیک گوید و اجابت نماید ملائکه
باشند پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر که نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت
نمودیم و هیچ صاحب گوشی نماند مگر آنکه صدا را میشنود و متوجه میشوند خلایق از

شهرها

و صحراها

احوال

شهرها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب افتاب شود از مغرب افتاب شیطان
ندا کند که خلیفه پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه
از فرزندان یزید بن معاویه با او بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت
مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب نمایند و دانند که او
شیطان است گویند شنیدیم اما با او بیعت نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد
مثل آنها از راه برود و در تمام آنروز حضرت صاحب الامر پشت بکعبه داده گوید
که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث پس منم نوح و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی
و شمعون پس نظر کند بر من که علم و کمال همه بر من هست و هر که خواهد نظر کند بمحمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین ع پس نظر کند بر من و آنچه
خواهد از من سؤال کند که علم همه نزد منست و آنچه انها مصلحت ندانسته‌اند خبر
نداده‌اند من خبر دهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید از من بشنود
پس ابتدا کند بصحف آدم و شیث ع که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف
انچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابرهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور
داود ع پس علمای ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحویکه از آسمان
نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند
پس بخواند قرآن را بنحویکه حق تعالی بحضرت رسول ص نازل ساخته بی انکه تغییر و تبدیل
داشته باشد چنانکه در قرآنهای دیگر شده پس در اینحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت
که رو و پشتش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی از ملائکه
که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید
که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر

سفیانی بوده‌ایم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه
و منبر را در هم شکستیم و استرهای ما در مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون
آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم
و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر
شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک گردان این گروه ستمکاران
پس زمین شکافته شد و تمام لشکر با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی
و چیزی بروی زمین نماند که من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را به پشت
برگردانید چنانچه می‌بینی پس با برادرم گفت ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق
و او را بترسان بظاهر شدن آل محمد ع و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک
گردانید و بمن گفت ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی ع در مکه و او را بشارت ده بر
هلاک کردن ایشان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه ترا قبول فرماید پس حضرت دست مبارک
بروی بشیر مالید و بحالت اول برگردید و با حضرت بیعت کرد و در لشکر آنحضرت باشد
مفضل پرسید ای سید من ملائکه و جن در آنزمان بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود
بلی و الله ای مفضل با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانچه مردی با یاران خود صحبت دارد
مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود بلی و الله ای مفضل آنحضرت
با آن گروه فرود خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش
در آنوقت چهل و شش هزار ملائکه خواهند بود و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل
شش هزار ملائکه و جن و حق تعالی او را با این لشکر ظفر خواهد داد مفضل گفت
حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود اول ایشان را بحکمت و موعظه نیکو بحق دعوت
نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند و بیرون آید متوجه

مدینه طیبه شود مفضل پرسید که بخانه کعبه چه خواهد کرد فرمود اول خراب میکند
و از بنائیکه ابراهیم و اسمعیل ع گذاشته بودند بنا میکند و از نو میسازد و بناهای ظالمان را
در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم را خراب میکند و مسجد کوفه را خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند که هر که آنها را بنا کرده ملعون است مفضل
پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهند نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود
در آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل
آورند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت آنحضرت سر در زیر افکنده
و گریه و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد ع توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس
ایشان را پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی بر ایشان
والی گرداند و بیرون آید باز ایشان والی را بکشند و آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی
ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که برگردند بجز هر که ایمان آورد او را ببخشید و هر که
ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون عسکر فیروز اثر بمکه باز گردند از صد کس
یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من
خانه حضرت مهدی ع و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت
شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال
و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود مفضل پرسید جمیع مؤمنان در کوفه خواهند
بود فرمود بلی و الله مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش
مایل بسوی کوفه باشد و در آنزمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار
درهم باشد و در آنزمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ
باشد و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را بنا

وجایگاهی کرده اند که پیوسته محل امد شد ملائکه و مؤمنان و حق تعالی زمین
را بسیار بلند مرتبه گردانیده چندان از برکات و مرحمتها در انجا قرار داده اگر مؤمنی
در انجا بایستد و بخواند خدا را هر اینه بیکدعا مثل انستکه هزار مرتبه ملک دنیا را
خدا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل بدرستی که بقعه‌های
زمین فخر کردند بر یکدیگر بقعه‌ها پس کعبهٔ معظمه بر کربلا فخر کرد حق تعالی وحی فرستاد که ای کعبه
ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه ان بقعهٔ مبارکیست که در انجا ندای انی
انا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و ان همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در انجا
جا داد و در موضعیکه سر مبارک حضرت امام حسین را بعد از شهادت شستند
در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در انجا
غسل کرد و ان بهترین بقعه‌هائیست که حضرت رسول از انجا عروج نمود و خیر و رحمت بی
پایان برای شیعیان در انجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من مهدی
دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدم رسول خدا و چون وارد مدینه شود امری
عجیب از او بظهور اید که موجب شادی مؤمنان و خاری کافران باشد مفضل پرسید که
ان چه امر است فرمود که چون نزد قبر جد بزرگوار خود برسد گوید ایگروه خلایق این قبر جد
من رسول خداست گویند بلی ای مهدی ال محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده‌اند
گویند [illegible] هم خوابهٔ او عمر و ابوبکر حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد
که کیست ابوبکر و عمر و بچه سبب ایشان از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید
باشد که دیگری در اینجا مدفون شده پس مردم گویند ای مهدی ال محمد غیر از ایشان کسی
در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین در اینجا دفن کرده اند که خلیفهٔ رسول
خدا بوده‌اند و پدر زنان انحضرت بوده‌اند پس فرماید که ایا کسی هست که اگر ایشان را ببیند

بشناسد گویند بلی ما بصفت میشناسیم باز فرماید که ایا کسی شک دارد از اینکه
ایشان در اینجا مدفونند گویند نه پس بعد از سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند
و هر دو را از قبر بیرون اورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون اورند بهمان صورت که دفن کرده اند
پس بفرماید که کفنهای ایشان را بگشایند و ایشان را بحلق کشند بر درخت خشکی پس برای
امتحان خلق ان درخت سبز شود و برگ بر اورد و شاخهایش بلند گردد پس جمعی که ولایت
ایشان داشته اند گویند اینست والله شرف و بزرگی و رستگار شدیم بمحبت ایشان و
چون این خبر منتشر گردد هر که بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر
شوند پس منادی از جانب حضرت قائم ندا کند که هر که این دو مصاحب و دو همخوابهٔ حضرت
رسول را دوست میدارد از میان مردم جدا شوند و بیکجانب بایستند پس خلق دو طایفه
شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس امر فرماید حضرت بر دوستان
ایشان که بیزاری جوئید از ایشان و گرنه بعذاب الهی گرفتار میشوید در جواب ایشان گویند که ای مهدی
ال پیغمبر ما پیش از انکه بدانیم که ایشان را در نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان
بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار شویم و حال انکه کرامت بسیاری از ایشان بر ما ظاهر شد
و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان بتو اورده و از هر
که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را اینچنین خواری بیرون اورده و بردار کشیده
پس حضرت مهدی امر نماید باد سیاه را که بر ایشان وزد که همگی را هلاک گرداند پس بفرماید
که ایشان را از ان درخت بزیر اورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کرده اند و امر فرماید خلایق را
که همگی جمع شوند پس ظلمی و کفری که از اول عالم تا اخر شده گناهش را بر ایشان لازم گرداند
و زدن سلمان فارسی و اتش افروختن بر در خانهٔ امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین
و اطفال [illegible] عثمان و یاران او و اسیر کردن ذریهٔ رسول و ریختن خون ال محمد در

هر زنی را و هر خونی که بنا حق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع کرده شده و
هر سودی و حرامی که خورده شده تا قیام قائم همه را انحضرت بشمارد که از ایشان شده
و ایشان اعتراف نمایند بر اینکه اگر اول غصب حق خلیفه نمیکردند اینها در عالم نمیشد
پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص کنند پس ایشان
را بفرماید بر درختی که بحلق کشیده بوده بسوزانند و باد برا امر فرماید که خاکستر
انها را بدریاها بپاشد مفضل گفت گفتم ای سید من این اخر عذاب ایشان خواهد بود
فرمود ای مفضل والله که سید اکبر محمد و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی
و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و هر که
ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و
برای جمیع مؤمنین و مؤمنات ایشان را عذاب خواهند کرد حتی انکه در شبانه روزی هزار
مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا هر جا که خواهد ایشان را ببرد و معذب کرداند
پس از انجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف فرود اید با چهل
شش هزار ملک و چهل شش هزار جن و سیصد سیزده تن از نقبا مفضل پرسید
زوراکه بغداد باشد در انوقت چگونه خواهد بود فرمود محل لعنت و غضب الهی
خواهد بود وای بر کسیکه در انجا ساکن باشد از علمهای سرخ و زرد و علمهای مغرب
که از نزدیک و دور متوجه ان میکردد والله که بر ان شهر نازل شود اصناف عذابهایی
که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر انها نازل شود که چشمها ندیده باشد
و گوشها نشنیده باشد و طوفانیکه بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یکوقتی چنان ابادان کردد بغداد که گویند دنیا همین است او گویند
خانها و قصرهایش بهشت است و دخترانش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت

و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مکر در انشهر از افترا بر خدا و رسول
و حکم بنا حق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خونها بنا حق
ریختن انقدر که در تمام دنیا انقدر نباشد پس خدا خراب کند او را باین فتنها و لشکرها
بمرتبه که اگر کذرنده نشان دهد که اینجا زمین انشهر است هرگز قبول نکنند پس خروج
کند جوانی خوش روی حسنی بجانب دیلم و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید
ای ال محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای
خدا در طالقان چه گنجها نه از طلا و نه از نقره بلکه مردی چند مانند پارهای اهن
در شجاعت و عزم و صلابت و بر پا بوهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح پیوسته بکشند
ظالمان را تا بکوفه در ایند در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشند پس در کوفه
ساکن میشود و با و خبر میرسد که مهدی و اصحابش بنزدیک کوفه رسیده اند با اصحاب
خود میگوید بیائید برویم و ببینیم این مرد کیست و چه میخواهد البته که خود میداند که
مهدی ال محمد است اما مطلبش انستکه بر اصحاب خود ظاهر شود حقیقت انحضرت را
پس حسنی در برابر حضرت مهدی ع میایستد و میگوید که اگر راست میگوئی توئی مهدی
ال محمد ص کجا است عصا جد تو رسول خدا ص و برد و زره او که فاضل مینامیدند و انگشتر
و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه اش که او را عضبا
میگفتند و استرش را که دلدل میگفتند و حمارش را که یعفور مینامیدند و براق
و کو مصحف امیر المؤمنین ع که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی ع حاضر
کرداند حتی عصای ادم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابرهیم ع و صاع یوسف و کیل
و ترازوی شعیب و عصا موسی ع و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او
و اسباب و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی ع عصا حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب

ولایتی وحکومتی بدهد چون مایوس شدند وبیعترا شکستند وخروج کردند وهر یك
بجزای عملهای خود رسیدند در دنیا واخرت سعد گفت چون سخن تمام شد حضرت امام حسن

گند ودر عساکر رخت بزرگی شود که جمیع لشکر دزد بر سایر آن باشند پس حسینی گوید
الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت
دست دراز کند که سید حسینی وجمیع لشکرش بیعت نمایند بغیر از چهل وچهار نفر
از زیدیه که با لشکر او باشند ومصحفها در گردن انداخته باشند انها گویند
که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی ع هر چند ایشانرا پند دهد ومعجزات نماید سودی
نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید پس دیگر چه
کار خواهد کرد فرمود لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا انکه او را بگیرند در دمشق
بر روی صخرهٔ بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین ع ظاهر شود با دوازده هزار
صدیق وهفتاد ودو نفر که با انحضرت شهید شدند در کربلا هیچ رجعتی از این رجعت
خوشتر نیست پس بیرون اید صدیق اکبر امیر المؤمنین ع وبرای او قبهٔ در نجف اشرف
نصب کنند که یك رکنش در نجف باشد ویکی در بحرین ویکی در صنعای یمن وچهارم در
مدینهٔ طیبه وگویا میبینم قندیلها وچراغهایش را که اسمان وزمین را روشنی
میدهد زیاده از افتاب وماه پس بیرون می اید سید اکبر محمد رسول الله صلعم با
هر که باو ایمان اورده است از مهاجران وانصار وغیر ایشان وهر که در جنگهای ان
حضرت شهید شده باشد پس زنده میکند جمیعرا که تکذیب انحضرت کرده بودند و
وشك میکردند در حقیت او ورد گفته او مینمودند ومیگفتند که ساحر است و
کاهن است ودیوانه است وبخواهش خود سخن میگوید وهر که با او جنگ کرده باشد
ونزاع کرده باشد همه را بجزای خود میرسانند وهمچنین بر میگردانند یکیك از ائمه را
تا صاحب الامر ص وهر که خطا یاری کرده ایشانرا خشنحال شوند وهر که ازار ایشان
کرده باشد تا انکه پیش از اخرت بعذاب دنیا مبتلا گردند ودر انوقت تاویل این ایه

فرستند وبر فرزندان وازخدا طلب مینمایم که شانرا رفیع گرداند ودشمن را منکوب
گرداند واین اخر دیدن ما بنا شد جمال ترا چون این را گفت حضرت گریست چندانکه
قطرات اشك از روی مبارکش فرو ریخت وفرمود ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب

حکایت رجعت

کریمه که ترجمه اش گذشت وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ الی اخر ایه
مفضل پرسید که مراد از فرعون وهامان در این ایه چیست حضرت فرمود مراد ابو بکر
وعمر است مفضل پرسید که حضرت امیر المؤمنین ع با حضرت صاحب الامر خواهند بود
فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگیرند حتی پشت کوه قاف را وانچه
در ظلمات است وجمیع دریاها تا انکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر انکه ایشان ظاهر
نمایند دین خدا را در انجا بر پا دارند پس فرمود گویا میبینیم ای مفضل امروز را که
ما امامان در نزد رسول خدا ایستاده باشیم وبا انحضرت شکایت کنیم انچه بر ما
واقع شده از جفاکاران امت بعد از وفات انحضرت وانچه بما رسانیدند از
تکذیب ورد گفتهای ما ودشنام دادن ولعن کردن ما وترسانیدن ما را بکشتن وبیرون
بردن خلفا جور ما را از حرم خدا ورسول بشهرهای ملك خود وشهید کردن بزهر
ومحبوس کردن ایشان ما را پس حضرت رسالت پناه گریان شود بفرماید ای فرزندان من نازل
نشده است بشما مگر انچه بجد شما پیش از شما واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه ع
وشکایت کند از ابو بکر وعمر که فدك را از من گرفتند وچندانکه حجتها بر ایشان
اقامه کردم سود نداد ونامه که تو برای من نوشته بودی برای فدك عمر گرفت در حضور مهاجران
وانصار واب دهان خود را بر ان انداخت وپاره کرد ومن بسوی قبر تو امدم ای پدر
وشکایت ایشانرا بتو کردم وابو بکر وعمر بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند وبا منافقان
دیگر اتفاق کردند وخلافترا از شوهر من امیر المؤمنین ع غصب کردند پس امدند که
او را ببیعت برند قبول ابا کرد هیزم بدر خانهٔ ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را
بسوزانند پس من صدا زدم که ای عمر این چه جرات است که بر خدا ورسول مینمائی
میخواهی که نسل پیغمبرانرا از زمین براندازی عمر گفت بس کن ای فاطمه که محمد ص حاضر

نیست که مهدی ما که بیاید امروز نهی از آن است که بیایند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و گرنه
آتش میاندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت میکنم
اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس
عمر صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را به شما نداده
و دستم را شکستند در برشکم من زدند و فرزندم محسن نام شش ماهه از من سقط شد
و فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را زدند و دروغگو میخوانند و
تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسوی بگشایم امیرالمؤمنین
دوید و مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمة للعالمین بود بخدا
سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر باسمان بلند نکنی و الله که اگر بکنی یکجنبنده
بر زمین و یک پرنده در هوا نگذارد پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس
حضرت امیرالمؤمنین ع شکایت کند که چنین شب با حسنین ع در خانه مهاجر و انصار
رفتم و از ایشان که تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از ایشان طلب یاری کردم
همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچیک بنصرت من نیامدند و بسی محنتها از ایشان
کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ایفرزند
مادر بدرستیکه قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که بکشند مرا پس صبر کردم
از برای خدا و آزاری چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده
بود تا آنکه مرا شهید کردند بضربت عبدالرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن ع برخیزد و
گوید ای جد چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار
کس بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین ع و سایر برادران و اهالیرا بگیرند تا
بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را از برای معاویه بفرستند

پس بمسجد آمدم و خطبه خواندم و نصیحت نمودم مردم و ایشانرا بجنگ معاویه خواندم بغیر از
بیست کس کسی جواب من نداد پس رو باسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشانرا
دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر کردم و نهی نمودم و ایشان مرا یاری ننمودند و از فرمان
بردار من مقصر شدند خداوندا بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود
آمدم و ایشانرا گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینک معاویه
لشکرهای بسیار بکوفه فرستاده و مسلمانانرا غارت کردند و زنان و اطفال بیگناه را
کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم بایشان که شما را وفائی نیست و جمعی با ایشان
فرستادم و گفتم بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر
خواهید کرد تا با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من خبر داده بودم پس برخیزد امام
مظلوم معصوم شهید حسین بن علی ع با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدا که با او
شهید شدند پس چون نظر حضرت رسول بر او افتد بگرید که جمیع اهل آسمانها و زمین
بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت فاطمه نعره بزند که زمین بلرزد و حضرت
امیرالمؤمنین ع و امام حسن ع در جانب راست حضرت رسول ص بایستند و حضرت فاطمه ع
از جانب چپ آن حضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول او را بسینه
خود بچسباند و گوید فدای تو شوم ای حسین ع دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو
روشن باد و از جانب راست امام حسین حمزه سید الشهدا باشد و از جانب چپ او
جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین ع بر داشته
بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه این آیه را تلاوت فرماید که این است ترجمه ظاهر
لفظش امروز که بشما وعده میدادند امروز است و می یابد هر نفسی آنچه کرده است حاضر
گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله

رجعت ائمه

رجعت مکر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِیقَنَّهُم مِنَ العَذابِ الأدنیٰ دُونَ العَذابِ
الأکبَرِ لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ یعنی بچشانیم با ایشان از عذاب پستتر پیش از عذاب بزرگتر فرمود
که عذاب پستتر رجعتست و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی
از شیعیان در شناخت تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنستکه پادشاهی
بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است اگر تدبر نمایند شیعیان
ما در قرآن هر آینه در رجعت ما شک نکنند مگر نشنیده این آیهٔ کریمه را وَنُرِیدُ أن نَمُنَّ
عَلَی الَّذِینَ استُضعِفُوا فِی الأرضِ تا آخر آیه والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است
و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است فرعون و هامان ابو بکر و عمر اند پس فرمود که
بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین ع و پدرم امام محمد باقر ع پس شکایت کنند بجد خود
رسول الله صلعم آنچه از ستمکاران بر ایشان واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه
از پسر منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم امام موسی ع و شکایت کند بجد خود
از هرون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا از مامون و غیر او بجدش شکایت کند
پس برخیزد امام محمد تقی ع و امام علی النقی ع و شکایت کنند از متوکل و غیر او پس برخیزد
امام حسن عسکری ع و شکایت کند از معتمد پس برخیزد مهدی آخر الزمان همنام جد خود
رسول الله با جامهٔ خون آلود حضرت رسالت در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح
گردند و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه بر دور کنارش تا بایستند نزد جد
امجدش و بگوید که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی نسب و کنیه و نام مرا از برای
ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد
نشده است و نیست و نخواهد شد یا گفتند که مرده است اینقدر غایب نماند که مرده است این صبر
گردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رخصت داد که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلعم

رجعت و ائمه ع

بر آنحضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت امر نمید پس مفضل گفت ای سید من اینها فضل
خدا است بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص تو و امثال
تست از شیعیان خالص این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت
میجویند و بهانه میطلبند در ترک عبادات میکنند پس ما هیچ نمیتوانیم فائده بحال ایشان
رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد
و شفیعان از خشیت خدا ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول الله خواهد
خواند که لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها و دینها هنوز غالب
فرمود ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابئیان و غیر
ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه این در زمان رجعت حضرت رسول خواهد
بود این آیه در آن زمان بعمل خواهد آمد وَقاتِلُوهُم حَتّیٰ لا تَکُونَ فِتنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ
کُلُّهُ لِلّٰهِ پس حضرت صادق ع فرمود که پس بر گردد حضرت مهدی بسوی کوفه و حق تعالی از
آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان بباراند چنانچه بر حضرت ایوب ع بارید و قسمت نماید
بر اصحابش گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر از شیعیان شما
بمیرد و قرضها از برادران مؤمن بر ذمهٔ آن باشد چگونه خواهد شد حضرت
فرمود اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر
یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید بگوید پس همه را ادا
فرماید حتی یک کلهٔ سیر و یکدانهٔ خردل و هر چیز
اطلاق شیئیت میکند والله العالم تمت
الکتاب بعون الملک الوهاب فی شهر جمادی
الاولی علی ید الخاطی ابن محمد کاظم محمد
رضا الطالقانی
سنه ۱۲۷۲

هو الله تعالی شأنه

بسعی و
اهتمام عالیجناب
قدسی انتساب آخوند ملا محمد علی
طهرانی در کارخانهٔ استاد اوستاد
عالیجاه الله قلی خان قاجار صورت
انطباع پذیرفت
امید

عیوب آن را
چشم پوشیده
سنه ۱۲۸۷

اتمام
کتاب عقاید
الشیعه

در عهد دولت جاوید
مدت قاهرهٔ السلطان ابن السلطان
ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله
ملکه و سلطانه و بسعی و اهتمام
علیحضرت رفیع منزلت آقا محمد رضا ابن
مرحوم مغفور ملا الحسن

خوانسار
پذیرفت
۱۲۸۷

نصر من الله وفتح قریب

هذا کتاب عقاید الشیعة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرح صدورنا بعقاید اسرار محبته ورشح فی قلوبنا فواید انوار مودته وصرح طیناتنا بجذبات معاید آثار محال مشیته واظل علینا من ظل عدله وفضله ورحمته حمدا لا ینبغی الا لرضاه وشکرا لا ینبغی الا لفضله ونعما لا ینبغی الا لما ارتضاه والصلوة المتواترات المتظافرات علی خاصته من بریته محمد صلی الله علیه واله وعترته وذریته و بعد که در زمان بروز اشعه دولت بی منتهی دروان ظهور نور فروزنده مهر اسمان معدلت سلطان سلاطین عالم ملجا وپناه خواقین وامراء ترک ودیلم وبیدمنیر برد رواق هفت نطاق جهان علم قدوه اولاد ادم فرمان فرمای طوایف امم فلک دربار ملک حشم اکاسره وقیاصره خدم قضا وقدر توام مفخر فهرمانان ماسبق وماضی مظهر عدل و قهر حکم قدر وقضا مصباح مشعشع مشکوة نفوس طاهره بیضا ضیاء وشعاع ضیاء سحر جلرجاجه عقول عشره عوالم اعلا مؤید بنصره ملة بیضا مشید ارکان شریعت غرا شاهنشاهی که از هلهله شکوه ولوله اذا زلزلت الارض زلزالها در حرز بوم ظلم هیجو روم افتاده ومصر قصر نظر غض بصر از سر نموده وفر فسر را بصرصر فنا محض از شرر برق انعدام اثر غضب داده واز غلغله صولت غرا ده رعد اسا کوکبها بون موکبش زلزله ان الملوک

در مقدمهٔ کتاب

اذا دخلوا قریة افسدوها صفحه صبحه وصاحه را باهلها بر صفحه صحون وجحون کشاده واز صیت صطوت نظم نظام جیوش زخار جوشش او از سر وش خروش لی امرا بعلا تجاوز پوشش نجی هوش ربوده سر در زده که از لوا بنوس کون فیروز نج وسند وس باطن فلوب منکوسه معین ظاهر عین کالکوبر ووموبوده بیم عبوس کشیده وعذار نیمرنگ هفت رنگ از خوب معرکه جنگ شیران شکار بن پلنگش از رخسار ابی ونهنگ پریده ووشت بسلد وسنان بچنگ دیدبه امید جان شایع ویبد وعدالت کسترکه در زیر سایه همای دادکستریش بتوه آهو غزال چین حلقه حلقه بفراغت بال مشغول بجیع اورد مشک اذفر از مکیدن پستان کرکان ندمان ولبوت اجام خون اشام شده وتنار هید شهریاری که از فضل بحر کف جودش عالمی حی وحاتم طی منازل ان عالم بقا نموده وانجم انفعال اسم نامستمی بکوش رسیده سند ثنا خریده وسحاب رحمتش از میزاب رحمت ابحر ابحار امطار الطاف ونعم بر اراضی یابسه وجودی عیون رحمت کشوده که از حضیض تحت سمک بذروه اوج تخت فلک همه نیش ومطالع افواج امواج نعمتها بیکران کردیده هو السلطان العادل والملیک المقتدر الکامل والخاقان الباذل والقاآن الفاضل والسالک لمسالک الحق الیقین والدارج المعارج سر نور مبین والحافظ لشریعت حضرت سید المرسلین والتابع لسنن طریقة ائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات والارضین ناصر الملة والدین وکاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء والطین السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه غازی که از عدالت ختم آمد چه احمد بر رسالت چنین بادا که تا چرخ برین باد زمین اسمانش در نکین باد خلد الله ملکه وادام الله ظلال رافته وشوکته علی رؤس العباد الی یوم التناد ودر روزبار معدلتش وجود حکیمی موجود که فطرت لقمن فکرت حکمتش تمام ذوات ذرات بوده غبرای ایما الجبا داد کستری سر سبز وسیراب نموده وعلیمی که پرتو ذره نور خورشید علم علمش پرده مشعشع دانش را بر عالمی کشوده وخارسی که بحر استجهان با نیش رنک کدورات ازخیم هفت کشور را با بی لال عیون جاریه مرحمت زدوده ومؤسسی که اساس اعتبار

حکم رانی اسس علی التقوی و بنا نهاد بنیان سلطنت و کامرانی که اصلها ثابت و فرعها فی السماء آرا
بنظم نظیمی منتظم نموده که سلاطین دوران بسر انگشت عبرت بیچارگی را بانگشت حیرت
آوارگی آلوده و با سنان فکرت بی آسودگی گزیده فقید الدهر و نخبه الدهر و وحید العصر
تاج الحاج و سراج وهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج و نور المنهاج حامی البرایا و الرواسی
الملقب المشتهر بحاجی میرزا آقاسی ادام الله افاداته علی رؤس الاناسی من الادانی و الاقاصی
و چون جمعی از مؤمنین از این خادم خادم شرع انور و ساعی ترویج و داعی دوام دولت مذهب حضرت جعفر ع
ابد مدت طاهر بن علی اکبر علی اصغر عفی الله عن جرائمهما فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رساله
عقاید بلغت فارسی نمودند که خالی از تکلفات عباراتی و دلیل عقلی و نقلی که قریب بفهم
عامه عوام باشد لهذا التیمنا بهم که کافه مسلمین از او بهره مند شوند ابتغاء لمرضات الله و
مجیبا لدعوتهم مع کثرة الاختلال الاحوال اشتغال بجمع آوری آنها از آثار و اخبار ائمه
اطهار و قلم عزم برو و جزم نیت و ضبط آنها نمودم و حفظ این عقاید لازم است بر
مسلمین و منکر آنها داخل است در معاندین و مسمی نمودم او را بعقاید الشیعه فی فواید الشرایع
و مرتب ساختم او را بر پنج مشکوة و یک مقصد و خاتمه و هر مشکوة مشتمل است بر چند مصباح
و هر مصباح چند نور امید از خداوند آسمان و زمین چنان است که جمعی ناظرین از مؤمنین را
حظ وافر برند دنیا و اخروی که منتهی مرام باید مجتهد و اله **اما مقدمه** پس بدانکه خداوند عالم
عبث این خلق را خلق نفرموده است که هر چه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و
حسابی از برای ایشان نباشد بلکه از برای عبادت و طاعت ایشان را خلق فرموده است
و پیغام او را فرستاده است کتابها که آنچه خداوند خواسته است در آن کتاب نوشته
است از برای مردمان بیان نمایند و خاتم پیغامبران را محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
قرار داده است و دین و قرآن که کتاب او است ناسخ دینها و پیغامبران سابقه و کتابهای
ایشان قرار داده است پس بر خلایق واجبست که اخذ عقاید و معالم حلال و حرام
و احکام را از آنجناب نمایند و هر چه او فرماید اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند
فرموده است ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغامبر او
از برای شما آورده بگیرید او را و آنچه را که او شما را نهی از او نموده واگذارید او را آنچه را

که خداوند امر نموده او را که بخلق برساند از اوامر و نواهی و عقاید برسانند و در زمان
رحلت او وصی و نگهبانی از برای دین خود داد باذن خداوند بشهادت و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و حرف پیغمبر که پیغام خدا است از هوای نفس خود نمیباشد حرفی نزده آوردند ع
مگر از وحی الهی که وحی شده است به او پس فرموده اند انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
و عترتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من گذارنده ام در میان شما دو چیز سنگین را
که کتاب خدا و عترت من باشند که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در مقام دوازده امام ثابت ع
در لب حوض کوثر و مراد از کتاب قرآن است چنانچه مراد از عترت ائمه طاهرین ع میباشند پس
بر همه خلایق واجبست که رجوع نمایند بکتاب خدا و عترت پیغام آور و آنچه ایشان بگویند
واجبست اطاعت نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن و ائمه اطهار اخبار و آثار در میان مردم
گذارده اند که مردم از آنها بیان کتاب خدا میباشد و در این زمان غیبت کبری لازم است رجوع
نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار بجهة طاعت و عبادت پادشاه جبار و قهار و شرع
از آنها معلوم میشود و حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل
ارکانی و عمل یا بدنی تنها است مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی و زبانی است مثل
نماز یا نگاهداشتن نفس است مثل روزه یا مالی است مثل خمس و زکوة یا بدنی و مالی است
مثل حج و در همه این اعمال شخص باید حکم خدا را بداند و دانستن احکام یا از اجتهاد است
یا از تقلید پس مردم باید یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچکدام
نباشند اعمال ایشان بر وجه صحت واقع نخواهد بود و اما اقرار زبانی هم باید از روی
اعتقاد قلبی باشد مثل شهادت دادن بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالت پناهی
و بولایت ائمه طاهرین و اما اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و قلب باشد پس اجتهاد
نمودن در عقاید واجبست بر مسلمین و مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی
یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد پس بر کافه خواص و عوام لازم است تفحص و تجسس نمایند
در تصحیح نمودن اعتقادات خود هر چند بی سواد از علما باشد که هر چه باید اعتقاد نمود
و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند
از برای ایشان لهذا ما آنچه از عقل و اخبار و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد

نمودن بآنها بیان میکنیم که بر مؤمنین یاد گرفتن آنها و اعتقاد نمودن بآنها آسان شود
اگرچه بسیاری ترک نموده اند در بارهٔ اعتقادات رجوع نمودن بکتاب و سنت و اخبار و
آثار را بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند و حرفهای بیهوده میگویند و اعتقادهای
فاسده ظاهر میکنند و میگویند که دلیل عقلی داریم و حال آنکه عقول ناقصه و آراء فاسده و
ایشان بجهت هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب شده است پس بعضی قائل شده اند بوحدت وجود
و موجود و بعضی قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قائل شده اند بجبر و بعضی قائل شده اند
بسقوط عبادات بعد از مدتی از ریاضات و بعضی قائل شده اند بمباح بودن اموال و عیال
مردم و بعضی قائل شده اند بنظر آوردن مرشد در عبادت بجهت اینکه اینها واسطه اند
خواه امام باشند یا غیر امام و بعضی قائل شده اند بر نبودن تکالیف و سقوط آنها و بعضی
قائل شده اند بخالقی و رازقی و محیی و ممیت بودن امام علیه السلام یا بواسطه و اذن خدا یا بیواسطه
و اذن او و بعضی قائل شده اند بر نبودن حشر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب و بعضی
قائل شده اند بجسمانی نبودن معاد و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بجسمانی نبودن معراج
پیغمبر و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بنبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ
جسمانی و بعضی غالی شدند بعضی امام را از مرتبهٔ خود بالاتر برده اند و بمرتبهٔ خدائی رسانیده اند
و بعضی غالی شده که امام علیه السلام را از مرتبهٔ خود پایین تر آورده اند و بعضی ضمایر قرآن را راجع
بامیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین نموده اند و بعضی انواع تغنیات و طنبورات
و مسکرات از قبیل چرس و بنگ و شراب را حلال دانسته اند و مشغول آنها شده اند و دف
و کف را عبادت نام کرده اند و بعضی ترک عبادت را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی
میشوند که ملامت کنند خلق ایشان را که نفس ایشان کامل شود و بعضی صفات خدا را در مرشد
یا ائمه طاهرین ظاهر میدانند مثل آهنی که در کوره گذارده باشند سرخ شود که صفت آتش
در آهن پیدا میشود و بعضی عمر و علی و محمد و ابوجهل و شمر و حسین را از طینت یکی میدانند
و بعضی موسی و فرعون را یکی میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا شده اند
بجهت اسیر بودن آنها برنگ دنیا و بعضی میگویند هم که مردن مثل علف خشک میشوند
دیگر بعد از مردن چیزی نیست و بعضی میگویند بصورت دیگر ظاهر میشوند بعد از مردن تناسخ

بصورت خوب یا بصورت بد و بار دیگر دنیا میآیند بطریق تناسخ و بعضی دیگر میگویند ما چیزی
نیستیم هرچه هست خدا است و بعضی میگویند خدا جسم است و بعضی میگویند نور است و
بعضی میگویند از نور است و بعضی میگویند ترقی و تنزل دارد باری مذاهب بسیار شده اختراع ۴
که ذکر همهٔ آنها بطول میانجامد بنا بر این واجب است که مؤمن باو اعتقاد نماید بیان
مبتنی است بعون الله تعالی و منه سبحانه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مشکوة
اول در بیان اعتقادات متعلق بذات و صفات خداوند است بدانکه واجب است اعتقاد
نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم منقسم میشود اول توحید ذاتی دوم توحید
صفاتی سیم توحید خالقی چهارم توحید عبادتی پس در اینمقام چهار مصباح است
مصباح اول در توحید ذات است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند
واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا است و ذات مقدس او مستجمع جمیع صفات کمال و مبرا
از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب
از اجزا و مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنستکه از دو چیز یا بیشتر بعمل آمده باشد
و خدا جزئی ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه
و نه اجزاء داخلیه و نه اجزاء ذاتیه و نه اجزاء غیر ذاتیه پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه
خداوند دست و پا و سر و گوش و چشم و دل ندارد و از اینچیزها مرکب نیست نه از مجردات
و بسایط و نه از غیر مجردات مثل نور و غیر نور و واجب است اعتقاد نمودن باینکه جوهر
نیست و عرض نیست جوهر آنستکه بخودی خود موجود باشد و در وجود محتاج بغیر
نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنستکه بواسطهٔ غیر موجود باشد
مثل رنگ و بو و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا محل نیست یعنی چیزی در او قرار نمیگیرد
و چیزی از خدا جدا نشده و خدا از چیزی جدا نشده و مثل رنگ و بو و طعم نیست و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه خدا از کسی زائیده نشده و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند
کسی نمیباشد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا نه در
آخرت و نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اظله
و نه در عالم ذر و نه و نه در بالای عرش و نه در پایین فرش و نه در هیچ مکان

ونه هیچ زمان ونه عالم او را می بیند ونه مرشد او را می بیند ونه پیغمبر او را او را میبیند
ونه امام او را می بیند ونه خواص ونه عوام ونه ملک هیچ کس او را نمی بیند بچشم سر لکن
شناخته میشود باثار قدرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت ایمان چنانچه امیر المؤمنین ع بجواب
انکه پرسید از انحضرت که ایا پروردگار خود را میبینی در وقت عبادت نمودن و فرمودند ما
کنت اعبد ربا لم اره یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگاری را اکر ندیده باشم او را و
عرض کردم که چگونه دیده او را انحضرت در جواب او فرمودند و بلی لا تدرکه العیون فی مشاهدة
الابصار ولکن راته القلوب بحقایق الایمان یعنی وای بر تو نمی بینند او را چشمها در دیدن
چشمها ولکن میبینند او را قلبها بحقیقتهای ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
دیده نمیشود و عقل ادراک حقیقت او را نمیکند و عقل و وهم و خیال احاطه بذات مقدس
او نمیکنند و چیزی احاطه بخدا نمیکند چنانچه امام ع فرمودند لا تحسه و لا تجسه و لا تدرکه
الحواس و لا یحیط به شیء و لا جسم و لا صورة و لا تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند بچشم دیده
نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک نمیکنند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه
و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم و هوا و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال
و خدا جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد ندارد پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
محل چیزی نیست و چیزی محل او نیست و زمان و شکل و هیولی ندارد و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا محتاج نیست و متحول نمیشود و نما شامد و نمیپوشد بچیزی نمیشود و
خواب و چرت نمیرسد و غم و غصه و الم و درد و شادی و بلندی و پستی ندارد و تغییر و
تبدیل و ترقی و تنزل ندارد و بیکطریق بوده و هست و خواهد بود و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خدا شریک ندارد و محتاج شریک نیست و احتیاج بچیزی ندارد بهیچ چیز
و غنی مطلق است و قدیمست و حادث نیست و واجبست اعتقاد نمودن صفات ذاتیه
خداوند عین ذات او است و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد و صفات ذاتیه او
چیز دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میکویند و این از اصول مذهب
چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفات است از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست
و عین ذات است و انچه باید اعتقاد نمود که خداوند انهارا ندارد اینها است که ذکر شد و

از این جهت است که گفته اند شعر: نه مرکب بود نه جسم نه مرئی نه محل بی شریک است و معانی
تو غنی دان خالق و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میکویند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهت اینکه این صفات باعث نقص است و خدا ناقص
نیست و باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی
میکویند غلط است و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میکویند مثل این جسمها یا
جسم لا بنحو الحدود دارد غلط است و قول باینکه خدا جسم است بدیده مشاهده در دنیا
و چه در اخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول میکند بدل
عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پیرهای ساده رو و یا در انها و یا در
خوش رو و مو و بو چون حلول کردن اب در کوزه که میکویند خدا مثل ابست و اینها مثل
کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن اب از بیرون کوزه و ظاهر
نمودن از او پس خدا در خوش صورتان بشر حلول کرده است و جلوه از اینها بشر نموده
است و اینها غلط و کفر است و اعتقاد نمودن باینها باعث مخلد بودن در
اتش جهنم است با وجود اینکه باینها جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها
بشر است و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی
است مثل دریا و موج که میکویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات مثل موج دریا
میباشد که میکویند خدا لکن باعتبارات و پیدا میکند لکن در حقیقت یکی میباشد
و این کفر و غلط است و این از اصول دین است زیرا که عالم و موجودات خبیثه و کثیفه و نجسه
میباشند مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ بالله و وجود اینها با وجود خداوند یکی است
و قول بوحدت وجود و تعدد موجود ایضا کفر و غلط است چنانچه بعضی مثل یم و نمی اند می
کویند خدا مثل دریا است و موجودات مثل نم دریا میباشد که در باطن نم یم است
ولکن در ظاهر دو چیز میباشند زیرا که اب دریا نفوذ کرده و نم در کنار دریا پیدا شده
در حقیقت نم ان است پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور اب در کنارهای دریا که اب
یکی است و محل ظهور او بسیار است که ظاهر یکی و مظاهر متعدد مثل افتاب که بر
پنجره که شیشه های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و ابی و کبود و قرمز داشته

باشد نابیده باشد پس آفتاب یکی است و از شیشه‌ها و رنگ برنگ می‌نماید و هر ساعت
بشکلی و رنگی ظاهر میشود بجهت اختلاف رنگ شیشه‌ها و این غلط است و قول باینکه
عارف با خدا یکی میشود مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و غلط است و
قول باینکه بعد از مدتی از ریاضات عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج بعبادت
کردن نیست مثل در خانه که بخانه میچسبد کفر و غلط است و قول باینکه خدا تا مکرر
میان پر است غلط است و قول باینکه خدا دیده میشود چه در دنیا و چه در آخرت و چه
در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر و چه در عرش و چه در عالم خلسه و چه در حیات
و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پسر بیست ساله در عرش نشسته است غلط است
و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از برای مرشدین کفر و غلط است پس واجب
اعتقاد نمودن باینکه خدا بوئیدنی و روئیدنی و جوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی
و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حدی و سدی و شکلی و جسمی و صورتی
و عرضی و عمقی و طولی و خطی ندارد و مو و بو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیگیرد
و چیزی بر او قرار نمیگیرد زیرا که اینها همه باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست و غنی
مطلق است و قول باینها کفر و غلط است **مصباح دویم** در بیان اعتقادات
متعلقه بتوحید صفاتیست بدانکه خداوند را صفات ذاتی و صفات فعلی میباشد
اما اول را صفت ذاتی و صفت ثبوتی و صفت کمالی میگویند و اصل آنها سه است اول حیات
دویم قدرت سیم علم و قدرت و حیات عین ذات الهی است و ذات الهی عین علم و حیات
و قدرت است و از شعبه علم است ادراک بسمع و بصر و از شعبه حیات است قدیم و ازلی و ابدی
و سرمدی بودن خداوند و از شعبه قدرت است متکلم و صادق بودن خدا و در اینمصباح سه نور است
نور اول در حیات است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است و حی
دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خدا همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و مردن
از برای خدا نیست زیرا که هستی او ضروری و نیستی او محال است دیگری بمعنی منشا
صحت متصف شدن بصفت علم و قدرت است پس همیشه خداوند متصف بصفت علم و
قدرت بوده و هست و خواهد بود پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند قدیم

وقول

و قول بحدوث خدا کفر است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلی است یعنی ابتدا
ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدی است یعنی انتها و آخری ندارد و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوند است و زائد بر ذات او نیست که حیات
چیز دیگر باشد که حیات بر ذات زیاده شده باشد زیرا که با حدوث ترکیب لازم میاید
و هر دو غلط است پس حیات را هرگز بعنوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است
صفتیکه عین ذات است **نور دویم** در قدرت است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند قادر است و قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد
یکی بمعنی توانائی داشتن خداست بر ایجاد کردن هر چیزیکه ممکن باشد بر وجه کمال آن
دارد و دویم بمعنی منشا تمکن و توانائی بر خلقت نمودن اشیا است و مراد در اینجا
چیزیست که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن آنست پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا هر چیز را که بخواهد و ممکن باشد خلق نمودن او را خلق میتواند نمود
بی ماده و مدت اگر چه بخواهد صد هزار هزار عالم بدان واحد خلق نماید میتواند
خلق نماید چنانچه تا بحال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد
خلق فرمود چنانچه از اخبار ائمه اطهار ع معلوم میشود و از شعبه قدرت است متکلم
بودن پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند متکلم است و تکلم بمعنی توانائی و قدرت
داشتن بر ایجاد نمودن کلام است در هر چه باشد خواه در درخت باشد چنانچه
با موسی ع تکلم نمود و خواه در دل ملک باشد پیغام او و وحی باشد و خواه در هوا باشد
و از این جهت است که تکلم را بعضی صفت ذات دانسته اند یعنی خدا بر تکلم قادر است و
قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را صفت فعل
دانسته اند نه صفت ذات و میگویند هرگاه صفت ذات بوده باشد باید خدا همیشه متکلم
باشد چنانچه همیشه عالم و قادر و حی است و حال اینکه در وقتیکه تکلم نمی نماید
متکلم نیست و باین مضمون حدیثی نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی
ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل خواهد بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن
کلام باشد صفت ذات است و هر دو معنی بی عیب است و واجب است اعتقاد نمودن

مثل این ع

باینکه خداوند صادق است یعنی راستگو است یعنی کلامیکه خلق میفرماید دلالت بر
معنی دارد که مطابق واقع است و خلافی ندارد و صادق نیز از شعبهٔ تکلم است که او از شعبهٔ
قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد نمودن کلامی دارد که مطابق واقع باشد نه مخالف واقع
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و زاید بر ذات نیست و این
نیز از اصول مذهب است **نوع سیم** در علم است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند عالم است و علم عین ذات الهی است و صفت زاید بر ذات نیست و علم بمعنی دانستن
آمده است و بمعنی منشأ انکشاف اشیا نیز آمده است پس در اینجا مراد دو یمی است یعنی خدا
سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن آنها است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
بوده و هست و خواهد بود و هرگز خدا جاهل نبوده است و نیست و نخواهد بود و همه را
داند جزئی و کلی را و علم بما لا اولیت عرش و فرش و کوچک و بزرگ و کم و زیاد دارد
و علم الهی یکسان است بالنسبه بهمهٔ موجودات بدون تفاوت و علم الهی تغییر و تبدیل ندارد
و چنانچه علم دارد باشیا بعد از خلقت اشیا علم بآنها دارد پیش از خلقت آنها و چنان
نیست که علم بعد از خلقت اشیا غیر از علم قبل از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم
خدا تعلق باشیا میگیرد بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او تعلق بآنها
نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت اشیا باشیا
همان عین علم او است باشیا پیش از خلقت باشیا بلاتفاوت و قول باینکه خدا دو
علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و اما علم
بندگان از قبیل ملئکه و پیغمبران و امامان علمی است که بمعنی دانستن است و خداوند
آنها خلق فرموده است و آن علوم مخلوق و فعل خداوند است و ذاتی نیست و اینکه
در بعضی اخبار وارد شده است که خدا دو علم دارد یکی علمیست که مختص ذات پاک او است
و یکی دیگر علمیست که تعلیم بانبیا و ملئکه و ائمه نموده است بمعنی دانستن است که
چیزی را که بآنها تعلیم داد آنها هم او را دانستند و چیزی را که تعلیم نداد بایشان او را
ندانستند لهذا اطلاق دو علم براو نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن
اشیا لازم نمی آید زیرا که ممکن است که کسی چیزی را بداند و آن چیز هنوز موجود نباشد

چنانچه بالنسبه بمخلوق متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم عالم بکلی
و جزئی اشیا میباشد و قول باینکه خدا عالم بکلیات و جزئیات در تحت کلیات مندرجه اجمالی
که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات بتفصیل خواهد شد غلط است و کفر است و
واجب نیست فکر کردن در اینکه آیا علم خدا حصولی است یا حضوری لکن قول بحصولی کفر است
چنانچه واجب نیست فکر نمودن در ذات باری تعالی لکن فکر نمودن در آثار قدرت الهی بسیار
خوبست که از آثار قدرت او کسی پی بذات بیمثال او خواهد برد و از شعبهٔ علم است اراده
یعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی خواستن آمده است و بمعنی علم بمصلحت نیز آمده است
فعل است — و ابو الحسن بصری قائل است باینکه اراده علم بمصلحت داعیه بایجاد و نیز گفته است اراده
بمعنی غیر مغلوب بودن پس از صفات سلبیه است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا علم
خدا میباشد بآن افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خدا است بآن افعال و اشاعره
و جماعتی از معتزله گفته اند که اراده صفت زاید بر ذات است که مغایرت دارد با علم و قدرت
که مختص از برای فعل است پس اشاعره گفته اند که این زیادتی قدیم است و معتزله و
کرامیه گفته اند این زیادتی بمعنی حادث است پس معتزله گفته اند این زیادتی در محل
نمیباشد و کرامیه گفته اند این زیادتی قائم بذات است پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت
صفت ذات است زیرا که همیشه خداوند عالم بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس
ارادهٔ خدا بمعنی علم بمصلحت فعل است که باعث مشیت و خواستن کردن آنست یا علم به
مفسدهٔ آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست یا بمعنی که آنچیز را که میکند با شعور به
مصلحت و قصد بآن بجا میآورد و آنچیز را اگر ترک میکند با شعور بمفسده و با
اراده و قصد ترک میکند او را و اراده در خدا غیر از اراده در ما است زیرا که ارادهٔ
الهی باسباب و آلات نیست بخلاف اراده در ما که بواسطهٔ اسباب و آلات است پس بعضی اراده
صفت ذات دانسته اند باینمعنی که ارادهٔ الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعل است
و بعضی اراده صفت فعل دانسته اند و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیزیست
و خداوند همیشه چیزی را نخواهد و الا باید همیشه آنچیز موجود باشد و حال آنکه هرگاه
بخواهد آنچیز را خلق میفرماید و هرگاه اراده نکند خلق نمیکند او را چنانچه یکدفعه

در بیان توحید ذاتیست

چیزی موجود نیست یکدفعه موجود میشود بارادهٔ خدا و بامضمون چند حدیث در کافی
منقولست از آنجمله مرحوم ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایت میکند که حضرت فرمود
اند اراده صفت فعل خدا است نه صفت ذات و باز در حدیثی دیگر فرمودند که اراده از خلق
از ضمیر و قلب است و اراده از خدا خلق نمودن چیزیست و احداث و ایجاد نمودن آنچیز است نه غیر
آن و در حدیث دیگر شخصی بمعصوم عرض کرد که خدا پا همیشه مرید است حضرت فرمودند
اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا اراده او را دارد که با او باشد و خدا همیشه
عالم و قادر بوده است پس اراده کرد و در حدیث دیگر فرمودند که هرگاه اراده از صفات
ذات باشد مثل علم و قدرت آنچیز را که خدا اراده نکرده است ضد است از برای اراده و
ناقض او است یعنی اراده نکردن خدا اراده او را میشکند و اراده اگر صفت ذات باشد
تغییر ندارد چون رساله بجهة عوام است و مقام اطناب کلام و اسئله نیست همین قدر
بر مکلف واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم بمصلحت
باشد صفت ذات است و اگر بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعل است و تفصیل این را
در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است
یعنی علم بمفسده نخواستن چیزی را دارد یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعل است بجهة
علم بمفسده داشتن بوجود او و یا بمعنی اینکه خدا نخواسته است آنچیز را که کراهت
دارد از او یا اینکه نهی فرموده است از او و همچنین ادراک از شعبهٔ علم است و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرک است و ادراک بمعنی عالم بودن بمحسوسات است چه بحس
سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است یعنی شنوا است یعنی علم بشنیدنیها دارد و همچنین
خداوند بصیر است یعنی بینا است یعنی علم بدیدنیها دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری
داشته باشد که بچشم و گوش سر ببیند و بشنود پس خداوند عالم بجزئیات محسوسات
مسموع و مبصر میباشد و از این جهة است که خداوند را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم
از صفات ذات است و شنیدن و دیدن خدا علم داشتن بشنیدنیها و دیدنیها است و دیدن
بندگان و شنیدن ایشان بواسطهٔ اسباب و آلات است از قبیل گوش و چشم و خداوند
محتاج باینها نیست و از این جهة است که بعضی از علما صفات ثبوتیه را هشت

در توحید صفاتی است

صفت است که شمرده اند و او را در یکبیت جمع نموده اند شعر عالم و قادر و حی است
و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق و از بیان سابق معلوم شد که از صفات
صفات ذات سه است علم و قدرت و حیات و اراده و ادراک از قسم علم میباشد و قدیم
و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیات است و متکلم و صادق بودن از قسم قدرتست و
باید دانست که این هشت صفت را صفت ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمال میگویند که این صفات
را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها عین ذات است و ذات یکی است
مختلف نیست و اختلاف این صفات در عبارات و اعتبارات است نه اینکه در حقیقت از یکدیگر
جدا باشد بلکه بجهة فهمیدن و فهمانیدن است که بعبارتهای مختلف ذکر میشود چنانچه
دانستی پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا اینها را همیشه داشته و دارد و خواهد
داشت اول علم که عالم است دوم قدرة که قادر است سیم حیات که حی است چهارم اراده که
مرید است پنجم ادراک که مدرک است ششم قدیم که قدیم است هفتم تکلم که متکلم است هشتم
صادق که صادق است و صفات سلبیه که باید اعتقاد نمود باینکه خداوند اینها را ندارد
هشت است اول اینکه مرکب نیست دوم اینکه جسم ندارد سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی نیست
چهارم اینکه محل چیزی نیست پنجم اینکه بیشریک است ششم اینکه بمعانی است یعنی صفات ذاتی
الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین ذات او است نه اینکه ذات او نایب صفات است و بی صفات
ذات کار صفات میکند و نه اینکه خدا عالم نیست مثلا و کار علم میکند و این غلط است
هفتم اینکه محتاج نیست [illegible] صفات الهی است بدانکه خداوند این صفات
خلی میباشد که اینها را صفات فعل و صفات جمال میگویند چنانچه صفات ثبوتیه را صفت
ذات و صفت کمال و صفت اکرام میگویند و صفات سلبیه را صفت سلبیه و صفت جلالیه
میگویند و صفت ثبوتی آنستکه در خدا همیشه باشد که سلب نتوان کردن صفت را از او
و صفات سلبیه آنستکه هیچ وقت خدا آن صفات را ندارد و آن صفات را از برای خدا هیچ وقت
نمیتوان ثابت کرد و صفات فعل آنستکه جایز باشد ثابت نمودن اینها را از برای خدا
و جایز باشد سلب نمودن اینها را از خدا مثل رازقیت که جایز است بگوئی خدا رازق
موجودین است و رازق معدومین نیست پس خدا روزی با کسانیکه مخلوق و

موجود شده اند میدهند بغیر یکسانیکه موجود و مخلوق نشده اند میدهند و صفات فعلی الهی
بسیار است مثل رازقیت و خالقیت و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و غیر اینها که روزی
میدهد و روزی نمیدهد و خلق میکند و خلق نمیکند و رحم میکند و رحم نمیکند و جود
میکند و جود نمیکند بخلاف صفات ذاتیه که عین ذاتست تغییر و تبدیلی ندارد چنانچه حضرت
صادق علیه السلام فرمودند لم یزل الله عز و جل ربنا والعلم ذاته ولا معلوم والسمع
ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور یعنی بوده است
خدا بعز و جل همیشه عالم و علم ذات خدا است و حال آنکه معلومی نبوده است و سمع که شنیدن
باشد ذات خدا است و حال آنکه مسموعی نبوده است و دیدن ذات خدا است و حال آنکه دیدنی
نبوده است و قدرت ذات خدا است و حال آنکه مقدوری نبوده است

مصباح سیم

در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید خلقی است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
واحد یکتا و بیشریک و بیهمتا خالق پیغمبر ما باید هر چیز را که میخواهد و شریکی از برای او
در خلق نمودن نیست پس کسی دیگر بغیر از خدا خلق نمیکند پس قول مجوس که میگویند
یزدان خالق خیر و اهرمن خالق شر است غلط است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه
خداوند عالم خالق همه مخلوقات است و خداوند همه مخلوقات و موجودات را از کتم عدم بفضای
هوای عالم وجود آورده است و غیر از خدا کسی دیگر خلق نکرده است مخلوقات را نه از
ملائکه و نه انبیا و نه اولیا و نه غیر ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد موافق عقل
و نقل از آیات قرآنیه و از اخبار ائمه علیهم السلام میباشد و از جمله اصول دین است
و منکر او از جمله معاندین نیست و بانقصیر در اسفل السافلین است پس قول باینکه ملائکه
خلق میکنند بواسطه و اذن الهی غلط است و اما هرگاه خداوند ملائکه را اذن بدهد که
چیزی را بتوصیف نماید فلان کار را بکن عیبی ندارد چنانچه در بعضی اخبار وارد شده است
که ملائکه را خداوند امر میکند که صورت انسان را در شکم مادر او از نطفه آب منی درست
میکنند یعنی چشم و گوش و دست و پا و دل و عضوها و را میکشند و این بی عیب است
زیرا که خداوند خالق است و بواسطه اسباب هر چیز را خلق میکند و قرار الهی بر این است
که امور را با اسباب جاری فرماید لهذا هر چیز را بواسطه چیزی و بسبب چیزی خلق

پیغمبر ما باید چنانچه گندم را بواسطه افشاندن تخم بزمین و شخم او و آب دادن خلق می
فرماید و انسان و حیوان را بواسطه انتقال منی از پشت بر رحم ماده خلق میکند و صورت
انسان را بواسطه صورت بندی ملائکه خلق میفرماید پس در حقیقت خداوند صورت بند انسان است
چنانچه در اخبار و آیات بسیار است که خداوند صورت انسان را می بندد و مصور خدا است اگر چه
بواسطه عمل ملائکه باشد پس منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت و قدرت و اذن الهی کار میکنند
پس در حقیقت خدا خالق و مصور است و اینکه خداوند با اسباب امور را جاری میفرماید که به
واسطه احتیاج او است بواسطه بلکه بجهت اظهار حکمت و قدرت خدا است و بجهت منتظم
شدن نظام بنی نوع انسان است که هر یک محتاج بیکدیگر باشند در امورات و یکدیگر را اعانت
نمایند و بدانند که خداوند محتاج نیست چنانچه ایشان محتاجند پس از اینجهت است که خداوند
بعضی ملائکه را موکل باد و بعضی را بر باران و بعضی را بر زمین و بعضی را بر دریا و بعضی را
بصحرا و بعضی را بآسمان و بعضی را بجهنم و بعضی را ببهشت و بعضی را بانسان و بعضی را بر
حیوان و بعضی را بجن و بعضی را بنموها و بعضی را بحفظ نمودن هر چه میخواهد بعضی را بکار دیگر
از قبیل قبض روح نمودن و سؤال در قبر نمودن و غیر از اینها از امورات نموده است و در حقیقت
فاعل و کننده این امورات خداوند است نه غیر بواسطه آنکه ملائکه با امر و قدرت و قوت او کار
میکنند و اما خیر و شر که از بندگان مختار ظاهر میشود کار خدا نیست بلکه کار بنده است
لهذا مورد ثواب و عقاب میشوند نظر با اختیار دیگر دارند و بخواهش و خود خود میکنند آنها را
که خداوند امر و نهی نموده است اگر چه ایشان هم بقوه و قدرتیکه خداوند بایشان عطا
فرموده است میکنند لکن چون اختیار را هم بایشان داد پس ثواب و عقاب را هم قرار داد و اما
خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کننده او است باری چون رساله بجهت عوام است
محل کلام ما اینجا نیست پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند خالق اشیا و موجودات
است نه غیر از او و قول باینکه امیر المؤمنین ع خالق است و اشیا را او باذن خدا خلق کرده است
غلط است و قول باینکه آنحضرت عالم را باذن خدا خلق کرده است بیدلیل است و آیات و اخبار
بیشمار بر خلاف این قول است اگر چه عیبی ندارد که خدا بنده را بر گزیند و او را قوت و قدرت
بدهد که باذن خدا چیزی را خلق کند لکن چون دلیلی نرسیده است که خدا امیر المؤمنین ع را

اذن داده است که آسمان و زمین و اشیا را خلق کند این را نباید اعتقاد نمود و اینکه در بعضی از
خطبهای امیرالمؤمنین ع وارد شده است که آنحضرت فرموده‌اند من خالق آسمان و زمین میباشم
ثابت نیست که این جزء از خطبهٔ آنحضرت باشد شاید دیگری از زبان آنحضرت نقل کرده باشد
و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید او را تاویل نمود که موافق با آیات قرآنیه و اخبار باشد
و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین قسمت کننده روزیها است چنانچه بعضی آنحضرت را قاسم
الارزاق میدانند دلیلی بر این مطلب نیست اگرچه شان امیرالمؤمنین ع اجل است از این منصب
و مرتبه و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین مظهر صفات الهی است یعنی محل ظهور صفت فعل
خدا است که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحیمیت از آنحضرت ظاهر شده
است و خداوند بعین ذات مقدس مباشر این چیزها نیست لکن امیرالمؤمنین ع مباشر است
بواسطهٔ ظهور صفت الهی در او و تفصیل هر یکرا در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و بر
عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها بسیار مشکل است بخصوص از برای
عوام الناس که راه کلام و استدلال را نمیدانند و بر نمیخورند همین قدر بر عوام بلکه بر خواص
واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد و خدا زنده میکند
و خدا میمیراند اما چگونه میکند اینها را آیا بصفت ظهور صفت فعل در امام است یا در پیغام
او را است یا در ملک است احتیاج نیست فهمیدن اینها را بلکه باید اعتقاد کند که خدا محتاج
بهیچکس نیست در هیچ چیز نه در ظهور رضا و نه در غیر او بلی وارد شده است که حساب مردم را
خدا در قیامت بامام واگذار دو امیرالمؤمنین ع قسمت بهشت و جهنم میکند و هر کس را امام خواهد
باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را به بهشت میبرد و دشمنان
خود را بجهنم میبرد و قول باینکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق کردن عالم یا آنکه
مشورت با آن کرد غلط است و حرفی بیمغز است حدیثی میگویند که آنحضرت دست کرد زیر سجاده
زمین و آسمانرا از زیر سجاده بیرون آورد و اینها اختراع اغلاط جعالین غلات است و در
کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی هم بر این مطلب نیست بلی وارد شده است
که امیرالمؤمنین عین الله است و قدرة الله است و جنب الله است و اذن الله است و رحمة الله و وجه الله
است و ید الله است یعنی چشم خدا است و قدرت خدا است و پهلو خدا است و گوش خدا است

و وجه خدا است و روی خدا است و دست خدا است پس اینها همه مؤول است یعنی باید اینها را تاویل
نمود والا خدا گوش و چشم و دست و رو ندارد که آنحضرت باشد بلکه مراد اینست که آنحضرت
بمنزلهٔ دست خدا است چون کسی کاری که میکند بدست میکند غالباً لهذا اکثر کارها بجهت
رضای آنکس کار میکند بآن شخص میگوید فلان دست من است یعنی بمنزلهٔ دست من است یا فلان
چشم من است چنانچه بالنسبه بعزیزی بود و دست کسی میگوید که فلان چشم من است نه اینکه در
حقیقت او چشم او باشد یا دست او باشد و در بارهٔ برادر میگوید فلان کمر و پشت من است
یعنی بمنزلهٔ کمر و پشت من است و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر میشد بجهت خدا بود که کسی
نتوانست مثل آنکارها بکند و خداوند اینها را میکرد در نزد خواستن آنحضرت معجزا
بجهت هدایت با قرن خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که خدا بقدرت خود
هر چه بخواهد میکند و در نزد معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد و هم
چنین روی خدا است یعنی بمنزله روی او است زیرا که کسیکه کسی را میخواهد و با وفا
و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت امام را بکنند پس رو بخدا نمودن رو نمودن بر
امام است و رو بامام و اطاعت او را کردن رو بخدا کردن و اطاعت او است لهذا آن
حضرت وجه الله است یا بمعنی که روی خدا است که باید مردم رو بخدا بیاورند از روی او
با او و اطاعت کردن او و از این جهت است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی در رحمت خدا
یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید محبت و ولایت
ایشانرا داشته باشد و اطاعت ایشانرا بکند که اطاعت اینها اطاعت خدا است و اگر از غیر
این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که این راه را خدا قرار داده است و از این جهت است
که در حدیث وارد است که کسیکه از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا شبها بنماز بایستد و روزها
روزه بگیرد و بی محبت و ولایت ائمهٔ هدی باشد عبادت او قبول نمیشود و همچنین چون
بیعت نمودن با خدا اطاعت او است و بیعت عبارت است از دست دادن کسی بکسی که مطیع او شود
که هر چه او بگوید اطاعت او را نماید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند
امام را بمنزلهٔ دست خود قرار داده است که هر که دست بیعت بسوی ایشان دراز
کند و با ایشان بیعت کند که هر چه او بفرماید عمل کند بیعت با خدا کرده است از اینجهت

که انحصار داده است خدا میگویند زیرا که ایشان را خدا قرار داده است و هر چه ایشان بگویند
قول خداوند است و خلق باید اطاعت ایشان را نمایند تا اطاعت خدا کرده باشند و همچنین در
بعضی اخبار و ادعیه و زیارات وارد شده است که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی است و
مشیت صفت فعل است و بعضی میگویند که امام خود مشیت خدا است و ثابت نیست بدلیل
عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و چون این رساله مختصر است
همین قدر کفایت میکند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و خدا رازق است
و خدا محیی است و خدا ممیت است پس قبض روح کار ملک است چه حضرت عزرائیل باشد و چه ملک
رحمت که در دست راست او باشد که قبض روح مومن را میکند و چه ملک دست چپ او باشد
که قبض روح کافر و منافق را میکند بلی اینها بندگان کار خداوند است و معلوم است که مراد
غیر از قبض روح است زدن و کشتن کار مخلوق است و قول باینکه غیر از خدا این کارها را
میکند غلط است و بعضی میگویند خدا اول مشیت را بتنهائی خلق کرد و مشیت عبارت است
از امام و سایر اشیاء را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این معنی در حدیث
است لکن معنی حدیث این است که بواسطه مشیت خدا خلق کرده است اشیاء را نه اشیاء را خود
مشیت خلق کرده است که امام عم باشد و معنی او را بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته‌ام
فائده بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بدا مختص بخدا است و بدا بمعنی این است که هر چه را
خدا بخواهد میکند و هر چه را که نخواهد نمیکند بحکم یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
و قول بودن بدا از برای خدا از اصول مذهب است و در حدیث وارد شده است که همه پیغمبران
بسه چیز مبعوث شده اند اول بیکتا و بیشریک بودن خدا در هر بابت و خدا بی شریک است در
خلقت نمودن اشیاء دوم به ثبوت بدا از برای خدا سیم بحرام بودن شراب که هیچ پیغمبری
شراب را حلال نکرده است از آدم تا خاتم و علم بدا مختص بخدا است و غیر از خدا کسی او را نمیداند
و این معنی غیبی است که غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم وما یعلم الا الله و واجب است اعتقاد
نمودن باینکه خدا هر چه را که بخواهد بی ماده و مده و بی سبب میتواند خلق نماید و او
بر این قادر است بخلاف بعضی از حکما که میگویند نمیتواند و این غلط است پس واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند واحد است در ذات خود واحد است در صفات ذات خود واحد

در صفات فعل خود را از قبیل رازقیت و خالقیت و شریکی در هیچیک از اینها ندارد **مصباح**
چهارم در توحید عبادت بدانکه باید دانست که عبادت مخصوص ذات پاک الهی است و
باید خداوند را عبادت نمود و عبادت از برای غیر خدا جایز نیست و باید عبادت ذات اقدس الهی
نمود و عبادت صفات فعلی و اسماء الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را
موحد است و هر کس عبادت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس
عبادت کند اسم و ذات هر دو را مشرک است پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار
داد و نیت هر عبادت را بجهت رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک
نماید با او مشرک است و شرک بر دو قسم است اول شرک جلی و اعتبار نیست از آنکه عبادت
غیر خدا را بکند ظاهرا و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سگ و ماهی و درخت و ستاره
و ماه و آفتاب و گاو و گوساله و آتش و دختر و پسر و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه اشکال
باشد مثل صلیب که شکل دار کشیده حضرت عیسی است که از آن منبر و اخارج میگویند خواه
از چیزهای او درست کرده باشند یا آنکه صورتی باشد که در چیزها او را کشیده باشند و خواه
آن چیز شکل پیغمبری او ریا امامی باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد و خواه آنکس را که
عبادت میکنند پیغمبر او ریا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت نمودن شرک است
بخداوند و روز قیامت که محشور شود عابد و معبود را بغیر از امام و پیغمبر او را داخل
جهنم خواهند نمود نظر به آیه انکم وما تعبدون حصب جهنم و ان الذین سبقت لهم
منا الحسنی اولئک عنها مبعدون و چون پیغمبر او رما حضرت محمد مصطفی صلعم این
آیه را خواندند بر اصحاب خود ابن زبعری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد صلعم
مخاصمه میکنم پس آمد بخدمت حضرت عرض کرد که یا محمد آیا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند
که بعضی از نصاری گفتند عیسی خدا است و بعضی از ایشان گفتند که پسر خدا است و بعضی
از یهود گفتند که موسی خدا است نعوذ بالله و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خدا است
حضرت فرمودند که بلی و لکن لفظ ما در آیه از برای غیر ذوی العقول است و پیغمبران و اوصیاء
از آیه بیرون میروند که خداوند بایشان وعده نیکو کرده است در تفسیر علی بن ابراهیم
و در رسالة العالم که جلد هفتم بحار الانوار است مروی است از حضرت معصوم که دو روز قیامت

که میشود ماه و افتاب را مثل دو کاو بکری بی نموده باشند در جهنم میاندازند که اینها که عبادت
ایشانرا نموده اند به بینند که خود شان و معبود ایشان در جهنم میباشند یا آنکه ایشان هم
راضی شدند که معبود شوند یا آنکه نمیشوند مثل سنگ که بیروح است و از آتش الهی نمیرسد
بهر حال داوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شما روایت وارد شده است که نور ماه و افتاب
از نور شما است چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما را از ایشان میگیرند
و داخل جهنم میکنند ایشانرا و قول باینکه باید صورت مرشد را در نماز و روزه و غیر
از اینها از عبادات بنظر آورد و ایشانرا عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض میان
خدا و مردمند و مردم تاب عبادت خدا را ندارند زیرا که بمقام قرب نرسیده اند غلطست
و شرکست و مرشد پرستی است نه خدا پرستی و همچنین قول باینکه باید صورت پیغمبر او یا امام
در عبادت بنظر آورد و این غلط است و شرکست و قول باینکه کاف خطاب در ایاک نعبد
و ایاک نستعین یعنی تو را عبادت میکنیم و از تو یاری میجوئیم راجع بامیرالمؤمنین است غلط
است و همچنین قول باینکه مراد از هو در قل هو الله احد امیرالمؤمنین است و تفصیل اینرا
در کتاب مشکوة الانوار نیز بیان کرده ام فرق بین شرک خفی است و آن پرستش چیزهای دیگر
مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال و هوای نفس و ریا و غیر از اینها و اینها هم بمنزله
شرک بخدا است مثل نماز کردن از برای غیر که بگوید خوب ادمی است یا بغرض بهره کرفتن بجهة
شهرت چنانچه بعضی کارشان اینست خداوند حفظ نماید و نظر بعموم و لا یشرک بعبادة
ربه احداً اینها باید احدی را در عبادت با خدا شریک نمود اما زیارت خانه کعبه زادها الله
شرفا و قبرها ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست زیرا که خداوند اذن بزیارت اینها داده است
پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خداوند است نه غیر پس هر عبادتیکه برای غیر خدا است
آن عبادت شرکیست که آن غیر را با خدا شریک نموده است در عبادت و اما تعظیم انبیا و اولیا
و ائمه هدی علیهم سلام الله و علما و سلاطین حضرت عیب است ما دامیکه عبادت نباشد
و خم شدن بجهة غیر خدا اگر بجهة عبادت باشد و خم شدن بجهة غیر خدا شرکست خواه
بقدری باشد که بحد رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت نباشد و بحد رکوع برسد
بصورت شرکست و اما سجود از برای غیر خدا مطلقا شرک فعلیست مگر سجود ملئکه از برای

حضرت ادم که سجود تعظیمی بود و آنهم باذن خدا بود نه غیر او و تعظیم انوار مقدسه اطهار را
ملئکه از برای او را نیز سجود نمودند در مشکوة در تتمه در بیان اعتقادات متعلقه بعدالت
است باید آنکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عادل است نه ظالم که خدا ظلم با حدی از
موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول دین است و منکر او یا مقصر مخلد در
جهنمست و خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست زیرا که ستم و ظلم قبیحست و قبیح
بر خدا جایز نیست و خدا منزه است از ظلم و شر پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه فعلها
خدا نیکو است و با غرض و فائده ایست که راجع بخلق است و فعل خدائی غرض و فائده نیست
و فعل خدا جبر نیست بلکه همه افعال خدا با مصلحتی است که عاید به بندگان است نه عاید
بخدا زیرا که خدا محتاج بچیزی و بکسی نیست و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف دلالت بر احتیاج خداوند بمحبت ندارد زیرا که بجهة اظهار جلالست
و اظهار جلال از خدا عین غناء مطلقست پس باید اعتقاد نمود باینکه مصلحت الهی درباره
هر کس هر چه قرار گرفته است خدا او را بجا آورده است خواه مصلحت دنیائی بنده باشد و
خواه مصلحت اخرت بنده باشد اگر چه بنده نمیداند زیرا که بسا چیزها هست که
بنده او را مصلحت دنیا و اخرت خود میداند و خدا او را مصلحت او نمیداند بجهة اینکه
خدا میداند که این چیز با این بنده یا در دنیا یا اخرت بنده هست . و چنین میداند
که این ضرر است برای او و حال آنکه منفعت و مصلحت او بود و این است پس واجبست اعتقاد
نمودن باینکه غرض و فائده افعال الهی به بنده بر میگردد نه بخدا و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه فعل خدا با غرض و فائده است نه بی غرض و فائده و این از اصول مذهبست و قول
اشاعره که میگویند افعال خدا بی غرض و فائده است غلط است و باید دانست که لطف خدا
بر خدا واجبست و لطف آنست که خدا کاری بکند که بنده بواسطه آن کار نزدیک بطاعت
و دور از معصیت خدا بشود از قبیل نصب انبیا و اولیا و ائمه هدی و علماء و فرستادن
کتابهای اسمانی و بیان نمودن احکام الهی و معجزه دادن به پیغمبران و ائمه و نصب عقل
و باید دانست که حسن و قبح اشیا عقلی است نه شرعی چنانچه اشاعره باین قائلند و این
غلط است چنانچه در اصول بتفصیل بیان او شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه

ورضا شدن بظلم هم

(ی)

حضور میرساند
و بنده اینرا نمیداند لهذا
او را نمیخواهد چیزها هست
که مصلحت دنیا یا اخرت
هم

خدا آنچه اصلح است بحال بندگان بعمل میآورد یعنی آنچه صلاح بندگان در او بیشتر است واجب
کند و این از اصول مذهب ماست و قول بعضی از حکما که مجرد صلاح کفایت میکند غلط است
زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میآید و او عقلاً قبیح است و حکیم بدون جهة و سبب و هم کار
جهة و سببی داشته باشد که او اصلح خواهد بود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند نه جبر
کرده است نه تفویض بلکه میانه و اعتدال کار کرده است باین معنی که بندگان را خداوند بوجود
میانه و خلق فرموده است که نه بیکاره اند که جبر است که هرچه میکنند خدا میکند نه بنده
و نه بیکاره اند که هرچه بندگان میکنند خود میکنند بقوة و قدرت خود بی قوة و قدرت
الهی که تفویض باشد بلکه با اختیار و ند که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی
اجبار و اکراه بلکه خدا قوة و اسباب و الات را داده و راه خیر و شر را بمردم نموده هر کس به
اختیار خود خوب میکند مستحق ثواب است و هر کس باختیار بد کند مستحق عقاب است مثلی بیان کنم
تا مطلب معلوم شود مثلا استاد نجاری شاگرد نزد او میآورد و در ساختن و پنجره
ساختن و ارسی ساختن را باو نشان میدهد و بعد تیشه و اره و رنده و چوب و اسباب را باو می
دهد و میگوید که یک پنجره با این قد و با این وصف بساز شاگرد میاید بر تیشه استاد و بالات
و اسباب او و باستاد بگه استاد باو نشان داده است باختیار خود بجای اینکه کسی او را بجبر بدارد
دری میسازد هرگاه استاد او را چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم پنجره بساز شاگرد هیچ
نباید بگوید که تو چرا استاد بمن یاد دادی یا چرا تیشه و اره و رنده بمن دادی و این در ساختن
من است بجهة اینکه اسباب را تو بمن دادی و استاد برای تو بمن نشان دادی هرگاه این را بگوید او را
عقلا منع و مذمت میکنند که اسباب تو دادند پنجره بسازی نه اینکه در بسازی پس خداوند
دست و پا و چشم و گوش و قوت و قدرت و شهوت داده است که عبادت خدا را بنده بکند
نه اینکه معصیت او را بکند از قبیل زنا و لواط کردن و حرام خوردن و بحرام دست دراز
کردن و بنامحرم نگاه کردن و غیبت کردن و فحش دادن و ظلم کردن و زدن مسلمانان
و غیر اینها از معاصی **فائده** بدانکه ابوحنیفه گفت که هرچه هر کس میکند خدا میکند و شخص
مجبور است در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود زیرا که چیزی موجود نمیشود که دیده
نشود و شیطان با آتش معذب نمیشود زیرا که از آتش خلق شده است و جنس ضرر و اذیت بجنس

خود ضرر نمیرساند بهلول چون این را شنید کلوخی برداشت و بر سر او زد و سر او شکست و خون
جاری شد و گفت هر سه مسئله ات باطل شد ابوحنیفه رفت پیش خلیفه شکایت از بهلول
کرد خلیفه بهلول را طلبید و گفت سر ابوحنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکستم
خدا شکسته است نه من چرا ابوحنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگوئی
جنس بجنس اذیت نمیرساند درد را نشان من بده تا ببینم راست میگوئی گفت دیده نمیشود
بهلول گفت چگونه میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود ابوحنیفه گفت سرم شکسته است
بزدن کلوخ گفت تو میگوئی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است و تو هم از خاک
خلق شده پس چگونه میشود که کلوخ سر تو را بشکند ابوحنیفه خجل شد و برخواست
و رفت خلیفه و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه را از طینت
اعلا علیین و قلبهای شیعیان را از آن طینت خلق فرموده است و خلق فرموده است بدنهای
شیعیان را از غیر آن طینت و طینت کفار و منافقین را از طین سجین خلق فرموده است
و مستضعفین را از گل چسبنده که غیر از این دو طینت میباشد خلق فرموده است
و کیفیت خلط کردن این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و چون خداوند
پیش از خلقت میدانست که مؤمن خوب میشود بسبب ایمان و کافر بد میشود بسبب کفر لهذا
مؤمن را از طینتی که مناسب او است خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت
سجین خلق فرمود نه اینکه طینت علیین باعث خوبی مؤمن میشود و طینت سجین باعث
بدی کافر میشود تا جبر لازم آید **مشکوة سیم** در بیان اعتقادات نبوت است و نبوت
بر دو قسمست عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیا است و اما ثانیه نبوت محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله است و این اعتقادات مشتمل بر چند مصباح است **مصباح اول**
در نبوت عامه است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغامبران و آن اجمالا
و عدد آنها بروایت مشهور یکصد و بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل هزار
گفته اند و واجب است اعتقاد نمودن بعصمت انبیا از اول عمر ایشان تا آخر عمر ایشان
که هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول
مذهب است نظر باینکه اهل عامه پیغامبران را معصوم نمیدانند بجهة پوشانیدن

خطاهای و نسیان ایشان را و این غلط است و واجب است ایمان آوردن بهمه پیغمبران و
و تصدیق نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او و نیز آنکه اختلافی در دین خدا با یکدیگر
نداشتند و همه یک حرف زدند در ذات و صفات خداوند و چنین باید تصدیق ایشان را
در آنچه آورده اند از جانب خدا نمود اگرچه در این شریعت عمل کردن بآنها جایز نباشد بجهة
نسخ شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعض دیگر را نموده اند و واجب است ایمان آوردن بجمیع
ایشان و واجب است ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از جانب خداوند آورده اند که جمیع
بعض آنها ناسخ بعض دیگر نیست و کتابهای آسمانی که نسخ نموده اند بعض آنها بعض دیگر را چهار تا
میباشد اول توریه موسی دوم انجیل عیسی سیم صحف ابرهیم چهارم قرآن محمد صلی الله
علیه و آله و زبور داود ع ناسخ کتابی نبود بلکه بیان توریه را نمود و کتابهای آسمانی دیگر
از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر از اینها از سایر پیغمبران که از ایشان نازل
شده و در روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از آسمان نازل شده و در حدیثی یک
صد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم بیست صحیفه نازل شد
و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند ع سریانی بودند
آدم و شیث و اخنوخ و نوح و ه نفر ایشان از عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل
و محمد ص و ششصد نفر پیغمبران از بنی اسرائیل بودند اول ایشان موسی و آخر ایشان
عیسی و در خبر چهار هزار بودند و واجب نیست دانستن آنها را مفصلا لهذا اما
اجمالا ایمان کردیم و انکار نمودن یکی از پیغمبران انکار نمودن همه است و همچنین
انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از آسمان نازل فرموده است انکار همه
میباشد و واجب است ایمان آوردن بمشهور ایشان مثل آدم و نوح و ابرهیم و شیث
و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذو الکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس
و یحیی و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و غیر از اینها که اسم شریف آنها را
خداوند در قرآن بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت بایشان وارد شده است
از اخبار محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه و آنچه در آیات یافت
شود که بحسب ظاهر لفظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولی است نه معصیت

بجهة اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تاویل قرآنند چنین وارد شده است بدانکه
پیغمبران اولوا العزم پنج نفر بودند نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد ص و در معنی
اولوا العزم در اخبار اختلاف است مشهور آنست که پیغمبران اولوا العزم کسانی میباشند
که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغمبران دیگر پیشتر را نسخ کرده باشد و صاحبان شریعت
باشند و این از حضرت صادق ع و حضرت رضا ع منقول است و از حضرت باقر ع مرویست که
ایشان کسانی میباشند که عزم بر اقرار بعهد و میثاق فضیلت محمد و آل محمد ص نمودند
پیش از همه پیغمبران و حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در
روایتی از حضرت سجاد ع مرویست که اولوا العزم کسانی میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب
و جن و انس شده باشند **مصباح دویم** در نبوت خاصه است بدانکه واجب است
اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
آخر همه پیغمبران است و بعد از او پیغمبر دیگر از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس
بعد از او ادعای پیغمبری نماید کافر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله افضل و
اکمل و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی از جمیع پیغمبران و
از جمیع جن و انس و ملائکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودات
اولین و آخرین میباشد و خداوند بهتری از آنجناب خلق نفرموده است و بهتر از او
خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل اطهار او را پیش از همه موجودات بچندین هزار
سال خلق فرمود و او آخر همه پیغمبران فرستاد بجهة اینکه مرتبه فاتحیت و مرتبه
خاتمیت را داشته باشد و آنچه تمام نشده است و شریعتهای پیغمبران دیگر که پیشتر بجهة
مقتضی نبودن وقت و انحصار آنها را تمام کند و دیگر شریعتی شریعت او را نسخ نکند
و دین او بماند تا روز قیامت و واجب است اعتقاد نمودن باینکه شریعت آنحضرت همه
شریعتهای پیغمبران دیگر را در هم شکست و ناسخ همه دینها دین اوست و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه کتابی بعد از قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه پیغمبر ما محمد بن عبد الله است

واعتقاد نمودن باینکه محمد صلعم او را درست کرده است و از جانب خدا نیست بلکه شعر آنحضرت است
کفر است و باید دانست که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده است بلکه همه کتابهای آسمانی عربی نازل
شد لکن بگوش هر پیغمبر او و یکه میرسید بزبان قوم او بگوش او میرسید و واجبست اعتقاد نمودن
خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر پیغمبر او است و خود پیغمبر او و نیست و باطن آنحضرت
نیست اگرچه علم او در باطن آنحضرت است لکن قرآن معجزه پیغمبر او است از جانب خدا و خود
آنحضرت نیست و قول باینکه قرآن را جبرئیل از باطن پیغمبر او میگرفت و بظاهر او میرسانید
بیراهست و توجیه باینکه لوح و قلم از نور پیغمبر او است پس قرآن از قلم بلوح منقوش شد و
اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید و او به پیغمبر او و میرسانید
راهی دارد و بهمین مضمون حدیثی وارد است از رسول خدا صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه
قرآن قدیم نیست بلکه حادث است و کلام نفسی نیست و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن از خدا
بواسطه جبرئیل بآنحضرت نازل فرموده در مدت بیست و سه سال و در شب قدر از لوح محفوظ
تا باسمان اول یکدفعه نازل شد و از آسمان اول برسول خدا آیه آیه و سوره سوره نازل شد و از
نازل شدن جبرئیل قرآن را بر آنحضرت افضلیت جبرئیل لازم نمیاید که او واسطه است و با آنحضرت
پیش از آوردن جبرئیل قرآن را از برای او میخواند نشست و حال آنکه بعد از ده سال دیگر آن را همچنین
قرآن نازل شد پس رسول خدا صلعم بطریق اولی میخواند نشست و کیفیت آنرا در کتاب مشکوة الانوار
مفصلا نوشته ام اگرچه ظاهر آیه وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ
الْقُوَىٰ دلالت بر نزد انستن آنحضرت میکند با بعضی آیات دیگر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
اگر تمام جن و انس جمع شوند نمیتوانند مثل قرآن بیاورند بلکه مثل آیه و سوره از او نمی
توانند بیاورند بجهة اینکه قرآن معجزه پیغمبر او است و معجزه آنست که از جانب خدا باشد
که همه مردم عاجز باشند از مثل آوردن او و غاده و واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه
احکام الهی در قرآن میباشد و هیچ تر و خشکی نمیباشد در عالم مگر اینکه حکم او را خدا
در قرآن بیان فرموده است و علم آنها در نزد پیغمبر او و اوصیای آنحضرت است و واجب
اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرآن را نمیدانند مگر خدا و رسول و امام و کسانیکه پیغمبر او
و امام او تعلیم داده باشند زیرا که آنها راسخون در علم میباشند و انکار قرآن

کفر است و استخفاف قولی مثل بد گفتن یا فعلی العیاذ بالله مثل بقاذورات انداختن یا
پا براو زدن بجهة استخفاف یا حدث بر او نمودن یا بول و غایط بر او انداختن کفر است
و اما پا دراز کردن در نزد او بغیر استخفاف کفر نیست و خوب هم نیست و هم حدث نمودن
در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآن اصلی تغییر و تبدیل بر او واقع
نشده است اگرچه از قرائتها دیگر بعض منافقین انداختند یا تغییر دادند و آن قرآن اصلی
در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قرآنی یعنی
از این قرآن که بر محمد بن عبدالله صلعم نازل شده است دیگر نازل نمیشود و ادعای نزول
قرآن دیگر کفر است خواه بر پیغمبر او و خواه بر نایب او و انکار همه قرآن یا بعضی از او را
اگرچه یک سوره یا آیه باشد کفر است و واجبست اعتقاد نمودن بانچه در قرآن میباشد
از حلال و حرام و قصهای پیغمبران و وقوع واقعات و حدوث حادثات و حکایات
و اخبار آینده و گذشته و انکار یکی از اینها کفر است مصباح چهارم در اعتقادات
متعلقه بصفات پیغمبر او و هو محمد بن عبدالله صلعم بدانکه باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت امی
بود یعنی درسی نخوانده بود و کسی او را تعلیم نکرده بود از جن و انس و آنحضرت سایه
نداشت و در نزد ماه و آفتاب و چراغ زیرا که نور اینها از نور آنحضرت منور شده است
و ابر بر سر آنحضرت سایه میانداخت و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و
چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه در بیداری میدید در خواب هم
میدید و میشنید و میشنید و وقتیکه راه میرفت نور روی آنحضرت در و دیوار را روشن می
کرد حتی آنکه زنهای آنحضرت در شبها تار سوزنی که گم میکردند بروشنائی نور جمال آن
حضرت او را پیدا مینمودند بی شمع و چراغ و زمین غایط و بول آنحضرت را فرو میبرد و جنابت
و جماع او یکی است و عرق آنحضرت از مشک و عنبر خوشبوتر بود و ختنه کرده و ناف بریده
و پاک و پاکیزه از مادر متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملئکه نازل
شدند و بتها سرنگون افتادند و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود
شکست و دریاچه ساوه که در او ماهیان بودند که بعضی از مردم آنها را میپرستیدند
خشک شد و ماهی های او مردند و آتشکده فارس که هزار سال بود افروخته بود و مردم

برامام وخواهم در شرح اوصاف و انوار حضرت محمد بن عبدالله ص

او را عبادت مینمودند خاموش شد و از نور جمال آنحضرت قصرهای بصری و شام را آمنه والده آن
جناب از مکه معظمه مشاهده نمود و نماز شب بر او واجب بود و خوف و بیم آنحضرت تا دو ماه
راه بود بکافران منافقان بهر طرف که رو مینمود بجهت جهاد و تبلیغ رسالت الهی را ابلاغ نمود
و بر اذیت و آزار و جفا دشمنان اهل صبر بود تا دین را روشن کرد و کفر را برطرف نمود و جهاد
زن و بیشتر بعقد نکاح از برای آنحضرت حلال بود و از برای دیگران حرام است و خمس غنیمت یا آن
زنها بر آنحضرت واجب بود علی قول و هر گاه زنی خود را بر آنحضرت می بخشید بر او حلال بود
و با فقرا و مساکین می نشست و حیز می نمود و در بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت
مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد از اول عمر تا باخر عمر و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد
و دین خدا را اشکار نمود و شریعت خود را ظاهر کرد و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل مینمود
و بدین ابرهیم و موسی و عیسی و غیر از ایشان از پیغمبران نبود و رعیت کسی نبود
و افضل از همه پیغمبران بود بلکه از جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات
و انسان و جنیات و ملکیات و فلکیات و بهتر از جمیع موجودات از ارضین و سموات
بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرموده
که اگر آنحضرت را خلق نمیفرمود هیچ موجودی بوجود نمی آمد و اعلم از همه مخلوقات بود اگرچه
بحسب ظاهر جبرئیل واسطه پیغام الهی بود در بعض اوقات از برای او ولکن چون خادم و
خدمتکار آنحضرت بود و عزرائیل بی اذن داخل در حجره طاهره او نشد و جبرئیل فخر
نمود بخادمی او و همه علوم اولین و اخرین را خداوند باو عطا فرموده بود و از هر
جهت کامل بود و ناقص نبود بنده خدا بود و مخلوق بود خالق نبود عاشق نشد و لهو
لعب نکرد و خیانت ننمود و راستگو بود و دروغ نگفت بچشم بهم زدن معصیت الهی را
نکرد و نور او را خداوند پیش از همه موجودات خلق فرموده و عرش و کرسی و لوح و
قلم و آسمانها و بهشت و ملئکه و آفتاب و ماه و مجردین و مقدسین را از نور او خلق فرموده
اما کیفیت اینکه خلقت اینها را از نور آنجناب نمود در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل تمام نوشته
هر کس بخواهد مطلع شود رجوع باو نماید و اجمالاً این علوم را خداوند همه باو عطا فرموده
بود و تفصیلاً او را آیه بآیه و سوره بسوره خدا از برای او نازل میفرمود بواسطه

جبرئیل یا غیر از او از ملئکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای نفس حرف نمیزد بلکه حرف
حرف میزد از جانب خدا بود که وحی باو فرموده بود و شاعر نبود و ساحر نبود و کذاب
نبود و دیوانه نبود و اعتقاد نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است
و آنحضرت پنج روح داشت یکی روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی
روح ایمان و یکی روح القدس و بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخواسته
شد و مؤمنین چهار روح اولی را دارند و کفار و منافقین سه روح اولی را دارند
و امام نیز پنج روح دارد **مصباح پنجم** در اعتقادات متعلقه بمعجزات آنحضرت
و او بسیار است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب معجزات بود
مثل شق القمر کردن و سنگریزه در دست آنجناب تسبیح و تقدیس آنجناب نمودند و
هر جا که راه میرفت در و دیوار و سنگ و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر
خدا را که میکرد همه اینها با آنحضرت ذکر خدا را مینمودند و بر هرچه که میگذشت بر
او سلام مینمودند و بتعلیم الهی خبر از آینده و گذشته میداد و خبر از آنچه در شبها مردم میخوردند
میداد و آنچه در خانها پنهان کرده بودند خبر میفرمود و مرده باذن خدا زنده میکرد
و آنچه از خدا میخواست خداوند باو عطا میفرمود و هر خارق عادتی که میخواست
بکند بجهت معجزه از خداوند سؤال مینمود و خداوند رد نمیکرد و جاری میکرد و
خود بخودی بی اذن الهی کاری نمیکرد و عنوان نکرد و هر معجزه که پیغمبران
گذشته داشتند همه آنها را با معجزات غیر از آنها را داشت قولاً و فعلاً و همه از جانب
خداوند بود و علم بهر چیزی داشت و آناً فآناً علم او زیاد میشد و هفتاد و دو اسم
الهی را میدانست و یک اسم را نمیدانست که او مختص خداوند است و سایر پیغمبران
از این هفتاد و دو اسم بعضی یکی میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار تا بعضی هشت تا بعضی
بیست تا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم نموده بود بواسطه این
اسما میدانست و نمیخواست چیزی را مگر آنکه میدانست که او را خدا میخواهد بجهت علمی که خدا
باو عطا فرموده بود و ملک نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شد
نه بر غیر او و خبر از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام

در معراج جسمانی است

داد و خبر از زمان بعد افعال و اقوال بلکه حال ظاهر است در میان مردم داد و خبر از مبدأ
و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم آنچه سر دید با آسمانها با همین جسم و جسد
رفت و لباس او در بر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که در نزد عرش خواست که نعلین را
بیاورد خطاب مستطاب از رب الارباب در رسید که ممکن بگذار که از گرد
نعلین تو عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات را طی نمود بهمین جسم و
جسد ظاهری عنصری و بجائی رسید که هیچیک از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و روحانیین
و مقدسین و انبیاء مرسلین و کروبیین نرسیده و نمیتوانستند برسند و نخواهند رسید
و حال آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی با او در آن مقام و مرتبه شریک نبود و نخواهد بود
و علوم غامضه و مکاشفات مشکله بر او ظاهر شد که بر کسی پیش از او ظاهر نشده بود

مصباح ششم در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرت ص و آنچه واجبست اعتقاد نمودن
بمعراج جسمانی آنحضرت ص که بهمین جسم و جسد بآسمانها رفت و بالاتر از اوج کرسی و عرش
رفت و بمقام قاب قوسین رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی نبوده و نیست و نخواهد بود
که باین مقام برسد و این مقام انتهای امکانست لکن نه اینکه بمقام واجب سبحانه رسیده باشد
و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی بی جسمانی کفر است و قول باینکه بر
باطن خود فرو رفت بجهت اینکه باطن آنحضرت ص معراج بود و عرش و کرسی باطن آنحضرت است
باطل است و قول باینکه عناصر اربعه جسم ظاهر خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد
در هر کره از کرههای این کره چهارگانه گذارد غلط است و شبهه اینکه لازم میآید از رفتن آنحضرت ص
باین جسم باسمانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها نامربوط است زیرا که خداوند بر همه
چیزی قادر است چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغمبر او را خود را از زمین بمقام قاب و
قوسین که چندین هزار سال راه است برد همچنین قادر است که او را باسمانها ببرد بی
پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود اینکه عیبی ندارد عقلاً و شرعاً پاره شدن
و بهم آوردن آنها را و اینهم بمعجزه آنحضرت ص است با وجود اینکه عیسی و ادریس نیز باسمان
بهمین جسم رفتند و قول باینکه بخیال یا بنوم بمعراج رفت کفر است و دیگری از پیغام
آوران باین معراج نرفت بغیر از آنحضرت و براقی که آن حضرت ص سوار شد در راه معراج دیگر

در اعتقادات متفرقه

از مخلوقات سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت ص از اسرار و انوار دید دیگری ندید و
آنچه بر آنحضرت ص معلوم شد از علوم بر دیگری معلوم نشد و سایر انبیاء و ائمه و جمیع بجمیع روز
بروز و ساعت بساعت و آنا فآنا علم و فضل آنحضرت ص زیاد میشد و فیض وجود و لطف خدا و علم
باو زیاد میشد پس نقص نسبت بآنجناب نیست بلکه فیض وجود الهی است که آنا فآنا بر آنحضرت ص
میرسید و زیاد میشد و پیش از آنها از همه جهت کامل بود و در زمان آینده کامل است
و همچنین تا آخر **مصباح هفتم** در اعتقادات متفرقه و در او چند نور است

نور اول بدانکه آنحضرت ص بشری بود که خداوند باو وحی میفرمود و وحی بچند طریق
اول آمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم آمدن ملک دیگر غیر از جبرئیل سیم ایجاد کردن
خداوند کلام را بی واسطه جبرئیل و با آنحضرت ص حرف زدن چهارم در خواب خطاب باو میرسید
بلا واسطه یا بواسطه ملکی پنجم دمیدن خداوند علم را در قلب آنحضرت ص و این قسم را الهام
نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر میکرد بقلم و لوح که بنویسد چون
تمام میشد بر پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل باو نگاه میکرد و هرچه در او نوشته
بود بمیکائیل میرسانید و جبرئیل به پیغمبر او را میرسانید و قول باینکه وحی را
جبرئیل از جاهی که دیگر بنا بایست میگرفت و از جای دیگر گرفت که بر پیغمبر وحی کند
کیست چون بر چاه آمد دید که علی بن ابیطالب ع وحی را از خدا میگیرد از غلطهای غلاط است و
واجبست اعتقاد نمود باینکه جبرئیل بر آنحضرت ص نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن
آنحضرت ص بود ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب الهی لازم میآید و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه آنحضرت ص در پیغامآوری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی ع
فرستاد و چون محمد ص بعلی ع شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد ص و خدا هم امضای
فعل جبرئیل را نمود کفر است و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر فرستاد باشتباه بنزد
محمد ص آمد غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت ص پیغامآور بود نه دیگری
و دیگری هم این منصب نبود و پیش از خلقت آدم محمد ص پیغامآور و رسول خدا بود و
خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که محمد بن عبدالله ص رسول و
نبی و محدث و امام بود و این چهار منصب را داشت و فرق در میان اینها آنست که

ورسول کسی است که در بیداری وحی باو نازل میشد و ملک شخصاً او را میدید و غیر او را میدید و نبی
آنست که در خواب میدید مثل حضرت ابرهیم که در خصوص ذبح فرزندش و مثل حضرت رسول
پیش از مبعوث شدن برسالت و محدث آنست که ملک با او سخن میگوید و او ملک را نمی بیند
و اینمعنی در حدیث صحیحی است که از حضرت باقر علیه السلام منقول است و امام آنست که هم خواب می بیند
ملک را و هم در بیداری در هر دو حال وحی با و میرسد و بعضی از اخبار اختلافات دیگر هم
دارد در خصوص اینها و بعضی از علما هم فرق دیگر گذارده اند چون رساله بجهة عوام
است مختصرا اولی است و تفصیل همه را در کتاب مشکوة الانوار ایراد نموده ام **نور دوم**
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت شفاعت کننده گناهکاران است در قیامت
و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت و اختیار بعضی احکام را خدا وند با و داده است
که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را که میخواهد باذن خدا وند و خدا وند
با و علم داده بود که میدانست که خدا آنچه میخواهد و چون خداوند نمازهای پنجگانه را
در اول دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر
دو رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا دو رکعت و آنچه
خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط
میشود بجهة آنکه آنحضرت رحمة للعالمین است و مشفق است از برای امت خودش نخواست
که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده ساقط نمی شود
تا آنکه بالمرة آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون
حضرت فاطمه علیها السلام متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول صلعم باین شکرانه یک رکعت نماز
بر نماز مغرب زیاد کرد و چون حضرت امام حسن علیه السلام در وقت ظهر بود متولد شد حضرت
باین شکرانه دو رکعت زیاد نمود بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد
هنگام عصر بود حضرت بجهة این شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و از آنجهة
است که ارث زن نصف ارث مرد است اگرچه علت دیگر وارد و در نماز میباشد
و چون حضرت فاطمه مادر است و مادر اصل است یک رکعت اصل باقی ماند و دو رکعت
فرع ساقط شد در سفر و نماز عشا هم علت دارد که در مشکوة الانوار ذکر کرده ام

و ایضاً خدا حرام نمود شراب را و آنحضرت حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزه
ماه رمضان را و سنت نمود رسول خدا صلعم روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعض
چیزها دیگر را آنحضرت مکروه نمود و دیه چشم و دیه نفس را رسول خدا صلعم وضع نمود و غیر
از اینها بسیار بر آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خدا وند اجازه فعل
آنحضرت را نمود **نور سیم** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلایق عرض
بر آنحضرت میشود در حال حیات یا بعد از وفات او یا بدیدن اعمال ایشان بجهة عمود
نوریکه عکس خلایق و اعمال آنها در او منتقش میشود و امام او را می بیند یا بجهة اینکه
ملئکه نامه اعمال خلایق را باو عرض میکنند پس هرگاه در نامه اعمال امت بدی می بیند
استغفار میکند از برای ایشان و هرگاه خوبی می بیند خوشحالی آنحضرت زیاد میشود
و باید اعتقاد نمود باینکه انبیا از نور آنحضرت خلق شده اند و همچنین اوصیا ایشان
و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث گذارده و وارث او از او ارث می برند و حدیث
اینکه پیغمبر وارث نمیگذارد از مجعولین اهل سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه
آنحضرت وصی تعیین نمود بعد از خود و آن وصی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و آنحضرت
بعد از پیغمبر او وصی بلا فصل و خلیفه مطلق و جانشین او است و آنچه مذکور شد
همه از اصول مذهب است و بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی بر وی کار است اختلاف
طبقات انبیا بجهة اختلافات تجلیات است و امامت فرع رسالت است و باطن او است
و این قولی است که بکار عوام بر نمیخورد و واجب هم نیست دانستن این بلکه هرگاه این
ندانند بهتر است بجهة اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار او را نموده اند **مشکوة چهارم**
در بیان اعتقادات متعلقه بامامت است و در او چند مصباح است **مصباح اول**
بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلعم دوازده وصی
و خلیفه و جانشین داشت که از جانب خدا پیغمبر او ایشان را تعیین نموده بود که وصی
آنحضرت باشند هر یکی بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن وصی پیغمبر او غلط است
و از مذهب اثنی عشریه خارج است مثل اهل سنت و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
اول اوصیاء رسول خدا صلعم امیر المؤمنین علیه السلام است نه ابوبکر و واجبست اعتقاد نمودن

باینکه وصی دویم آنحضرت امام حسن مجتبی پسر علی بن ابی طالب است نه عمر بن خطاب و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه وصی سیم آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچک او امام حسین است
نه عثمان بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما میباشند
و از فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم امام زین
العابدین ع و خلیفه و امام بر حق است بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین ع
که از غیر فاطمه است و کیسانیه که منسوب بمختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند بعد از شهادت
حضرت سید الشهداء ع قائلند بامامت محمد حنفیه پسر امیر المؤمنین ع و او را امام میدانند
و امام زین العابدین را امام نمیدانند و میگویند قائم آل محمد ع او است در کوه رضوی
که کوه عظیم واقع در یمن است غایب شده است در آخر الزمان ظاهر میشود و نمرده است
غلط است و مانع از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد ع نیست شاید زنده شود و
یکی از سرداران آنحضرت شود و محمد حنفیه بد نیست مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با
حضرت سید سجاد ع و مرافعه پیش حجر الاسود بجهة اظهار امامت حضرت امام زین العابدین
بود که بعد از آنحضرت امام موسی کاظم ع امام است و اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع
امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند و همچنین عبد الله افطح پسر دیگر آنحضرت امام نیست
چنانچه فطحیه میگویند و چون پای عبد الله بسیار بزرگ بود از این جهة او را افطح
میگفتند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند آنحضرت غایب شده است
و نمرده است و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آنحضرت امامی نیست چنانچه واقفیه
میگویند و این غلط است و اینکه بعضی میگویند که خداوند اول اسمعیل پسر امام جعفر صادق
علیه السلام را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بدا شد و امام موسی را امام قرار
داد نظر بحدیث زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدا لله فی شأنه و این مخالف اخبار
دیگر است و جمع زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشته‌ام پس مذهب کیسانیه
و زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه از مذاهب شیعه است لکن اثنی عشری
نیستند و معتقدند با تقصیر بلکه مخلد نیستند در جهنم و همچنین سنی لکن همه داخل در مسلمین
میباشند و پاک اند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرام است بنا بر مشهور

منصور اگرچه بعضی از علما سنی را کافر و نجس میدانند و از این عسر و حرج لازم میآید
و اخبار دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام
رضا ع بعد از حضرت امام موسی ع و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است
و بعد از او پسر آنحضرت امام علی النقی ع و بعد از او پسرش امام حسن عسکری ع امامست
و بعد از او پسر او مهدی صاحب العصر عجل الله فرجه امام است قائم آل محمد آنحضرت است
غایب شده است مصباح دویم در بیان معرفت پیغمبر و ائمه هدی ع است اما
رسول خدا ص ولادتش شب جمعه نزد طلوع صبح یا روز او نزد زوال در شعب ابی طالب
یا در خانه او در هفدهم ربیع الاول یا دوازدهم او در عام فیل که ۲۱ از تاریخ
اسکندریه گذشته بود در سال هفدهم سلطنت انوشیروان عادل یا کمتر یا بیشتر و از
وفات حضرت آدم تا ولادت آنحضرت هفت هزار و نهصد سال و چهار ماه و هفت روز گذشته
بود و نورش اول از همه موجودات خلق شده بود و در عالمها چندین هزار سال در
پردها و دریاهای مختلفه گردش میکرد تا آنکه با آدم منتقل شد عمر شریفش شصت و سه
سال که هم گفته‌اند پنجاه و سه سال در مکه ماند و چهل سال پیش از بعثت و سیزده سال
بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدة نبوتش بیست و سه سال هجرتش
از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه غره ربیع الاول و اختلافات
دیگر هم هست بعثتش در روز دوشنبه نزد زوال در بیست و هفتم رجب یا ۲۰ او و اختلافات
دیگر هم هست معجزاتش بسیار است مثل شق القمر و قرآن و معراج و سایه نداشتن و عرق
از بالای سر او پریدن و ابر بر او سایه انداختن و خواب و بیداری او یکی و بول و غایط
او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش تسبیح گفتن و بهر چه میگذشت بوی تعظیم
او مینمودند و مگس بر جامه او ننشستن و غیر از اینها از عجائبش. ۱۱ یا ۱۰ کنیزانش دو یا
بیشتر اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریه قبطیه دختر
فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه هر دو زن عثمان بن عفان شدند و هر دو شهید شدند
و بعضی گفته‌اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند و اینکه میگویند که بعضی جنبه بصورت
انها شد از برای عثمان معلوم نیست نامش هزار و یک لقبش از هزار بیشتر و کنیه اش

آنده متجاوز بود و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد المناف چند روز بعد از تولدش وفات
کرد مادر رضاعیش حلیمه سعدیه و ثویبه زن ابی لهب پدرش عبد الله بن عبد المطلب
چندگاه بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد یا هفتاد و شش که در بسیاری
از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان پنج ماه
تا روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا در ربیع الاول ممکن است که همه واقع شده
باشد اگرچه بعضی در معراج بیشتر قائل نیستند یا از خانه ام هانی دو جا اش یا در شعب ابی
طالب عروج باسمانها نمود سال وفاتش شصت و سه سال از عام الفیل که شنبه بود در روز
دوشنبه بیست و هفتم یا ۲۸ ماه صفر و خلافات دیگر هم هست قبرش در مدینه سبب وفاتش
از درد دل بگوشت بزغاله زهرآلوده که در خیبر زن یهودیه بایشان خورانیده بود
مدت نبوتش بیست و سه سال یا ۲۲ و هشتاد و یک روز و اختلافات دیگر هم هست امیر
المؤمنین ع وصی بلا فصل رسول خدا ص بود و بعد از او بیان احکام الهی را بخلق
مینمود روز ولادت باسعادتش جمعه وقت چاشت بعد از سی سال از ولادت باسعادت
رسول خدا ص در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت و سه سال و سی ۲ سال و چیزی با
با رسول خدا ص بود و سی و یکسال و چیزی کم بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش میباشد ۲ سال
چیزی کم دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو سال و سه ماه عمر بن الخطاب
ده سال و ماه عثمان دوازده سال و بعد از عثمان آنحضرت چهار سال و ماه خلافت نمود و در
این مدت سه جنگ آنحضرت کرد یکی با قاسطین که معاویه و اصحاب وی باشند و یکی با ناکثین
که عائشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را جنگ جمل میگویند که عائشه در آنجنگ
بر شتر سوار شده بود و یکی با مارقین که خوارج باشند و آنجنگ در کنار نهروان جای
واقع شد عدد اولادش بنابر قولی هفده پسر و نوزده دختر بود بعد از حضرت فاطمه ع
دوازده زن گرفته عدد اصحابش سیصد و نود و یکنفر بود نام مادرش فاطمه بنت
اسد پسر هاشم بن عبد المناف بود پدرش عمرو بود که اسم دیگر آن عمران و عبد المناف اصغر
بود و کنیه اش ابوطالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه اظهار اسلام ظاهر نمی
نمود و همیشه متکفل احوال رسول خدا ص بود و وصی دوازدهم حضرت عیسی بود وفاتش

۲۱ ماه رمضان بود بضرب ابن ملجم مرادی لع که بر فرق آنحضرت زد فاطمه ع پدر بزرگوارش
محمد ص مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از
پنج سال از بعثت رسول خدا ص و اختلافات دیگر هم هست عدد اولادش پنج نفر بود حسن ع
و حسین ع و محسن ع که سقط شد بظلم و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش هیجده سال و چهل روز
و بقولی هفده روز کم و بعد از رسول خدا ص هفتاد و پنج روز ماند وفاتش در عصر روز
دوشنبه ۳ جمادی الثانی در سال یازدهم هجرت بعلت رنجوری از ضرب و ... و اختلافات
دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در میان قبر و منبر رسول خدا ص امام دویم امام حسن ع
پدرش علی ع مادرش فاطمه بنت محمد ص تولدش چاشت روز سه شنبه ۳ شعبان یا نیمه رمضان
شب جمعه سال سیم هجرت در مدینه طیبه بقولی ۷ ماهه متولد شد عمر شریفش بروایت حضرت
صادق ع چهل و هفت سال با رسول خدا ص بود و چهل سال بعد از آنحضرت بود و سی سال با
امیر المؤمنین ع بود و ده سال بعد از آنحضرت مدت خلافتش ده سال و ۶ ماه خلافت کرد
نه سال و چهار ماه را بمعاویه واگذار نمود بجهة تقیه و حفظ خون و مال و عیال شیعیان
از دست معویه و اصحاب او عدد اولادش بقولی پانزده پسر و دو دختر بود و اختلافات دیگر هم
هست عدد زوجاتش شصت زن نکاحی گرفت بغیر از کنیز و متعه و سیصد و بعضی
گفته اند اما بسیار را طلاق گفت از اینجهت آنحضرت را مطلاق میگفتند وفاتش روز
۲۸ صفر سال پنجم هجرت بعلت سم الماس که جعده بنت اشعث بن قیس مشهور باسما
که باغوای معویه بآنحضرت خورانید و بعد از چهل روز از خوردن رحلت نمود مدفنش
در بقیع کنیه اش ابو محمد لقبش بسیار از آنجمله مجتبی امام سیم امام حسین ع پدرش علی ع
مادرش فاطمه ع تولدش سه شنبه یا پنجشنبه سیم یا پنجم شهر شعبان و شش ماهه متولد
بعد از تولد امام حسن بفاصله شش ماه در سال چهارم هجرت مدت عمرش پنجاه و شش ماه و هفت
یا هشت سال و با رسول خدا ص شش سال و کسری بود و با امیر المؤمنین ع سی سال مدت
خلافتش ده سال و در اینها اختلافات دیگر هم هست عدد زوجاتش پنج زن نکاحی
داشت سوای کنیزان بود اولادش شش پسر علی اکبر که سید سجاد باشد و علی اوسط که در
کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسید که از لیلا بنت عروه بود علی اصغر و محمد و جعفر

وعبدالله وسه دختر فاطمهٔ کبری بقولی و سکینه و فاطمهٔ صغری علیه وفاتش آنکه شب نیمهٔ
شعبان از مدینه بیرون آمد بجهة آنکه یزید پلید عنید نامه نوشت بحاکم مدینه که از
جانب معویه بود که آنحضرت را بگیرد یا او را بکشد و آمد در مکه یا روز عرفه ماه ذی حجه
در مکه بود بعد با اهل و عیال آمد بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید جمعی را فرستاده
بود که بر بهانه حج آنحضرت را در مکه بگیرند و شهید کنند و حضرت بعلم امامت میدانست
لهذا در روز عرفه نتیجه را بعمره مبدل نموده از مکه بیرون آمد و روانه عراق که کوفه
وغیرها باشد با اهل و عیال شد و در دوم یا ششم یا هشتم محرم وارد شد در زمین
معروف بکربلا و ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاد
و دور آنحضرت را گرفتند در آن بیابان و در روز جمعه یا دوشنبه یا شنبهٔ دهم ماه
محرم الحرام در سال شصت و یکم هجرت در وقت بعد الظهر او را با هفتاد و دو نفر از اقربا
و برادران و فرزندان و اصحابش بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند و در هر یک از حالات
دیگر هم هست و باین سبب فتنه ها در عالم پیدا شد و خونها ریخته شد و تا سال نکشید که همهٔ
اشقیا که با آنحضرت محاربه کردند بدرک اسفل السافلین من النار وارد گردیدند اللهم
اشدد علیهم العذاب و هفتاد و دو معجزه در راه کربلا و در وقت شهادت و بعد
شهادت از آنحضرت ظاهر شد مدفنش کربلا کنیه اش ابو عبدالله لقبش بسیار از آنجمله
الشهید **امام چهارم** اسمش علی ع پدرش حسین بن علی ع مادرش شهربانو بنت
یزدجرد پادشاه و یا پسر ابن کسری پادشاه عجم و بقولی ام ولد غزاله یا سلامه نام تولدش روز
جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم جمادی الاول یا ثانی یا رجب سال سی و هشتم
یا سی و یک هجرت در زمان خلافت امیر المؤمنین عمر شریفش پنجاه و هفت سال و هشت سال
و اختلافات دیگر هم دارد یکسال و پنج ماه و هفت روز با امیر المؤمنین ع بوده ده سال
با امام حسن دوازده سال با امام حسین که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بوده
و بعد از شهادت آنحضرت مدت عمر و خلافتش سی و پنج سال یا قدری بیشتر یا کمتر بود
لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد و زین العابدین کنیه اش ابو الحسن اول یا عباسی و
ابو الحسن ثانی یا عباری و ابو محمد و معجزاتش بسیار بکثرت نکاحی داشت که او ام عبدالله

دختر

دختر حضرت امام حسن مجتبی ع بود بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی هفت پسر و نه دختر
و بقولی دوازده پسر و چهار دختر از آنجمله زید شهید بود که بطلب خون سید الشهداء ع
خروج کرد و بدست یوسف عمر ثقفی در کوفه شهید شد باشارهٔ هشام بن عبدالملک مروان
و چهار سال یا دو سال نعش مبارکش بدار آویخته بودند تا آنکه عنکبوت اخذ او و ندا فرمود
که عورت او را تار تنیدند وفات حضرت سجاد روز شنبه دوازدهم محرم در سال یکصد و
دهم هجری و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهر بود که هشام بن عبدالملک با او خورانید
مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرت را با سر برهنه بشام بردند یکدفعه در زمان خلافت
یزید ملعون دفعهٔ دیگر در خلافت هشام اما دفعهٔ دوم باعجاز امامت از غل و زنجیر
خود را بیرون آورده و همان روز وارد شام شد بهشام فرمود این منم و این تو هر چه
میخواهی از من و دفعهٔ سیم نیز همگویند که یزید او را دو باره با سر برهنه بشام برد و زینب
خواتون در السفر ثانی در یکفرسخی شام رحلت فرمودند والله العالم **امام پنجم**
امام محمد باقر ع اسم شریفش محمد کنیه اش ابو جعفر لقبش بسیار از آنجمله باقر العلوم
معجزاتش بسیار پدر بزرگوارش علی بن الحسین مادرش ام عبدالله دختر امام حسن
مجتبی و بقولی اسما بنت عبدالرحمن ابی بکر ولادتش روز جمعه یا شنبه در مدینهٔ طیبه اول
رجب یا بیست و دوم یا سیم صفر در سال پنجاه و هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت
معاویه که از عوی بعوی تا لید سلک اسن عمر شریفش پنجاه و هفت یا هشت سال
یا کمتر و هفتاد و هشت نیز گفته اند پنجاه سال بالحیات جدش حسین بن علی ع بود بنابر قولی
سی و سه سال با پدرش علی بن الحسین بود مدت خلافتش بعد از پدر هیجده سال یا نوزده
یا هفده و اختلافات بسیار نیز هست عدد زنان واجبش بزن نکاحی غیر از کنیزان عدد اولادش
بقولی چهار پسر و دو دختر و بقولی پنج پسر و دو دختر وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی
حجه یا ربیع الاول یا ربیع الثانی در سال یکصد و چهارم یا هفتم از هجرت و اختلافات
دیگر هم هست علت وفاتش زهر بود که ابرهیم بن ولید با آنحضرت خورانید یا هشام عبد
الملک مروان باشارهٔ زید عموزادهٔ آنحضرت بغیر در زین بود بعد از سواری آنحضرت
یا از زین انار بود زهر شهید شد مدفنش در بقیع **امام ششم** امام جعفر صادق ع

اسم شریفش جعفر القابش بسیار از انجمله صادق آل محمد کنیتش ابو عبدالله اصحابش چهار هزار
و سیصد نفر پدرش امام محمد باقر ع مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش
روز شنبه هفدهم ربیع الاول در سال هشتادم از هجرت در زمان خلافت عبدالملک
مروان در مدینه و اختلافات دیگر هم هست در سال تولدش عمر شریفش شصت و پنج و اختلافات
دیگر هم هست هشت زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان اولادش هفت پسر سه دختر و بقولی دختر هم داشت
و فاتش دوشنبه بیست و پنجم شهر شوال و بقولی ماه رجب در سال یکصد و چهل و هشت یا پنج
هجری قاتلش منصور دوانقی ملعون که از خلفای بنی عباس بود بواسطه زهری که باو
حضرت در میان طعام خورانید مدفنش در قبرستان بقیع در مدینه طیبه مدت
خلافتش سی و سه یا چهار سال و اختلافات دیگر هم هست و چون آنحضرت در آخر دولت
بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود و این دو طایفه با هم نزاع میکردند حضرت با سودگی
مشغول بیان احکام الهی بود از این جهت مذهب را نسبت با آنحضرت میدهند چون مذاهب
حقه را آنحضرت رواج داد **امام هفتم امام موسی ع** اسم شریفش موسی القابش بسیار
از انجمله کاظم کنیتش بسیار از انجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر صادق ع مادرش حمیده
بربریه یا فاطمه اندلسیه تولدش یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر در سال یکصد و بیست
و نهم هجری در ایام سلطنت ابرهیم بن ولید عباسی عدد اولادش هیجده پسر و نوزده دختر
کم و زیاد هم گفته اند زن نکاحی نداشت همه اولادش از کنیزان بود عمرش پنجاه و چهار
سال و شصت نیز گفته اند مدت خلافتش بیست و هفت سال اختلافات دیگر هم هست وفاتش
عصر جمعه پنجم رجب و اقوال دیگر هم هست در سال یکصد و شصت و هفت هجری یا یکصد و
هشتاد و سیم هجری در ایام خلافت هرون الرشید عباسی بعلت زهری که سندی بن شاهک
ملعون حرامزاده بدتر از یهود با نحضرت خورانید بعد از آنکه هفت سال یا چهار سال
آنحضرت را در بصره یا بغداد حبس کرده بودند مدفنش در بغداد معروف بکاظمین
امام هشتم امام رضا ع اسم شریفش علی لقبش رضا کنیتش ابو الحسن ثالث بنا بر اینکه
ابو الحسن اول امیر المؤمنین است و ابو الحسن ثانی حضرت امام موسی است و بنا بر اینکه حضرت
امیر المؤمنین را منظور نداشته باشند حضرت امام موسی را ابو الحسن ماضی و حضرت

امام رضا را ابو الحسن ثانی میگویند و حضرت سجاد را ابو الحسن اول و حضرت کاظم ابو الحسن
ثانی و حضرت رضا را نیز ابو الحسن ثالث میگویند و معجزاتش بسیار است پدرش امام موسی مادرش
کنیزی بود ام البنین نام یا نجمه تولدش در مدینه در روز جمعه یا شنبه یا پنجشنبه یازدهم
ماه ذی حجه یا ذیقعده در سال یکصد و چهل و هشت یا یکصد و پنجاه و سه هجری در زمان
منصور عباسی یک سال بعد از رحلت حضرت صادق ع اصحابش زیاده از دویست نفر عمرش
پنجاه و پنج و اختلافات دیگر هم هست در هر یک از مذکوران مدت امامتش بیست و یک سال
و کسری و اختلافات دیگر هم هست دو زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی
پنج پسر و یک دختر و بقولی همین امام محمد تقی را داشت وفاتش روز جمعه بیست و چهارم ماه
رمضان در صفر نیز گفته اند در سال دویست و سه هجری بعلت زهری که مامون ملعون
با نحضرت خورانید در طوس رحلت فرمود قبرش معروف و اهل آسمانها و زمینها استغاثه امام
نهم امام محمد تقی ع اسم شریفش محمد لقبش تقی کنیتش ابو جعفر معجزاتش بسیار
پدرش امام رضا ع مادرش کنیزکی ام ولد که خیزران نام داشت یا ریحانه تولدش در
مدینه در روز جمعه دهم رجب یا نیمه رمضان و اختلافات دیگر هم هست در سال یکصد
نود و پنج هجری در زمان خلافت مامون بن هرون ملعون یک زن نکاحی داشت که ام الفضل
دختر مامون باشد بغیر از کنیزان اولادش دو پسر و دو دختر بعضی زیاده گفته اند عمرش بیست
و پنج سال و دو ماه اختلافات دیگر هم هست وفاتش در بغداد دوشنبه اول ماه ذیقعده
در سال دویست و بیست هجری بعد از درک رفتن مامون ملعون بدو سال و نیم مدت
امامتش هیجده سال و چیزی و اختلافات دیگر هم هست علت وفاتش آنکه ام الفضل زوجه
ملعونه آنحضرت بتحریک معتصم عباسی دستمال بزهر آلوده در وقت مجامعت با نحضرت
داد و باین سبب زهر تاثیر در آنحضرت نموده رحلت فرمودند و در جنب جد بزرگوارش حضرت
امام موسی ع در بغداد مدفون شد **امام دهم امام علی النقی ع** اسم شریفش
علی لقبش نقی کنیتش ابو الحسن رابع و ابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش
امام محمد تقی ع مادرش کنیزکی بود سوسن نام و بقولی دره مغربیه تولدش روز جمعه
یا سه شنبه دوم ماه رجب یا در ماه ذی الحجه یا جمادی الآخر در سال ۲۱۲ یا ۲۱۴ هجری در زمان

خلافة مامون ملعون عباسی در حوالی که مکانیست نزدیک مدینه عمرش ۲۵ سال و در هر یک
اختلافات دیگر هم هست عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت اولادش از
کنیزان بودند امامتش ۱۷ سال و چیزی بالا در زمان خلافة معتصم و الواثق بالله و متوکل
و مستعین بالله و معتز بالله عباسیان علیه وفاتش آنکه متوکل یا معتز بالله بدستیاری یحیی بن
هرثمه آنحضرت را در سر من رای زهر خورانید وفاتش در شنبه بیست و هشتم شهر جمادی الاخری
در ۲۵۴ سنه هجری و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست و در سر من رای در خانهٔ
خود مدفون شد امام یازدهم امام حسن عسکری ع لقبش زکی کنیتش
ابو محمد پدرش امام علی النقی ع مادرش کنیزکی بود سمانه نام و مکنّیه بام الحسن معجزاتش
بسیار تولدش در جمعه چهارم ماه ربیع الاولی یا هشتم یا دهم رمضان المبارک در سال دویست
و سی ۲۳۲ هجری در مدینه عمر شریفش بیست و هفت سال و چیزی بالا بود زن نکاحی نداشت
کنیزان داشت از آنجمله نرجس خاتون مادر حضرت قائم که دختر یشوعای پسر قیصر روم بود
اولادش منحصر بیک پسر که حضرت قائم است و یک دختر هم دارد امامتش بقولی پنج سال و بقولی
شش سال و چیزی بالا وفاتش جمعه هشتم ماه ربیع الاول در ۲۶۰ سنه هجری در زمان خلافة
المعتمد علی الله عباسی و در هر یک از مذکورات اختلافات دیگر هم هست مدفنش در خانهٔ
خودش در سر من رای علیه وفاتش بزهر معتمد عباسی یا باشارهٔ همین معتمد ملعون ملقب
شدنش آنست که خلیفه بنا خود زمان آنحضرت روزی آنحضرت را بمکان بلندی برد و جلوه بعسکری
لشکر خود را بنمود آنحضرت فرمود که ببین لشکر خود را ایشان مبهم نگاه کن چون نگاه
کرد میان آسمان و زمین پر از سواران مکمل و مسلح دید و عسکر یعنی لشکر است
چون لشکر آسمانی آنحضرت بسیار بود او را عسکری میگفتند امام دوازدهم حضرت
مهدی ع اسم شریفش م ح م د و لقبش بسیار از آنجمله قائم العجلة و مهدی و خلف
و حجة الله و بقیة الله کنیتش ابو عبد الله و ابو القاسم و این از خصایص آنحضرت است که با
رسول خدا صلعم در کنیه شریک است و این کنیه و این اسم از برای غیر آنحضرت جایز نیست پدرش
امام حسن ع و مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان المعظم در سال
۲۵۵ هجری در زمان خلافة مهتدی بالله عباسی در خانهٔ پدر بزرگوارش در سر من

رای و از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۳۲۴ است هزار و هشتاد سال گذشته و بعد ظاهر خواهد شد آنگاه
و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و قول بآنکه
آنحضرت هنوز متولد نشده است غلط است و قول بآنکه متولد شد و در زمان حیات پدر
فوت شد غلط است و قول بآنکه متولد شد و سالها هم شد و بعد فوت شد غلط است پس
واجبست اعتقاد نمودن بآنکه آنحضرت متولد شده و زنده است و غائب است و ظاهر خواهد
شد در آخر الزمان باذن خدا و از برای ظهور آنحضرت علامات چند هست که ذکرش موقوف
است و باید در زمان غیبت او اسم اصلی را بر زبان نبرد و او را بلقب باید خواند مثل مهدی
و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن بآنکه همه ائمه و آنحضرت باذن خدا غائب شده است یا
بجهة مصلحتی که خدا میداند یا بجهة کمی یاری کننده آنحضرت مصباح سیم در اعتقادات صفاتشم
امامت و در او چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بآنکه
همه ائمه افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی از خلائق بعد از رسول خدا
بلکه افضل از همه پیغمبران اولوا العزم و اوصیای ایشان و ملائکه و جن و انس میباشند بغیر از محمد
عبد الله صلعم و باید اعتقاد نمود بآنکه ائمه ع از یک نور هستند و خداوند نور ایشان را
پیش از همه موجودات خلق فرموده و بواسطهٔ طفیل وجود شریف ایشان عالم را خلق نمود
و بواسطهٔ ایشان خدا شناخته شد و بواسطهٔ وجود شریف ایشان آسمان و زمین
و آنچه در آنها خلق شده است برپا میباشند و بواسطهٔ ایشان رحمتهای الهی و فیوضات
نامتناهیه خداوندی بر مخلوقات و موجودات نازل میشود و بواسطهٔ ایشان
باران از آسمان میبارد و علف و میوه‌ها از زمین بیرون میاید و بواسطهٔ
ایشان علم زیاد شد و در میان مردم ظاهر شد و بواسطهٔ ایشان آسمانها حرکت میکند
و زمین قرار گرفته است و هر گاه امام نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطهٔ
ایشان بندگان زندگی میکنند و روزی میخورند و معاش میکنند و بواسطهٔ ایشان
خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجبست اعتقاد نمودن بآنکه ایشان آنچه میگویند
از جانب خدا است و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا احکام را بایشان الهام می
فرماید یا بواسطهٔ علم ابدال ایشان منزه از صفت اخلاق میکنند که بکوش ایشان

میرسد یا بواسطهٔ ملک که بایشان عرض میکند یا در خواب می‌بینند یا در بیداری میشنوند
یا ملک را می‌بینند یا ملاحظه در ختی میکنند که مثال هر چیز را خداوند در آن درخت بصورت
شاخ و برک خلق فرموده است یا در رحمت الهی بر آن میروند و آنچه شاخ و برک در آن درخت
هست خاصیت خود را بیان میکنند و امام ع میشنود و صدا میآورد مثل صدای زنجیر
که بطشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بر امام عرض اعمال
خلایق میشود یا بواسطهٔ ملائکه که طومار اعمال مردم را بر امام ع عرض میکنند و امام ع
می‌بیند و میداند که فلان پسر فلان چه کرده است از خوبی و عیبی و کفر و ایمان یا بواسطهٔ
اینکه ملک بر او عرض میکند یا بواسطهٔ اینکه خداوند عمودی از نور در میان زمین و آسمان
خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او میافتد و آن عمود در نظر امام است
یا بواسطهٔ آنکه خداوند پرده از پیش چشم امام بر میدارد که خلایق و اعمال ایشان را
می‌بیند از مشرق عالم تا مغرب عالم بلکه همهٔ موجودات را از بالا و پست و فرش و عرش و حجب و غیر از
اینها یا بواسطهٔ آنکه خداوند چشمی بایشان در باطن عطا فرموده است که همه چیز را می
توانند دید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال و ماه بماه و هفته به
هفته و روز بروز و شب بشب و ساعت بساعت زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست
بلکه باعث کمال او است که وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیرات امور خلق
خدا بواسطهٔ روح که ملکی است بزرکتر از همهٔ ملائکه حتی جبرئیل با ملائکه از برای امام
میفرستند و شبهای جمعه روح امام ع با روح انبیا میروند در نزد عرش و نماز می
کنند و بر میکردند و روح امام پر از علم میشود که پیش از او نبوده است و باید اعتقاد
نمود باینکه خداوند علوم اولین و آخرین را بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست
و میداند همه چیز را حتی بهم زدن بالهای مرغان هوا را و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند را
امام عالم بهر چیز میباشد و علم امام بتعلیم خداوند است و بی تعلیم الهی نمیباشد و هر چه
بخواهند خدا بایشان عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات
هر چه بخواهند از خداوند سؤال میکنند خدا بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا
کاری نمیکنند و خدا علمی بایشان عطا فرموده است که بواسطهٔ او میدانند که خدا

چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجب نیست دانستن اینکه علم حضوری است یا حصولی لکن حضوری
بودن علم ایشان که شغل ایشان را مشغول از شغل دیگر نمیکند مثل خدا غلط است
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام بندهٔ برکزیدهٔ خدا است و خویشی با خداوند ندارد
و خدا نمیباشد و صفت خدا در ایشان ظهور نکرده است و امام میخورد و میآشامد و می
میخوابد و جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول و غائط دارد و محتاج
بخدا و وضو میکیرد و روزه میکیرد و نماز میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت
خدا را میکند و آنچه در میان مردم افتاده است که یا چون امام بول و غائط امام ع
پاک است یا نجس سکوت نمودن از این کلمات بهتر است نظر بتعارض ادلهٔ طرفین اکر چه
بحسب ظاهر حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد از ادله میشود لکن این اعتقاد
نیست که واجب باشد اعتقاد نمودن باو از برای مؤمنین و لکن محتلم نمیشود و جنب میشود بالنسبة
باین معنی که باید بعد از جماع غسل نماید اما جنابتی که عبارت از کیفیت رذالت نفسانیه
باشد که ظلمتی او را میکرفت و بغسل نمودن این ظلمت برطرف میشد از برای ایشان
حاصل نمیشود اکر چه بحسب ظاهر بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود لهذا در نجاست
خون و بول و جنابت ایشان را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و تکلیف امام با احکام تکلیف
رعیت با ایشان یکی است لکن زیادهٔ تکلیفها امام دارد که رعیت ندارد و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه امام محتاج برعیت نیست در علم و غیر علم و همهٔ مردم محتاج بایشان میباشند
لکن امام باید بطریق مردم باشد در میان مردم و سلوک کند آنچه تکلیف خود را میداند
و بحث کردن بر امام غلط است مثل اینکه امام حسن ع اکر میدانست که زهر داده‌اند چرا
میخورد و اکر نمیدانست که جاهل است و مثل رفتن امام حسین ع کربلا و شهید شدن تصحیح
او و مثل دانستن امام رضا ع زهر انکور یا انار را یا رطب را و خود خود را بهلاکت
انداختن اکر باید مؤمن مطیع و منقاد امام باشد قول و فعل امام را صحیح بداند
و آنچه از ایشان صادر میشود باطل و لغو و بی اذن خدا نداند و اکر چنین بداند از
از مذهب خارج است و باید دانست که آنچه از ایشان ظاهر میشد تکلیف ایشان
بوده است چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت رسول امین از جانب خالق آسمان

و زمین دوازده صحیفه از آسمان بزمین آورد که هر یک سر بمهر بود بمهر طلای آتش ندیده
بهشتی و جبرئیل برسول خدا عرض کرد که امر الهی اینستکه این دوازده صحیفه هر یک از یکی
از امامان بعد از تو باشد و هر یک در زمان امامت خود مهری را که باسم اوست بگشاید
و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نماید و در آن صحیفه آنچه ایشان عمل آورده اند
از اول مدت امامت تا زمانیکه از دنیا رحلت نمایند حضرت خداوند بخط قدرت نوشته بود و
ایشان عالم بهمه آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و گاهی ملتفت نبودند اگرچه علم او را
داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند و زمانیکه مشغول بشغلی دیگر هستند التفات
بمعلومات خود ندارند و از این جهل بر امام لازم نمی آید زیرا که سلب علم بعد التفات
از ایشان نمیشود تا جهل لازم آید و علم هر چیز را که میخواستند خداوند بایشان
عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خدا میخواستند خداوند بدست ایشان جاری
میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملائکه بر ایشان فرود می آمدند لکن وحی از برای
ایشان نمی آوردند زیرا که وحی مخصوص رسول خدا بود و بعد از رحلت آنحضرت وحی
قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه امام بعمل می آورد بجهة اظهار معجزه
حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق میان سحر و معجزه آنستکه سحر حقیقت
ندارد و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما خلاف
و ایضا معجزه از مدعی نبوتست نزد خواستن معجزه و سحر را هر منکر ساحر
خواهد میکند و ایضا معجزه بی اسباب ظاهر میشود و سحر با اسبابست بفرد و بیم
واجبست اعتقاد نمودن بعصمت امام که ائمه از اول عمر تا آخر عمر گناهی نکردند نه صغیره
و نه کبیره و سهو و نسیان و خطائی از ایشان سر نزد و ترک اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی
از علما اسهاء از پیغمبر و امام جایز دانسته اند نظر بحدیثی که مرحوم
صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه میفرماید که اول مرتبه غلو نفی سهو از پیغمبر است
و متمسک شده است بحدیثی که پیغمبر را خواب برد تا آنکه نماز صبح از آنحضرت قضا
شد و بحدیثی که آنحضرت در نماز ظهر دو رکعتی در دو رکعت اول سلام دادند و خداوند
اینها را بر او جاری ساخت تا رفع عار از سهو کنندگان امت او بشود و سکوت در اینمقام

بهتر اینکه اگرچه حمل حدیث را بر تقیه میتوان نمود با احتمال اینکه خدا هرچه بخواهد درباره پیغام
او در خود بعمل می آورد و شاید تکلیف او همین بوده است در آنحال اگر عمل بحدیث
نخواهیم نمائیم و اتفاقیست که پیغمبر و امام سهو در بیان احکام نمیکنند و نباید
نمایند بجهة اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام الهی اعتماد بحرفهای ایشان نمیتوان
نمود پس بر خدا از باب لطف واجبست که سهو را از ایشان درباره احکام بر دارد
و اما سهو در غیر از بیان احکام اینستکه بعضی مثل صدوق ره قائل شده اند باینکه
جایز است خدا او را بر سهو بدارد بجهة مصلحتی و این صحیح نیست درباره پیغمبر و
امام نظر بعموم لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ که میگویند رسول خدا
و ائمه هدی امر خدا را در قول و ایشان با امر خدا عمل مینمایند آنچه میکنند و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه امامی را که شهید نمودند شهید شده در صورت شهید ظاهرا
بچشم نماید بلکه شهید شد یعنی او را کشتند و الم زهر تیر و شمشیر باو رسید و قول
مشتبه که میگویند حضرت امام حسین شهید نشد و بصورت شهید بنظر مردم مینمود
بلکه باسمان رفت پیش از شهادت مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم توقیع
در لعن اینها بیرون آمده و همچنین درباره شهادت امیرالمؤمنین که بواسطه ضربت
ابن ملجم مرادی ملعون شهید شده و شهید امام بلکه مطلق شهید نجس نیست و محتاج
بغسل لمس باشد و بر مس کننده اینها غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه امام
بعد از رحلتش سه روز بیشتر در قبر خود نمی ماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت
و استخوان او را باسمان بالا میبرند بلکه همه پیغام او و اوصیای ایشان چنین می
باشند نظر بصراحت حدیثی که در کافی منقول است که مستحب است دفن مردم در محل
ایشان که ایشان را زیارت بکنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان خود را می بینند
و سلام ایشان را میشنوند و جواب ایشان را رد میفرمایند بلکه طلب استغفار از برای
ایشان میکنند و نظر بحدیث معراج که رسول خدا در شب معراج در آسمان چهارم
در بیت المعمور که مثل خانه کعبه است در مقابل او و استوانهایش یاقوت سرخ بود در
سفینه ستا ما مثال دید برای انبیا نمود و ایشان هم در آنجا بودند و باید اعتقاد نمود

باینکه امام ع مؤید بروح القدس است و ملائکه بخدمت ایشان میرسند و درباره از امور اند
باذن الهی اذن از ایشان بجهت احترام ایشان میگیرند که در آنچه خداوند امر فرموده است
که بعمل بیاورند و اخبار وارده و خبر وقوعات واقعه در عالم را بایشان میدهند از جمله در
پادشاهان و نشستن دیگری در جای ایشان و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال
و حرام از ایشان اخذ میکنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملائکه و فرمانبردار
ایشانرا مثل بندگان از ملائکه و انس میکنند و همچنین میوه‌ها در غیر موسم از برای ایشان
هدیه میاورند و امری را که بملک یا بجن بفرمایند بعمل میاورند و اطاعت ایشانرا
از روی رضا و خوشنودی مینمایند و بالهای خود را ملائکه باطفال ایشان میمالند بجهت
یمن و برکت و بر فرشهای ایشان می‌نشینند و گاهی پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان
میریزد بدانکه ملائکه پر دارند نظر بقوله تعالی اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع پرهای
ایشان موافق اجسام لطیفه ایشانست زیرا که ایشان صاحبان اجسام لطیفه‌اند و باید
اعتقاد نمود که علم و شجاعت همه ائمه یکی میباشد و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام
ندارد و در فضیلت همه مساویند و لکن امیرالمؤمنین ع از همه افضل است بعد از رسول
خدا ص و همه ائمه از یک نور میباشند و طینت طیبهٔ همه یکی است چنانچه نیز از همه حدیث شده
کیفیت و را در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و امیرالمؤمنین فرموده‌اند که انا من محمد
کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم که از نور است مثل اینکه چراغی از
چراغی روشن شود و تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و اکمل و اجمل و اورع و اشجع
و اتقی و انقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم و احلم
از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکی است زیرا که ایشان نظر بحدیثی که فرموده‌اند
معصوم که نور ما همه یکی است و اصل ما یکی است و اول ما محمد است و آخر ما محمد است و اوسط
ما محمد است و ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ و ساق یک درخت میباشند که
شجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء است و قول باینکه حضرت صاحب العصر از حضرت
امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضل است بجهت زیادتی عمر او و زیادتی
عبادت او و ظاهر کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم را بجهت خاتم الاوصیاء

فایده
بدانکه جهات علم حضرات حجج
در حدیث است که بر سه قسم است
ماضی و غابر و حادث اما ماضی
علم ایشانست بگذشته‌ها و
غابر علم ایشانست بآینده‌ها
و حادث علمی است که آنا فانا حادث
میشود و خدا بایشان افاضه
مینماید یا بشنیدن از ملک
یا بخلق نمودن خداوند کلام
را که بگوش ایشان میرسد
و این نقر فی الاسماع میگویند
یا آنکه آن علوم را خداوند بر
قلب ایشان میریزد که آنرا قذف
فی القلوب میگویند که بمعنی
الهام است و مختص
بامام است

بودن او ثابت نشده است و آیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت بر افضلیت
او ندارد و حدیث تاسعهم قائمهم صحیح است کله و هو افضلهم بصحت نپیوسته است با کثرت
احادیث یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و ذکاوت و
امانت و دیانت و فضیلت مگر آنکه امیرالمؤمنین ع بعد از رسول امین افضل از همه میباشد
بجهت کثرت اخبار و احادیث داله بر مطلب و هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع بمشکوة الانوار
نماید و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از
مؤمن و کافر و زن و مرد و سنی و شیعه موافق و منافق وارده در این خصوص و در
نزد سؤال نکیر و منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه در رحم مادر چنانچه از بعضی
احادیث ظاهر میشود و باید دانست که رسول خدا ص و امیرالمؤمنین ع و همه ائمه حاضر میشوند
در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملائکه و واجب نیست دانستن اینکه با جسم عنصری
ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بنور منور یا بقالب مثالی یا بشبحی یا بظله حاضر
میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود بحاضر شدن ایشان اجمالا در نزد محتضر
و قول باینکه نقش میبندد صورت ایشان در قوت خیالیه محتضر غلط است و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند و بنده میباشند و خدا نیستند و بشر
معصوم‌اند و از جانب خدا بامامت منصوب‌اند و ملک نیستند بلکه از ملک بهترند و ملک
فخر بخادمی ایشان مینماید و خالق نیستند و رازق نیستند و قاسم الارزاق نیستند
و زنده کننده نیستند و مرده کننده نیستند اگر چه معجزهٔ ایشان
در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و رازق
است و محیی و ممیت است و قاسم الارزاق است یعنی هرگاه امام بخواهد بجهت اظهار معجزه
مرده زنده شود یا چیزی را که موجود نیست بخواهد موجود شود از خداوند سؤال میکند
و خدا در دست او جاری میفرماید بدعا چیز را خلق میفرماید بلی چیز را خدا جاری می
کند او را در دست امام ع و امام ع باذن الهی چیز را ظاهر میکند بخواهند خدا او از خدا بخو
و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی
و ممیت بودن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین کافر نمیباشد ولکن هرگاه اعتقاد نداشته

و همچنین در
قبر نظر بصراحت اخبار

فایده
چون رسول خدا ص
خواستند رحلت فرمایند
حضرت امیرالمؤمنین را طلبیدند در
زیر لحاف خود و هزار باب از علم
باو تعلیم دادند که از هر دری هزار
در دیگر باز میشد و بعد فرمودند
یا علی چون مرا غسل دادی و کفن
نمودی گوشهٔ کفن مرا بگیر و
بنشان و هرچه میخواهی از من
سؤال نما که جواب خواهی شنید
آن حضرت بفرموده رسول خدا ص
عمل نمودند و آن حضرت را نشانیدند
آنچه خواستند از علوم و اسرار
الهی سؤال نمودند و جواب شنیدند
که بعضی از آنرا بخط خود
ثبت کردند

باشد بخلاف خالقیت و رازقیت و محیی و ممیت بودن خداوند عالم که کافر است و نجس و در آتش جهنم
مخلد است پس امیر المؤمنین و ائمه طاهرین نه خالق‌اند و نه رازق‌اند چه باذن الهی و چه بی اذن
الهی بلکه مخلوق و مرزوق‌اند و قطعاً اعتقاد نمودن بخالقیت و رازقیت خدا باعث نجات
میشود بخلاف اعتقاد نمودن باینها درباره امیر المؤمنین بعنوان اذن الهی یا باذن الهی و
باید دانست که امام ع اولی بتصرف است بر هر چیز و بر نفسهای مردم که هر تصرف که بخواهد
باذن الهی در آنها میکند و اما صفات امام پس آنکه باید دانست که امام ع چشمش بخواب میرود
و دلش بیدار است و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو می‌بیند و در وقت متولد
شدن از ران طرف راست مادر بزمین فرود میاید و از راه متعارف که مردم بزمین
میایند نمیاید و تا چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشنود بقاعده بشریت
و بعد از چهل روز هر چیز را میشنود و بسیار بود که با مادر خود در شکم حرف میزد و بسیار
بود که مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و بعد از آنکه بزمین فرود
میامد بسجده میافتاد و دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادت
بجانب آسمان بلند میکرد و شهادت بوحدانیت و احدیت الهی میداد و شهادت برسالت
حضرت رسالت پناهی میداد و ملائکه میامدند و خود را باو میمالیدند بجهت تبرک و در
بازوی راست او نوشته میشد وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و همچنین آیه مبارکه جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ
زَهُوقًا و بسیار بود که در وقت تولد او از مادر او را ملائکه بآسمانها یا در نزد
عرش میبردند چنانچه اخبار در باره امام حسین ع و حضرت صاحب العصر بخصوص وارد شده
است و نشو و نمای امام ع بغیر از سایر خلق است امام هر روز بقدر هر هفته دیگران
بزرگ میشود و هر هفته او بقدر هر ماه دیگران است و هر ماه او بقدر هر سال
دیگران است و امام ع ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر متولد میشد
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغامبر و اوصیاء او از امامان ع از زمان خلقت
آدم تا زمان تولد ایشان همیشه در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در رحمهای طاهره
و مؤمنه بوده‌اند و در صلبهای کافر و رحمهای کافره نبوده‌اند و پدرها و مادرهای

ایشان تا بحضرت آدم همه مؤمن و مؤمنه بوده‌اند و کافر و کافره نبوده‌اند و باید اعتقاد
نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن و انس و ملائک
همه موجودات و همه مخلوقات مطیع و منقاد ایشان بوده‌اند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین
که اطاعت الهی را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا عهد
و میثاق امامت ایشان را از همه پیغامبران گرفت بلکه از همه ملائکه و از همه جن
و انس و وحوش و طیور و نباتات و جمادات و حیوانات و جمیع مخلوقات ارضین و
سموات و ولایت ایشان را عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد
هر کس قبول ننمود بد و عاصی شد و باید دانست که توبه حضرت آدم و داود و لوط
بتوسل جستن بنورهای ایشان قبول شد بلکه هر پیغامبری که متوسل بنور ایشان
شد پیغمبر شد و پیغمبری او بیشتر از دیگران شد و هر کدام که ببلا مبتلا شدند بتوسل جستن
بنور ایشان از بلا نجات یافتند بلکه در بعضی اخبار وارد است که ابتلاء بعضی انبیا
بجهت ترک اعتراف نمودن بفضیلت ایشان است اگرچه صحیح او معلوم نیست و باید اعتقاد
نمود بافضلیت ایشان از پیغامبران سابق و آثار پیغامبران وارث ایشان همه
در نزد امام است از نعلین آدم و پیراهن ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان و
کبل شعیب و غیر از اینها از مواریث انبیاء [illegible] بدانکه باید دانست علوم اولین و آخرین
از زبورها و کتابها و انجیلها همه در نزد امام است و جفر جامع و جفر ابیض و مصحف
فاطمه و کتابهای پیغامبران که بر ایشان از آسمان نازل شده است همه در نزد امام است
و خدا علوم را در زمانیکه در شکم مادرند بایشان عطا میفرماید و روز بروز
و ساعت بساعت و هفته بهفته و ماه بماه و سال بسال علم ایشان زیاد میشود
و این کمال بی کمال است نه باعث نقص و نه جهل بر امام است و باید دانست که صلوات
صواب فرستادن خلق بر محمد و آل محمد باعث فیوضات الهی است بر ایشان و باعث ادراک صلوات
فرستنده است و باینکه بعضی مثل مرحوم شهید ثانی ره در اول روضه میفرماید که
صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است نه باعث رفع
درجات محمد و آل محمد است بجهت اینکه خداوند عالم ایشان را بقدر امکان زیاده داده

در اول امر بهره داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی بدهد خلاف اخبار و ائمه
ائمه اطهار و آیات مخالف است بلکه آناً فآناً باید خدا فیض وجود خود را در باره
ایشان مبذول نموده مقامات و مراتب و درجات ایشان را زیاد نماید و الا منع عظیم
و فیض وجود الهی بالنسبه بایشان لازم میاید که خدا یکدفعه فیض وجود در باره ایشان
نموده باشد و دیگر بعد از آن ننموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید إِنَّ اللَّهَ وَ
مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بدر
درستیکه خدا و ملائکه صلوات میفرستند بر پیغمبر او و پس صلوات فرستادن از جانب خدا
رحمت فرستادن او است و درجات بلند کردن او است و صلوات فرستادن ملائکه و
مردمان بمعنی طلب رحمت کردن است از برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر
فعل مضارع است که دلالت بر حال و آینده هر دو میکند و همچنین اخبار بسیار بر خلاف
قول ابن مرحوم دارد هر کس خواهد رجوع بمشکوة الانوار غایب نماید و باید دانست که
طینت امام غیر از طینت سایر خلق میباشد و نطفه امام را خداوند از آب نهریکه در زیر عرش
است منعقد فرموده است و قلوب مؤمنین که شیعیان ایشان باشند از زیادتی طینت
ایشان خلق شده اند لهذا دل ایشان میل بایشان میکند و محبت و دوستی ایشان نه
رگ و پوست و گوشت و استخوان شیعیان از بقیه است و همه را برگزیده است و باید
دانست که ایشانرا خدا برگزیده است پیش از همه مخلوقات و قابلیت تمیز شیرا با ایشان
داده است و هر چه به پیغمبر او داده بجهة و مرتبه امامت و ولایت نیز با امیرالمؤمنین و ائمه
طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین عطا کرده و بر پیش خود امام نشدند بلکه پیش از
خلقت آدم محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر او و علی ع ولی او و امام و حجت خدا بودند و
باید دانست که خدا پیغمبر او را آن کتاب شریف داد و باطن بنور علی قوت داد و محمد را ادب
ظاهر را بحضرت نصرت و یاری داد و اینها از اعتقادات که مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار
ظاهر میشود که امام بیان فرموده است و علماء اعلام ثبت و ضبط در کتب خود نموده
اند خصوصاً در کافی و همه اینها از اصول مذهب میباشد و ما نیز تفصیل هر یک را
در مشکوة الانوار نوشته ایم و باید دانست که امام مؤمن و کافر و منافق را می

دلالت صح

چنانچه نطفه معصوم از ان قطره آبی ریخته که در زیر عرش خلقت شده است

شناسد چنانچه شخصی با امیرالمؤمنین ع عرض کرد که دوستی ترا دارم و تو را دوست میدارم
حضرت فرمود دروغ میگوئی پس دو دفعه عرض کرد که تو را دوست میدارم باز آنحضرت
فرمود دروغ میگوئی دفعه سیم که عرض کرد حضرت فرمودند در وقتیکه ارواح
دوستان مرا در عالم پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح ترا در میان
ارواح دوستان خود ندیدم ساکت شد و باید دانست که حضرت رسول و حضرت
ائمه ع اهل جهنم و اهل بهشت را میشناسند و اسم هر یک را میدانند چنانچه مرویست که
روزی حضرت رسول ص تشریف بمنبر بردند و مشت مبارک دست راست خود را بهم کرده
و بلند کردند و فرمودند میدانید چه در دست من است صحابه عرض کردند که خدا و
رسول بهتر میدانند حضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت و پدران ایشان در اینجا میباشد
و بعد دست چپ را بلند کردند و فرمودند میان این دست اسمهای اهل جهنم و پدران
ایشان میباشد و باید دانست که امام حجت خدا است بر همه موجودات در همه عالمها
و باید دانست که پیغمبر او افضل است از امیرالمؤمنین ع و ائمه طاهرین و قول باینکه
امیرالمؤمنین ع افضل از پیغمبر او است غلط است و قول باینکه خدا در علی حلول کرده
کفر است و قول باینکه خدا همه امور را تفویض بامیرالمؤمنین کرده که تدبیر همه عالم
آنحضرت میکند و خدا کاری نمیکند و بگوشه نشسته است کفر است و قول باینکه علی ع
هر کاری که میکند اگر چه بی اذن خدا باشد و خدا او را مطلقش کرده است غلط است
اینها اقوال غلاة ملعونین و مفوضه مردوده میباشد و قول باینکه تمام صفات
فعلی الهی از علی و ائمه طاهرین ظاهر میشود که صفت فعل الهی بغیر از علی و ائمه طاهرین ظاهر نمیشود
و آنچه اینها میکنند خدا میکند که پرتو صفت خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل
آهنی که در کوره آتش بگذارند و سرخ شود و بسوزاند آن آهن سرخ شده از آتشی
است که در او پیدا شده است نه از آهن است اگر چه بواسطه آهن است غلط است و قول
باینکه امیرالمؤمنین ع میتوانند مثل این زمین و آسمان را بی اذن خدا خلق کنند غلط است
و قول باینکه امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه امیرالمؤمنین و ائمه
غیب میدانند بلکه واجبند کفر است و قول باینکه کارهای خدا میشوند و کارهای خدا

هفتاد و دو حرف از اسم اعظم الهی در نزد امام میباشد و نیز در نزد رسول
خدا بود و منتقل شد بعد از ایشان بامام

میشوند کفر است اینها همه غلاة اقوال ملعونند و همچنین قول باینکه عالم همیشه چنین بوده
است و صانعی ندارد کفر است و قول باینکه علی ع خدا است و بصورت بشری در آمده است
کفر است و قول باینکه علی ع و ابن ملجم یکی میباشند و گاهی بصورت علی میشود و گاهی ابن ملجم
کفر است خداوند ذات مقدسیرا منزه نمود از اینها که عالم را از کثافت و نجاست کسان
بی ایمان پاک گرداند و باید دانست که امام ع عالم بهر نفسی و زبانی و لغتی هست از زبان مرغ
و ماهی و حیوانات و جن و انس و ملائکه و همه زبانهای مختلفه چنانچه در حدیث جابلقا
و جابلسا منقولست که خداوند دو شهر خلق فرموده است یکی در مغرب و یکی در مشرق
در هر شهری چندین هزار برج دارد و در هر برجی چندین دروازه دارد و هر روزی
از هر دروازه هفتاد هزار نفر داخل میشوند و هفتاد هزار نفر بیرون میایند که هیچ یک
زبان دیگری را نمیفهمند و حضرت امام حسن مجتبی ع فرمودند که من زبان همه را میدانم و
من و برادرم حسین حجة خدا میباشیم برایشان و باید دانست که ائمه حجة خدا میباشند بر خلق
گذشته و آینده و هرگز زمین خالی از حجتی نخواهد بود یا آشکار و ظاهر است یا پنهان و
پوشیده است و اگر دو نفر در زمین بماند البته یکی از اینها حجة خدا میباشد پس ائمه
حجت خداوندند بر خلق پیش از خلقت آدم و بر همه اولاد آدم و بر خلق بعد از قیامت که
خلق میکنند نظر بعموم و هم حجة الله علی اهل الدنیا و الاخرة و الاولی و اما صفات مخصوصه
امام ع بسیار است از آنجمله امام رکن دین و ایمان است و نور خدا و رکن زمین است
و نور آسمانها است و درخت خدا است و ولی امر الهی است و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار
است و هدایت کننده خلق است و شاهد بر خلق است و طاعت او واجب است بر تمام خلایق
و در هر چه مردم اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و آیه و علامت قدرت خدا است
و اهل ذکر است و صاحب فکرات است و برگزیده خدا است و مجموعه حکمت است و خواننده
مردم است براه راست و حق و بهشت و نعمت خدا است و نشانه است که خدا قرار داده
است و معدن علم است و منتهای حلم است و محل نزول رسل خلق و ملائکه است و وارث انبیا
است و قرآن و معنای او در نزد امام ع است و اسباب همه انبیا در نزد امام است و در شبهای
قدر تقدیرات امورات خلق بر او میاید و در شبهای جمعه بلکه در هر آن علم او زیاد

دراوصاف مخصوصه امام ع

آنستکه ع

میشود و علوم بر که بیرون آمده است بسوی پیغام آوران گذشته و همه ملائکه همه را میدانند
و میدانند آنچه و تفسیر و آنچه برسول خدا تفویض در امر دین شده بود بامام شده است
و مؤید و مسدد است و پنج روح دارد و همه چیزها را میداند حتی بهم زدن بالهای مرغان
هوا را و حرکت کردن ماهیان دریا را و امامت عهد خدا است و آیه عظمی است و مبین
احکام است و خواننده بحکمت و موعظه حسنه است حجة بالغه است آفتاب طالع است بلکه منیر است
و سراج ظاهر است امین و حجة و خلیفه و نبأ عظیم الهی است و شمع عالم است دلیل هالک
و هادی مسالک است خواننده بسوی خدا است امام عالمی است که جاهل نیست و شجاعی
است که خائف نیست حسب و نسب او بلند است بشر نسب ملکی و جسدی است سماوی و امر نفس
الهی و روحی است قدسی و مقام بلند و سر نسب پنهان معدن تنزیل و معنای تاویل و خاصه
رب جلیل و مهبط جبرئیل و شجره نبوة و منتهای فتوة و دلالت محکم رسالت و نور جلالت
و ماوای عدالت است جنب الله و امانت خدا و موضع کلمه الهی و کلید حکمت و رحمت و ینبوع
نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس مستقیم و ذکر حکیم و وجه کریم
و سبیل علیم است و امامت و ولایت او حصن حصین الهی است و عروة الوثقی و حبل الله
المتین است و امام آب خوش گوار بر تشنگان وادی حیرت و ضلالت است امام قطب وجود
است و آسمان جود است و نور انوار آفتاب نبوت و ماه امامت و امام سراج وهاج و ماء ثجاج و بحر عجاج
و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح و لایح و سحاب هاطل و غیث هامل و نور
کامل و کریم فاضل و سما ظلیله و نعمه جلیله و نهر ادبج و ماء ابهج و بشر لایح و طیب
فایح و عمل صالح و طینت او بقوت شفقت است و امام اصل و فرع و ماوی و معدن و منتهی
و اول و آخر هر چیز و فضیلتی است و منزه بدانم جلال او دست فکر علما و حکما و بلغا و
فصحا و عرفا و شعرا و همه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت باطن نبوت است و نبوت
سری از اسرار الهی است که خبر بار و نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه فرمودند رسول
خدا که یا علی نشناسد خدا را مگر من و تو و نشناسد مرا مگر خدا و تو و نشناسد
ترا مگر خدا و من لکن بر هر کس واجب است که بقدر حوصله امام خود را بشناسد یا
بطریق نفی را اثبات یا بطریق ظاهر اثر بینکه صفات بد را از او سلب نماید و هر کس بمیرد

امام زمان خود را نشناسد بطریقهٔ اهل جاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از برای عوام
کافی است که امام را بشر معصوم منصوص از جانب خدا بداند و او را مفترض الطاعه بداند
که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل نماید و رد بر او نکند و انکار او را ننماید و اما طریق نوری نیست
امام را در مشکوة الانوار نوشته‌ام بدانکه بعضی قائل شده اند باینکه ائمه علل اربعه میباشند
از برای موجودات که علة فاعلی و مادی و صوری و غائی باشند بر اینکه هر چیز تا این چهار
علت نداشته باشد موجود نمیشود و مثل تخت سلطان که چهار علت دارد علت فاعلی او نجار
است و علت مادی او چوب است و علت صوری او همان شکل او است و علت غائی او نشستن سلطان
است بر سر او و این بحسب ظاهر شریعت درست نیست لکن علت غائی بودن ایشان بعید نیست و صحیح
نظر بعموم لولاک لما خلقت الافلاک که اصل ائمه رسول خدا است و آنحضرت هرگاه نبود خدا
عالم الخلق نمی فرمود و النسه مختلف دیگر کلام علما است که تفصیل همه را در کتاب مشکوة نوشته‌ام

مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بحالة احتضار است و در این چند نور است

نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از آنکه روح از بدن هر کسیکه مفارقت
میکند تعلق میگیرد بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم برزخ لکن لطیف است از این
جهت است که چشم ظاهری او را نمی بیند و قول باینکه روحها در عالم برزخ بجثه‌ها ن
مرغ سبز میروند و در عرش است قول بعض از عامه است و غلط است و هر گاه حدیثی باین مضمون
یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها میباشند و در عرش آویخته
است صحیح نیست و حدیثش محمول بر تقیه است و باید اعتقاد نمود باینکه بعد از مفارقت
از بدن می بیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده و بردارنده و کفن کننده خود را
می بیند اگر اهل خیر است میگوید تعجیل نمائید و زود مرا بمکان خود برسانید و اگر بدکار
است التماس میکند که نعش مرا دیر بیاید و بردارید و کسی سخن او را نمیشنود و باید اعتقاد
نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوبکار و بدکار منزل خود را در بهشت و جهنم
می بیند و اهل و منزل او را نشان میدهند پس مومن خوبکار بجهت شوق ملاقات ائمه و
مکان خوب خود اشک سرور از چشم راستش بیرون میآید و بیرون باید دانستکه اموال
میت را در وقت جان کندن در نزد چشم او بصورت در میآورند و آتش میزنند و از این

جهت است که ارث بکسی وقفه نمیکند و باید دانستکه روح میت فریاد میکند که ای گروه اهل
و عیال و اقوام من دنیا مرا فریب داد شما را فریب ندهد و کسی صدای او را نمیشنود و باید
دانستکه بسیار میباشد که مومن بتلخی جان میکند و کافر باسانی و خوبی و بعکس هم میشود
که مومن بخوبی و کافر بتلخی جان میکند پس تلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسانی
جان دادن دلالت بر خوبی کسی نمیکند بجهت اینکه بسیار هست که مومن در دنیا کار بدی
کرده است و خدا میخواهد که او را پاک گرداند و به بهشت ببرد بجهت آن بدی که کرده است
مبتلا میکند او را بمردن او که در تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است
مبتلا میکند او را بفقر و بچیزی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا
میکند او را با خوشی تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را
بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر باشد مبتلا میکند او را به
تلخی جانکندن تا بدی او مقابل بدی او شود و همچنین تا فشار قبر و کافر برای که خوبی
بجهنم ببرد و خوبی او ظاهر شده است نعمت باو میدهد تا مقابل خوبی او شود با دلش را خوش
میکند و بدنش را صحیح میکند یا اولاد شر او زیاد میکند هر گاه اینها مقابل خوبی او شد
فبها و الا در وقت جان کندن جان او را آسان میکند و همچنین تا فشار قبر و بالاتر و باید دانست
که پیغمبر و ائمه طاهرین حاضر در وقت محتضر میشوند پس هرگاه محتضر مومن و شیعه
است سفارش مینمایند بملک الموت که این بنده مومن است و از دوستان ما است با او مدارا
کن ملک الموت اطاعت ایشان میکند و باسانی جان او را قبض میکند و بگذاشتن دسته
ریحان باو میدهد و مومن او را بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان
بملک الموت میگویند که این بنده کافر است و از دشمنان ما است با او چنانچه مامور شدی عمل
نما ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند که گویا قلاب میاندازد بکف پای او و مجموع
رگها و ریشه های بدن او را میکشد تا مثل گوسفند زنده که پوست او را میکنند باین
سختی تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا منهم بحق محمد و آله و از این جهت است که
ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانستکه
بعضی از مردم را خدا قبض روح میکند مثل پیغمبر او و ائمه و شهدا و بعضی را ملک

الموت که حضرت عزرائیل است و ملک بورود کار جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین
و مقدسین و بعضی را بعضی از ملائکه دست راست عزرائیل که ملائکه رحمت میباشند
و بعضی را ملائکه دست چپ عزرائیل که ملائکه غضب میباشند قبض روح میکنند اگر این
شخص این بدانست و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در
آسمان چهارم ملکی را دیدم که یک پای او در طرف مغرب بود و یک پای او در طرف مشرق بود
و لوح بسیار بزرگی در پیش رو گذاشته و بر کرسی بسیار بزرگی نشسته است و همیشه نظر بآن
لوح میکند و بطرف دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک کیست عرض کرد
که این ملک الموت است من پیش رفتم و بر او سلام کردم او تعظیم من نمود بعد از آنکه جبرئیل
باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای تمام مخلوقات از اولاد آدم و غیرهم نوشته
شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست او در لوح بود و اسم بدان در طرف
چپ او در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت بسیاری در طرف دست راست او ایستاده
بودند و چون اسم هر یکی را که میخواست بر طرف شود و محو گردد اگر از دست راست بود
ملک الموت یکی از ملکهای دست راست و رحمت را امر مینمود که او را قبض روح میکرد و
اگر از اسمهای دست چپ میخواست بر طرف و محو شود یکی از ملائکه دست چپ و غضب را
امر مینمود که او را قبض روح نماید مثل حضرت عزرائیل مثل آفتابست که در ظهر در همه جا
تابیده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است نه غیر
او از ملک الموت و سایر اعوان او از ملائک غضب و رحمت چه خدا قبض روح او را نموده
باشد چه ملک الموت و چه ملائکه رحمت و چه ملائک غضب و امیر المؤمنین نیز قابض ارواح نیست
اگرچه شأن آنحضرت ازین منصب بالاتر است مختص ملائکه و عزرائیل است چون دلیلی نیست
بر او اعتقاد نباید نمود و هرگاه کسی اعتقاد باین نماید داخل در غلاط است و قبض روح
که گرفتن روح است مختص ملائکه و عزرائیل و میرانیدن که ممیت باشد اختصاص بخداوند
دارد و دخلی بقبض روح نمودن ندارد نظر بآیه اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا پس مراد
که جدا نمودن روح از بدن باشد که عبارت از میرانیدن است باشد مختص بخداوند است
و آیه يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ مؤول بقبض روح است نظر باخبار دیگر و این

قبض روح میکند از خوبان

وهمچنین ملائکه غضب بسیاری در طرف چپ او ایستاده بودند

طریقه جمع نمودن میانه اخبار و احادیث دیگر است و در بعض اخبار وارد شده است که در
نزد ملک الموت درختی خداوند خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و بر هر برگی
اسم شخصی نوشته است چون آن برگ زرد میشود و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل
آن شخص بسر آمده است لهذا او را قبض روح میکند اگر مأمور باشد یا امر میکند بیکی از ملائکه
دست راست و یا دست چپ که او را قبض روح میکند بالنسبه بخوبان و بدان و اسم خوب و
بد آن شخص نیز در آن برگ نوشته شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن
نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح در بدن اصلی انسان تعلق میگیرد بجهت
سؤال و جواب **فرد دویم** در اعتقادات متعلقه بسؤال قبر است بدانکه واجبست اعتقاد
نمودن باینکه از میت در قبر سؤال میکنند دو ملک که اسم یکی از آنها نکیر است و اسم یکی از آنها
منکر است پس اگر میت مؤمن است بصورت خوب بنده ملک داخل بر او میشوند و اگر کافر
یا منافق است بصورت بد بر او داخل میشوند چشمهای ایشان مانند مشعل میشود و سیاه
رنگ و چنگالی دارند که زمین را میشکافند و مویهای ایشان زمین را پاره میکنند
و یکی از اینها تا بالای سر او میایستند و یکی دیگر در پایین پای او میایستند و گرزهای آتشین
در دست دارند که اگر یکی از آنها را بر کوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند
از خدا و از رسول و از امام یکی بعد از دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتاب که قرآن
باشد هرگاه مؤمن جواب داد از سؤالهای ایشان باو میگویند خوش آمدی بخواب مثل
خوابیدن عروس در حجله خود و قبر او را بزرگ میکنند بقدر یک چشم کار میکند
و دری از بهشت برای در قبر او باز میکنند که نسیم بهشت در او میشود و در بهشت متنعم
میشود بانواع نعمتهای الهی و هرگاه کافر یا منافق جواب ندهد یا بگوید از مردم می شنیدم
اینها را باو میگویند خوش نیامدی و ندانستی پس گرزی باو میزنند که قبر او پر از آتش می
شود و در بعضی اخبار تا هفتم طبقه زمین فرو میرود و تا بیرون میاید در قبر خود و
قبر او پر از آتش میشود و فریادی میکند که همه صاحب روح صدای او را میشنوند مگر
جن و انس که هرگاه صدای او را بشنوند همه از خوف و دهشت هلاک میشوند و از این جهت
است که گوسفند در چرا و مرغ در دانه برچیدن یکدفعه بخود میلرزند و میایستند

وکوش خود را تیز میکند چون نصک او را میشنود و دری از جهنم در دنیا در قبر او باز میکنند
که تا قیامت بعذاب گرفتار است پس واجبست اعتقاد نمودن بسؤال قبر اجمالا و دانستن اینکه
سؤال از مؤمن محض یا کافر و منافق محض میکنند یا از همه کس سؤال میکنند و واجب نیست
اگرچه در بعض اخبار وارد شده است که از مؤمن محض و کافر محض سؤال میکنند و از سایر
خلق نمیکنند چنانچه در کافی مرویست از ابی بصیر که میگوید عرض کردم در خدمت حضرت
صادق ع که اصلحک الله مَن المسئولون فی قبورهم قال من محض الایمان و من محض الکفر
قال قلت بقیة الخلق قال یلهوا و الله عنهم و بهمین مضمون حدیثی از عبدالله بن سنان از
انحضرت روایت میکنند بدانکه اعمال مردم مجسم میشود و با صاحب خود داخل قبر او میشود
پس اگر عمل خوبست بصورت خوب میشود و اگر عمل او بد است بصورت بد میشود و عمل هر کس
مونس او است تا قیامت و باین مضمون حدیثی در کافی مرویست از هشام بن سالم از حضرت
صادق ع و تفصیل او را در کتاب تحفة الشیعه نوشته ام و باید دانست که امیرالمؤمنین ع
در نزد سؤال قبر در قبر مؤمن و کافر حاضر میشود و در بعض اخبار رسول خدا و ائمه هدی
نیز حاضر میشوند مثل در حال احتضار و در بعض اخبار وارد است که کسیکه در زمین
کربلای معلی دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پرسش داخل بهشت میشود هر کاه
شیعه باشد و هر کس در کربلا دفن شود بغیر از کافر و غیر شیعه اثنی عشری در قیامت داخل
بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد مثل سگ و غیره و چون روز قیامت میشود زمین
کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت طبقه زمین بامر خداوند میکنند و بامر خداوند
داخل بهشت میکنند و نجاست و کثافتی که در او میباشد نجس میشود پس نجاسات
و بدان بجای خود میمانند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت میشوند و از بعضی اخبار
چنین ظاهر میشود که حساب قیامت از اهل بیت نمی بینند اگرچه این خبر معارض با آیه و ان منکم الا
واردها میباشد لکن بقاعده من عام و قد خص شاید این خبر از جمله مخصصات او
باشد و الله العالم بنابر آنکه حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که ولایت امیرالمؤمنین ع
در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات معصیت کاران شیعه میشود و در بعض اخبار
وارد شده است که ولایت امیرالمؤمنین ع بصورت نیکوئی در میاید و بعضی عبارات که نماز

ملفاء

غربال و مثل همچنین هر کاه
فردی با دشمنی از اهل
بند داود فن شده باشد
و بخشیده میشود

و روزه و غیرها باشد میگوید اگر تقصیری در شما باشد من او را تمام میکنم چون مکنید
و در بعض اخبار وارد است که خوشحال کسیکه بود در خود را خوشحال میکند بصورت
خوبیکه کسی مثل انصورت کسی ندیده است با میت داخل در قبر میشود و با او مونس می
شود و نمیگذارد که باو بدبگذرد در انجا غربت و تنها پس مؤمن باو میگوید تو کیستی که
در چنین جا مونس من شدی و حال انکه در مثل تو در خوبی صورت و سیرت کسی ندیده
است او میگوید که من خوشحالی میباشم که تو برادر مؤمن خود داخل نمودی در دنیا
پس با و نیکوئی میکند و هست با او تا قیامت که پیش پیش او میباشد و او را داخل بهشت
میکند و در بعض اخبار وارد است که از همه جا تیر سؤال میکنند و در بعض اخبار است که
از سه چیز سؤال میکنند اول سؤال میکنند که عمر را چه کار صرف کردی دوم سؤال می
کنند که مال از کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف کردی آیا براه
خدا صرف کردی یا براه باطل **فصل سیم** در اعتقادات متعلقه بفشار قبر است بدانکه
واجبست اعتقاد نمودن بضغطه قبر یعنی فشار قبر که میت در قبر زمین فشار میدهد
در حالیکه روح فی الجمله تعلق باو دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند بکرو واجب نیست که
اعتقاد نماید که آیا زمین بطول یا بعرض یا بیالا و پائین یا همه فشار میدهد چنانچه
واجب نیست دانستن اینکه آیا مؤمن را فشار میدهد یا مؤمن و منافق را فشار میدهد
اگرچه در بعض اخبار وارد شده است که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد چنانچه
از شیخ کلینی ره در کافی از ابو بصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق
ابی جعفر محمد الصادق ع که فدای تو شوم پس فشار کجا است حضرت فرمودند هیهات ما
علی المؤمنین منها شیء تا اخر که حاصل مضمون او اینست که نمیباشد از برای مؤمن فشار
قبری بخدا قسم که این زمین فخر میکند با ان زمین پس میگوید راه رفت است بر پشت من
مؤمن و بر پشت تو راه نرفته است لکن در کافی نیز روایت از ابو بصیر که میگوید عرض
کردم بخدمت حضرت صادق ع که آیا کسی هست که خلاصی داشته باشد از فشار قبر و تفصیل
مسئله را با اخبار در کتاب ما که مسمی است بتحفة الشیعه نوشته ام هر کاه کسی بخواهد
اطلاع بیابد بتفصیل او رجوع باین کتاب نماید و باید دانست که فشار قبر مختص

[illegible]

در فشار قبر است

بقبر نیست پس هرگاه کسی را در دار کشیده باشند خداوند امر میفرماید که هوا او را فشار
میدهد سخت بلکه هوا سخت تر از زمین فشار میدهد و خدای هوا و زمین یکیست
و همچنین هرگاه کسی را در دریا بیندازند و غایب آنکه او را حیوانی بخورد و غیر اینها و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب و بعد از فشار از بدن اصلی عنصری
میت که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی میشود پس اگر از اهل جهنم است روح
بان قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح بان قالب در راحت و این خلاف عدالت نیست
زیرا که روح راحت و محنت را درک میکند نه بدن پس روح خواه روح در این بدن باشد یا در
غیر این بدن مرده را هرچه با او بکنند چیزی نمیداند اگرچه او را پاره پاره کنند یا بسوزانند
یا بانواع نعمتها بر او بریزند و یا قالب مثالی علاحده میباشد که خدا او را خلق فرموده است
یا قالب مجردیست در میان همین قالب که مثل مغز است و این قالب بمنزلهٔ مثل پوست او است اولی
از اخبار معلوم میشود و بدو قسم بعضی قائل شده اند و منافات ندارد قول دوم یعنی با اولی
میشود همان باشد والله العالم و بعضی گفته اند قالب مثالی هر کس در نزد موت او خلق
میشود و بعضی گفته اند که قالب مثالی عبارتست از بدن لطیفی که در میان این بدن کثیف
است و بعضی گفته اند که قالب پیغمبر او و امام ع قالب مثالی دارند و بعضی گفته اند ندارند
واز آمدن امیر المؤمنین در سر نعش خود که حسنین او را برداشته بودند و میبردند که دفن
کنند چنین معلوم میشود که ایشان هم قالب مثالی دارند و همچنین از نشان دادن
امیر المؤمنین ع پیغمبر را در مسجد قبا بابی بکر و حضرت با و فرمودند که ای ابو بکر
ایا کافر شدی بخدائیکه ترا از خاک خلق فرموده است و همچنین مثل نشان دادن
امام حسن امیر المؤمنین را باصحاب خود بعد از رحلت او در میان خانه و همچنین مثل
امدن رسول خدا ص و امیر المؤمنین و حضرت فاطمه در صحرای کربلا بر بدن سر سید الشهداء
در تنور خانه خولی ملعون و مثل امدن پیغمبر او زان گذشته بدیدن و زیارت آن
حضرت و احتمال هم دارد که اینها هم بقالبهای اصلی باشند نه بقالب مثالی و بخصوص حدیثی
در این باب بر نخورده ایم اگرچه عموم حدیث نبوی در این باب شامل اینها میشود
مصباح پنجم در اعتقادات متعلقه بعالم برزخ است و در او چند نور است

همه قالبها مثالی خلق شده اند در عالم مثالی موجودند و بعضی گفته اند صح

در بیان عالم برزخ است

نور اول بدانکه برزخ بمعنی واسطه و میان دو چیز را گویند و عالم برزخ واسطه میان
دنیا و آخرتست یعنی بکثافت دنیا است و نه بلطافت آخرتست و در عالم برزخ خلافست بعضی
گفته اند عالم حقیقت است و بعضی گفته اند که عالمیست غیر از عالم دنیا و آخرت و خارج است
از این دو عالم و بعضی گفته اند که عالمیست در اقلیم هشتم و او در پشت هفت اقلیم دنیا میباشد
که او واضح بود و قبلها نیز میگویند و هوا دارد بغیر از هوای این دنیا اگرچه در تحت
فلک قمر واقع شده است و عالم لطیف و خالی از کثافات و خباثات دنیای دنیاست و قالب
مثالی نیز از خاک آن زمین خلق شده است و این قول هیچ منافات ندارد باینکه همین
عالم دنیا است لکن اوضاع اوضاع عالم دنیا است نظر بلحاظ اخبار وارده در این
باب زیرا که خداوند میفرماید که در صبح و شام آتش بال فرعون افروخته میشود پس
معلوم است که عالم برزخ همین در روی زمین است که ما وامثال ما او را میبینیم که صبح
و شب دارد و همچنین در اخبار وارد است که بهشت دنیا در وادی السلام و طرف مغربست
زیرا که دنیا دو بهشت دارد و در اخبار ایضا وارد است که جهنم دنیا در طرف مشرق
و در وادی برهوتست و روح بعد از انکه سوار قالب مثالی شد چون لطیف است
در وادی السلام میرود اگر از اهل بهشت است و در بعضی از اوقات یا در شب یا در روز
سواره در میان هوا پرواز میکند و میرود در بهشت دنیا که در طرف مغربست و از
انجا نیز سواره در میان هوا پرواز میکند و میاید در وادی السلام که در پشت کوفه
که عبارتست از نجف اشرف و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی
برهوت میباشند و بعضی از اوقات در طرف مشرق در آتش افروخته ایشان را با غل و
زنجیر میبرند و انواع عذابها را با ایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها
و راحتها با ایشان میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و باهم می نشینند
و صحبت میدارند و یکدیگر را چنانچه در دنیا میشناختند در عالم برزخ نیز میشناسند
و حلقه حلقه و دسته دسته بر سر منبرهای از نور نشسته اند و باهم حرف میزنند و صحبت
میدارند و میخورند و میاشامند و جماع میکنند و هر لذتی که بخواهند و نفسهای
ایشان خواهش کند از انواع نعمتها میباشند و از برای ایشان مهیا میباشد نظر

مثالی است و بعضی گفته اند عالم صح

بعضی گفته اند صح

بعموم قوله تعالی وَلَهُمْ مَا تَشْتَهِيهِ الأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الأَعْيُنُ و زنده میباشند و مرگی از برای ایشان
نخواهد بود نظر بقوله تعالی وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ و هر کسی از اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی
السلام اگر چه در مغرب عالم یا در مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین
وادی السلام شد برو دور او جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که از تلخی
جان کندن و فشار و سؤال آرام بگیرد و چون آرام گرفت احوال دوستان و قوم و خویشان
خود را از او میپرسند اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکند که خدا نهایت با ایشان برساند
و اگر گفت مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک رفت بدرک [illegible]
بدانکه ارواح میایند بجانهای خود و سر میکشند منزلها و دوستان و عیال و اطفال
خود را و هر کس بقدر عمل خود پس کسی هستکه روزی یکدفعه میاید و کسی هستکه هر دو روز
یکدفعه و کسی هستکه هر دو روز یکدفعه و کسی هستکه هر هفته یکدفعه و کسی هستکه
هر ماهی یکدفعه و کسی هستکه هر سال یکدفعه و کسی هستکه هر چند سال یکدفعه بجانهای
خود میایند و بقدر عمل نیک ایشان ایشان را رخصت میدهند پس اگر از اهل بهشت است
عمل نیک اهل خود را می بیند و خوشحال میشود و عمل بد ایشان را نمی بیند که بدحال شود
زیرا که خداوند پرده بر روی اعمال بد آنها میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند
و در بعض اخبار وارد است که در ظهر جمعه و شبها میایند بدیدن اهل و خانه خود یاد در
پنجشنبه و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبزی میایند بر سر بامها و دیوارها
مینشینند و حرفها میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای
ایشان را و کلمات ایشان را نمیفهمند و هر گاه کسی تحفه و هدیه از قبیل خیرات و مبرات
مثل صوم و صلوة و تصدق از برای ایشان بنماید با ایشان خواهد رسید و خوشحال
میشوند و دعا میکنند از برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است
خواه حمد و سوره باشد و خواه چیز دادن براه خدا بکسی باشد اگر چه یکدانه خرما باشد
و هر کس هر چه میدهد همان چیز را بصورت طبقی از نور از برای آن میت میبرند و میگویند
که این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است پس اگر در عذابست تخفیف عذاب

او میشود

بدانکه روح ارواح است که باید
باشد خداوند ارواح پیش از همه
ابدان بدو هزار سال خلق فرمود
و در عالم اظله پیش از عالم ذر
خلقت و بار دیگر در زمین ابانها
ابدان خلقت و هر کدام با هم برادر
شدند فرمان حضرت قائم [illegible]
از هم میبرند منزل بیابند و خویش
اقتضا میبرند هر کدام الفت
نگرفتند در اینجا هم الفت
با هم ندارند و هر چند که از یک
صلب و یک بطن باشند و این
معنی از نصوص آل محمد و از آن
حضرت سؤال نمودند که چرا خدا
ارواح را پیش از ابدان خلق فرمود
بعد از آنکه در عالم ملکوت
اعلا بود در مرتبه بلند حضرت
فرمود که هر گاه ارواح با
خود را علو مرتبه و شرف می
گذارد هر اینها دعای ربوبیت
مینمودند پس خدا ایشان را در این بند
تن حبس نمود بجهت رحم بر ایشان
و بعضی از آنها احتیاج ببعضی
دیگر نمود و بعضی را بر بعضی
بلندی درجات داد و صحت قوت
[illegible] یکی اعتقاد ما در
ابتدا که اهل ارواحند

میشود و اگر در نعمت است نوع نعمتی تازه میشود باو میرسد و خوشحال میشود و دعا میکند
و از اینجا است که بسا کسی که در دنیا عاق والدین شده است و چون والدین او مردند عمل نیکی از
برای ایشان میکند ایشان از او راضی میشوند و بسا هست که کسی والدین او در دنیا
از او راضی میباشد لکن چون فوت شدند اولاد یاد او را نکرد و احسانی نمیکند و ایشان همیشه
منتظر میباشند چون مأیوس میشوند گاه است که نفرین باو میکنند و او را عاق مینمایند
خصوصاً در وقتیکه از برای دیگران هدیه میاید و از برای ایشان نمیاید و ایشان
ملول میشوند چون ملول و مأیوس شدند باعث عاق اولاد میشود خصوصا هر گاه نفرین
نمایند پس عزیز من باید در دنیا از رفتگان فراموش نکنند و بقدر مقدور سعی نماید
که هدیه از برای ایشان بفرستند تا باعث روسفیدی شود و این دنیای فانی باقی
نمیماند از برای کسی بخصوص و ضیاع و اموال دنیا آخر بدیگری از توارث میرسد و حسرت
و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد
معلوم شد که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا و در بهشت دنیا متنعم
میشوند و بخدمت پیغمبر و ائمه ع میرسند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز و روزه ندارند
و انجا خانه استراحت است و خانه تکلیف نیست و مجرد میشوند و از کثافات پاک و لطیف
میشوند و غم و غصه و الم و درد و ناخوشی ندارند و هر چه بخواهند از برای ایشان
موجود است و عالم برزخ که بود هزار سال و چیزی کم و یا زیاده است بنا بر بعض
از روایات بمؤمنین ظاهر میشود و دعا میکنند که خداوند قیامت را نزدیک بگرداند
و وعدهای خود را که در باب بهشت آخرت کرده بما برساند و همین حالت تا قیامت
باقی میباشند و اهل بهشت دنیا گریه و ناله نمیکنند و اینکه بعضی میگویند که رسول
خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند صحیح نیست نظر بانکه ایشان در جائی میباشند
که ملال و غم و غصه و گریه و دلسوزی در انجا نیست خواه در آسمان باشند و خواه در
بهشت دنیا باشند و خواه در عرش باشند و اینکه از بعض اخبار معلوم میشود که
حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و سایر انبیاء که بدیدن و زیارت آنحضرت
میامدند و گریه بر آنحضرت میکردند از باب تنزل ایشان است باین عالم خاک و فانی

سرور چون هوای این عالم مقتضی غصه و الم و غم میباشد مانعی از گریه ایشان در این عالم
نیست و اما در آن عالم که عالم تجرد و لطافت است غم و الم و گریه نیست از برای اهل بهشت
اما از برای اهل جهنم غم و الم زیاده و بدتر از دنیا میباشد و در بعضی اخبار وارد شده است
که مؤمن با حوریان خود و زنان دنیا در بهشت بازی میکنند و میخواهد با او جماع کند دست میاندازد
و گردن بند او را پاره میکند پس آن حوری با مؤمن میگوید که گردن بند را جمع کنیم و بعد
مشغول عمل شویم چون مشغول جمع نمودن دانه‌های گردن بند میشوند که ناگاه قیامت بر
پا میشود و آن مؤمن تمنا میکند عالم برزخ و این از جمله چیزهاییست که خداوند قرار داده است
که از شدت ذوق و شوق با او عالم برزخ هیچ تمنا میکند چنانچه کسی در شب وصل با محبوب
خود باشد آن شب را و تمنا میکند **فصل سیم** در بیان ارواح است بدانکه ارواح کفار و منافقین
در جهنم دنیا معذب بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت و گاهی ایشان را رخصت میدهند
که با غلهای آتشی و ملائکه موکل بعذاب ایشان میایند بجاهای خود و اهل و عیال
خود را میبینند و الم و غصه ایشان زیاده میشود و فریاد میکنند که دنیا شما را فریب ندهد
چنانچه ما را بازی داد و کسی سخن او را نمیشنود و متحمل او نمیشود لهذا مأیوس و ملول
و با درد و الم برمیگردند بعذاب نعوذ بالله تعالی و اما ارواح دیوانها و ابلهان و مستضعفین
در قبرهای خود میباشند و قبر ایشان محل روح و جسم ایشانست و مثل زندان و غار
تا قیامت در قبرهای خود باقی هستند اگرچه بدن عنصری ایشان میپوسد و روح ایشان
در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میمانند و مستضعفین کسانی میباشند که نه
راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل غالبی از اهل
بادیه و جاده نشینان و اما ارواح اطفال مؤمنین را بنا بر بعضی اخبار میبرند در نزد
حضرت ابرهیم هرگاه پسر باشند و حضرت متوجه ایشان میشود و خداوند درختی خلق
فرموده است که میوه‌هاآن درخت مثل پستانها پر از شیر هست و آن اطفال از آن پستانها
میخورند و اگر دختر باشند ایشان را نزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود
و اما ارواح اطفال الکفار بحال خود باقی میمانند با خوردن شیر از پستان بعضی از درختان
تا قیامت بر پا شود و ایشان تکلیف شود بدانکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ

نمو نموده بزرگ شوند بسن بیست سالگی و احتمال دارد که همین قد بمانند تا قیامت لکن
از هرگونه لذتیکه باشد میبرند و الله العالم و مؤمنین در عالم برزخ قوم و عشیره‌های خود را
که اهل بهشت میباشند می بینند و با هم مینشینند و صحبت میدارند و اما کفار و منافقین
و گنهکاران شاید در جهنم دنیا یکدیگر را ملاقات کنند و بر یکدیگر بینند و شاید خداوند
ایشان پرده بکشد که یکدیگر را ملاقات کنند و نبینند بجهة آنکه خدا ستار العیوب است
و الله العالم چنانچه مروی است در تفسیر یا من اظهر الجمیل یا من ستر القبیح که خداوند
عرش مثال هر چیز را خلق فرموده است یا حقیقت یا بطریق عکس هر چیز یکی در عالمست
در عرش میباشد مثل خانه که سقف و آینه کاری باشد که هر چه در میان خانه است
عکس در سقف خانه میاندازد پس هر مؤمنی که مشغول عبادت و طاعت است عکس صورت
او را ملائکه کروبیین و روحانیین می بینند و طلب مغفرت از برای آن مؤمن میکنند و
هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر آن مثال و عکس صورت پرده میاندازد که کسی مطلع
بر معصیت و گناهان او نشود پس در دنیا که چنین نماید در عالم برزخ و قیامت البته
چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق
و کفر و همچنین آنحضرت فرمود دو ملک خداوند بر ایشان موکل میگرداند که اعمال خوب
و بد آنها را مینویسند و نام یکی سائق و نام دیگری شهید است و صحیح که مشهور این دو
ملک فرمود میایند و اعمال خوب و بد هر کس را مینویسند و شب میروند و دو ملک دیگر
میایند و اعمال او را مینویسند که ملک ولی غیر آنکه هست که از او نوشته است دیگر او نمیشود
و هیچ کس مطلع بغیر از خدا نمیشود بر گناه مؤمن مگر پیغمبر و امام که عرض اعمال را با ایشان
مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکارانند لهذا دانستن ایشان بی عیب است نظر بآنکه
بمنزله پدر مهربان امت و شیعه میباشند با وجود آنکه هرگاه مؤمن معصیت کند ملک
دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسد شاید که توبه کند و هرگاه توبه نمود
آن وقت عمل بد او را مینویسند و هرگاه توبه کرد او را هم نمینویسند و جمله آنچه مذکور
شد از اصول مذهب است و هم از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشود **فائده** بدانکه نقل نمودن
اموات از اماکن مشرفه مثل کربلای معلی و نجف اشرف و در نزد قبر نبی یا وصی نبی یا عالم

با شهید یکی پیش از دفن جمع غیبت نظر بسیره و قطعه بین الشیعه و نظر بثبوت او و در دین موسی و ثابت نشدن نسخ او و در این دین مبین و اما نقل بعد از دفن جایز نیست مگر در مواضعیکه استثنا شده است در کتاب کله آلی الکلام فقه بیان کرده ایم و اما حکایات ملاقات حکایتی چند مسموع میشود که دلالت بر وصل و میکند اگر چه حدیثی در این باب بنظر نرسیده ایم

مصباح ششم در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت است و این اعتقاد از اصول مذهب است و منکران با نقص مخلد در جهنم است و در او چند نور است

نور اول در غیبت آنحضرت بدانکه آنحضرت دو غیبت دارد یکی صغری و یکی کبری و یکی اصغر

اما غیبت صغری آنحضرت مدت هفتاد و یکسال کم کشید و اول او روز وفات حضرت امام حسن عسکری بود بعد از نماز و دفن آنحضرت در جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰ هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفاء بنی عباس بود و در این مدت شصت و نه سال چهار نفر وکیل آنحضرت داشت که مردم بخدمت وکلاء او میرسیدند و مطالب خود را با ایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند و جواب اینها را می‌شنیدند و بایشان میرسانیدند و وکیلهای آنحضرت چهار نفر بودند اول ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری او را نصب بوکالت نموده بود دویم پسر او ابی جعفر محمد بن عثمان بود که بامر حضرت قائم عثمان او را نصب بوکالت نموده بود سیم حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان در حال حیوة او را بامر قائم نصب بوکالت نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سمری بود که حسین بن روح او را بامر نصب بوکالت نمود و چون نوبت وفات او رسید شیعیان باو عرض کردند که کیست بعد از تو وکیل کن فرمودند که لله امر هو بالغه یعنی از برای خدا امریست که او رسانندهٔ آن امر است یعنی دیگر وکالت و نیابت منتهی شد و برحمت الهی واصل شد و این اول غیبت کبری آنحضرت است که دیگر کسی بخدمت آنحضرت نرسید و این در سنه ۳۲۹ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبری آنحضرت بسر رسید به که الحال مردم نیابت آنحضرت را انجام میکنند در سنه من رای واقع شد و کسی دیگر بخدمت او نرسید و غیر اینها مگر موالیان خاصهٔ آنجناب که نماز جمعه را باید با اینها نماید و نوعی از آنحضرت بیرون آمد بسوی ابی الحسن علی

روح شریکیست و این روح علم و معرفت را ندارد بلکه این روحی که خاص انسانیست حامل علم و معرفت است و او فانی نمیشود و باقی میماند بادر بعثم باد د جیم است و این روح عم و غضب و فرح اوست و ادراک میکند …
… حرکت نمو است و باعث بصیرت و مشاعرات از چشم و گوش و ذوق و لمس و شم و غیر اینها روح اولی کبر … او انفس ناطقه انسانی گویند مختلف باشند که ضنایع و بدایع فهم بیرون از او بیشود و روح و بعی راهم حیوانات دارند و این روح و نجی چیتا مرتبه دارد پس مرتبه و شرف انسانیان روح اولی است و غیبت غیبا بدانا اول عمر

محمد سمری که آخر وکیلهای آنجناب بود با این مضمون که واقع شد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهور نمیباشد مگر بعد از اذن دادن خداوند تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت و قساوت قلبها و پر شدن زمین است از جور و زود باشد که بیاید از شیعهٔ من کسیکه ادعای مشاهده و دیدن من نماید آگاه باشید که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحهٔ آسمانی پس آن کذاب و مفتری است یعنی کذاب و دروغگو است و افتری بی نسبتی است پس از این توقیع ظاهر میشود که آنحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگر چه او را بعضی میبینند و لکن نخواهند او را شناخت و وکالتی دیگر نخواهد بود نظر بکلام علی بن محمد سمری پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعا دیدن امام را در بیداری نماید یا ادعای وکالت خاصهٔ آنحضرت را نماید کذاب و دروغگو است و ملعون و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم مرا تعیین بخصوص فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را باینها بگویم یا آنکه باب میباشم که حضرت مرا باب کرده است یا کتابی یا کاغذی یا صحیفهٔ باو نوشته بمن داده است غلط است دیگر حضرت کاری ندارد که بیاید و تعیین باب و پنجره نماید و وجوب تعیین باب بر آنحضرت یا بر خدا از باب قاعدهٔ لطف تخصیص باین زمان ندارد دیگر بلکه باید در هر زمان یک باب تعیین فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآن دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل میشود غلط و کفر است بلی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمد را بیان خواهد نمود چون از زمان نبوت تا امروز افضلیت آن زمان بیان تمام احکام است اگر چه حکم بباطن نماید یا آنکه بعضی از حکمها ظاهر را تغییر بدهد نه اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند این حکم را نسخ فرموده است در زمان رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان آنحضرت قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عده زنان که اول بعثت یکسال بود و غیر از اینها و تفصیل هر یک را در کتاب مشکوة الانوار میجوید پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه آن حضرت نایب ندارد نائب و قیکه خود آنجناب ظهور نماید و حسین بن منصور حلاج ادعای وکالت و نیابت و مشاهدهٔ امام را نمود و در خلیفهٔ آن زمان او را گرفته بدار کشید جمعی در زمان غیبت صغری نیز بخدمت او رسیدند و با آنحضرت کاغذها نوشتند

تا آخر عمر و بیاید که اشد شد و ضعف یابد پیش بطفولیت و کوولیت بالفتیه بحیل و است و در بدن چون دو اول عمر و دیدن داخل میشود عزیز است طفلا صغار نمو میدهد بجهه سنی کرا و غرض بدان از برای او حاصل است چون دو میر و قوه میشو …
… کرفتو بدن را میکیرد و بازی اطفال بجهه روح حیوانیت و هم چنین بازی اطفال نیز اکر ابتداء نمو او است روح انسانی نیز بعلو میدن کرفته مشغول میشود و هم چنین از خواب انسان معلوم میشود که او دو روح دارد زیرا اگر چه انسان بخواب میرود روح انسانی در حرکت و سیر است و روح حیوانی او در بدن مشغول است

وجواب شنیده اند مثل محمد بن محمد بن عماد و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم بن حنبس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله بن روح و هرون القزاز و مسرور طباخ و اسحق کاتب و ابن کسوده
وحسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی وحسن بن نضر قمی وحسن بن یعقوب
و قاسم بن موسی و علی بن محمد و محمد بن کلیل و مرداس قزوینی و ابن خال شهرزوری و ابن
ثابت مروی و فضل بن من اهل یمینی و ابن الاعجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجائی مکی و ابو محمد
وجبار شمشاطی و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابرهیم مهزیار
اهوازی و محمد بن اسحق قمی و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله نجی و قاسم
علاء آذربایجانی و محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما
غیبت اصغر آنحضرت از ظهر جمعه است تا صبح شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمعه
کردن خطیب مکه را امیر نماید و غایب میشوند تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه
کسی از طول عمر آنحضرت تعجب نباید نمود زیرا که خداوند مؤمن را که خضر والیاس باشند
و دو کافر را که سامری و دجال باشند عمر زیادی داده است که پیش از آنحضرت بوده اند
و آنها هم میباشند پس محل تعجب نیست و بدانکه غیبت آنحضرت از جمله اسرار الهی است یا بجهت
امتحان است که ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مردم معلوم شود یا بجهت خوف است از مردم
و وقت معینی از برای ظهور آنحضرت قرار داده نشده است و مفضل بن عمر از وقت ظهور
آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود آنحضرت فرمودند حاشا که خدا وقتی از برای ظهور
آنحضرت قرار داده باشد که شیعیان ما بدانند و هر کس وقتی قرار دهد از برای ظهور آنحضرت
پس ادعای شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص او است و حدیث کذب الوقاتون مشهور
است یعنی دروغ گفته اند آنها که وقتی از برای ظهور آنحضرت قرار داده اند و در کافی
منقول است از امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند خدا اگر دانیده بود وقت ظهور قائم در نود
شاید مراد نود از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد پس چون مردم شهید کردند امام حسین را
خدا شدید نمود غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنحضرت را با تاخیر انداخت تا صد و چهل
بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ما شما را باین خبر دادیم و شما افشا نموده پرده را
برداشتند و بمردم گفتند پس خدا وند بگر وقتی در نزد ما قرار نداد از برای ظهور

اوکه

طلاوه دو خواب انسان بوی
کند و احتلام از برای او دست
میدهد اما چیز را بمشیمه د زرا
کردوح او متوجه سبب است
بیدا میشود روح او از سبب
میکرود بحال خود و اما چونکه
کم خواب میرود قوه ممیزه اینها
[illegible]
چونکه انسان بخواب میرود
ابنروح انسان و سیر حرکت
است با بعالم بالا یا بعالم
مثال با بعین عوالم از علویات
و سفلیات پس هرگاه تعقل
در دنیا بکار میرعجائبات
عجائبات عالم دنیا است و در
خواب با شیاطین و غول جن
و ظلمت محشور میشود و خواب
او چندان اثری ندارد بلکه
خوابهای آشفته میبیند و او را
اضغاث احلام میگویند و
هرگاه نفس او در دنیا

او که بدانیم او را و خدا محو میکند هر چیزی را که میخواهد و در نزد او است ام الکتاب و در کتابها
و حدیث دلالت دارد که علم ظهور آنحضرت از جمله بداء است که مختص خداوند است که
دیگری او را نمیداند حتی امام علیه السلام هم نمیدانند و لکن از برای ظهور آنحضرت علاماتی چند
میباشد که در اخبار مذکور است و بعضی از آنها را ما ایراد مینمائیم بدانکه ظهور
آنحضرت دو علامت دارد یکی خاصه که مختص بنشکه خود آنحضرت بداند که در چه وقت
باید ظاهر شود و یکی دیگر علامت عامه است اما علامت خاصه بجناب یکی شمشیر او است
که از غلاف بیرون خواهد آمد و خواهد عرض کرد یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان
جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو بامر الهی و یکی دیگر علم آنحضرت است که
افتاده است و هر وقت که خداوند عالم مصلحت در ظهور او میداند علم امر میکند
که خود بخود برمیخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر شو و اما علامت عامه
او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عتبه از اولاد یزید بن
معویة بن ابی سفیان است و مرد بسیار بدشکل است بصورت آبله دار و سرکنده و ازرق چشم
بند گی خدا را هرگز نکرده است و مکه و مدینه را ندیده است و چشم او اعور مینماید و بلند
از طرف مکه در بیابان بی آب و علف ظاهر میشود در ماه رجب و لشکر بطرف مغرب و
بغداد منبر میشند که خواب نبینیا و بیسرتی مینماید و طرف نجف اشرف را خواب میکند
و مدینه را تا سه روز تاراج میکند و در کوفه منزل میکند و فریاد میکند که هر کس
سر یک شیعه علی را بیاورد هزار اشرفی باو میدهم پس مردم بکدیگر را بدشمنی لعون
میدهند و امراء آنزمان همه حرامزاده اند و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج
شهر در دست او است دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و زوال ملک او
متصل بظهور دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او در بیدا که نزدیک مدینه است
و اسم زمینی است فرو میروند و دوم خروج شعیب بن صالح نام میست از شهر سمرقند
سیم خروج عوف نام سلمی است در زمین جزیره و جای او در مکان نیست که اسم او کریت
است و در مسجد دمشق کشته میشود چهارم خروج حسنی است و اسم زدیست حسن نام
دارد و در مکه در پای حجر الاسود کشته میشود و بعد از کشته شدن او پنج

متعلق با جنت و علم و اهل علم
و ملائکه و مقدسین مجردین
و تقرب الهی باشد چون بخواب
میرود روح او بملأ الاعلی پرواز
میکند و محشور با ملائکه و علم
[illegible]
نفس و روح سالاحظه
مینماید و بعضی میگویند
روح بعالم مثال میرود و آنچه
در این عالم هست عالم مثال
هست و روح او را سیر
کند هرگاه بی مانع باشد
از بخارهای هوا و خیال

در علامات ظهور

و وز حضرت قائم ظهور میکند بعد از اختلاف بنی عباس است در ملک و سلطنت ششم کرفتن
افتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان و کرفتن ماه است در اخر ماه هر دو بخلاف عادت ۷ دین
فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین و فرو رفتن جمعی است در مغرب در زمین ۸ ایستادن
افتاب است از اول ظهر تا وقت عصر در میان اسمان ۹ بیرون امدن افتاب است از طرف مغرب
شاید مراد خود انحضرت باشد چنانچه در حدیث وارد شده باشد ۱۰ کشته شدن نفس زکیه
است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ظاهر او وقوع یافته باشد باد در وقایع با
در حکایت پنجم پادشاه ۱۱ سر بریدن مرد بسیار سید هاشمی است در میان رکن و مقام ۱۲
۲۲ خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهرا وقوع یافته باشد ۱۳ خروج شخصی
در مصر که او را مغربی کویند و مالک میشود شام و اطراف شام را ظاهرا محمد علی پادشاه
باشد چهاردهم پاریدن تکرک بزرک در جزیره روم با نزدهم بیرون امدن ستاره
روشنی دهنده ایست مثل ماه در مشرق و نزدیک است از یکی دو سر او بهم رسد شانزدهم
ظاهر شدن آتشی است در طرف مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و اسمان
بماند هفدهم ظاهر شدن سرخی شدید در اسمان که پهن بر روی اسمان میشود ۱۸ ظاهر شدن
اتشی است در اسمان که همه مردم میترسند و انکاهان خود منزجر شوند نوزدهم مطلق
العنان شدن عرب است که در هر جا که بخواهند بروند و انچه را مالک شوند ۲۰ خارج
شدن از سلطنت سلاطین عجم است ۲۱ کشتن اهل مصر است امیر خود را ۲۲ خراب
شدن شام است ۲۳ بیرون امدن سه علم است از او یکی از انها بطرف مصر میرود
و یکی دیگر بطرف خراسان ۲۴ بیرون امدن سوارها است از مغرب و منزل نمودن انها
بجزیره دمشق ۲۵ جدا شدن نهر است از شط فرات و جاری شدن او است بکوچهای کوفه
و واقع شده است ۲۶ بیرون امدن شصت دروغ کو است که همه ادعای نبوت کنند ۲۷
بیرون امدن دوازده نفر از آل ابیطالب است که همه ادعای امامت کنند ۲۸ سوزانیدن
مرد جلیل القدر از شیعه بنی عباس در میان حلولا و خانقین ۲۹ بستن جسر است
در بغداد از سمت محله کرخ و ظاهرا وقوع یافته است و الحال موجود است ۳۰ وزیدن
باد سیاهی است در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله است در بغداد که بسیار

اهل بغداد

نفسانیه ظلمانیه تا بهر بدا
زیرا که مرجع بدای عالم هست
در عالم مثال است و جود است
و خواب سرپنهان اسرار الهی
کرادانکه مجموع عوالم علیا
و سفلی است نمونه او است
و باهست که بشارت مبین
از جانب خداوند برای انسان
چنانچه مروی است از رسول خدا

در یمن که او را یمانی
کویند خروج
شخصی است

که فرمودند لم یبق من النبوة الا المبشرات

من الله و هی
جزء من اجزاء النبوة
و در حدیثی است که خواب مؤمن
جزئی از هفتاد جزء نبوت است
و ابضا فرمودند که جزئی از
چهل و شش جزء پیغام اور است
و بعضی کفته اند که عمر رسول
خدا بعد از بعثت بیست و سه

انحضرت علیه السلام است

اهل بغداد بمیرند و اضطراب بسیار در اهل بغداد بهم رسد که ارام نداشته باشند و همچنین
بر اهل عراق عرب و ظاهرا وقوع یافته است ۳۱ فرو رفتن جمعی است در بصره بزمین و خون
ریختن بسیار است در او و خراب شدن خانهای او است و برطرف شدن اهل او است شاید
وقوع یافته باشد یا در وقوع بیاید ۳۲ واقع شدن مرک بسیار است بطاعون و وبا
زود زود در مردم است از بغداد و غیره ۳۳ امدن ملخ بسیار است در وقت خود و در غیر
وقت ان ۳۴ خون ریزش بسیار است در میان دو طایفه از عجم ۳۵ مسخ شدن طایفه است
بصورت میمون و خوک ۳۶ بیرون رفتن غلامان است از اطاعت اقایان و کشتن غلامان
اقایان خود را ۳۷ سنبر و صوتی است در قرص افتاب ۳۸ بیرون امدن مرده هاست
از قبرها و زنده شدن ایشان است ۳۹ امدن چهارده باران پی در پی از اسمان است که زمین را
پاک و شسته نماید ۴۰ برطرف شدن علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن قتل و کم شدن
فقهای حقیقی و مردن ایشان پی در پی و بسیار شدن فقهاء ضلالت و خیانت و بسیار
شدن شعراء ۴۱ مسجد شدن قبرها و زینت کردن قرانها و مسجدها را بطلا و
غیر طلا ۴۲ زیاد شدن ظلم و ستم و جور و فسق و کردیدن امراء کفره و دوستان
ایشان فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب رای و تدبیر ایشان فسقه ۴۳ خراب شدن
بصره است بدست مردی از سادات که شیعه او زنجی و سیاه باشند و ظاهرا
وقوع یافته باشد زیرا که در دویست و پنجاه و پنج سال بعد از ولادت حضرت قائم است علی
بن محمد احمد بن علی بن زید بن علی بن الحسین خروج در بصره نمود و اکثر شیعه او غلامان سیاه
بودند و بصره را خراب کردند و او را ملقب بصاحب الزنج نمودند ۴۴ انچه در حدیث
رسول خدا وارد شده است که فرمودند در سال ششصد و پنجاه قتل بسیاری میشود
و برهم میکردد زمین از ظلم و جور و در بیست سال بعد از ان واقع میشود موت علما
یکی و باقی نمیماند کسی و در سی بعد از ان کم میشود اب نیل و فرات بمرتبه که مردمان
در وسط شط زراعت کنند و در چهل بعد از ان سنک میبارد از اسمان بیرون یکی پنجم
مرغی چیز تمام حیوانات هلاک میکردند و در پنجاه بعد از ان درندکان مسلط بر
مردمان میشوند و در شصت بعد از ان افتاب میکردد بی نصف و النهار مینند

۲
سال و هشت ماه در خواب
با او وحی میشد از این جهت است
که خواب یک جزء از چهل و شش
جزء نبوت است زیرا که چهل و شش
ماه عمر او است بعد از بعثت
چون سال او جهت عوام است
احتضار او الی است و تفصیل

سیم یا طفره وقتیکه حیوان آدم
کلیه الجبه پس نفس نامیه
نباتیه هم قوتی دارد که
و جاذبه و هاضمه و دافعه
و مربیه و دو حاصیه دارد
زیاده و نقصان و محل انها
کید است و نفس حیوانیه
پنج قوتی دارد سمع و بصر
و شم

در بیان علامات

ودر هفتاد بعد ازان دیگر هنر ابد مؤمن و اندد هشتاد میکردند فیها مثل بهائم و در
نود بعد ازان بیرون میاید دابة الارض ودر هفتصد طلوع میشود آفتاب سیاه و
تاریک ودیگر بعد ازان سؤال میکنند و ظاهر نیست والله العالم که این سالها بعد از
ششصد از هزار ودویم بعد از هجرت باشد که الان هزار ودویست شصت و سه سال است
ودر حدیث دیگر وارد شده است که در سال ششصد و هشتاد ظاهر میکردد شخصی که
اسم او سعید است و صاحب ریش و سبیل است مثل مردها و میاید از صحرا بسوی
عراق و با او است هزار سوار و در سال ششصد و هشتاد ظاهر میشود از سمت
روم مردی که اسم او مزید است با هفتصد علم که بر هر علمی یک صلیبی یعنی چوبی که نصرانی
دارند و شکل دار کشیدن حضرت عیسی است و بخته است و در زیر هر علم و صلیبی هزار سوار
فرنگی و نصرانی میباشد و در انوقت خروج میکند مردی از طرف مکه که اسم او سفیان
حرب است و شاید همان سفیانی است که مذکور شد پیش ازینکه ملک او هشت ماه است و متصل
بظهور دولت قائم آل محمد و شاید چون ملک او باشد و عنبر پیدا او باشد و عجب از علامات
ظهور خروج دجال است و اسم ملعون صاید بن صید است و اخبار در باب او و خلافات
بعضی دلالت دارد که از زمان آدم بوده است تا بحال چنانچه در حدیث است که رسول
خدا تشریف بردند بخانه از خانهای مدینه و در انخانه مردی دیوانه هرزه گوئی
بود با مادر او و حضرت او را با اصحاب خود نشاندند و فرمودند که ای مرد ایمان بخدا و
نفرستاده است هیچ پیغام او و پیغمبر اینکه بر سانیده است امت او را از دجال و او را
مهلت داده است و واگذارده است او را تا زمان خروج خواهد نمود اینمرد بعد
این با کوهی از نان و نهری از آب در زمان قحطی ظاهر میشود و اکثر تبعه او یهود و زنهای
اعراب و صحرا نشینها میباشد و داخل میشود بتمام آفاق و اطراف زمین مگر مکه و مدینه
کوه ان و هر وقت خروج نمود ادعای خدائی میکند و حال انکه اعور است و خدا اعور
نیست و در بعض اخبار وارد شده است که در زمان انحضرت متولد شده است و ریش داشت
و در وقت تولد خود حرف میزد و پیغام او رفت و ادعا نبوت کرد و گفت من فرستاده
خدا هستم پس حضرت امر نمود ملکی را که بصوت مرغ بزرگی بود که او را بود و در جاهی

د شم و لمس و ذوق و دوق خاصیت
دار و در رضا و غضب و محل آنها
قلب است و نفس ناطقه فلسفی
پنج قوتی دارد فکر و ذکر و بنا
و اسها محلی ندارند و مشابهت
بنفوس فلکیه دارند و دو
[illegible]
متعلق بانسان
که جای آخر بطرز ما ...
و بعضی گفته اند اسیر نفس
آفات است و هر کاینات
و در حدیث است که عقل را خدا
خلق فرمود که عالم بهمه اشیا
و محیط با آنها است و در
حدیث دیگر است که عقل
ملکی است که خداوند او را
خلق فرموده اکر بعدد
خلقت تمام خلایق

ظهور انحضرت

که در وقتیکه یهود تبر بود ان دهانش بجتا با اصفهان است تاخت و در زنجیر است و هنگام
اذن بخروج او بشود و خری دارد که گام او یک میل راه است که سه میل یک فرسخ است و خر او
خالهای سفید در بدن او است مثل پلنگ و صفت دجال این است که چشم راست او مالیده
شده است و چشم چپ او در پیشانی او است و میدرخشد بنحویکه گویا ستاره صبح است و در
او پاره خونی است که گویا مخلوط بخون شده است و میان دو چشمش نوشته است که کافر است
و هر کس از ملا و غیر ملا او را میتواند بخواند و ساحر ماهر است که بسحر فرو میرود در
دریاها و سیر میکند و با آفتاب در پیش روی کوه هست از دور و در پشت سر او کوه
سفید است و بسحر بچشم مردم میاید که در کوه آب و نان است و حال انکه حقیقت ندارد بلکه
سحر است و هر دریاها را سیر میکند و بهر دریا و آبی که میکند دان آب فرو میرود دیگر
تا روز قیامت بیرون نخواهد آمد و شیطان در پیش روی او رقاصی میکنند و شیاطین
او او خواو را در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه السبب بجهة امتحان خلق و فریاد
میکنند که او از او را مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند و میگوید بدوستان من منم
انخدائیکه خلق کردم و تسویه اعضا و اجزاء عالم را نمودم منم انخدائیکه تقدیر امور
بندگان نمودم و هدایت و رهنمائی کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان
او زنان و یهودان و اولاد زنا و سازندها میباشند چون بعقبه افیق که کوهی است
در شام میرسد و در سه ساعت از روز جمعه حضرت قائم او را میکشد و عالم از کثافت
و نجاست ان ملعون پاک میفرماید و عجب از علامات خروج دجال و ظهور قائم آل محمد
چیزهائیست که حضرت امیر المومنین ع از برای عصعصة بن صوحان فرمودند که از علامات
خروج دجال اینست که مردم بمیرانند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال دانند دروغ را
و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنا کنند بناها را محکم بسازند دین را بدنیا
بفروشند و صاحب امور سفیها افزاد دهند و با زنها مشورت نمایند و رحم قطع
نمایند و تابع هوا شوند و استخفاف بخون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن
فخر باشد امراء فجره و وزراء ظلمه باشند و اهل معرفت خیانتکار باشند و قراء فسقه
باشند یعنی عمل بقران نکنند و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه و آشکار

از مرد و زن و سر دیگر از
ملکیست چون فردی بر ایزد
سالکی و زن بنیه سالکی
انملک دوباره میکند و ان سا
بنو او روش میشود و دیدار
در حدیث است که عقل در قلب
مثل چراغی است که در وسط خانه
باشد و از امیر المومنین منقول است
[illegible]
عاشر و روح محمد
و نور محمد و نور مطلق و ذره
بیضا و کلمات تامه و کلمه من جبر
لها العقل الاکبر و اسم اعظم و قلب
و ابداع و صبح ازل و مفاتیح
غیب و ام الکتاب و لوح محفوظ
و قلم و عما و تعیین اول و وجود
مطلق و حد حقیقت و ولایت
مطلقه و تجلی اول و رابطه بین
الظهور و البطون و برزخیه

شود و بهتان زیاد شود و در مسجدها کاه کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و نزدیک شود
عذابها بنحوی که وعده داده است خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و صنعت و فساق
در امور زیاد بلند شود و پست ترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تعیّر از فاجرین نمایند
و تصدیق دروغگو را نمایند و خیانتکار را امین دانند و زنان خواننده و غنا کننده
پیدا شوند و ساز و صرنا پیدا شود و آخرین لعن بر اولین کنند و زنها سوار زین شوند
و زنها شبیه بمردان شوند و مردم علم را برای غیر دین بجهت دنیا و عمل دنیا را مقدم بر آخرت
دارند و مردم خود را بمؤمن نمایند مثل گرگ که در لباس میش در آیند و دلهای
ایشان مرده تر از مردار و تلخ تر از صبر میباشد پس در این وقت خروج دجال نزدیک شده
و بهترین مکانها در این وقت بیت المقدس است که مردم آرزو میکنند که کاش ما ساکن
آنجا میشدیم ع از علامات ظهور آنچه در حدیثی است که پیغمبر فرمودند در تفسیر آیهٔ
فقد جاء اشراطها پس فرمودند که آیا خبر بدهم شما را از شروط و علامات ساعة یعنی قیامت صغری
پس سلمان عرض کرد بلی یا رسول الله ص حضرت فرمودند از جملهٔ علامات آن ضایع نمودن
نمازها است و تابع شدن شهوتها است و میل نمودن بهوا است و تعظیم نمودن بمالدار
و فروختن دین بدنیا است پس در این وقت آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در
آب بسبب آنکه میبیند از منکر و نمیتواند که او را تغییر دهد و نهی کند پس سلمان عرض کرد
که یا رسول الله اینها از شدنیها است حضرت فرمودند بلی بحق آن خدائی که جان من در قبضهٔ
قدرت او است ای سلمان در این وقت والی و حاکم میشود مر مردم را امراء جور و وزراء
فسقه و عارفان ظلم و امناء خیانتکار پس سلمان عرض کرد این امر شدنی است فرمودند
بلی در این وقت میگردد معروف منکر و منکر معروف میشود و خائن امین میشود
و امین خائن میشود و تصدیق کرده میشود دروغگو و تکذیب کرده میشود راست
گو ای سلمان در این وقت امارت بزرگی با زنان است و مشورت کردن با کنیزان است
و نشستن طفلها است بر منبرها و دروغ صحبت و شوخی است و زکوة دادن غرامت
و قرض است و مال خدا را غنیمت میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و جفا
آنکه نیکی مینمایند با دوستان خود و طلوع میکند ستارهٔ دنباله داری ای سلمان در

کبری و احدیة الجمع و محبت
حقیقت و حقیقت محمدیه
و قابلیت اول و شجرهٔ زیتونه
و مقام او ادنی و مقام ولایت
و برزخ البرازخ و حروف جمعیت
کلیه و شجرهٔ طیبه و نفس رحمانی
و کاف مستدیره و ذات ثابته
و اسم مستقر فی ظله و حرکت
بعینها مفعل بنفسه و عالم
قاجبت فی عالم امر و عالم الصفات
و حقیقت کائنات و مبدء موجودات
و قطب دائرات و نقطه ساده
سیارات و تفسیر هر کدام با
صحت و سقم قیود در جلد دویم
مشکوة الانوار نوشته ام و قائل
اعتقاد نمود بوجود هفت آسمان
و عرش و کرسی و لوح و قلم و
ملائکه و بهشت و طوبی و سدرة
المنتهی و کرسی بالای هفت آسمان
و عرش بالای او است و از همه
بزرگتر است و چهار رکن دارد
رکنی سرخ که از او است سرخی
عالم و رکنی زرد که از او است
زردی عالم و رکنی سبز که از او است
سبزی عالم و رکنی سفید که
از او است سفیدی عالم و
چهار ملک موکلند با اینها
هر رکنی را ملکی که جبرئیل

این وقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت و باران در غیر وقت میبارد و خوبان
پایمال میشوند و عبادت کنندگان ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل بهم میشوند
و مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع
نکرده ام ای سلمان در این وقت امیر و حاکم میشود بر اینها قومی که اگر حرف بزنند اینها
میکشند و اگر حرف نزنند مالهای ایشان را حلال میدانند و چیز ایشان را مال خود
میدانند و خونهای ایشان را میریزند و پر میکنند دلهای ایشان را از خوف و ترس و نمی بینی
ایشان را مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده و میایند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه
امر امت من میشوند پس وای بر ضعفای امت من از جور ایشان و ویل و جهنم باد برای
ایشان رحم نمیکنند کوچک را و احترام نمیکنند بزرگ را و عفو نمیکنند از گناه کاران
صورت ایشان صورت آدمی است و دل ایشان دل شیاطین است ای سلمان در این وقت
اکتفا مینمایند مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و رشک میبرند بر پسران
چنانچه غیرت و رشک میبرند بدختران در خانهٔ اهلشان و شبیه میشوند مردان
بزنان و زنان بمردان یعنی در لباس و زلف و زینت دادن خود و امر و نهی کردن زند
امرد سوار میشوند زنان بر زینها پس لعنت زنان باد از امت من لعنت خدا ای سلمان
در این وقت نقاشی و طلاکاری میشود مسجدها همچنانکه طلاکاری و نقاشی میشود
معبد یهود و نصاری و زینت داده میشود مصحفها بطلا و غیره یعنی قرآنها طلاکاری
میشود و بلند کرده میشود منارها و بسیار میشود صفها با جماعت با دلهای بغض دار
و زبانهای مختلفه ای سلمان در این وقت زینت مینمایند مردهای امت من بطلا و میپوشند
حریر و دیباج را و استعمال مینمایند پوست پلنگ را و ظاهر میشود ربا و
معامله مینمایند بغیبت گرفتن و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا را
بلند میشمارند ای سلمان در این وقت ظاهر میشود زنهای خواننده و آلات لهو و لعب
مثل ساز و صرنا و والی و امیر میشوند بر اینها اشرار امت من ای سلمان در این وقت حج می
کنند بندگان امت من بجهت تفنن نمودن و اغنیا برای تجارت کردن و فقرا برای ریا
و سمعه نمودن و فقه می آموزند از برای غیر خدا و قرآن را از برای خوانندگی میخوانند

و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
است و رکن سرخ صد و پنجاه
هزار رکن دارد و هر رکنی را
ششصد هزار و پنجاه ملک
برمیدارند و جبرئیل قائم
باین رکن و اینها ملک است و
هر یک از عزرائیل و اسرافیل
بضعف قوهٔ خود او را ملتزم
میکنند و بعضی این رکن را رکن
خلق گفته اند و رکن سبز صد و
پنجاه هزار رکن دارد که هر رکنی
را هشت صد و پنجاه هزار رکن دارد
که هر رکنی را ششصد و پنجاه
هزار ملک برمیدارند و عزرائیل
[illegible]
صد و پنجاه هزار رکن دارد
که هر رکنی را ششصد هزار

وغنا کردن از قرآن خوانی اسم میکذارند و عالم میشوند برای غیر خدا و زیاد میشوند اولاد زنا و خود را بوی دنیا میبافند از ندبسلمان در آنوقت پاره میشود پردهای احترام مردم و کسب کرده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود فسق و فجور و مباهات مینمایند بر یکدیگر بلباس و پوشاک و باران بیاید در غیر وقت و انکار نمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی اینکه مؤمن ذلیل تر باشد از همه و ملامت کنند مردم متابعان قرآن و عبادت او را و نام گذارند اسمائی را با اسم ارجاس و انجاس که رجس و نجسها باشند بخوانند بسلمان در آنوقت غیر سلطان غنی و مال دار بفقیر حتی اینکه سؤال میکند سائل یکدفعه مابین دو جمعه و غیر سد بطرف کسیکه چیزی در دستش بگذارد و حرف میزنند در امورات عامه مردم کسیکه قابل حرف زدن نیست و این شروط بسیاری از آنها ظاهر شده است امید اینکه باین زودی فرج شود انشاء الله تعالی تفریح سیوم در بیان وقت ظهور و رفتار انحضرت است بدانکه از مضامین اخبار متفرقه ظاهر میشود که ظهور انحضرت در سال طاق میباشد مثل سنه پنج و هفت و نه و در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام است ظهور میکند که روز شهید شدن حضرت سید الشهدا است و در بعضی اخبار دیگر است که در ماه رجب ظهور میکند و از مکه ظهور خواهد نمود و در اول روز جمعه ظاهر خواهد شد و در وقت خطبه خواندن خطیب و کردن خطیب مکه را خواهد زد و غایب خواهد شد و صبح شنبه ظاهر خواهد شد و در سر عمامه رسول خدا و در دست عصای انحضرت و در پا نعلین انحضرت را خواهد داشت و چند بز در پیش روی خود خواهد انداخت و باین هیئت داخل در مکه میشود پس در آنشب جبرئیل و میکائیل با چند هزار ملائکه نازل خواهند شد و انحضرت در میان رکن و مقام بایستند و جبرئیل عرض کند ای آقای امر تو جاریست و سخن تو مقبول است پس حضرت دست بر رو بکشد و بگوید الحمد لله انکه فرمود کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من بیائید بسوی من و صدای انحضرت را خدا بمشرق و مغرب برساند که همه مردم بشنوند پس سیصد و سیزده نفر که بعد اهل بدر است که در اطراف عالم هستند و خداوند ایشان را در از روزها جمع نماید در طالقان که همه با شمشیرها باشند و اسم هر یک و پدر هر یک بشمشیرهای ایشان نوشته باشند

ومقصد پنجاه ملک بر مینا ... و ملک قائم باین رکن میکائیل است و اغاثه میکند او را اسرافیل و عزرائیل بضعف قوت خود و بعضی از قول علما تفسیر ان الله خلقکم ثم ...

و همه از اولاد عجم اند بعضی از آنها از اسمهای پیغام اوران گذشته اند و بعضی از امت حضرت رسول اند و همه بصورت جوانان نمایان باشند و حال انکه همه پیران باشند و در زمان غیبت کبرای انحضرت غیبت کرده اند و آنها را اولیاء الله میگویند و مخصوصان انحضرت میباشند که در وقت ظهور او باید بظهور نمایند شاید اوتاد و ابدال بعض از آنها باشند و شاید بعض آنها در این زمان متولد شده باشند و خداوند عوض دادن نور بمیان زمین و آسمان برپا کند که نور او داخل خانه ایشان شود و آن سیصد و سیزده نفر که در طالقان در رختخوابهای خود باشند چون صبح شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیابند که نوشته باشد طاعة معروفه پس بدانند که انحضرت ظهور کرده است و از جمله آنها رجال الغیب است که آنها سی یا چهل نفرند و در هفته تمام روی زمین را طی میکنند و در هر روزی در طرفی بسر میبرند و هر جمعه در نزد انحضرت حاضر باشند نماز جمعه و بیست و هفت نفر از مردگان امت پیش و این امت زنده شوند بجهت مشتاق بودن انحضرت پانزده نفر او از قوم موسی باشند و هفت نفر اصحاب کهف میباشند و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد اسود و مالک اشتر و حضرت صالح و حضرت شعیب باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یک چشم بهم زدن در نزد آن حضرت حاضر شوند بعضی برابر سوار شوند و حاضر شوند و در خدمت انحضرت بایستند پس انحضرت پشت بکعبه دهد و دست بگشاید که از نور او عالم روشن شود پس نفر اول که هر که باین دست بیعت کند چنان است که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل دست انحضرت را ببوسد و بیعت کند پس ملائکه پس نجیبان جن پس آن سیصد و سیزده نفر که چون برمین راه میرفتند زمین فخر میکرد که یکی از اصحاب قائم بر روی من راه رفت و جبرئیل در آن روز بصورت مرغ سفیدی بیعت میکند و یک پای خود را در مکه و یک پای خود را در بیت المقدس میگذارد و باواز خوش و بلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس مردم مکه فریاد میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب گوید که اصحاب او را میشناسید و گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که آنها را میشناسیم و تا دیگر را نمیشناسیم و این بیعت در اول طلوع

وطلب میکند از او برهان میکند و قول اینکه عرش کرسی است هم غیر سدید غلط است و بعضی گفته اند مراد از عرش محیط است و مراد از کرسی جای است بدون عرش و کرسی جسم است و این غلط و بعضی گفته اند که مراد عرش علم است و مرتفع شده است و سند قوله تعالی ان الله علی عرشه استوی ای علی علمه استوی و خبرها هم هست که مقام اقتضای امر است ... و الله العالم لکن واجب است اعتقاد نمودن بوجود عرش جسمانی و کرسی جسمانی و انکار او غلط است و قول باینکه ...

افتاب است و چون افتاب بلند شود او پیش قرص افتاب منادی از اسمان ندا کند که تمام اهل
زمینها و اسمانها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی ال محمد است با او بیعت کنید تا هدایت
بیابید و با او مخالفت نکنید که گمراه میشوید و مردم از شهرها و صحراها و دریاها رو
بمکه میاورند و چون نزدیک غروب افتاب از اسمان میشود شیطان فریاد میکند که ای
خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده و او عثمان بن عنبسه از اولاد یزید بن
معویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید و مخالفت او نکنید که گمراه میشوید
پس ملئکه و نقبای جن وانس او را لعنت کنند و دانند که او شیطان است پس انحضرت
پشت بکعبه داده فرماید که هر کس میخواهد بهر پیغمبر اوری نگاه کند بیاید و بمن نگاه
کند و هر کس بیاید و از من بشنود انچه میخواهد بشنود پس بخواند صحف و زبور و توریت
و انجیل و فرقان را چنانچه نازل شده اند پس چند روزی در انجا بمانند و خلیفه بر اهل
مکه قرار دهد و اهل مکه سر خلیفه انحضرت را بکشند باز حضرت دیگری را خلیفه نماید
و در دفعه سیم یا چهارم عود بمکه بکنند و جمعی از اهل مکه را میکشند و دستهای بنی شیبه که
کلید داران مکه اند ببرد و بر کعبه و یزان می کنند و منادی از انحضرت ندا میکند که اینها
دزدان خانه خدا میباشند و خانه مکه را خراب میکنند و از اساس حضرت ابرهیم بنا
میکنند و از انجا بمدینه تشریف خواهد اورد و دو نفر از قبر بیرون خواهد اورد
و در درخت خشکی او بزان میکنند و ان درخت بجهت امتحان خلق سبز میشود و ان
دو نفر تر و تازه اند پس میفرماید که ایمردم بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان ایشان
میگویند که از تو بیزاری میجوئیم که اینها را از این خواری بیرون اورده و حال انکه
از برکت ایشان درخت خشک سبز شده و بیشتر سنگاری بزرگ پس انحضرت امر
میکنند دوستان ایشان را که بکنار بروند و امر میکند از زمین اتشی و بادی بیرون
میاید و ایشان را میسوزانند و انها دو نفر را میسوزانند و باز انها دو نفر زنده می شوند
و میسوزند که روزی چندین دفعه سوخته میشوند و زنده میشوند و بعد از ان
میاید بکوفه و پای تخت او کوفه میشود و مسجد کوفه را خراب میکنند و از بنای
اصل او بنا میکنند او را و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد شد و بیت المال

و ملک عالم ارواح و برزخ
و ملک عالم نفوس و عقول
گرفته اند و بعضی و عالم هم
گفته اند که هر گاه لطایف
باشد عاشق که حجبا باشد
معرفت باشد و اینها همه را
در این داخل میدانند ابن
بعضی و عالم گفته اند عالم
غیب و عالم شهادت و بعضی
نیز عالم مثالی را ابراد
کرده اند و در بعض اخبار
وارد شده که هجده هزار
هزار عالم الان موجودات
که هر عالمی سه مقابل این
دنیا میباشد چنانچه مرحوم محدث
مجلسی در سماء العالم نقل نموده
فرموده که مردی آمد بخدمت
حضرت سید سجاد حضرت
باو فرمودند که تو کیستی
عرض نمود که من منجم ابا تو
ان علم را میدانی حضرت باو
نگاه کرده فرمودند که
ایا میخواهی تو نشان دهم
کسی را که از وقتی که تو داخل
شده باین مکان چهارده
هزار عالم را طی نموده است
که هر عالمی سه مقابل این
دنیا است و حال انکه

و مسجد سهله خواهد شد و محل خلوتش نجف اشرف خواهد شد و اصحاب او همه بدو هزار
خواهد رسید و پنج هزار ملک بعدد اصحاب جنگ احد با انحضرت خواهد بود و در هر
جا که بخواهد لشکر ببرد فرماید میکند که لشکریان نان و اب همراه ندارند و سنگ موسی
را بار کرده منبر و عصا برا و میزنند و دوازده چشمه از او ظاهر میشود که بان نان و
اب و انچه مردم احتیاج دارند از ان سنگ بیرون میاید از برای مردم نور چهارم
در سلوک و سیر انحضرت است بدانکه انحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد نخواهد
طلبید و جزیه از کفار قبول نمیکنند تا اینکه اسلام و ایمان قبول کنند و الا ایشان را
کردن میزنند و گردن مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب میکنند با منارها
و مسجدها را مسقف مثل عریش موسی میکنند و چهار مسجد تغییر نمیدهد که مسجد الحرام
و مسجد پیغامبر و مسجد کوفه و مسجد بصره باشد و شارعها را شصت ذرع می کنند
و لشکر با طراف عالم میفرستد بجهت مسلمان کردن کفار و با یمان داخل کردن مردم
و مسجدی در نجف اشرف بنا کند که هزار در داشته باشد و مقام ابرهیم را خراب میکند
و بطریقیکه در زمان رسول خدا بود بنا میکنند و خانهای نجف با خانهای
کربلا متصل میشود که مردم با اسب نتوانند و بنماز جمعه نمیرسند از کثرت مردم و بعد
خوابیدن گوسفندی هزار درهم قیمت پیدا میکنند و سوار اسب سپاهی میشود و شمشیر خود
حرکت میدهد که همه شهرها و دهات از مشرق تا مغرب چنان می بینند که انحضرت
در شهر ایشان است و خیمها زده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قران را
بطریقیکه بر حضرت رسول نازل شده است و بسا حکمهای ظاهر را تغییر میدهد
و بسیار اعتقادات را که مردم نمیدانند ظاهر میکنند و شش مرتبه کردن قریش را میزنند
و در هر مرتبه پانصد نفر را و دست خود را بر سر مردم میکذارد و عقل مردم
کامل میشود و اسلام و ایمان را بر همه یهود و نصاری و مجوس و خوارج و سایر کفار
و منافقین عرض میکنند هر که قبول کرد فبها و الا گردن میزنند و باید که ایمان ایشان
از روی طوع و رغبت باشد و الا بعلم خود میدانند و هر کس از ترس و بی رغبت
ایمان بیاورد گردن او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای انحضرت ظاهر می کند

انکه از جای خود هیچ حرکت نکرده
است ابن زرد عرض کرد که او کیست
حضرت فرمودند که منم هر گاه می
خواهی خبر میدهم از انچه خورده
و انچه در خانه ات پنهان کرده
و ایضا ابن خود در همان کتاب
[illegible]
مشتق علم عالم مدینه
شما حضرت فرمودند
که ... تسبیح میکند
بفلک ... تا افتاب یکسال
راه او لکن امروز نمود
... سیر ...

وعمودی از عمودهای عرش ملکی بر بالای سر او نصب میکند که نور او مشرق و مغرب عالم را
روشن میکند و فرمود نمیاید بر احدی مگر آنکه او را هلاک میکند و منصور برعب و
مؤید بنصر است و پستی و بلندی کوههای زمین از برای آنحضرت هموار میشوند و در وا
رفتن و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و مغرب صحرا و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را
سیر مینماید و در بعض اخبار وارد است که آنحضرت سوار بر ابر میشود و آسمانها را هم سیر
کند و تمام روی زمین بمنزله کف دست آنحضرتست که همه را می بیند و چنان قوتی دارد
که هرگاه دست کند درخت عظیم را از زمین میکند و کوه را از جای میکند و اگر در میان
کوهها فریاد کند کوهها از هم پاشیده میشوند و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد
و ابر بر سر آنحضرت سایه میاندازد و میراث تمام پیغامبران نزد او است از عصای موسی
و کمل شعیب و انگشتر سلیمان و پیراهن ابراهیم و نعلین آدم و شمشیر نوح بن خلق است بن علی
خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول میکند و در عقب سر آنحضرت نماز میکند و آنحضرت
از برای عیسی عروسی میکند و حکمهای عجیب و غریب میکند که گوش نشنیده است زیرا که کل
حق بیست و هشت حرف است و از زمان آدم تا زمان خاتم دو حرف او ظاهر شده است
که همه پیغامبران از این دو حرفست و بیست و شش حرف دیگر باقی است که حضرت همه اینها را
ظاهر میکند و مردم همه را خواهند دانست و خواهند فهمید و اوضاع عالم غیر از این اوضاع
میشود ظلم برطرف میشود و عدالت در میان مردم گسترده میشود بجائیکه گرگ و میش
باهم در یکجا آب میخورند و آن زمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت آسمانی نازل میشود
و دینها همه یکی میشوند و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها قوی و چهل مرد پیدا می
کنند و مردم بنور جمال آنحضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور آفتاب نمیباشند
و مردم اینقدر عمر میکنند که هزار اولاد از برای ایشان زائیده میشود و غلبه عقل
میشود و جهل برطرف می شود و صفات حسنه و اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر
شود و بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و خودبینی و حب ریاست و طلب دنیا کردن از مردم
برطرف میشود و روز کسادی بازار شیطان میشود تمام عالم را نور روشن می
کند و عالم عالم نور خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید اللهم عجل

و هرگاه مأمور شود در یک
صبح سیر مینماید دوازده آفتاب
و دوازده ماه و دوازده مغرب
و دوازده مشرق و دوازده
دریا و دوازده عالم را چون
کلام حضرت بانجا رسید گفتم
در دست عالم چیزی نماند
که چه بگویم ایضا در کتاب
خصال از جابر روایت است
که عرض نمودم بحضرت
یا فرزند رسول الله افعیینا بالخلق
الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید چیست معنی این حضرت
فرمودند یا جابر تاویل این آیه
است که چون خداوند فانی نماید این
خلق را و این عالم را و ساکن کند
اهل بهشت را در بهشت
و اهل جهنم را در جهنم و عالم
دیگر خلق میفرماید بغیر این خلق
تازه خلق میفرماید که زن
و مرد نیستند که عبادت کنند
خدا را و خلق میفرماید از برای
ایشان زمینی که غیر از این زمین
است و خلق میکند از برای ایشان آسمانی
غیر از این آسمان که سایه
بر سر ایشان بیندازد ای
جابر شاید که تو گمان میکنی

فرجه و سهّل مخرجه و اجعلنا من اعوانه و انصاره بمحمّد و آله و چون ظاهر شود بسن
چهل سالگی یا بسن سی سالگی مینماید و حال آنکه از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۲۶۳ است هزار و
و هشت سال گذشته است بجهت اینکه در نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج سال
از هجرت گذشته بود که آنحضرت متولد شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و در
زمان خلافت المهتدی بالله چهاردهمی خلفای بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور
تا زمان شهادت او هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد سال زنی ملحیه بام جرن
بفرق آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و در این اثنا حضرت سید
الشهداء ظاهر خواهد شد و این اول رجعت و قیامت صغری است و آنحضرت را غسل
میدهد و کفن میکند و نماز بر او میکند و او را در نزد حضرت رسول الله دفن میکند
و در بعضی اخبار وارد است که عمر آنحضرت بقدری میشود که هزار سوار از اولاد خود
سوار کند بجهت جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس کند و شاید حال
آنحضرت هم اولاد و زن و جا داشته باشد و در ایام غیبت صغری زنی و اولادی
داشت که نام و نشان او معلوم نیست و منزل او حال شاید در طرف مغرب زمین
در جزیره که در میان دریای اخضر است باشد چنانچه مشهور است و در تواریخ از بعض
سیاحین که میگویند در آنجا از شهرهای بزرگ است که مشهور بشهرهای حضرت صاحب است
و از اولاد آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند والعلم عند الله تعالی و تفصیل نمیباشد
مگر در کتب مسطور است نور چهارم در بیان رجعت آل محمد است بدانکه اعتقاد
نمودن برجعت از اصول مذهب و از خواص شیعه است و واجب است اعتقاد نمودن
برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید الشهداء است با او زنده می
شوند آنکسانیکه در طف کربلا با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و از شیعیان
او زمان گذشته هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله اینها است اسمعیل صادق الوعد و
نفر از قوم موسی نیز با آنحضرت زنده میشوند و حضرت سید الشهداء در کربلا با اصحاب خود
فرموده بودند کلامیکه مضمون او این است که بشارت باد شما را که بخدا قسم چون ایشان ما را
کشتند پس ما باز دیگر زنده میشویم و میرویم در نزد پیغمبر خدا و مکث مینمائیم نزد

که خداوند غیر از این عالم و آدمی را بغیر از
شما خلق نفرموده است
بلی والله لقد خلق الله تبارک
و تعالی الف الف عالم و الف الف
آدم است فی آخر تلک العوالم
و اولئک الآدمیون یعنی بخدا
قسم است هر آینه بتحقیق که خدا
خلق فرموده است هزار هزار
عالم او هزار هزار نوع آدم
که تو ای جابر در آخر این عالمها
میباشی عالم بوده و آخر این عالمها
میباشی و هم اینها آدم بوده اند و
ایضا در خصال مرویست از حضرت
صادق که فرمودند بدرستیکه
از برای خدا میباشد دوازده هزار
عالم که هر عالمی از اینها بزرگتر است
از هفت آسمان و هفت زمین که هر عالمی
گمان میکند که غیر از این خداوند
عالم دیگر را خلق نفرموده است
و من حجت خدا میباشم بر اینها و در
تفسیر علی بن ابراهیم مرویست از ابن
عباس در معنی الحمد لله رب
العالمین که خداوند سیصد عالم
خلق فرموده است که هفتصد
عالم او در پشت کوه قاف است
و در پشت هفت دریا خلق
او بعد از بچشم بهم زدن

فی بیان اعتقادات

کہ خدا خواستہ است بعد از آن من اول کسی هستم کہ بیرون می‌آیم از زمین کہ معاد است با
بیرون آمدن جناب امیر و قائم ما تا جوۀ رسول خدا و بعد از آن فرود می‌آید از آسمان از
نزد خدا لشکری من جماعتی کہ هرگز نزول نکرده اند و می‌آید جبرئیل و میکائیل و لشکر
بسیاری از ملائکہ نزد من و نزول پیغمبر ما باید پیغمبر و علی و همگی سوار میشوند بر اسبهای از
نور کہ هیچ کس بر آنها پیش از این سوار نشده است و لوای خود را رسول خدا بحضرت امیر با
شمشیر خود میدهد و بعد از آن ما مکث مینمائیم آنقدر کہ خدا خواستہ است بعد از آن
خداوند بیرون می‌آورد از مسجد کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه از شیر و بعد از آن امیر المؤمنین
میدهد بمن شمشیر رسول خدا را و میفرستد مرا بمشرق و مغرب و بهر دشمنی از دشمنان
خدا کہ میرسد خون او را میریزم و هر بتی را میشکنم و میسوزانم و همه دشمنان خدا را
میکشند و من نیز میکشم هر حیوان حرام گوشتی را تا آنکہ حرام گوشتی بروی زمین نماند
و هر کس اسلام او رد نشود و الا خون او را میریزم و باقی نمیماند بروی زمین بدی و درد
و کوری و ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را بزمین میبارد و زمین نعمت خود را
ظاهر میکند و یک درخت انواع میوه‌ها میدهد و خداوند کرامت پیغمبر ما باید بشیعیان
ما کرامتی را کہ پوشیده بر کسی نخواهد ماند و در آن زمان حضرت سید الشهدا هفتاد هزار
سال پادشاهی خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را
ظاهر خواهد کرد و امیر المؤمنین ظاهر خواهد شد [illegible] امیر المؤمنین پادشاهی خواهد
کرد و ائمہ عاملان آنحضرت در شهرها خواهد بود و امیر المؤمنین چندین مرتبہ رجوع
خواهد فرمود در زمان قائم یا بعد از او در زمان سید الشهدا و در زمان رجعت
رسول خدا و باید دانست کہ خداوند همه ائمہ را بدنیا خواهد برگردانید در رجعت حضرت
رسول و همہ شکایت از جفاهای اهل زمان خود خواهند فرمود و حضرت فاطمہ شکایت از غاصبین
حق خود خواهد نمود و همہ غاصبین و ظالمین آل محمد ظاهر خواهد شد و حضرت سید
الشهدا باز با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد کشت و امیر المؤمنین
با معاویہ و لشکر او جنگ خواهد کرد و همه را خواهد کشت و هر کس با ایشان جنگ
کرده است یا اینکہ ایشان را شهید کرده است از بنی امیہ و بنی عباس و خوارج و ظالمین

معصیت الهی را نکرده است و آدم
و اولاد آدم را نمیشناسند
و هر عالمی از آنها بیشتر از [illegible]
[illegible] مقابل آدم و اولاد
آدم [illegible]
مرویست از حضرت [illegible]
خداوند [illegible] کہ زمین خلق
فرموده اگر هیچ [illegible] از آنها
از اولاد آدم نبود [illegible]
آنها را از زمین خلق فرموده
است و هر یک را در زمین بعد
از دیگری [illegible]
نمود بعد از آن آدم را
خلق فرمود و اولاد او را از
او خلق فرمود بخدا قسم کہ
بهشت [illegible] خلق [illegible]
تا [illegible] الارواح [illegible]
نشده است یعنی مؤمنین
و گمان [illegible] شما چنین
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلق
پیغمبر ما [illegible]
خداوند خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
خلق پیغمبر ما باید چنانچه

متعلقه برجعت است

و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با هم جنگ میکنند و همه را میکشند و باید دانست کہ
رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکہ بین بین میباشند رجوع
نمیکنند یعنی تکلیف رجوع با ایشان میکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی قبول کنند
و رجوع کنند و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی از اخبار وارد است کہ همه
پیغمبران از آدم تا خاتم رجوع میکنند و در بعضی اخبار آنکہ اینکہ فضایل بر ایشان
لازم است باید رجوع کنند بجهت قصاص و در بعضی اخبار قاتل و مقتول زنده میشوند
و مقتول قاتل را میکشد و بعد از آن سی ماه زندگی میکنند و در بعضی اخبار وارد است کہ
ملائکہ بمردگان مژده میدهند کہ دولت آل محمد ظاهر شده است و اموات بدیدن همدیگر
روند و یکدیگر را بشارت بظهور حضرت میدهند و در بعضی اخبار است کہ همہ کس باید
رجوع کند مگر مستضعفین و در بعضی اخبار است کہ حضرت قائم ندا میکند کہ هر کس قرض
و حقی از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد و ما کہ ما دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست
کہ حضرت امیر المؤمنین با لشکر گران در وادی روحا کہ نزدیک کوفه است با لشکر شیطان
جنگ خواهد کرد و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی
میشود کہ از زمان آدم تا آنوقت کسی ندیده است چنان جنگی و لشکر امیر المؤمنین
بعقب مینشینند و پای بعضی در میان آب فرات میرود و بعد از آن لشکری از ملائکہ از آسمان
نازل میشود و حضرت رسول پیش روی آنها میباشد با حربه از نور و [illegible]
بلشکر شیطان نمیکند [illegible] شیطان رو بعقب فرار میکند و لشکر او با او
میگویند کار را تمام کردیم بکجا میروی میگوید کہ من میبینم آنچه شما نمیبینید و من
از خدا میترسم و میگریزد بطرف دریا و حضرت رسول با او میرسد و حربه بر پشت شان
او میزند و او را میکشد و زمان وقت معلوم کہ خدا شیطان را مهلت داده است
تا آن زمان است و چون شیطان کشته شد تمام شر و فساد و ظلم از عالم تمام میشود
و همہ عالم خوب میشود و همہ کس اطاعت و عبادت خدا را میکنند کہ دیگر شرکی و
کفری و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و حضرت امیر المؤمنین بعد از
آنها باز عود میکنند و در آنوقت او را باسم دابة الارض میخوانند و با او است عصای

پیغمبر ما باید یوم تبدل الارض
غیر الارض و ایضا مرویست
از حضرت صادق کہ فرمود از برای
خدا میباشد این زمین
کہ روشنائی او از خدا است
و خداوند خلق بسیاری میباشند
کہ عبادت میکنند خدا را
و شریک از برای او قرار نمیدهند
و بیزاری میجویند از فلان و فلان
[illegible]
از آنحضرت مرویست کہ پشت
این آفتاب شما چهل آفتاب
دیگر هست کہ از برای آنها خلق
بسیاری میباشند و پشت این ماه
چهل ماه دیگر میباشند کہ خلق
بسیار دارند کہ نمیدانند کہ خدا
آدمی را خلق فرموده است یا نه
و خدا الهام بایشان داده است
کہ لعنت بر فلان و فلان میکنند
و بیزاری از آنها است و ایضا
مرویست از حضرت ابی الحسن
کہ فرمودند کہ در پشت این
نطاق کہ عبارت است از حجاب
کہ مراد کوه قاف باشد خدا
خلق فرموده است کہ [illegible]
آسمان [illegible]
او هفتاد هزار عالم دیگر
خلق فرموده است کہ هر

موسی و انگشتر سلیمان بدست عصا به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که این کافر است
حقا و انگشتر را به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که این مؤمن است حقا و این نزدیک
بقیامت است بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کردند و سلطنت کردند و از دنیا بار رفتند
و بعد از آن امیر المؤمنین نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا و ائمه هدی دیگر در دنیا
نمیماند پس در توبه بسته میشود و شاید بدانید وقت آفتاب از مغرب طلوع کند بنا بروایتی
و تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس هر کس میشود و در این وقت سد یاجوج
و ماجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث بن نوح هستند
بنا بروایتی و بیرون میایند و بهر زمینی که میرسند اهل او را میکشند و میخورند و همه
گیاه و علف و خوراکی که در روی زمین است و بهر دریا که میرسند او را خشک میکنند و
صدای همه ایشان تا صد فرسخ راه میرود و آنوقت دودی عالم را فرو میگیرد که دنیا
تاریک میشود و در بعضی اخبار وارد است که آتشی بیرون میاید از قعر عدن و مردم را به
جهت حساب جمع میکنند و عدن مکان عیسی است و در روایت دیگر نیز وارد است پس اسرافیل مأمور
میشود که میاید بزمین و میدمد بصور و این اول قیامت کبری است چنانچه سابق دانستی
بدانکه در میان احادیث حدیث اینکه زمین هرگز خالی از حجتی و امامی نخواهد ماند
تعارض است پس میشود که حمل حدیث آخر را بر این نمود که در غیر این چهل روز خالی از حجتی
و امامی نخواهد ماند یا اینکه امام و حجت هست لکن مأمور میباشد که پنهان باشد
نه آشکارا این بنا بر جمع است و جمعی دیگر هم میتوان نمود که اینجا محل او نیست والله العالم
و در روایت دیگر هم وارد شده است که از حضرت صادق ع که رسول خدا ص در زمان رجعت
پنجاه هزار سال پادشاهی تمام روی زمین را خواهد نمود و حضرت امیر المؤمنین چهل
و چهار هزار سال پادشاهی خواهد فرمود و در روایت وارد شده است که رسول خدا
و امیر المؤمنین در رجعت در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات میکنند و مسجدی در نجف
اشرف بنا میکنند که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ابن طاوس ره روایت
کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال از مردم است و هشتاد
هزار سال او مختص سلطنت آل محمد است و حضرت صادق ع فرمودند که گویا می بینم که تخت

که هر عالمی از آنها بیشتر از عالم
جن و انس است که لعنت میکنند
فلان و فلان را و ایضا از کافی
است که ابن عباس از حضرت
[illegible]
با [illegible] شبی نگاه باسمان
کرده فرمودند ای ابو
حمزه این هیبت ما آدم است
و بغیر از این هیبت سی هیبت دیگر
داود که در آنها خلقی میباشند
که معصیت خدا را بهیچ وجه
نکرده اند و ایضا جابر بن
[illegible] میگوید که شخصی آمد
بخدمت حضرت صادق و عرض
کرد فدایت شوم این قبه
آدم است یعنی از آسمان حضرت
فرمودند بلی و از برای خدا
[illegible]
[illegible]

از نور گذاشته باشد و قبه از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر او زده
باشند که مزین بانواع جواهرات باشد و حضرت امام حسین بر آن تخت نشسته باشد
و در دور او نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بدیدن آنحضرت بیایند و آنحضرت
سلام کنند پس ندا از جانب خداوند بایشان برسد که ای بندگان من با آنکه آنحضرت
بایشان فرمایند که ای دوستان من هر چه خواهید سؤال نمائید که بسیار آزار کشیدید
و مظلوم شدید پس هر حاجتی که داشته باشند خواهش نمایند و عطا شود و در خبر
دیگر وارد است که حضرت سید الشهداء با هفتاد هزار صحابه رجعت خواهد نمود و در
آن زمان خداوند بهر مؤمنی یک ملک یا دو ملک موکل میفرماید که اخبارات وقایع
مشرق و مغرب را باو خبر میدهد و هر یک اینقدر عمر میکنند که هزار اولاد خود را
می بینند و هر کس بخواهد درک آن زمان نماید مداومت این دعا نماید بسم الله
الرحمن الرحیم اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم
عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک
فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی فائده دوازده نفر دیگر از نسل حضرت
سید الشهداء ع سلطنت میکنند و ایشان را در اخبار باسم دوازده مهدی خوانند
در بعضی اخبار باسم دوازده امام خوانند در بعضی اخبار وارد است که ایشان امام
نیستند لکن قومی میباشند از شیعیان ما که مردم را بموالات و دوستی ما میخوانند
و در بعضی اخبار وارد است که پیغمبر فرمودند که اینها دوازده مهدی میباشند چون
وفات قائم میشود تسلیم میفرماید او را به پسرش که عبد الله است و یکی مهدی
و در حدیث دیگر وارد شده است که وفات مییابد مهدی این امت پیش از قیامت بچهل
روز و این چهل روز مردم بی امام میمانند و دنیا هرج و مرج میشود و در بعضی
اخبار وارد است که امیر المؤمنین چند رجعت دارد یکی با حضرت سید الشهداء و
یکی با رسول خدا ص و یکی خودش و چهل هزار سال سلطنت خواهد نمود و از برای
شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت امیر میفرمودند و اعجبا کل العجب
بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است فرمودند چگونه تعجب ننمایم

شماسی فرمود که بکر شیبا کرده
روشنی شیبا که میباشند
مخلوقات که روشنی ایشان
از نور ایشان میباشد
و یکچشم بهم زدن معصیت
الهی را نکرده اند بیند
که خدا آدم را خلق کرده است
یا نه و بیزاری میجویند
از فلان و فلان و ایضا
[illegible]
دو آسمانها و زمین خلقی
بود که عبادت الهی
نمودند چون خداوند زمین را
خلق فرمود و بعد آسمان را خلق
فرمود ملائکه و عطا شدند
واکنون از برای ایشان رما بود
که هر جا که میخواستند میرفتند
پس اینها ملائکه را جا در آسمانها

از اموات و قبرها بلکه خداوند ایشان را زنده میفرماید با شمشیرها داخل کوچهها کوفه می
شوند و کردن کفار و جبارین و اتباع ایشان را از اولین و آخرین میزنند مشکوة
پنجم در اعتقادات متعلقه بقیامت کبری است و در او چند مصباح است مصباح
اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت مبعوث میفرماید
بدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند بجهة حساب و این از اصول دین است و منکر معاد
جسمانی کافر و مخرج و باتفاق مخلد در جهنم است پس قول باینکه روح بتنهائی بر میگردد بی
همین جسم دنیائی غلط است و قول باینکه با قالب مثالی در قیامت عود میکند غلط
و قول باینکه بدن انسان اوصاف و ذره ها میکنند و چیزی از بدن او نمیماند و بدن
عود میکند غلط است بلکه چون این بدن در این نشأه دنیا قابل فنا است زیرا که نشأه
دار دنیا فانیست و نشأه عالم آخرت باقیست و چیزیکه قابلیت فنا دارد قابلیت
بقا ندارد لهذا خداوند همین جسم فانی دنیا را بر میگرداند در قیامت و قابلیت
بقا باو میدهد مثل مس که اکسیر باو زده میشود و طلا میشود پس همان مس بعینه
طلا میشود و مس قیمت و قابلیت دوامی ندارد و طلا قیمت و قابلیت دوامی
دارد پس همین بدنکه خاک میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله
خود بصورتی مثل صورت اول دنیائی او را خلق میکند و چیزی از او کم نمیشود مثل
خشتیکه او را خراب کنند و باز او را خشت بسازند که خاک خشت دوم عین خاک
اول است و چیزی از او نقصان و زیاده بر او نشده است و مثل مومیکه از او صورت
حیوانی میسازند و بعد از آن صورت را خراب میکنند و دو دفعه همان موم صورت
حیوان دیگر درست میکنند که ماده و اصل هر دو یکی است بی تفاوت و زیاده و کم لکن
صورت که امر اعتباری است و نامیباشد و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک
کسی را که مرده است و باد او را باطراف عالم برده است جمع میکند جواب او این است
همینکه نزدیک میشود بقیامت خداوند امر میفرماید بحر مسجور را که در میان
زمین و آسمان خداوند او را خلق فرموده است و آبی دارد که بوی و رنگ او مثل منی
و آن دریا چهل روز بر زمین میبارد از آب خود را و این باریدن بعد از نفخ صور

دانست که نقد پیش تسبیح الهی را
مینمودند و از میان ملائکه
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
را برگزید پس بعد از آن خلق
فرمود جن را که صاحبان پر
بودند و آنها را جا داد در میان
طبقات زمینهای هفت گانه
که میپریدند و آنها را پست تر
از ملائکه خلق فرمود که نمی
توانستند بمقامات ملائکه
پرواز نمایند و آنها تقدیس
و تسبیح الهی را مینمودند پس
خلق فرمود در روی زمین
خلقی را که پست تر از جن و
بودند که صاحبان بدن
و روح بودند و پر نداشتند
که مینمودند و میشناختند
و دلالت که شبیه خلقت
انسانست و آثار از ایشان
مانوس گردانید و ایشان
تسبیح الهی مینمودند و جن هم
با آسمانها پرواز مینمودند
و تمام ملائکه از ایشان بود
بر طایفه از جن و انسان
کردند سطحهای زمین بودند
معصیت خدا را مینمودند
و بعضی بر بعضی ظلم کردند

پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام زمین مثل دریا میشود و بعد خداوند بادرا
امر میفرماید این آبها را میزند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی که در هر جای عالم باشد
بمحل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان دوغ است
در مشک میزنند کره او در یکجا جمع میشود و آن آب مثل باد بهاری آن خاک بر روی
میدهد و خداوند امر میکند آفتاب و باد را که آن ابرها را خشک میکنند و هر یک از خاکهای
بدنهای مردم بجای قبرهای خود جمع میشوند تا وقت دمیدن اسرافیل در دمیدن دوم بصور
در اطراف زمین که روحهای مردم داخل بدنهای خود میشوند و قائم بر پا میشوند
و بهمین مضمون حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم ره مسطور است و هرگاه کسی بگوید که اگر انسانی
که انسانی یا حیوانی انسانی را خورد چگونه میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود کند
زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزو بدن آنکسیکه او را خورده است میشود
پس اگر آن جزء خورده شده را در هر دو جمع کنند که محال است و اگر در اولی جمع شود دوم
بدن اصلی زنده نخواهد شد و هرگاه در بدن دومی جمع شود اولی زنده نخواهد شد بدن
اصلی و هرگاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است و هر قسم او باطل است
پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در قیامت جواب او این است
که اولا خداوند قادر است که هر دو را ببدن خود خلق نماید و هر یک را مبعوث نماید
چنانچه اول دفعه بی ماده و صورت او را خلق فرموده بود و ثانیا آنکه خداوند جزو اصلی
خلق میفرماید در قیامت چنانچه او را اول مرتبه خلق فرموده و جزو فضلی خورده
شده است نه جزو اصلی بلکه جزو اصلی بحال خود باقیست و آنکه خاک میشود و میپوسد
جزو فضلی است نه جزو اصلی و همان جزو اصلی در قبر بطریقه استدارة باقی میماند چنانچه
در کافی منقول است از عمار بن موسی که سؤال نمودند از حضرت صادق ع که بدن میت
از هم متلاشی و متفرق در قبر میشود حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم
الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی و تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما
خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بدن میت تا آنکه باقی نمیماند گوشت
و نه استخوانی مگر طینت آن چنانچه خلق شده است انسان از او پس باید دانست که آن

دانطلعت
خداوند مردم را
خون یکی بکر را بخشند و
مثا و بعضی ظاهر نمودند
و طایفه دیگر از جن که اینها را
دیلمند و دیگری از ایشان عو
خداوند بالهای آنها را از اینها
گرفت بجهة آنکه معصیت الهی
را نمودند و دیگر نتوانستند
باسمانها پرند و با ملائکه این
بگیرند و اما آن طایفه مطیعه
از جن اسمانها میپرند و ابلیس
که شیطان باشد و اسم او حرث
بود خود را بملائکه چنین مینمود

[illegible]

طینت باقی میماند در قبر مستدیره یعنی دوری تا اینکه خلق میکند خدا از آن طینت آن
همچنانکه اوّل خلق شده بود اوّل بار و مراد از این طینت همان طینت اصلی انسانیست که مبدء
نشو و نما او است و محسوس بحس ظاهری نمیشود و سؤال و جوابهای دیگر را که بعضی از علما
و حکما متعرض شده اند در رفع اکل و مأکول در کتاب سیف الشیعه بیان نموده ام با معنی
استداره طینت اصلیه را در قبر فائده دیگر آنکه اول قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن
دمیدن چهار مرتبه است دو مرتبه بطرف زمین و دو مرتبه بطرف آسمان میدمد اما
دو مرتبه زمین یکی جهت بیرون آمدن ارواح اهل زمین است از بدنهای ایشان و یکی جهت
دمیدن روحها است در بدنهای ایشان و همچنین است دو مرتبه دمیدن بطرف آسمان
و صور اسرافیل دو سر و دو شاخ دارد یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آن
طرفیکه بزمین است بعدد ارواح جمیع صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت
از انسان و حیوان و جن و دیو و دد و وحوش و طیور و هر چه صاحب روح است
در آن طرف شاخ صور سوراخ است و در هر سوراخی نوشته است که این محل روح فلان
و فلان است مثل خانه زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در صور و
کیفیت این دمیدن مثل کشیدن غلیان است که رو بخود میدمد که عبارت از حبس نفس است
و خداوند جذبه در این نفس کشیدن اسرافیل گذاشته است که مثل آهن ربا ارواح تمام
صاحبان روح را بسوراخ آن یکطرف شاخ صور جذب میکند و میکشد و یکدفعه
تمام روحها از قالبهای اصلی و مثالی بیرون میآیند و مثل زنبور بسیار پرواز
میکنند و هر یک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند و
دیگر روح داری در روی زمین باقی نمیماند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل
و چهارده معصوم و اما آن طرف شاخ صور که بطرف آسمانست آن شاخ بترتیب دیگر
او میباشد و هفت شقه او مختص ارواح اهل هفت آسمانست و یکی مختص اهل ارواح
کرسی است و یکی دیگر مختص ارواح اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل
بزمین که ارواح تمام صاحبان روح میروند در میان سوراخهای آن بهمین حال باقی
میمانند بقدر تمام خلقت اهل زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد و ارواح

الانفس حین موتها کرده
از انفس ثمراتست علی تفسیر
و تفصیل این در مشکوة
الانوار نوشته ام
[illegible]
و سهمی از برای ایشان قرار
داد که درازی او دوازده
هزار فرسخ در دوازده هزار
فرسخ بود و معلق از آسمان
از برای شهر ایشان قرار داد که

اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال باقی میمانند بقدر خلقت
اهل زمین و اهل آسمان اول بقدر مردن اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند
ارواح اهل آسمان دویم در سوراخهای خود و باقی میمانند بقدر خلقت آنها و بقدر
مردن اهل آنها و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل آسمانها
در سوراخهای خود و بعد از آن ارواح اهل کرسی و بعد از آن ارواح اهل عرش
چنانچه شنیدی و این از قدرت کامله الهیه است که بیکدمیدن ارواح اهل هر آسمانی در
مدت خود داخل میشوند در سوراخهای خود بترتیب در آنمدت هر یک در مدت خود
و همچنین است مردن هر یک از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل با اسرافیل با باقی ماندن
اضعاف زمانهای گذشته و بهمین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب صور است
چندین وقت باقی میماند یا چهل سال یا چهارصد سال یا چهار هزار سال یا چهار
صد هزار سال و هیچ صاحب وحی در آن مدت باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم
که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهة آنکه اسرافیل آنقدر قوه ندارد که بکشد از
جنس ارواح چهارده معصوم را تا آنکه داخل در سوراخ صور خود نماید بلکه
قوه ارواح ایشان بیش از اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول تسبیح و تهلیل
و تقدیس الهی میباشند و در این زمان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست
پادشاهی بعد خود خداوند میفرماید لله الواحد القهار یعنی پادشاهی و سلطنت
و ملک از برای خدا بجا است که بسیار قهر کننده است و در بعضی اخبار وارد شده است
که این کلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند و چون ایشان وجه و روی
خدا میباشند باین معنی که پیش ما گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی در تحت تصرف اسرافیل
نمیباشند و ارواح ایشان مستقل بسوراخهای شاخ صور او نمیشوند و این است
معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است مگر روی خدا و امام
فرمودند که نحن وجه الله یعنی مائیم روی خدا که هلاک نمیشویم یعنی در حبس سوراخ
شاخ صور اسرافیل داخل نمیشویم و بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در
آن سوراخها خداوند میفرماید که دریای مسجور چهل روز آب خود را بزمین می

زمین را باره کرده است
و بلندی او با آسمانها میرسد
و اسم این شهر جابرسا میباشد
و هم چنین شهری در پشت مغرب
آفتاب در روی دریا خلق فرموده
و طایفه دیگر را در آنجا
قرار داده و اسم او جابلقا
میباشد و اهل جابلقا علم بجا
بلسا ندارند و خدا میپرستند و
میان این دو شهر میباشد و
روی زمین خبر از این دو شهر
ندارند و آفتاب میان بلندی
اهل و سطح آن بمیزان جن
و شیاطین و انسان نفع از آفتاب
میبرند و چون طلوع و غروب
میکند اهل جابلقا و جابلسا
هیچ چیز نمیبینند و میمانند
زیرا که آفتاب برایشان نمیتابد
پس کسی عرض کرد یا امیرالمؤمنین
پس چگونه ایشان زندگی
میکنند و حال آنکه نور آفتاب
با ایشان نمیتابد حضرت فرمودند
که ایشان از نور خدا روشنائی
میابند که روشنتر از نور
آفتاب است و میبینند

باراند بچهره و بابندن گوشتها و استخوانهای متفرقشده مردم و جمع شدن آنها در جای
و بعد باز اینقدر یکه خدا میخواهد بهمین احوال ارواح مخلوقات در حبس سوراخهای
صور میمانند پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل میشود و او
زنده میشود و خداوند امر میکند که بدمد بطرف شاخ صور که در طرف آسمان است
و یکدفعه اسرافیل صور میدمد مثل پف کردن کرنا چی بکرنا همینکه اسرافیل میدمد در صور
یکدفعه روحها اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون میایند مثل بیرون آمدن
زنبورها بسیار و هریک باذن و قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند بی غلطی داخل
بدن دیگری روح دیگری نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شاخ صور
زمین بدمد پس میدمد و ارواح تمام اهل زمین هم یکدفعه مثل زنبور از آن سوراخها
بیرون میایند و هریک بدون غلط یکدفعه داخل بدنهای خود میشوند که بواسطه آن
آب باران در پای مسجود بمحل قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق یکدفعه زنده
میشوند و سر از قبرهای خود بر میدارند و هریک بر میخیزند از قبر خود و خاک از سر
و روی ایشان میریزد و همه سر و پای برهنه بطرف آسمان نگاه میکنند و از خوف
و وحشت سفید صورت موهای جوانان سفید میشود و زنهای باردار حمل خود را بزمین
میگذارند و مردم مثل مست و دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مست و دیوانه نمیباشند
و این اول قیامت کبری است بدانکه چون مردم محشور شدند و از قبرهای خود و بدن
اصلی و عنصری برخواستند و روحهای ایشان ببدنهای ایشان دمیده شد و سر
و پای برهنه برخواستند ظلمتی ایشان را فرو خواهد گرفت زیرا که نه ماه است و نه آفتاب
پس مردم در حیرت و ظلمت باقی خواهند ماند و نفسها ایشان بر ایشان تنگ می
شود بجهت ظلمت و دودیکه ایشان را فرو میگیرد و از شدت خوف و غرق و تب میکنند
بجهت یکه از عرق هریک از مردم چندین شبر سیراب میشوند و مردم استغاثه میکنند
بخداوند خداوند ایشان را بنور محمد و آل محمد روشن میکند و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه در قیامت آسمانهای هفتگانه پیچیده میشوند بهم مثل پیچیدن لوله
کاغذ و بکناری میافتند لقوله تعالی یَوْمَ نَطْوِی السَّمَآءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ و دیگر

آفتاب و ماه و ستاره را خلق
فرموده است آیا نمی بینی بعضی مردم
عرض کردند یا امیر المؤمنین
شیطان کجا است حضرت
فرمودند آیا شیطان را
نمیشناسند و اسم او را هیچ
نشنیده اند و غیر از خدا
کسی دیگر نمیشناسند و تا خوش
نمیشوند و نمیرند تا روز
قیامت شود و نمیدارند
پس خداوند خواست که خلقی را
خلق نماید بعد از آنکه هفت
هزار سال از خلقت جن و انس
گذشته بود پس خداوند پرده
را از پیش چشم ملائکه بر
داشتند و فرمودند نگاه
کنید و ببینید که آیا اراضی
بطاعات و اعمال اهل زمین
میشوند چون ملائکه نگاه
نمودند و اعمال بد ایشان
دیدند بغضب بجهت خدا
از اعمال ایشان بسیار آمدند
و عرض کردند پروردگارا
این خلق ضعیف و
ذلیل تو میباشند

چنانچه پیشتر بود ... ظاهر شد ... بکار برند ... داخل بدنهای خود میشود

واجب نیست که بدانند که باینها چه میشود و خدا میداند که باینها چه میشود یا معدوم
میشوند یا آنکه در گوشه محشر افتاده میشوند یا در عالم دیگر میروند و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر میشود و دانستن اینکه را با
چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین را خدا معدوم نماید و زمین
دیگر را خلق نماید که تبدیل حقیقی باشد که معصیت الهی در آن زمین کرده نشده باشد
چنانچه این ظاهر است از آیه تبدیل این زمین بزمین دیگر و احتمال دارد که تبدیل صفتی
باشد که صفت این زمین مبدل بصفت زمین دیگر بشود که پستی و بلندی این زمین برطرف
شود که گویا این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات دارد که اگر تخم مرغی در مغرب
بگذارند در مشرق اگر کسی بایستد آن تخم مرغ را میبیند بجهت صاف و هموار بودن
آن زمین و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ستارها منطمس میشوند و بی نور میشوند
یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از آن ستاره که پرستیده شده اند که باید آنها را
با عبادت کنندگان آنها بجهنم برند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جن
و انس و وحوش و طیور را مبعوث میکند با شیاطین بجهت حساب کشیدن ایشان و بجهت
آنکه هر کسی بکسی ظلم کرده باشد داد خواهی نماید حتی آنکه در بعض اخبار وارد است که
اگر مرغی بر مرغی منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی بگوسفندی شاخ زده باشد
باید قصاص شود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند مدت روز قیامت را بقدر
پنجاه هزار سال دنیا قرار میدهد و حساب را بیک چشم بهم زدن میشود چنانچه
میباشد لعمر قیامت مگر بیکچشم بهم زدن و مروی است که قیامت پنجاه موقف دارد و در
در هر موقفی باید هزار سال بایستند بجهت سؤال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان
که مجموع پنجاه هزار سال میشود مصباح فرو قمه در اعتقادات میزان است
واجبست اعتقاد نمودن بمیزان جسمانی که ترازوی سنجیدن اعمال نیک و بد خلق است
و تأویل نمودن آن بچیز دیگر یا انکار نمودن میزان جسمانی غلط است و در بعض اخبار
وارد شده است که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است و این خواستن زیرا که کسیکه
محبت ایشان را دارد بدلیل اعمال نیک او بنا بر کفه اعمال بد او میچربد و هر کس

یعنی تو امیر مجبور بعقیدت بیرون میبرد
نور راه میروند و معصیت تو را
میکنند و تو بر ایشان غضب
نمیفرمائی پس خطاب رسید که
میخواهم خلیفه در زمین قرار دهم
بهم ملائکه عرض کردند
پروردگارا آیا کسی را قرار
میدهی که خون بکند یکدیگر را بریزند
و فساد در زمین نمایند مثل
جن و ما تسبیح و عبادت
میکنیم خطاب رسید که انی اعلم
من میدانم آنچه شما نمیدانید پس
جن و شیاطین را در اطراف زمین
و بیابانها و آدم را خلق فرمود
و پرده در میان جن و شیاطین
و اولاد آدم قرار داد که آدم
و اولاد آدم آنها را نبینند
فائده بدانکه بعضی از حکما
گفته اند که خداوند شش هزار
عالم خلق فرموده است و
غیر از فلک و هفت زمین و
هیجده هزار عالم بالا و شانزده
عالم سفلی اما عوالم علیا
۱ عقل ۲ روح ۳ نفس
۴ طبیعت ۵ جوهر

بیان میزان است

محبت ایشان اندازد کفهٔ اعمال بد او زیادتی بر کفهٔ اعمال نیک او میکند و اما هر کس یکی از
دارد نظر بعموم وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ یا اینکه همهٔ مردم یکی از و دارند
احتمال هر دو میرود یا احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر بتعدد افعال
و اعتقادات هر کس یعنی بالنسبه بهر فعل و اعتقادی میزان و ترازوی هر کس داشته باشد
نظر بعموم فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ و در میزان چند سخن خلافست در مبنای اول اینکه آیا
ترازو و جسم است یا نه بعضی قائل شده اند باینکه مراد از میزان عدالت و تعدیل است و برای
مضمون حدیثی از حضرت صادق ع مرویست و بر اینست شیخ مفید علی ما نقل عنه پس واجب
اعتقاد نمودن باینکه ترازو و جسم است و مثل ترازوی دنیا دو کفه دارد یکی از آنها اعمال
خیر مردم میگذارند و در کفهٔ دیگری اعمال بد مردم میگذارند و میکشند پس اگر عمل
خیر او زیادتی کرد از اهل سعادت است و اگر عمل شر او زیادتی نمود از اهل شقاوت
دویم آنکه آیا چگونه است کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و سیئه یعنی افعال خوب و بد
و در این دو قول است قول اول آنکه اعمال خوب و اعتقادات نیک و حقهٔ انسانی مجسم
میشود بصورتهای نیک و نورانی و چیزهای لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات
بد او مجسم میشود بصورتهای بد و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم
شده است در یک کفهٔ ترازو و اعمال نیک او را در کفهٔ دیگر ترازو میگذارند و می
و اینجماعت میگویند که اعمال بندگان در دنیا عرض و فعل میباشند و در نشاهٔ اخری
مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود میرسانند و هرگاه مجسم نشوند نفع و ضرر نخواهد
داشت و قول دویم آنکه خداوند عالم پیغمبرها بدانند و ملائکه را که یکی موکل بدست راست
شخص بوده است و اعمال خوب او را نوشته است و دیگری موکل بدست چپ او بوده است
و اعمال بد او را مینوشته است و اسم یکی سائق و دیگری شهید است و طومار اعمال نیک
و بد او را در ترازو میگذارند هر یکرا در یک پله میگذارند و میکشند و بر این مضمون
از اخبار وارد است پس هرگاه عمل نیک او زیاده است آن پله سنگین میشود و هرگاه
عمل بد او زیاده است آن پله که عمل بد او در آنست سنگین میشود سیم آنکه میزان

عرش کرسی و هفت
آسمانها جسم شکل
آتش هوا اما عوالم سفلی
جهل طمطام جهنم
ریح عقیم عقبوس
حوت ثور و صخره و
هفت زمین ای خالی بدانکه
خداوند عالم بجهة امتحان
و ابتلای بندگان خاص خود
و ابتلای ایشان مسلط نموده
انکه مسلط شوند بر خلق که خوب
کیست و بد کیست و در حدیث
از حضرت صادق ع مجید
منقولست که آنحضرت فرمودند
که نفر نه تا است خداوند
پیغام او و ایهکو انکه در
است و دو شیطان میباشد
از آدم و حوا که اذیت
میکنند آن پیغام اورا
و مردم را بعد از آن گمراه می
کنند پس دو شیطان حضرت
نوح یکی تعنطغوض و یکی
خدام بود و اما دو شیطان
حضرت ابرهیم یکی مکلف و یکی
و یکی بزام بود و اما دو
شیطان موسی یکی سامری
و یکی و عقیبا بود و اما

اعتقادات نامهٔ اعمال است

بمعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است با هم و خداوند در دنیا مثل عمل نیک و بد مردم را
مقابل میاندازد و حساب میکشد هر کدام زیادتی برد بر دیگری نمود باو رفتار بهمان عملها
میفرماید اگر خوب است خوب و اگر بد است بد بالجمله باید اعتقاد بودن میزان جسمانی نمود و
خصوصا کیفیت او و دانستن کیفیت سنجیدن او واجب نیست مصباح ششم در
اعتقادات نامهٔ اعمال است که بدستشان میدهند و او را باز کردن و میاندازند بدانکه
واجب است اعتقاد نمودن باینکه در دنیا مثل خداوند عالم میفرماید که طومار عمل نیک
و بد هر کس در گردن او بسته اگر عمل او خوب است آن را خواهد برد و سبک و روشن
و نورانی و خوشحال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و غمین و ظلمانی و بدحال
خواهد شد نظر بعموم وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه نامهٔ اعمال هر کس را بدستش میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خود
حساب خود را بکن نظر بعموم وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ
كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا پس عمل بد او را بدست چپ و میدهند و آنچه کرده است
از خیر و شر جمله بخاطر او میآید و روی اهل دوزخ سیاه و روی بهشتی سفید میشود و واجب
اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است همه در آن طومار نوشته است از خوب و
بد و انسان او را میخواند اگر چه ملا نباشد و میگویند نیست کوچک و بزرگی مگر آنکه
در اینجا نوشته شده است از عملهای من و این خواندن او بجهت آنکه کسی مطلع بر عملهای
بد او نشود از خلایق و ملائکه مگر خدا و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند از
نعمتهای خود بر بندگان که داده است سؤال میکند و او محبت و موالات و دوستی محمد
و آل محمد است نظر بعموم ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ چنانچه در تفسیر صادقین است
و چون محبت و ولایت ایشان دارد گناه او را بلکه ثواب خداوند میفرماید بلکه در نظر
خلایق جلوه میدهد ثواب او را نظر بعموم فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
و در بعضی از روایات وارد است که حساب خلایق را خدا با ائمهٔ هدی وامیگذارد پس آنچه
حق الله است ایشان شفاعت شیعیان خود را میکنند و آنچه حق ایشان است با ایشان
میبخشند و اما حق الناس را و اینها دارند که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه در حساب از

[illegible]

دو شیطان عیسی یکی بو...
و یکی مرهون بود و اما
دو شیطان محمد یکی حبتر
و یکی تدبیر بود و صحیح
بر اینمطلب است قوله تعالی
که میفرماید و کذلک جعلنا
لکل نبی عدوا شیاطین
الانس والجن یوحی بعضهم
الی بعض زخرف القول
غرورا و همچنین گویا
ما از برای هر پیغمبر دو
دشمنی از شیطانهای جن
که بدی قول بعضی بعضی میرساند
بجهة او زینت داری پیرمایه
دانست که مومن همیشه مبتلا
میشود اگر چه بسوراخ
موشی یا بقلهٔ کوه برود خداوند
کسی را میفرستد که او را اذیت
کند تا او صبر کند و اجر یابد
و در بعض اخبار وارد است که حضرت
موسی ع عرض کرد که پروردگار
دگان احیان کی که مردم مرا
و بدی و غیبت مرا نکنند و
اطاعت مرا و عبادت نمایند
خطاب مستطاب از رب الارباب

او بگیرند یا آنکه از ثواب آن شخص بقدر حق او بصاحب حق میدهند یا از گناه صاحب حق
بدوش مال مردم خور میگذارند و اما نعمتهای الهی که در دنیا بو میداده است و انسان
خورده و پوشیده است پس ظاهر بعضی از اخبار این است که از آنها سؤال میکنند و در بعض
اخبار وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه اینها از بندگان سؤال کند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه مردم در قیامت از هم میگریزند برادر از برادر و مادر از فرزند و فرزند
از پدر و مادر حتی آنکه پدر از ... میکند که کاش فرزند مرا بجای من عذاب میکردند
و از من دست بر میداشتند و باید دانست که روز قیامت زمین مثل کوره آهنگری گرم
و سرخ میشود و آفتاب بقدر یک نیزه بالای سر مردم میایستد تا آنکه روی او که از زرده
آتش است و پشت او بخلاف نمیایستد زیرا که آفتاب هفت طبقه است یکی از آب و یکی از آتش و طبقه
خوب او از آتش است که روی بآسمان پنجم است حالا که در قیامت روی بروی اهل محشر
میکنند و از این جهة است که آفتاب سرخ رنگ و گرم است بخلاف ماه که پرده آخر او از
آب است و باین سبب ماه سرد و سفید است **مصباح چهارم** در اعتقادات متعلقه با اهل
جهنم است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنمی خلق فرموده است و پر از آتش
است و انواع عذابها و المها و دردها در او یافت میشود و جهنم دو تا است جهنم دنیا
و جهنم آخرت اما جهنم دنیا دو تا است یکی در طرف مشرق و یکی در وادی حضرموت که وادی
برهوت است و در بعض از احادیث صحیح است ... و کرم که کسی نمیتواند در آنجا عبور
و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا و آخرت هر دو را خداوند
خلق فرموده است و الان موجود میباشند نظر باخبار معراج که رسول خدا او را مشاهده
فرمودند و بنابر تجسم اعمال و افعال نیز انواع عذابها و شدتها ملحق میشوند بر اهل جهنم
و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه جهنم هر کس الم
عبارتست از قوه غضبیه انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کس
الم روح او است در دنیا و بعد از مردن صاحب اعمال بد بهیئت سگ و خوک و غیر از
حیوانات با کسانیکه با او بد میکنند در میرود و بآن بدنها بر میگردد غلط است و باید
دانست که جهنم هفت طبقه است بالای یکدیگر اول جهنم دوم سعیر سیم سقر چهارم جحیم

پنجم لظی ششم حطمه هفتم هاویه و جهنم اول طبقه است و او جای موحدین است یعنی خداپرستها
که معصیت الهی کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند
و بعد بیرون میایند یا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت
شفاعت کنندگان از پیغمبر و ائمه و علما و مؤمنین و سعیر جای یهود است و سقر جای
نصاری است و جحیم جای صابئون است و ایشان طائفه میباشند که ستارها را مدبر عالم
میدانند و هر راحتی و ناخوشی میدانند و قائل بحلول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است
که آتش را پرستند و حطمه جای مشرکین عرب میباشد که بتها میپرستند و هاویه جای
کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل و زبان او دو تا میباشد و آنچه در زبان
میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد دارد و باید دانست که آتش
اهل جهنم را میگیرد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میسوزد و خاکستر میشود
و بپائین میاید و هرچه آتش بپائین میاید بجای آن گوشت بالا میاید و خاکستر
میشود تا آنکه آتش بپائین پای و میرسد و بالای سر و خداوند گوشت میرویاند
و آتش باز از پای او بسر او شعله میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا جهنم میباشند
خداوند پوست سوخته ایشان را بدل پوست دیگر میفرماید چنانچه صریح آیه کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها میباشد و در حدیث است که ساعتی صد بار پوست
ایشان را بدل پوست دیگر میفرماید تا عذاب بچشند و شاید تبدیل صورت پوست
نشود و احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز هست زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد
والله العالم و باید دانست که جهنم از روزیکه خلق شده است خالی از ارواح کفار نبوده
است چنانچه در حدیث است و شاید مراد کفار از طائفه غیر از بنی آدم است که خلق عالمهای
دیگر که پیش از بنی آدم و عالم خلق فرموده است در کتاب مشکوة الانوار تفصیل
این را نوشته ام و باید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم میباشند یعنی همیشه
در جهنم میباشند و بیرون نمیایند و ساعتی از برای ایشان آرام و آسایشی از
عذاب الهی نمیباشد زیرا که نیت کفار این بوده است که هرچه در دنیا بمانند بمعصیت
کفر باشند پس خداوند ایشان را ابدیت عذاب میفرماید و با آنکه بنابر تجسم

شدن اعمال خلاف تقوی کفر از جمله گناهانیست که بصورت جسمیست که بیرون میاید اثر خلود در
او میباشد و بعض گناهان دیگر که بصورت عذاب غیر مخلد مجسم میشود پس بنا بر این تفاوت
میان عذابها تفاوت اعمال ایشانست چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم
بجهة تفاوت اعمال ایشانست و احتمال دارد که بعضی اشخاص کافر نیز خداوند در جهنم
مخلد بدارد نظر بوعده خود و لکن ایشان را عذاب نفرماید چنانچه در بعض اخبار روایت
است که حاتم که کافر بود خداوند بجهة جود و سخای او او را در جهنم معذب نمیسازد
و انوشیروان که کافر بود بجهة عدالت او را معذب نفرماید اگرچه این اخبار بصحت نپیوسته
است و عموم ایه دلالت دارد بر عذاب یک کفار مثل مخلد بودن ایشان در جهنم و
قول باینکه خداوند حرارت آتش جهنم بر کفار سرد میگرداند و طبیعت ایشان را منقلب
میگرداند که از آتش الم با ایشان نمیرسد مثل ملئکه که در جهنم میباشند غیر صحیح است
نظر بعموم ایه عذاب و حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق ع فرموده اند که نمیرسد زمانی که از
جهنم روئیده میشود غیر موثوق به است و معتمد است علیه نیست بلی در جهنم گیاه و
خشک میشود گران زهر کشنده است و آنرا ضریع میگویند که طعام اهل جهنم است و
همچنین خداوند درختی در جهنم خلق فرموده است که میوه او تلخ و بدبو و زهر است
و میوه او طعام اهل جهنم است و شکوفه او گویا که سر شیاطین است و او را درخت
زقوم میگویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین است و او غساله چرک و خون است که جاری
میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم را که اهل جهنم از او میاشامند صدید و حمیم و غساق
میگویند حمیم آبی است که از گرمی جوشیده باشد و غساق آب سردیست که از سردی میسوزاند
و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست که زهر هر صاحب زهری در او جاریست و بعضی گفته اند که
چرک و خون اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در قیامت جهنم
در صحرای محشر حاضر میفرماید و هفتاد هزار ملک با بشره با کمال مهار او را گرفته اند
و احاطه مینماید جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده
جایز نیست و اما تخلف از وعید پس جایز است پس هرگاه وعده کند که کسی را به بهشت ببرد
واجبست وفا بوعده خود نماید و هرگاه کسی را وعده فرماید که او را بجهنم ببرد بجا

ادم داده باشد بخوش صورتها
میباشند از خود بر اند و اینچنین
صورتها میباشند از جنیه
اند اگرچه این حدیث مختلفا
بیان داد و بعد بر اکرده و تغرات
صلب یک پدر و بطن یک مادر
بهم میرسند یکی خوب صورت
و دیگری بدصورت بدانکه
از اخبار مستفاد میشود که
عالم ذر بوده است و اینکه
است ذر او که دو قسمی و شقی
پس در روز او خداوند
عرض ولایت ائمه و تکالیف را
بر خلق نمود و ذریه شقی
آتش افروخت برای ایشان
که او را بگذرند و ذریه شقی
ایشان از ترس آتش بیرون
او دیگر ادم اطاعت نمودند و
خواهش سوال نمود باختلاف
در باب اختلافات خلقت
ایشان و ممکنست که همه
یکی باشند و ممکنست مختلف
باشند چنانچه این ظاهر است
و بعضی انکار و در این نموده
اند که میگویند عالم ذر
بغیر از این مخالف اصحاب
است و بعضی میگویند

کرد او را عذاب بکند و خلف وعید کرده او را به بهشت ببرد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
جسر خداوند بروی جهنم میکشد که از مو باریکتر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرمتر است
و اینجسر را پل صراط میگویند مصباح پنجم در اعتقادات پل صراط است پس واجبست
اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسمانیست نه اعتباری و نه خیالی و نه نفس است و نه فرضیست
و سه هزار سال راه است هزار سال بالا باید رفت و هزار سال هموار است و هزار سال
پایین است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه باید همه کس از او بگذرد حتی پیغمبران و
اوصیا و اولیا و ائمه و مؤمنین و مقدسین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین
و زن و مرد و سیاه و سفید و قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط
محبت امیر المؤمنین است نه جسم جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط
جسر جسمانیست و باطن صراط ولایت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین است که هرکس ولایت ایشان را
داشته باشد از صراط باسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق جهنده
و بعضی مثل اسب دونده و بعضی مثل آب دونده میگذرند و بعضی آهسته آهسته و بعضی
مهرولة و بعضی بدست و بعضی بپا و بعضی بر رو و بعضی به پهلو و بعضی مثل طفل تازه براه
رو و بعضی مثل طفل تازه بچهار دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست
گرفته اند صراط را و بعضی بپا و بعضی بهوا و بجنبانند و بعضی بپا و بعضی میلغزند و بعضی
مثل شب پره در آتش جهنم میافتند و ملئکه بر دور ایشان ایستاده اند و دعا میکنند
از برای امت محمد ص و صراط سه قنطره دارد یکی مختص بامانت و صله رحم و یکی عقبه و قنطره
نماز است و یکی قنطره عدالت پروردگار دنیا است پس انسان را در هر یک نگاه میدارند
تا جواب بدهند و اگر جواب از خیانت مال و رحم یا بد و صله نکردن یا در نماز نکردن یا
غلط کردن ندهد بجهنم میافتد چنانچه هرگاه خداوند رافت او و عادل باشد او را به
جهنم میاندازد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در کمینگاه صراط است که ستمکاران
ظالمین و کافرین و منافقین را در انجا خواهد گرفت و مراد اینکه امر و عقاب جزو وعده
در کمینگاه است والا خدا جسم نیست که بکمینگاه بنشیند و بعضی گفته اند که مراد از
درب امیر المؤمنین است که در کمین ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد طیبین و

عالم ... کبود در احوال خود
دنیای او است که عالم علیحده
بمنزله این نهر نجا العنب
بیان از اخبار دارد بعضی
تامل بوجوه عالم ذر شده اند
و میگویند که چون آتش را
خداوند در این عالم افروخت
و امر نمود مردم را که از او
بگذرند هر کس گذشت آتش
بر او سرد شد و در این دنیا
از اهل طاعت میشود و هر
کس داخل آتش نشد در این دنیا
از اهل معصیت میشود زیرا
که این عالم کشف از آن عالم
میکند پس هر چه انجا شده است
اینجا میشود زیرا که این
عالم دنیا عکس آن عالم است
چون پرده از میان برداشته
شود عکس آن عالم در این عالم
میافتد و الا این عالم حقیقت
ندارد و حمل حدیث شقی
السعید من سعد فی بطن
امه والشقی من شقی فی بطن
امه را با این نحو تفسیر کرده
اند یعنی سعید کسیست که
که سعید باشد در شکم

طاهرین خود میباشند و باید دانست که یک سر جسر اینطرف محشر و یک سر جسر در در بهشت
هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله و داخل بهشت میشود خدا او را بدید محمد و ال الطیبین و الطاهرین
او کرد روزی همه نماید اعتقاد بصراط جسمانی و میزان جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین است
و منکر او کافر و باتفاق مخلد در جهنم است **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه
به بهشت پس واجب است اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دین است و بهشت
دو تا است یکی بهشت دنیا و یکی بهشت اخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام
که در پشت نجف اشرف است و یکی دیگر در طرف مغرب است و ارواح در شط فرات حکایت میکنند
و بهشت حضرت ادم او میباشد بنا بر روایت حضرت رضا ع و بهشت اخرت را اسمای چهار
است و هشت بهشت میباشد و بهشت بهمین پهنائی افتاده است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
اهل بهشت اخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست
که در بهشت مرگ نیست و بول و غایط نیست و هر چه میخورند بول و غایط ندارند مثل طفل
که در شکم مادر است و باید دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض یا مرض داخل
بهشت نمیشوند و نجاست و کافر از ادمی میریزد و داخل بهشت میشود بلکه درایش همچنین است
و در بهشت انچه نفس ادمی بخواهد از دیدنی و بوئیدنی و چشیدنی و نوشیدنی
و پوشیدنی و دوشیدنی و خوردنی و اشامیدنی از برای او مهیا میباشد و انچه ختم لذت
ببرد در بهشت طی میشود بنا بر روایتی طفل هر گاه بخواهند اهل بهشت در مدت یک ساعت
یا سه ساعت از برای ایشان بهم میرسد و هر مرد برادر در بهشت بنا بر روایت مرحوم صدوق در
من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا میدهند غیر از حور العین و در بعضی اخبار میباشد
که هر مؤمن را هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت میفرمایند
که مغز استخوان حور العین از زیر هفتاد حله نمایان است و کمترین اهل بهشت را اینقدر میدهند
از مملکت و انواع نعمتها که هر گاه تمام جن و انس وارد بمهمانی او بشوند جای همه بوسعت هست
با انواع نعمتها و همین بدن عنصری دنیائی داخل بهشت میشود یا اینکه قابلیت بهشت را پیدا
کنند و با بول و غایط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها از او میریزد و داخل بهشت میشود
مثل مس که اکسیر باو بزنند و طلا شود چنانچه سابق براین مذکور شد و فا...

مادرش و شقی کسی است که
شقی باشد در شکم مادرش
و مراد از شکم عالم ذر است
که هر شقی ابتدا و این تعلقات بسیار
دارد باید انکه ما باید اعتقاد
نمود بعصمت ملائکه که
ایشان معصوم میباشند و گناهی
نکرده اند و خواب و خوراک
ندارند بجز از عبادت
و وجود کار دیگر بهر شکلی که
بخواهند بر اینند نظر باینکه
جسم لطیف میباشند بجز
از شکل سگ و خوک نظر
بحدیث وارد در این باب
و بهمان نحو صاحبان شان
میباشند نظر باینکه اولی اجتهاد
و انچه مردم میگویند که
هاروت و ماروت دو ملک
بودند و شراب خوردند
و قتل نفس کردند و زنا
کردند با صعصعه زهره نام
و اسم اعظم را نشان بزهره
دادند و زهره باسمان
رفت غلط است پس اگر
حدیثی در کتب شیعه
باین مضمون یافت شود

اعتقاد نمودن باینکه پیغامبر او و ان و اوصیاء ایشان و اولیاء و مؤمنین و صلحا شفاعت
میکنند از گناهکاران خصوصا محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و اولاد طیبین و طاهرین
ایشان که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و حضرت فاطمه و اینقدر پیغمبر شفاعت
میکنند و خدا باو عطا میکند و میبخشد از گناهکاران که انحضرت راضی شود و در حدیث
است که انحضرت راضی نمیشود که احدی از مؤمنین و شیعیان باقی در جهنم بمانند و لیکن بنا بر
بنا بر بعضی از تفاسیر خداوند به پیغمبر و ائمه میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین در قیامت قسمت میفرماید بهشت و جهنم را و دوستان
و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان خود را داخل جهنم میکند و کلید بهشت
و جهنم را خدا از برای پیغمبر او میفرستد و حضرت انها را بدست امیر المؤمنین میدهد
و مهار جهنم را امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم را نام میکشد و جوارش با پانصد سال راه
میرود پس جهنم عرض میکند یا علی دور شو از من که نور تو اتش مرا فرو مینشاند حضرت
میفرماید ساکت شو کدام جزء تو در تو اتش مرا عزم و باید بو اطاعت نمائی و در حدیث
است که در روز جهنم اطاعت انحضرت را احسان میکند که غلام شما اطاعت ان خود
میکند و در تفسیر علی بن ابراهیم منقول است از معصوم در تفسیر ایه لا تختصموا لدی
وقد قدمت الیکم بالوعید که روز قیامت میشود کسی که را میاورند و هر چه از گناه
او سؤال میکنند میگوید شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بصورت اصلی او ظاهر میکنند
و شیطان باو میگوید مرا دیده و میشناسی انکسی که را میگوید نه پس شیطان میگوید
که چرا هر گناهی کرده بمن نسبت میدهی میگوید مگر تو شیطان میباشی میگوید بلی ملعون
تو مرا اکراه کرده میگوید تو ملعونی که معصیت خدا کرده پس نزاع میکنند بحدیکه مشت
بالا میکنند که همرا بزنند خدا میفرماید در نزد من نزاع و جنگ نکنید و هر دو داخل
جهنم شوید پس شیطان و انده عاصی داخل جهنم میشوند یا از گناه کار و یکی عذر در
شیطان را میاورد و شیطان میاید و او را با شیطان نیز داخل جهنم میکند و همچنین
تا باخر **مصباح هفتم** در اعتقاد اعراف است و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه اعراف میباشد در میان جهنم و بهشت است و جایگاه خوبیست یا موضع بلندی است

محمول بر نعمتها است بلکه ایشان
و مردم صالحی بودند و از
کثرت عبادت ایشان اینها
را ملک میگفتند و بعد
بسا اوقات الحی معذب شدند
در دنیا بجهة اینکه عذاب
دنیا را خواهش نمودند بر عذاب
اخرت نمودند بعد از انکه
خداوند اینها را مخیر نمود بین
عذاب دنیا و اخرت نمود
و اما جن بهر شکلی میشود
حتی بشکل سگ و خوک و
خواب و خوراک دارند و قوت
اینها بوئیدن استخوان و
سرگین است چنانچه در حدیث
است و مسکن اینها در مزابل
و خرابات است فائده بدانکه
هر یک از ائمه کنیه داشتند
کنیه امیر المؤمنین ابو الحسن و ابو الحسین
کنیه امام حسن ابو محمد کنیه
امام حسین ابو عبد الله
کنیه امام زین العابدین
ابو الحسن و ابو محمد کنیه
امام محمد باقر ابو جعفر
اول کنیه امام جعفر صادق

بیان اعتقاد اعراف

و بر سر پل صراط میباشد و اعراف محل مستضعفین از مردها و زنها میباشد. کسانیکه
قابل بهشت نباشند و مستحق جهنم هم نباشند و لد الحرام و لد الزنا که گناه نکرده باشند
و بعضی از اهل اعراف بشفاعت شفاعت کنندگان داخل بهشت میشوند و از جمله کسانیکه
استحقاق ثواب و عقاب و خلود در جهنم ندارند و ایشان را میگذارند تا اینکه بشفاعت
پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که در
اعراف کسانی میباشند که گناه و ثواب ایشان برابر هم باشد و یا آنکه یکی از پدر و مادر از او
راضی باشد و دیگری راضی نباشد و یا موحدی که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف
منزل کسانیست که در دنیا مکلف نبوده اند که مستحق بهشت و جهنم شوند بجهة گناه و ثواب
مثل طفلها و دیوانها که اینها را انجا جای میدهند که بعوض المهائی دنیا نعمت آخرت
بایشان برسد و در بعضی اخبار وارد شده است که در اعراف چند خطره و مقام است
که جای مومنین جن میباشد و جای اولاد زنا میباشد که مستحق جهنم نشده اند بجهة
گناه بلکه تا هفت پشت از اولاد زنا بهشت نمیروند تا آنکه در هفت پشت پاک شود و مستحق
بهشت شود و بنابر این حدیث ولد الزنا تا هفت پشت پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزا
او پاک میشود در پشت اول بدن او پاک میشود و در پشت دوم پوست و گوشت او
پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و در پشت چهارم نفس او پاک
میشود و در پشت پنجم طینت او پاک میشود و در پشت ششم روح او پاک میشود
و در پشت هفتم عقل او پاک میشود و تمام اجزای او پاک شده و چگونه پاک میشود
و در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد از نجاست اینجا نیست بلکه مراد از کثافت
قابل نبودن از برای داخل شدن در بهشت است و بدانکه اهل بهشت و اعراف با عقل
و روح و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل بدنها میشوند و عقل تعلق با اینها
دارد و کسی نوید که عقل از نور محمدی خلق شده است چگونه بجهنم میرود جواب این است
که عقل تعلق بایشان دارد و تفصیل این در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و واجب
اعتقاد نمودن بهشت جسمانی و اینکه الآن و بالفعل مخلوق و موجود است و قول باینکه
بعد از این موجود میشود غلط است و قول باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح بدن

ابو عبد الله کنیۀ امام
موسی کاظم ابو الحسن اول
کنیۀ امام رضا ابو الحسن
ثانی کنیۀ امام محمد تقی
ابو جعفر الثانی کنیۀ
امام علی النقی ابو الحسن
الثالث کنیۀ امام حسن
عسکری ابو محمد ثانی
کنیۀ حضرت صاحب ابو
القاسم فائده بدانکه
فقر بر سه قسم است اول
قول رسول خدا که فرمود
الفقر فخری یعنی فقر
منست و مراد از این فقر
فقر و احتیاج بسوی خدا
است نه فقر و احتیاج
بغیر خدا و دوم قول
آنحضرت الفقر
سواد الوجه فی الدارین
یعنی فقر سیاهی روی
میباشد در دنیا و آخرت
و این فقر احتیاج بخلق است
در بعضی اسیم قول آنحضرت
کاد الفقر ان
یکون کفرا یعنی فقر نزدیک
است که بکفر برسد و این فقر
است که شخص محتاج
بخلق شود و گاهی محتاج

در خلقت بهشت است

نه بهشت جسمانی غلط است نظر بایات و اخبار وارده در باب معراج و روز قیامت که مبعوث
شدن بهشت عرش میشود و کرسی بهشت عرش و کرسی قیامت واقع میشود و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المومنین ایستاده اند از حوض کوثر
دوستان خود را و دور میکنند از آن حوض دشمنان و فاسقان و ظالمان و غاصبان حق
خود را و واجبست اعتقاد نمودن بوجود کوثر و آن حوضی است بسیار بزرگ و آب
او از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و از روغن نرم تر و از برف سردتر و کاسها و جامها
از بلور بهشتی در اطراف او نهاده شده است بقدر ستارهای آسمان یا کمتر یا بیشتر و هر
کس از آن آب بخورد نه گرسنه میشود نه تشنه میشود و غم او خوش میشود و نه پیر میشود
و نه میمیرد و همیشه جوان است و در بعض اخبار وارد است که آب دادن پیغمبر و ائمه از حوض
کوثر هم در دنیا میشود در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن بوجود سدرة
المنتهی و بید درخت طوبی و آن درختی است در بهشت که اصل او در خانه امیر المومنین
و خانه در بهشت نمیباشد مگر آنکه یک شاخ یا یکبرگ از آن درخت تمام آن خانه را سایه
انداخته است مثل آفتاب که در ظهر تمام زمین را که بی مانع باشد نور افکنده است
و هر صدای نغمۀ که کسی بخواهد از آن درخت ظاهر میشود که گوش نشنیده باشد و در حدیث
است که کسیکه گوش بساز و مزمار ندهد خداوند او را از آواز ملکوتی او میرساند و بالید
دانستن که درختهای بهشت هیچ میوه از او بیرون نمیباید که هر چه از او میچینند میوه
ثانی فورا بجای او بیرون میاید مثل آب چشمه که هر چه آب از او برمیدارند آب بجای
او میجوشد و یک میوه بهشت لذت و طعم انواع طعامهای میوهای مختلفه را میدهد
و همچنین یک نوع طعام و طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد بدانکه چون حساب
مردم را کشیدند و اهل جهنم بجهنم و اهل بهشت ببهشت فرستادند درهای جهنم
و درهای بهشت را می بندند و مرگ را بصورت گوسفند میاورند میان بهشت و جهنم
سر میبرند و منادی ندا میکند از جانب خداوند که مرگ نیست از برای اهل بهشت و مرگ
از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون اهل بهشت به بهشت میروند با یکدیگر میباشند
و میروند و همدیگر را مهمانی میکنند و غم و غصه و الم و بغض و حسد و کینه از سینهای

بایشان نشود و در صورت
احتیاج نزد یکدیگر بکنند
بر سر بدانکه در اعراف جمعی
میباشند که مردم را بنام ایشان
میشناسند بخوبی و بشفاعت
کردن و ایشان مردم را
میشناسند بایمان و کفر و اینها
ائمه طاهرین میباشند و در بعضی
اخبار وارد شده است که جعفر
و حمزه و عباس نیز در اعراف
با ائمه میباشند و در اعراف
ایستند واجبست اعتقاد
نمودن باینکه بهشت درها دارد
یکی از برای پیغمبران و ان
صدیقان است که از آن در
با بدر داخل بهشت شوند
و یکی دیگر از برای شهیدان
و صالحانست و باقی دیگر
از برای شیعیانست بدانکه
بعضی گفته اند که خداوند
طینت مومن را از ذره قبضه
خلق فرموده است و شیعیان
را از کرسی و عقل او را از
اسمان هفتم و علم او را از
اسمان ششم و همراه او را
از اسمان پنجم و وجود او را

در خلقت جهنم است

ایشان کنده میشود و هرکس هر مقامی را که دارد و نظر او چنین میباید که مقام او بلندتر
و بیشتر از مقام دیگری است و بهمین مقام خوشحال است و طالب همین مقام است و از روی مقام
دیگری را نمیکنند مگر اینکه مقام انبیا و اولیاء بلندتر است خصوصاً مقام محمد بن عبد الله ص
و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و مرتبها بلندتر است و انبیا سید و بزرگ و
اقای اهل بهشت میباشند و ساعت بساعت و انا فانا فیض و نعمتهای الهی بر اهل بهشت
زیاد تر میشود بیش از بیش و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند هر طائفه که داخل میشوند
لعنت بر انهائی میکنند که پیش از ایشان داخل جهنم شده اند و طائفه اخری میگویند شما
مارا از راه بدر برده اید خدا شمارا لعنت کند که مارا باین روز گرفتار کردید و انها
میگویند که خدا شمارا لعنت کند که خودرا باین روز انداختید و انا فانا عذاب بر اهل
جهنم شدید میشود خصوصاً بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طائفه کفار و کافرانی که ما
میکنند و کسانیرا که گمان میکردند که اهل باطلند نمی بینند میگویند چگونه است که ما
نمی بینیم گروهیرا که ایشان را از اشرار و فجار میشمردیم پس خداوند پرده را برمیدارد
از میان اهل بهشت و اهل جهنم و اهل بهشت اهل جهنم را میبینند و اهل جهنم اهل بهشت را
میبینند اهل بهشت در نعمت و اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند
که انچه خداوند بما وعده کرده بود از نعمتها بما رسید و الحمد لله و انچه بشما وعده کرده است
ایا رسیده است بشما که انکار او را میکردید اهل جهنم فریاد میکنند که قدری از آن
ابهای سرد بما بریزید که ما بجوشیم اهل بهشت میگویند که این ابها بر شما حرام است و
این جزای تکذیب کنندگان بوعدهای پروردگار است پس سرپوش اهل جهنم را میبندند
و درهای بهشت را میکشند کفار در جهنم مخلد میباشند و مؤمنین در بهشت مخلد
میباشند و اهل اعراف در اعراف مشغول بچریدن میشوند و در بعضی اخبار وارد
شده است که در قیامت آتشی افروخته میشود بجهت دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین
و پیرهائیکه درك زمان پیغمبر او را نکرده اند لکن شعور نداشته اند و بایشان
امر میکنند که داخل آتش بشوید پس هرکاه اطاعت نمودند و داخل آتش شدند آتش
بر ایشان سرد و سلامت میشود مثل روز زرات و اهل بهشت میباشند و داخل

از اسمان چهارم
و جبال او را از اسمان پنجم
و فکر او را از اسمان دوم و
حیات او را از اسمان اول
و جسد او را از زمین خلق
فرموده است و اما طینت
کافر را بعکس مومن خلق
فرموده است از ده چیز او عوام
سفلی طبع او را از حوت و
سینه او را از نور و دماغ
او را از ارض شقاوت و
علم او را از ارض طبع و وهم
او را از ارض نفاق و
جنات او را از اسمان اول و
تفصیل هر یك را در کتاب
مشکوة الانوار نوشته ام
و بنابر روایتی بوده است
دنیا صد هزار سال شد
و از زمان فوت شدن حضرت
ادم تا بحال که گذشته است
ده هزار و کسری گذشته
است نود هزار سال دیگر
باشد دنیا منتها خداوند
چه خواهد و الله العالم
بجمله نور الاموات حدیث
گذشته معلوم شد که
جن داخل بهشت نمیشود

بیان اهل جهنم و اهل بهشت

بهشت میشوند و هرکاه اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند از اهل جهنم میباشند و
داخل در جهنم میشوند و مراد از مستضعفین چنانچه در السنه سابق بر این گذشت میباشند
که نه راهی بکفر دارند که کافر شوند و نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند مثل بسیاری از
زنها و مردم صحرا نشین که چندان طینت اسلام و کفر بگوش ایشان نخورده است
و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم فرق نکرده اند نه کافرند نه مسلمان
و در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله میباشند یعنی منتظر امر خدا میباشند
تا خداوند چه امر فرماید و در حدیثی وارد است که در قیامت خداوند خلقی را تازه خلق
میفرماید و به بهشت میفرستد و چون حساب و کتاب قیامت همه بر طرف شد و بهشتی به بهشت
و جهنمی بجهنم قرار گرفتند و پردهای بهشت و جهنم افتاده شد خداوند عالمی دیگر و زمین
و اسمانی دیگر و خلقی دیگر خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند و چون دوره
ایشان بسر میاید و قیامت ایشان قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل
جهنم ایشان بجهنم و اهل بهشت ایشان بهشت داخل میشوند باز خداوند اسمانی دیگر و
زمینی دیگر خلق میفرماید و همچنین انقدر که خداوند بخواهد چنانچه بر این مضمون اخبار
وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی ره در کتاب سماء العالم ذکر او را کرده است و پیش
از خلقت این زمین و این اسمان هزار هزار عالم و هزار هزار ادم خلق فرموده است
و از برای هر عالمی و ادمی دوره قرار داده است که دوره انها که بسر رفت قیامت انها
قیام نمود و حساب اهل ان عالم کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم و اهل بهشت او بهشت
داخل شده اند و در هر عالمی پیغمبر ما محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین سلام
الله علیهم اجمعین حجت خدا بوده اند بر مخلوقات انعالمها و هر یك از مخلوقات انعالمها غیر از
دیگری بودند و همچنین ایشان حجت خدا میباشند بر اهل عالمهای اینده که بعد از قیامت
خلق میشوند نظر بعموم وَهُمْ حُجَجُ اللهِ عَلَى اَهْلِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْاُولَى و نظر باخبار
وارده در باب چون رساله بجهت عوام است و اعتقاد است واجب و لازمه مختصر نوشتم
بر اولی است و تفصیل هر یك از اینها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و در بعضی اخبار
وارد شده است که روز قیامت بقصد الزمان عرش میرسد بر بندگان و هر کس انصدا را

بلکه مومنین جن در اعراف میباشند
و بعد ایمان سه قول است
میان علما اول انستکه سخنی
تصدیق نمایند خدا و رسول
و ائمه را در قلب خود برحق
دانستن بعد اعتقاد
بقلب و تصدیق نمایند بقول
و اجماع از امامیه قائلند
دویم انستکه اعتقاد
بقلب و اقرار بزبان و
قول اخواجه نصیر طوسی
در تجرید علی ما حکی عنه
سیم انستکه اعتقاد بقلب
و اقرار بزبان و عمل بارکان
و جوارح باشد این مذهب
شیخ معتمد و بعضی از محدثین
است علی ما حکی عنهم و نقل
مرکبهم بدانکه هفت اسمان
خداوند خلق فرموده است
بدانکه هفت اسمان خداوند
خلق فرموده است و بعد
از ان کرسی است و بعد از
ان عرش است عرش را فلك
الافلاك و فلك الاطلس
و محدد الجهات میگویند
و کرسی را فلك ثوابت میگویند

بیان کفر و اسلام

می‌شوند و هر کسی هر عملی که کرده است با نصف ثواب آن عمل او می‌شود و بزودی زود جنا
مردم کشیده می‌شود و اینست معنی وَاللهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ یعنی خدا سریع کشنده حساب بندگان
حاسبه خود را و چند بود است و فراهم کرد در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر یعنی پوشیدن
چیزی است و در کلام خدا کفر بر پنج معنی آمده است اول بمعنی انکار در ربوبیت الهی دوم بمعنی انکار بودن
حق با دانستن حق بودن حق کقوله تعالی فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
سیم بمعنی ترک نمودن چیزی که امر فرموده است کقوله تعالی أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ
وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ چهارم بمعنی کفران نعمت است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان هَذَا مِنْ
فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ پنجم بمعنی بیزاری کقوله تعالی فی حکایة ابرهیم كَفَرْنَا بِكُمْ
وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ بدانکه کفر بر سه قسم است کفر قلبی و کفر فعلی و کفر
قولی اما کفر قلبی آنستکه در قلب اعتقاد بخدا و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده
نداشته باشد و این کفر مقابل اسلام است و مخلد در جهنم است با تقصیر و اما کفر قولی آن
استکه کسی انکار کند چیزی را که بودن او در دین از ضروریات دین است اگرچه در ظاهر
اسلام باشد این گوینده کافر است و با تقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر او انجیل است و
اما کفر فعلی آنستکه کسی فعلی را بکند که باعث استخفاف دین و اسلام و ایمان است مثل قرآن
العیاذ بالله بقاذورات انداختن و اینهم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان او نیز بر سه قسم است
اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا و رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد
دوم ایمان زبانی که اقرار داشته باشد بآنچه پیغمبر آورده است از جانب خدا سیم ایمان
فعلی که آنچه پیغمبر آورده و فرموده عمل نماید و اینهم که بر دو قسم است یکی کفریکه مقابل
اسلام است یعنی مسلمان نیست کسیکه منکر ربوبیت و الهیت و معاد و نبوت است یا منکر
یکی از ضروریات دین اسلام است و این شخص کافر و نجس است و با تقصیر مخلد در جهنم
است و دیگری کفریکه مقابل ایمان است اگرچه بحسب ظاهر مسلم باشد مثل سنی و شیعه
غیر اثنی عشری که اینها مؤمن نیستند و مسلمان میباشند لکن از مذهب خارج‌اند
خون و مال و عرض و اسیر کردن ایشان حرام است نظر بظاهر اسلام ایشان و نجس هم
نمیباشند و لکن با تقصیر مخلد در جهنم میباشند و همچنین هرگاه منکر یکی از ضروریات

و آسمان هفتم فلک زحل است و از نور است و اسم او عربا است و آسمان ششم فلک مشتری است با فوق زرد است و اسم او رقائیل و آسمان پنجم فلک مریخ است و از جزوه است و اسم او ماعون است و آسمان چهارم فلک شمس است و از در سفید است و اسم او ماتنت و آسمان سیم فلک زهره است و از [illegible] و اسم او قیدا است و آسمان دوم فلک عطارد است و از [illegible] است و اسم او قلون است و آسمان اول فلک قمر است و از زبرجد سبز است باز در [illegible] و اسم او برقیا است و در کتاب معالم آورده است آسمان اول سبز محکم شده و آسمان دوم مرمر سفید و آسمان سیم آهن است و آسمان چهارم مس است و آسمان پنجم نقره است و آسمان ششم زر است

در بیان کفر و ارتداد

مذهب باشند نیز اینکه منکر ضروری مذهب باشد و بعضی از علما اینها را نیز داخل کفر مقابل
اسلام شمرده‌اند و سنی را هم نجس میدانند و بجهة عسر و حرج بعضی میگویند که نجاست اینها
معفو است پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دوم مسلمان سیم مستضعفین که واسطه
میانه کفر و اسلام‌اند که نه کافرند و نه مسلم بجهة اینکه حق را نمی‌شناسند و انکار حق
هم نمیکنند و دشمن حق و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و طالب هم نیستند
یا آنکه آوازه کفر و اسلام بگوش ایشان برنخورده است و هیچیک را نمی‌شناسند و
ایشان نجس نیستند زیرا که صحیح است که بگوئیم اینها کافر نیستند چهارم کسانیکه در
ظاهر مسلمان هستند و در باطن کافر میباشند مثل سنی و منافق و ناصبی و فرقه‌های
غیر اثنی عشری پنجم کسانیکه تابع کفر میباشند مثل اولاد کفار یا تابع اسلام میباشند
مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق بآباء خود میباشند و اما دیوانها و ابلهها داخل
در مستضعفین میباشند بحسب حکم و کافر هرگاه مقصر باشد در تحصیل دین و اعتقاد
و اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد که تقصیر کرده و حقیقت دین کفر را فهمیده چنین
کافری در عذاب جهنم نخواهد بود و از جمله کفار است مرتد و او بر دو قسم است یکی مرتد
فطری و یکی مرتد ملی اما مرتد فطری دو شرط دارد اول آنستکه نطفه او با اسلام منعقد
شده باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در حال منعقد شدن نطفه او مسلم باشد دوم
آنکه او نیز قبول اسلام کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر را
نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات دین را بکند و ارتداد بمعنی برگشتن از دین است
پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد باید او را کشت و زن او حرام بر او
میشود و از وقت مرتد شدن از عده وفات که چهار ماه و ده روز باشد نگاه میدارد
و بعد بطلاق میرود و شوهر میکند هرگاه بخواهد و اموال او را در میان وراث او
باید قسمت نمود و نجس هم میباشد و آیا توبه او قبول است هرگاه توبه کند یا نه در او دو
قول است اول آنستکه توبه او مطلقا قبول نمی‌شود نه در دنیا و نه در آخرت پس احکام
بر او جاریست در دنیا و در آخرت مخلد است در جهنم دوم آنستکه توبه او قبول نیست در
دنیا و اما در آخرت قبول است اما قبول ننمودن توبه او در دنیا بجهة اجماع و بجهة عموم

فائده بدانکه زمین هفتم [illegible] است و نام او [illegible] است زمین ششم ارض [illegible] است و نام او [illegible] زمین پنجم ارض [illegible] است و نام او [illegible] زمین چهارم ارض [illegible] است و نام او [illegible] است زمین [illegible]

در بیان کفر و اسلام

صحیحهٔ محمد بن مسلم از حضرت صادق است که فرمودند مَن رَغِبَ عَنِ الاِسلامِ وَ کَفَرَ بِما اَنزَلَ اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ بَعدَ اِسلامِهِ فَلا تَوبَةَ لَهُ وَ قَد وَجَبَ قَتلُهُ وَ بانَت مِنهُ امرَأَتُهُ وَ یُقَسَّمُ ما تَرَکَ عَلی وُلدِهِ و نظیر بعموم روایت عمار از حضرت صادق ع قال کُلُّ مُسلِمٍ مِنَ المُسلِمینَ ارتَدَّ عَنِ الاِسلامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّداً نُبُوَّتَهُ وَ کَذَّبَهُ فَاِنَّ دَمَهُ مُباحٌ لِکُلِّ مَن سَمِعَ ذلِکَ مِنهُ وَ امرَأَتُهُ بائِنَةٌ مِنهُ یَومَ ارتَدَّ فَلا تَقرَبُهُ وَ یُقَسَّمُ مالُهُ عَلی وَرَثَتِهِ وَ تَعتَدُّ امرَأَتُهُ عِدَّةَ المُتَوَفّی عَنها زَوجُها وَ عَلَی الاِمامِ اَن یَقتُلَهُ و نظیر بعموم سئل عن مسلم تنصر قال یقتل و لا یستتاب و نظیر بعموم وَ مَن یَبتَغِ غَیرَ الاِسلامِ دیناً فَلَن یُقبَلَ مِنهُ و اما قبول بودن توبهٔ او در آخرت پس ظاهر اینست که هرگاه در حال حیوة مکلف باشد تکلیف ما لا یطاق لازم میاید و هرگاه مکلف نباشد بتکلیفی این باطل اجماعا پس ظاهر اینست که شخص بنده عاقل نمیشود تکلیف نداشته باشد و این قول قوی است چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم فیض و فاضل معاصر و غیرهم از علماء ابرار اختیار کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهری از کشتن و تقسیم اموال و جدا شدن زن او از او ساقط نمیشود پس هرگاه ممکن نشود کشتن او یا آنکه کسی مطلع نشود بر ردّهٔ او یا آنکه تا آخر بفهمد کشتن او قبول میشود توبهٔ او و هرگاه توبه کند بعد توبهٔ او در میان خود و خدا خود صحیح و قبول است که عبادات و معاملات او صحیح خواهد بود و بدنش نیز پاک میشود و لکن کشتن از او ساقط نمیشود و زنش با او بر نمیگردد مگر آنکه عقد جدید کند و زن خود را بعد از عدهٔ او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و آیا در ایام عده نیز میتواند زن خود را عقد کند یا نه بعضی گفته اند نمیتواند و بعضی گفته اند میتواند و از برای او وجهی هست مثل عدهٔ این بالنسبه بشوهر و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا توبهٔ او قبول نمیشود در دنیا و لکن در آخرت مقبول است که مخلد در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه هم نکند در جهنم مخلد خواهد بود و اما هرگاه مرتد زن باشد چه فطری باشد چه ملّی باشد کشتن بر او لازم نیست و او را باید توبه داد هرگاه توبه کرد فبها و الّا او را باید حبس کرد و او را خوراک بد بدهند و کم بدهند و لباس درشت باو بپوشانند و در وقت نمازها او را بیرون بیاورند و توبه دهند هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه یا بمیرد یا در حبس توبه کند نظر بصریح صحیحهٔ حلبی از حضرت صادق ع و اما مرتد ملّی را

ادعی طبیعی است در تمام او
نعمتها است و همهٔ جاهای جزء است
نعمتی دیگر و تمامی بعض عبادات
و تمام او در بسیط است و همهٔ جاهای بدن
نعمت او در لطایف جاهای نفوس است
و تمام او در بقا است و همهٔ جاهای
و تمام او در بقا است و اما انکار کردن
ادعیا است و ادعای است و او
چیزی که اجماعی است نزد علما
دو قول است اما مثل انکار ضروری دین
آن هم مثل انکار ضروری دین است ۱۲

باید

باب در بیان ایمان

باید توبه بدهند مثل اینکه شخصی یهودی مسلمان شد و بعد باز یهودی شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود فبها و الّا باید او را کشت و مال او را میان وارث مسلمانش قسمت باید نمود و هرگاه دو دفعه توبه کرد و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعهٔ سیم او را باید کشت و بعضی گفته اند در دفعهٔ چهارم و این احوط است و توبهٔ زن مرتده از اینست که اقرار کند به آنچه انکار او را کرده است و همچنین هرگاه کسی به پیغمبر و یا یکی از ائمه العیاذ بالله فحش بدهد حتی بحضرت فاطمه العیاذ بالله باید هر کس بشنود از او او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است مثل انکار نماز و روزه و غیر از اینها از حج و جهاد و خمس و فضیلت نماز جماعت و حرام بودن شراب و گوشت خوک و ربا و زنا و غیر از اینها از آنچه ضروری دین است خواه کلی باشد و خواه جزئی باشد و همچنین انکار نمودن آنچه خداوند آنها را صریحا در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید اعتقاد نمود بعضی ملائکه و اینکه ایشان جسمی لطیف میباشند و صاحب دو و سه بال و چهار بال میباشند و کاری نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود عرش و جنتها و لوح و قلم و کرسی و نسبت دادن بملائکه خواه جبرئیل باشد و خواه عزرائیل یا غیر اینها غلط است و قول باینکه ملائکه جسمی ندارد غلط است و قول باینکه دختران خدا میباشند غلط است کفر است و عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و واجبست احترام کتابهای اسماء الله بخصوص قرآن را و همچنین کتب احادیث ائمهٔ اطهار را و استخفاف و بی احترامی نمودن بآنها غلط است و از دین و مذهب خارج است و هر چه در دین رجحان ندارد و ضروری دین نیست کسی انکار کند او را از دین خارج است و هر چه از ضروری مذهب است کسی انکار او را نماید از مذهب خارج است فائده بدانکه ایمان نه درجات دارد هر کس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان بان قدر کامل است و بالنسبه بمافوق او ناقص است اگرچه مؤمن است و هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام دارد لازم ندارد که ایمان هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسم است اقل ایمان اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای شیعه هم داخلند دوم ایمان عام که شهادت بوحدانیت الهی و رسالت رسالتپناهی و بولایت امیر المؤمنین ع میدهد که آنحضرت را

دو قسم است که هر چنین
است و منکر او کافر نمی
شود و اما انکار ضروری
مذهب کردن از دین
خارج نمیکند کسی را
لکن از مذهب بیرون میرود
مثل انکار حج تمتع و
انکار حلال بودن متعه
و انکار حی علی خیر العمل
گفتن در اذان و از جمله
ضروریات دین است کعبه
پس تعظیم او واجب است

خلیفهٔ بلافصل رسول خدا میدانند و در این سنی داخل نیست لکن در فقهای شیعه مثل کیسانیه
و زیدیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناووسیه و اثنی عشریه مجموع داخل میباشند
سیم ایمان خاص است که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت رسول خدا و امامت دوازده امام
دارد ولکن باقی دیگر از عملیات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است
که ایمان بخدا و رسول و ائمه همه را دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم
ایمان خاص الخاص است که ایمان همه را دارد و عملیات و اعتقادات او همه بوفق شرع
انور است و معاصی کبیره و صغیره نمیکند که مرتبهٔ عدالت را دارد و اخلاق و احوال و اطوار
و اعمال و افعال و اعتقادات او مجموع انجب و هیچ نقصی ندارد و بعد از این مرتبه از ایمان
ایمان اکمل است که مرتبهٔ عصمت باشد و او ایمان پیغمبر او و ائمه است و مرتبهٔ ایمان است
اول ایمان علم الیقین است که ایمان عامه باشد دوم مرتبهٔ ایمان عین الیقین است و این
ایمان علما است سیم ایمان حق الیقین است و این مرتبهٔ ایمان انبیا و اولیاء است مثلی
بیان شود تا آنکه این مرتبه معلوم شود مثلا آتش کسی از وجود خبر است اول آنکه یک صفت
آتش را میشنود و او را ندیده است لکن علم بودن آن آتش بهم رسانیده این مرتبه علم الیقین
است دوم آتش را هم دیده و از گرمی او و روشنی او چیزیکه باو رسید این مرتبه عین الیقین
است سیم آنکه در میان آتش رفته همه چیزها آتش را دانسته این مرتبه حق الیقین است
بدانکه مومن چون گناهی میکند در اثنا گناه کردن مومن نیست یعنی آنکه روح ایمان
از او مفارقت میکند و چون از آن گناه فارغ شد روح ایمان بر میگردد باو و نظر بر
حدیثی که در این باب بمضمون وارد است خصوصا با توبه نمودن و بباید دانست که همه
گناهان را احدی اسلام مرتد غیر از کفر و شرک را چنانچه فرمودند قل یا عبادی الذین اسرفوا
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم فائده
بدانکه حضرت امیر فرمودند که اسم توبه بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از کارهای
بد کننده و دوم عزم کردن بر نکردن آن گناه سیم حق هر کس بر ذمهٔ او باشد حق او را
ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم آنکه هر عبادتیکه واجب بوده است بر او و او را
بجا نیاورده است و را بجا بیاورد بطریق قضا پنجم آنکه آنچه گوشت حرام در بدن

و انکار او و استغفار باید
و حد کتب نمیدا و موجب
کفر است و باید دانست که
خداوند گناهان را بعد
از توبه میآمرزد و هرگاه
مؤمن بمیرد از توبه نمودن
بمیرد ما لله است بحث
خدا هر گاه گناه کار
است بلکه بعضا
مهر کتاه ...
عهد الناس ۶۲

و روسیاه است بحزن و اندوه و الم بر بیزد تا آنکه پوست و با استخوان او بچسبد و گوشت
تازه بروید ششم آنکه اگر چه شیرینی معصیت و گناه را چشیده است تلخی صبر در عبادت
و اطاعت را بچشد و استغفر الله گفتن نیز خود لیست با پشیمانی و آنچه مذکور شد از مسطور
در گناهکار شیعه است و الا کافر که احوال او معلوم شد چنانچه دانستی تمام شد کتاب
مسمی بعقاید الشیعه در بیان عقاید شیعه که از تالیفات عالیجناب مقدس القاب
العالم العلامة الفهامة جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول فخر
المحققین و عمدة الفضلاء والمجتهدین جناب شیخ علی اصغر بن محمد جعفر بروجردی دام
افاداته بتاریخ شهر شوال فی سنه ۱۲۴۳ من الهجرة النبویة

کتبه المذنب الجانی زین العابدین بن
محمد شفیع الخوانساری
فی سنه ۱۲۹۳

بدانکه از حدیث اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء و فتح مسامع قلبه
و وکل به ملکا یسدده و از سایر اخبار مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسان را
که خلق فرموده است بشکل صنوبر است و سه گوشه است یکی بطرف چپ یکی در وسط و
هر یک از سه گوشه ملکی موکل فرموده است که تسدید میکند قلب او و خبر نمیدهد بمعارف
و حکمت را با انوار عالم عقل داخل در او میکند و آن نور از دایرهٔ عقل که محیط بعوالم
علیا است بشکل مخروطی از دایرهٔ عقل کل ممتد کشیده شده تا آنکه متصل شده
شده است بهر یک از سه گوشهٔ قلب و هر یک از آن سه ملک ادخال نور در فضای هوای
عالم قلب میکند و در مقابل هر یک از سه ملک یک شیطان از عالم جهل موکل است که ادخال
ظلمت از دایرهٔ جهل که محیط است بر عوالم سفلی و از ما تحت ظلمت صعود نموده بطرف قلب
نظیر یقینکه نور عقل نزول نموده و افکار انسانی و خیالات او از خیرات و مبرات و قبایح
و شرورات و اطاعات که هر زمانی بنهج و طریقیست از اثر ادخال نور و ظلمت است در قلب
انسان که هر یک از ملک و شیطان را اعانت نمود او غالب میشود و دیگری مغلوب میشود و در
غلبهٔ ملک نور داخل در قلب او میشود و در وقت غلبهٔ شیاطین قلب او را سیاه میکند

دارد یکی بطرف چپ

باب عقل و جهل است

واغانه نمودن انسان بجهة اختیاریست که دارد و باین غلبه دادن مثاب و معاقب خواهد
شد و کیفیت او از شکل دایره اوّل معلوم میشود چنانچه در کافی منقول است از سماعة بن
مهران که گفت من و جماعتی در نزد حضرت امام جعفر صادق ع بودیم و کلام کشید بعقل و جهل
پس آنحضرت فرمودند که بشناسید عقل را و لشکر او را تا هدایت بیابید سماعه میگوید
که من عرض کردم فدای تو شوم ما نمیشناسیم او را مگر شما بما بشناسانید او را پس آنحضرت
فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود عقل را و اوّل خلقی بود از روحانیین
که از طرف راست عرش که او را خلق فرمود از نور خودش یعنی نوریکه خاصه خودش بود
لهذا نسبت آن نور را بخودش داده است پس فرمود باو که رو بیاور و پس رو آورد پس فرمود
که پشت نما پس پشت نمود پس فرمود حق تبارک و تعالی که بعقل خلق کردم من ترا خلقی بزرگ
و گرامی تر نمودم ترا از جمیع مخلوقات خودم پس بعد از آن جهل را خلق فرمود از دریای
شور و تلخ ظلمانی پس فرمود که پشت کن پس جهل پشت نمود پس فرمود باو که رو کن پس
جهل رو نمود پس خداوند فرمود بجهل که تکبر نمودی و کبر کردی پس دور نمود او را از
رحمت خود پس بعد از آن قرار داد از برای عقل هفتاد و پنج لشکر پس چون جهل دید چیزی را
که خداوند عقل را باو کرامت داشته و با چند لشکر عطا فرموده دشمنی عقل را در باطن کرد
پس عرض کرد که پروردگارا این خلقی است مثل من خلق نمودی او را و گرامی داشتی او را و قوة دادی
او را و من ضد او میباشم و قوتی من برای او ندارم پس بمن نیز عطا نما از قوة بمثل آنچه باو
عطا نمودی یعنی چنانچه باو لشکر دادی بمن نیز بده پس خداوند فرمود خوبست میدهم لکن
هر گاه معصیت مرا نمودی بعد از این بیرون میکنم ترا و لشکر ترا از رحمت خود پس جهل
عرض کرد که بجهل که راضی شدم پس خداوند عطا فرمود باو هفتاد و پنج لشکر و جنود
عقل اینست اوّل خیر ۲ ایمان ۳ تصدیق بخدا و رسول و ائمه ع ۴ امیدواری برحمت خدا
۵ عدل ۶ رضا بقضا خدا ۷ شکر ۸ طمع برحمت الهی ۹ توکل ۱۰ رأفت و مهربانی ۱۱
رحمت ۱۲ طلب علم ۱۳ فهم ۱۴ عفت ۱۵ زهد ۱۶ رفق و مدارا نمودن ۱۷ رهبت
و خوف از خدا ۱۸ تواضع ۱۹ تؤده و نرمی ۲۰ حلم ۲۱ صمت و سکوت ۲۲ استسلام
و تسلیم ۲۳ صبر ۲۴ صفح در گذشتن از خلق ۲۵ غنی ۲۶ تذکر و یاد آوردن الهی ۲۷ حفظ ۲۸ فنا

جنود عقل است

۲۹ مواسات ۳۰ مودة ۳۱ وفا ۳۲ طاعت ۳۳ خضوع ۳۴ سلامت در آخرت ۳۵ حب الله
والرسول والائمه ع ۳۶ صدق ۳۷ حق ۳۸ امانت ۳۹ اخلاص ۴۰ شهامت و بزرگی ۴۱
فهم ۴۲ معرفت ۴۳ مدارا ۴۴ سلامت عیب ۴۵ صلوة ۴۶ صوم ۴۷ جهاد ۴۸ حج ۴۹
خمس و زکوة ۵۰ صون ۵۱ بر والدین ۵۲ امر بمعروف ۵۳ انصاف ۵۴ تهنیه شادباش گفتن
۵۵ نظافت و پاکی ۵۶ حیا ۵۷ قسط ۵۸ راحت در عبادت ۵۹ سهولت در امر دنیا و خوف
۶۰ برکت ۶۱ عاقبت ۶۲ قوام جمع نمودن امر آخرت ۶۳ حکمت ۶۴ وقار ۶۵ سعادت
۶۶ استغفار ۶۷ محافظت ۶۸ دعا ۶۹ نشاط و خوشحالی قلب در عبادت ۷۰ فرح ۷۱ الفت
۷۲ سخاوت ۷۳ کتمان ۷۴ ستر ۷۵ نهی از منکر و هر یک از این هفتاد و پنج لشکر عقل
ملکی موکل است که معین او است و هر یک از اینها جنودی در لشکر دارد که به هر یک
از اینها شیطانی موکل است که معین او است و این دو لشکر هر یک در دایره خود که عقل
و جهل باشد صف کشیده و مقابل هم ایستاده اند و همیشه در نزاع و جدال میباشند
و انسان بواسطه اختیاریکه دارد هر یک از این دو لشکر که قوة دارد بر دیگری مغلوب
میشود پس گاهی لشکر عقل غالب است و گاهی لشکر جهل غالب است و گاهی جنگ مغلوبه است
در میان این دو لشکر چنانچه از دایره شکل معلوم میشود و اما لشکر جهل اینست اوّل
کفر ۲ شر ۳ انکار ۴ نا امیدی ۵ جور ۶ سخط ۷ کفران ۸ یأس ۹ حرص ۱۰ قسوت
و سنگین دلی ۱۱ غضب ۱۲ طلب جهل ۱۳ حماقت ۱۴ هتک و پرده دری ۱۵ رغبت بدنیا
۱۶ خرق بی تأملی در امورات ۱۷ جرئت بر خدا ۱۸ کبر ۱۹ تسرع که سرعت در امر است
۲۰ سفاهت ۲۱ بیهوده گفتن ۲۲ استکبار ۲۳ شک ۲۴ جزع ۲۵ انتقام ۲۶ فقر و حاجت
بخلق ۲۷ سهو ۲۸ نسیان ۲۹ قطیعت ۳۰ حرص ۳۱ منع ۳۲ عداوت ۳۳ عدم ۳۴ معصیت
۳۵ تطاول و سرکشی ۳۶ بلا در آخرت ۳۷ بغض ۳۸ کذب ۳۹ باطل ۴۰ خیانت ۴۱
شوب و بدنیت ۴۲ بلادت ۴۳ غباوة کند فهمی ۴۴ انکار ۴۵ مکاشفه و رازداری ۴۶ مکر و
حیله ۴۷ افشا ۴۸ اضاعه صلوة ۴۹ افطار صوم ۵۰ نکول از روزه ۵۱ تهیه ۵۲ عقوق
۵۳ منکر ۵۴ تبرج ۵۵ اذاعه و اظهار امر ۵۶ خبث و تعصب ۵۷ بغی ۵۸ علانیه ۵۹ خلع
۶۰ عدوان ۶۱ نفت ۶۲ صعوبت ۶۳ محق و برطرف شدن نعمت آخرت ۶۴ تنگدستی و بلا

۶۵ مکاثره ۶۶ هوی و هوس ۶۷ خفت ۶۸ جهل
۶۹ عزور کردن کم اعتنایی
۷۰ تهاون و سستی در عبادت
۷۱ استنکاف ۷۲ کسالت
۷۳ خوف ۷۴ فرقت ۷۵

تمّ الکتاب بعون الملک
الوهاب فی شهر شوال المکرم
فی سنة ۱۲۹۲

جهل ایست
اوّل کفر ۲ شر ۳ انکار
۴ نا امیدی ۵ جور
۶ سخط ۷ کفران ۸
یاس ۹ حرص ۱۰ شوق
وسنگین دل ۱۱ غضب
۱۲ طلب جهل ۱۳ حماقت
۱۴ اهتک و پرده دری
۱۵ ادعیت بد سنا ۱۶
خوف نااهل درآموزنده
۱۷ جرات بر خدا ۱۸
کبر ۱۹ تسرّع در آموزن
۲۰ سفاهت ۲۱ بیهوده
کفتن ۲۲ استکبار ۲۳
شک ۲۴ جزع ۲۵
انتقام ۲۶ فقر و احتیاج
۲۷ سهو ۲۸ نسیان
۲۹ قطیعه ۳۰ حرص
۳۱ منع ۳۲ عداوت
۳۳ غدر ۳۴ معصیت
۳۵ تطاول و سرکشی
۳۶ بلا در احزن ۳۷
لغض ۳۸ کذب ۳۹ باطل
۴۰ خیانت ۴۱ شوب دیدن
۴۲ بلادت ۴۳ انکار
۴۵ مکاشفه راز ۴۶
اضاعت صلوة ۴۹ افطار
صوم ۵۰ نکول از نذر
حیث و تعصب ۵۷ بهادت
در عبادت ۷۵ بخل

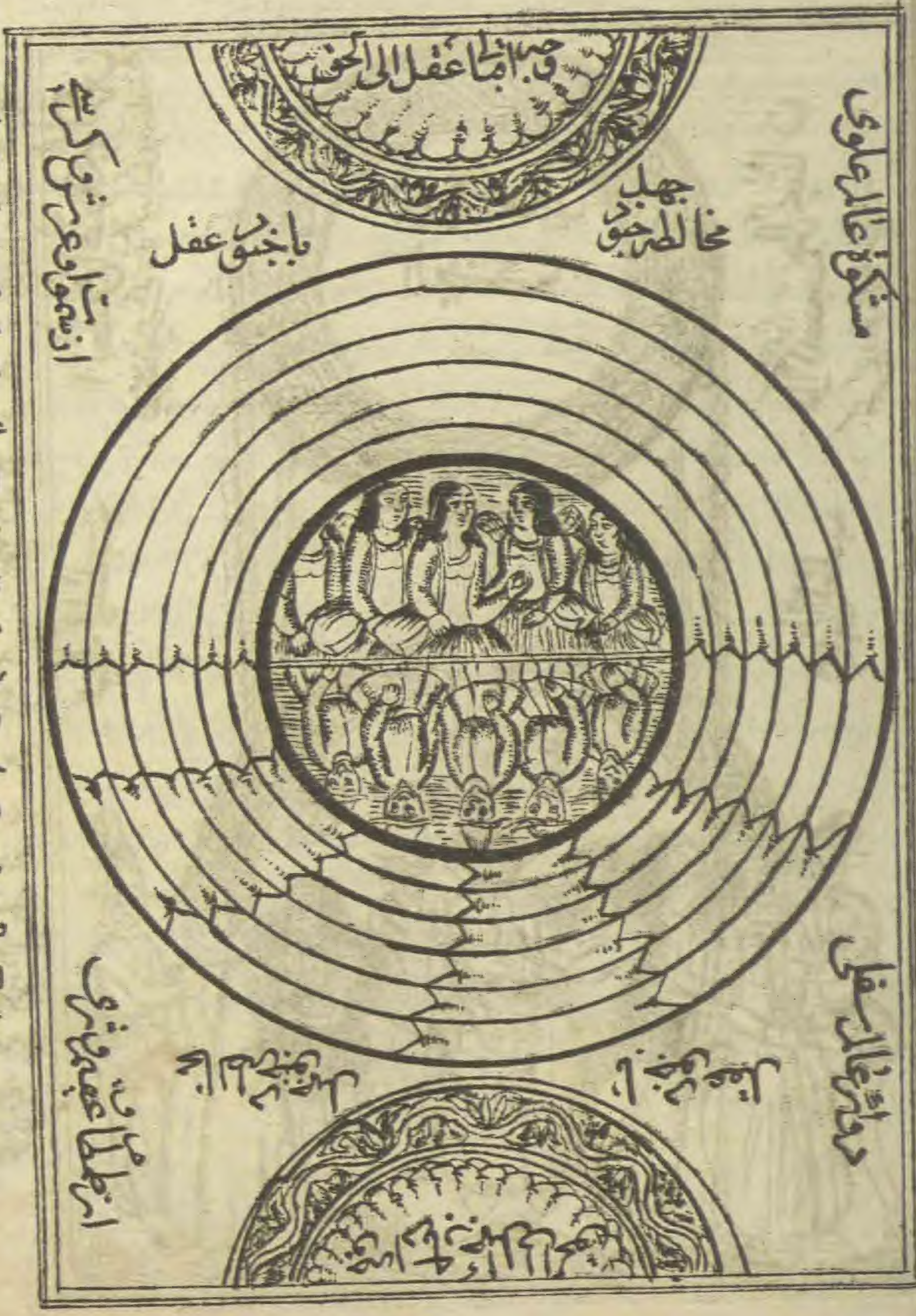

۲ بر ۴ جهنم ۳ ۴ معرفت
۴ ۴ مدارا ۵ ۴ سلامت
۶ ۴ صلوات ۸ ۴ جهاد
۹ ۴ حج وحمس و زکوة ۵ صوم
۵۱ بر والدین ۲ ۵ امر بمعروف
۳ ۵ انصاف ۴ ۵ نهی منکر
۵ ۵ بهشت شاد باش کفتن
۶ ۵ نظافت و پاکی ۷ ۵ حیا
۸ ۵ قسط ۹ ۵ راحت در
عبادت ۶ سهولت در
امر دنیا و اخوت ۱ ۶ برکت
۲ ۶ عافیت ۳ ۶ دوام جمع
بودن با مراحزت ۴ ۶ حکمت
۵ ۶ وقار ۶ ۶ سخاوت
۷ ۶ استغفار ۸ ۶ دعا
۹ ۶ محافظت ۷ نشاط و
خوشحالی قلب ۷ عبادت
۱ ۷ فرح ۲ ۷ الفت ۳ ۷
سخاوت ۴ ۷ صبر ۵ ۷ کتمان
وبجز اینها از این هفتاد و پنج
لشکر عقل ملکی موکل است
که معین او است

(دیدن حضرت یحیی شیطان را)

دیدن حضرت یحیی شیطان را

روایتست از حضرت امام رضا ع که یحیی بن زکریا از شیطان خواهش کرد او را بصورت اصلی با اسباب اغوا نمودن خلق به بیند شیطان با آن صورت در نزد او حاضر شد و بدنش مانند میمون بدنش مثل خوک و رویش بطول چشمهایش و دهانش بطول و لبش افتاده و دندان و ریش داشت و چهار دست داشت دو دست در سینهٔ او بود و دو دست دیگر در دوش او بود و پاهایش در پیش رویش بود و انگشتان پاهایش در عقب بود و قبائی پوشیده و کمربندی بر روی او بسته و بر او رشتهای مختلف آویخته از سرخ و زرد و کبود و سفید و زنگ بزرگی در دست داشت و خودی بر سر نهاده و بر آن قلابها آویخته حضرت پرسید این کمربند چیست گفت کبری و مجوسی است فرمود این رشتها چیست گفت انواع رنگها که مردمان را بآن فریب میدهم فرمود این زنگ چیست گفت مجموعهٔ لذت که همهٔ لذتها اینجا است از ساز و صرنا و طنبور و بربط و غیر اینها چون جمعی شراب میخورند این زنگ مینوازم و از صدای او بیخود شده مشغول خوانندگی میشوند فرمود این خود چیست گفت خود را با این از نفرین صلحا محافظت میکنم فرمود این قلابها چیست گفت دلهای صالحان را بسوی خود میکشم و چون لعنت خدا بر من جمع میشود میروم پیش زنان و از ایشان دلخوش میشوم و این همان شیطانست که همهٔ مردم اطاعت او را میکنند و دست از اطاعت خدا برداشته اند و ایملعون را گرفته اند
مریدان او و او را به بینند تا لذت ببرند از صورت مرشد خود

فی اواخر شهر شوال المکرم من شهور
سنهٔ اثنا و تسعون و مائتین بعد
الألف من الهجرة النبویة
فی سنه ۱۲۹۲

۱۲۹۲

تمام شد این نسخهٔ شریفه با دو مقابله صحیح در کارخانهٔ استاد الماهر مشهدی تقی

?

اوّل خیر ۲ ایمان ۳
تصدیق بخدا و رسول و ائمه
۴ امیدواری برحمت خدا
۵ عدالت ۶ رضا بقضای
خدا ۷ شکر ۸ طمع برحمت
خدا ۹ توکّل ۱۰ راحت و مهربانی
۱۱ رحمت ۱۲ طلب علم ۱۳
فهم ۱۴ عفت ۱۵ زهد
۱۶ رفق و مدارا نمودن ۱۷
رهبت و خوف از خدا
۱۸ تواضع ۱۹ تؤده و نرمی
۲۰ حلم ۲۱ صمت و سکوت
۲۲ استسلام و تسلیم
۲۳ صبر ۲۴ صفح در
گذشتن از خلق ۲۵ تذکر و
یاد او ذکر الهی ۲۶ حفظ ۲۷
تعطف ۲۸ قناعت ۲۹
مواسات ۳۰ مودت ۳۱ وفا
۳۲ طاعت ۳۳ خضوع
۳۴ سلامت در آخرت
۳۵ حب الله و حب الرسول
والائمه ۳۶ صدق ۳۷ حق
۳۸ امانت ۳۹ یقین
۴۰ خلاصی ۴۱ شهامت
دو نیکی ۱۲

موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی